



نشریه علمی زبان و ادبیات فارسی



نفس نهم شمس ایران



دانشگاه گیلان

۱۸
دوفصلنامه
(ادب پژوهی سابق)
سال نهم، دوره دوم، پاییز و
زمستان ۱۴۰۳ شماره پاییزی ۱۸

زبان فارسی و گویش‌های ایران

نشریه علمی

شاپای چاپی: 2476 6585

شاپای الکترونیکی: 2783 5499

- نظام تصریفی تک‌بندی در زبان تالشی ۲۸-۷
محرم رضایتی کیشه‌خاله و صهیب رضایتی کیشه‌خاله
- مطابقه و حالت‌نمایی در زبان لکی کوه‌دشتی: مطالعه تطبیقی ساختار نحوی با زبان‌های همجوار ۵۵-۲۹
سمیه حنان و مهرداد نغزگوی کهن
- ضمایر نکره در گونه‌های مختلف زبان گیلکی ۸۵-۵۷
شادی کشاورز شکری و محمد راسخ‌مهند
- بررسی فرایند تکرار در گویش بیرجندی ۱۱۳-۸۷
طاهره خوشدل و محمد امین ناصح
- بررسی تأثیر لهجه‌های بریتانیایی و آمریکایی بر تلفظ وام‌واژه‌های انگلیسی در زبان فارسی ۱۳۳-۱۱۵
بشیر جم
- افعال مرکب ترکیبی در بلوچی ساحلی چابهار ۱۵۴-۱۳۵
عبدالخلیل تپاسیده، ناهید یاراحمدزهی و مهدی صفایی قلاتی
- نقد و بررسی اصطلاحات عرفانی در فرهنگ فارسی معین ۱۸۰-۱۵۵
بهزاد عباس‌زاده مبارکی، رحمان مشتاق‌مهر و احمد گلی
- تصحیح برخی عبارات، جملات و ابیات خیرات حسان و تکمله‌ای بر آن ۲۰۶-۱۸۱
اصغر اسمعیلی
- بررسی مقابله‌ای استعاره‌های مفهومی در ضرب‌المثل‌های حوزه حیوانات در فارسی و مازندرانی
شناختی-فرهنگی ۲۴۰-۲۰۷
معصومه دیانتی، بامشاد حکمت شعار طبری و بیژن حکمت شعار طبری
- مطالعه سرمتنیت در ترانه‌های سه‌خشتی قوم کرمانج شمال خراسان ۲۶۳-۲۴۱
آیگین مردانی



صاحب امتیاز: دانشگاه گیلان
مدیر مسؤول: دکتر فیروز فاضلی
سر دبیر: دکتر محرم رضایتی کیشه خاله

دو فصلنامه علمی

زبان فارسی و گویش های ایرانی

(ادب پژوهی سابق)

سال نهم، دوره دوم، پائیز و زمستان ۱۴۰۳ (شماره پیاپی ۱۸)

اعضای هیأت تحریریه:

دکتر بهزاد برکت (دانشیار ادبیات تطبیقی دانشگاه گیلان)
دکتر محمود جعفری دهقی (استاد فرهنگ و زبان های باستان دانشگاه تهران)
دکتر عباس خائفی (دانشیار فرهنگ و زبان های باستان دانشگاه گیلان)
دکتر مریم دانای طوس (دانشیار زبان شناسی همگانی دانشگاه گیلان)
دکتر محمد راسخ مهند (استاد زبان شناسی همگانی دانشگاه بوعلی سینا همدان)
دکتر محرم رضایتی کیشه خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
دکتر منصور شعبانی (دانشیار زبان شناسی همگانی دانشگاه گیلان)
دکتر علی اشرف صادقی (استاد زبان شناسی همگانی دانشگاه تهران)
دکتر فیروز فاضلی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
دکتر غلامحسین کریمی دوستان (استاد زبان شناسی همگانی دانشگاه تهران)
دکتر مجتبی منشی زاده (دانشیار فرهنگ و زبان های باستان دانشگاه علامه طباطبائی)
دکتر یارسا یعقوبی جنبه سرایی (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان)
اعضای هیأت تحریریه بین المللی:
دکتر گارنیک آساطوریان (استاد و رئیس انستیتوی خاورشناسی روسی - ارمنی (اسلاونی) ایروان ارمنستان)
دکتر لودویگ پاول (استاد دانشگاه هامبورگ آلمان)
دکتر حسن رضایی باغی بیدی (استاد دانشگاه اوساکا ژاپن)

مجله زبان فارسی و گویش های ایرانی بر اساس مجوز شماره ۷۹۳۸۷ به تاریخ ۱۳۹۶/۲/۱۸ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر می شود و به استناد نامه شماره ۲/۱۸/۲۸۷۵۱ مورخ ۱۳۹۶/۲/۱۷ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، از اولین شماره دارای درجه علمی - پژوهشی است.

آدرس سایت مجله: <http://zaban.guilan.ac.ir>
آدرس پست الکترونیکی: zaban@guilan.ac.ir
zabanmag1395@gmail.com
آدرس پستی: رشت، بزرگراه خلیج فارس، (کیلومتر ۵ جاده رشت - تهران)، مجتمع دانشگاه گیلان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، صندوق پستی: ۴۱۶۳۵-۳۹۸۸
تلفکس: ۰۱۳-۳۳۶۹۰۵۰

مدیر داخلی: دکتر فرزانه آقا پور
ویراستار ادبی: دکتر علی نصرتی سیاهمزی
ویراستار انگلیسی: دکتر رضا امینی
طراح جلد: رسول پروری مقدم
صفحه آرا: حمیده شجری
تاریخ انتشار: اسفند ۱۴۰۳
ناشر: اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان

این نشریه در سایت های زیر نمایه می شود:

مرکز منطقه ای اطلاع رسانی علوم و فناوری: ricest.ac.ir ، پایگاه استنادی علوم جهان اسلام: Isc.gov.ir ، بانک اطلاعات نشریات کشور: magiran.com ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی کشور: ensani.ir ، پرتال نشریات علمی کشور: www.sid.ir ، پایگاه مجلات تخصصی نور: noormags.ir ، پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی: www.sid.ir

زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

(ادب‌پژوهی سابق)

سال (دوره) نهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۳ (شماره پیاپی ۱۸)

- ۲۸-۷ نظام تصریفی تک‌بني در زبان تالشی محرم رضایتي کيشه‌خاله و صهيب رضایتي کيشه‌خاله
- ۵۵-۲۹ مطابقه و حالت‌نمائي در زبان لکی کوه‌دشتي: مطالعه تطبيقي ساختار نحوي با زبان‌های همجوار سمیه حنان و مهرداد نغزگوی کهن
- ۸۵-۵۷ ضمایر نکره در گونه‌های مختلف زبان گیلکی شادی کشاورز شکری و محمد راسخ‌مهند
- ۱۱۳-۸۷ بررسی فرایند تکرار در گویش بیرجندی طاهره خوشدل و محمد امین ناصح
- ۱۳۳-۱۱۵ بررسی تأثیر لهجه‌های بریتانیایی و آمریکایی بر تلفظ وام‌واژه‌های انگلیسی در زبان فارسی بشیر جم
- ۱۵۴-۱۳۵ افعال مرکب ترکیبی در بلوچی ساحلی چابهار عبدالخلیل تباسیده، ناهید یاراحمدزهی و مهدی صفایی قلاتی
- ۱۸۰-۱۵۵ نقد و بررسی اصطلاحات عرفانی در فرهنگ فارسی معین بهزاد عباس‌زاده مبارکی، رحمان مشتاق‌مهر و احمد گلی
- ۲۰۶-۱۸۱ تصحیح برخی عبارات، جملات و ابیات خیرات حسان و تکمله‌ای بر آن اصغر اسمعیلی
- بررسی مقابله‌ای استعاره‌های مفهومی در ضرب‌المثل‌های حوزه حیوانات در فارسی و مازندرانی از منظر شناختی-فرهنگی معصومه دیانتی، بامشاد حکمت شعار طبری و بیژن حکمت شعار طبری
- ۲۴۰-۲۰۷ مطالعه سرمتنیت در ترانه‌های سه‌خشتی قوم کرمانج شمال خراسان آیین مردانی
- ۲۶۳-۲۴۱ چکیده مبسوط انگلیسی مقالات 2-43

مشاوران علمی این شماره (به ترتیب الفبا):

- عباسعلی آهنگر (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه سیستان و بلوچستان)
- علی تسلیمی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
- مریم دانای طوس (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه گیلان)
- شادی داوری (دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی همگانی و مدرس دانشگاه علوم پزشکی تهران)
- محرم رضایتی کیشه‌خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
- مسعود روحانی (استاد زبان و ادبیات زبانهای خارجی دانشگاه مازندران)
- بلقیس روشن (دانشیار گروه زبان‌شناسی همگانی دانشگاه پیام نور تهران)
- بهمن زندی (استاد زبان‌شناسی دانشگاه پیام نور تهران)
- شهین شیخ سنگ تجن (استادیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه پیام نور رشت)
- علی اشرف صادقی (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)
- وحید صادقی (دانشیار زبان انگلیسی و زبان‌شناسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی)
- بتول علی‌نژاد (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه اصفهان)
- مریم سادات غیاثیان (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه پیام نور تهران)
- مریم سادات فیاضی (استادیار زبان‌شناسی پژوهشکده گیلان‌شناسی دانشگاه گیلان)
- رحمان مشتاق مهر (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان)
- مجتبی منشی‌زاده (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه علامه طباطبایی)
- علی نصرتی سیاهمزیگی (پژوهشگر حوزه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
- هنگامه واعظی (استادیار زبان انگلیسی و زبان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت)
- محمدکاظم یوسف‌پور (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)



جمهوری اسلامی ایران
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
معاون پژوهش و فناوری

گواهی تعیین اعتبار علمی

براساس آیین نامه تعیین اعتبار علمی نشریات وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، نشریه با عنوان
زبان فارسی و گویش های ایرانی (ادب پژوهی سابق) وابسته به دانشگاه گیلان در جلد کمیون بررسی نشریات علمی
مورخ خرداد ۱۳۹۶ مطرح و با اعطای اعتبار علمی پژوهشی موافقت شد. بدون شک تلاش دست اندکاران نشریه
سهم به سزایی در گسترش مرزهای دانش و ارتقای کیفی و کمی جایگاه علمی کشور خواهد داشت.
عدم رعایت مفاد آیین نامه مذکور موجب ابطال تاییدیه خواهد شد.

ممن شریفی
مدیرکل دفتر سیاستگذاری و برنامه ریزی امور پژوهشی
دبیر کمیون نشریات علمی

اهداف و حوزه پذیرش مقاله‌ها

دوفصلنامه تخصصی «زبان فارسی و گویش‌های ایرانی» به موضوع‌های عمومی مرتبط با زبان فارسی و گویش‌های ایرانی می‌پردازد و هدف از انتشار آن، مطالعه، تحقیق و شناخت علمی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی از جنبه‌های گوناگون و چاپ دستاوردهای نوین پژوهشگران در این حوزه است.

قلمرو پژوهشی این نشریه مطالعات تاریخی مبتنی بر متن‌های ادبی و علمی زبان فارسی در طول تاریخ هزارساله آن و نیز مسائل زبان فارسی و گویش‌های ایرانی امروز است. مطالعات مرتبط با نسخه‌شناسی و تصحیح متن، مسائل نظری مربوط به فرهنگ‌نویسی، بررسی‌های زبانی بومی سروده‌ها، ریشه‌شناسی واژه‌ها و اصطلاح‌ها، واژه‌سازی در متن‌های کلاسیک و مترجم زبان فارسی، تحلیل شواهد گویشی در متن‌های ادب فارسی، نقد علمی پژوهش‌های زبان فارسی و گویش‌های ایرانی و تحقیق‌های مرتبط با حوزه‌های آوایی، صرفی، نحوی و معنایی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی با رویکرد در زمانی و همزمانی از اهم مسائل و حوزه‌های مطالعاتی و پژوهشی این نشریه در نظر گرفته شده است.

ضابطه‌های نویسنده

۱. نام و نام خانوادگی نویسنده (گان) کامل باشد (به فارسی و انگلیسی).
۲. درج مشخصات دانشگاهی نویسندگان (به فارسی و انگلیسی) که عبارتند از :
 - ← تحصیلات و رتبه علمی (مانند: دانشجوی/ دانش‌آموخته/ مربی/ استادیار/ دانشیار/ استاد)
 - ← گروه آموزشی یا رشته تخصصی مربوط (مانند: زبان و ادبیات فارسی/ زبان و ادبیات انگلیسی و...)
 - ← دانشکده مربوط (نام دانشگاه محل تحصیل یا محل تدریس یا محل کار)، شهر، کشور.
۳. نویسنده مسئول مقاله معرفی شود. نویسنده مسئول (مکاتبات) موظف است در هنگام ثبت مقاله در سامانه، نام تک‌تک نویسندگان مقاله و مشخصات آنان را (طبق درخواست سامانه) درج کند. توجه داشته باشید تمامی مکاتبات و اصلاحات و... به ایمیل نویسنده مسئول مکاتبات ارسال می‌گردد.
۴. در صورتی که مقاله ارسالی مستخرج از پایان‌نامه باشد، (طبق مصوبه وزارت علوم)، لازم است نام دانشجوی دکتری در ابتدا آورده شود، سپس نام استاد راهنما و بعد نام سایر نویسندگان.
۵. آدرس الکترونیکی نویسنده (گان) نوشته شود. (تذکر: نویسندگانی که عضو هیئت علمی دانشگاه هستند، آدرس ایمیل دانشگاهی خود را درج کنند).
۶. مقاله ارسالی شده برای مجله نباید قبلاً منتشر شده یا به صورت هم‌زمان در مجله دیگری در حال بررسی باشد.
۷. در صورتی که مقاله شما حامی مالی یا تامین کننده اعتبار پژوهشی دارد و یا برگرفته از طرح پژوهشی است، ذکر اطلاعات آن در یک پاراگراف با عنوان تشکر و قدردانی الزامی است. محل این پاراگراف در انتهای مقاله پیش از فهرست منابع باید باشد.

ضابطه‌های مقاله

۱. مقاله باید شامل عنوان، چکیده فارسی و انگلیسی، واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی در قالب عنوان‌های مشخص، نتیجه‌گیری و فهرست منابع باشد.
۲. عنوان مقاله کوتاه و گویا باشد (به فارسی و انگلیسی).
۳. چکیده مقاله حداقل ۱۵۰ و حداکثر ۲۰۰ واژه باشد (به فارسی و انگلیسی).
۴. واژگان کلیدی حداقل ۳ و حداکثر ۵ واژه باشند (به فارسی و انگلیسی).
۵. متن مقاله با قلم B Nazanin فونت ۱۳ و متن انگلیسی با قلم Times New Roman فونت ۱۱ تایپ شود.
۶. پاورقی با قلم B Nazanin فونت ۱۰ و متن انگلیسی Times New Roman فونت ۹ تایپ شود.
۷. حاشیه مقاله بدین صورت تنظیم شود: سایز صفحه A4، (بالا: ۲/۲)، پایین: ۵/۸، چپ و راست: ۲۵/۴)
۸. مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه A4 باشد (از ۸۰۰۰ واژه تجاوز نکند).
۹. فاصله هر سطر ۱ سانتی‌متر باشد و به صورت Single تنظیم شود.

۱۰. همهٔ عددهای داخل جدول‌ها و همچنین عددهای محورهای نمودارها به فارسی درج شوند.
۱۱. این نشریه شیوه‌نامهٔ ونکوور (Vancouver) را به‌عنوان روش ارجاع‌دهی و کتابنامه‌نویسی انتخاب کرده است. لطفاً ارجاع‌دهی را طبق این شیوه‌نامه و به شرح زیر تنظیم کنید:
- در ارجاع درون‌متنی بلافاصله پس از اسم افراد، سال انتشار اثر و شمارهٔ صفحهٔ آن را در داخل پرانتز بنویسید. برای نمونه: (۱۳۵۰: ۲۵) و یا پس از نقل قول، نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار منبع و شمارهٔ صفحه را در داخل پرانتز ذکر کنید. مانند: (ربیعی، ۱۳۹۲: ۲۵).
 - منابع لاتین درون‌متنی در متن باید به صورت لاتین نوشته شوند به غیر از منابعی که در نقش فاعل قرار دارند.
 - سال منابع میلادی که در نقش فاعل قرار دارند باید به انگلیسی نوشته شوند. مانند: بندر و بلر (۲۰۱۴: ۳۴۹)

- در صورت تعدد منابع از یک نویسنده در یک سال، (الف) و (ب) را کنار سال انتشار اضافه کنید. مانند: (عنايت، ۱۳۴۹ الف: ۱۴)، (عنايت، ۱۳۴۹ ب: ۱۵۰).

۱۲. در فهرست منابع (اعم از کتاب، مقاله، پایان‌نامه، گزارش روزنامه، تارنما و...) ترتیب الفبایی را رعایت کنید. برای کتاب: نام خانوادگی نویسنده کتاب، نام نویسنده کتاب، نام کتاب (به‌صورت ایتالیکی)، سال انتشار، نام شهر: نام ناشر. برای مقاله: نام خانوادگی نویسنده مقاله، نام نویسنده مقاله. عنوان مقاله، نام مجله (به‌صورت ایتالیکی)، سال انتشار؛ دوره (شماره): شمارهٔ صفحهٔ اول و آخر مقاله. کد DOI یا DOR

برای مجموعه مقالات: نام خانوادگی نویسنده مقاله، نام نویسنده مقاله، عنوان مقاله، نام مجموعه مقالات (به‌صورت ایتالیکی)، سال انتشار؛ نام گردآورنده، نام ناشر، شمارهٔ صفحهٔ اول و آخر مقاله. کد DOI یا DOR
برای پایان‌نامه/رساله: نام خانوادگی نویسنده پایان‌نامه/رساله، نام نویسنده پایان‌نامه/رساله. عنوان پایان‌نامه/رساله (به‌صورت ایتالیکی)، سال انتشار؛ مقطع، رشتهٔ تحصیلی، نام دانشگاه و نام شهر.

برای تارنما: نام خانوادگی نویسنده. نام نویسنده. تاریخ دریافت از پایگاه اینترنتی، عنوان مطلب، نام پایگاه اینترنتی. نشانی پایگاه اینترنتی.

توجه شود: در صورتی که منبع استفاده شده دارای کد DOI و یا DOR است، ضروری است در انتهای ارجاعات هر مقاله، درج شود.

مانند نمونه‌های زیر:

باقری، مه‌ری. *تاریخ زبان فارسی*. تهران: ابن‌سینا. ۱۳۸۶ (کتاب)

Palmer, F. R. *Modality and the English Modals*. New York: Routledge. 1997. (Book)

خداوردی، فهیمه، مدرسی، گلناز. و منشی‌زاده، مجتبی. تحلیلی بهینگی تغییرات آوایی قیاسی در فعل‌های زبان فارسی، پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۱۴۰۰؛ ۲(۲۵): ۱۶۵-۱۸۸ (DOI:10.22108/jrl.2022.133961.1662) (مقاله)

Narrog, H. On Defining Modality Again. *Language Sciences*, 2005; (27): 165-192. <https://doi.org/10.1016/j.langsci.2003.11.007> (Journal)

Wheeler, J., Pham, N.M., Arlitsch, K. and Shanks, J.D. Impact factors: assessing the citation impact of different types of open access repositories. *Scientometrics*, 2022; 127(8): 4977-5003. (Journal)

سیمز ویلیامز، نیکلاس. ایرانی میانه شرقی، *راهنمای زبان‌های ایرانی*، ج ۱، ویراسته ر. اشمیت، ترجمه فارسی زیر نظر ح. رضائی باغبیدی، تهران: ققنوس، ۱۳۸۲؛ ۲۶۱-۲۷۱. (مجموعه مقالات)

مطلبی، مسعود. بررسی گویش رودباری کرمان، *رسالهٔ دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ۱۳۸۴. (پایان نامه / رساله)

Wilson, W. 2013/3/12. "Criminal Law", University of London International Programmers., www.Londoninternational.ac.uk. (Website)

۱۳- در حروف‌چینی مقاله دقت کنید که بخش‌های مختلف واژه‌های چندقسمتی، مانند «می» مضارع (مانند «می‌شود») و «ها» جمع (مانند «کتاب‌ها») و نیز واژه‌هایی مانند روایت‌شناسی و... الزاماً باید با نیم‌فاصله از هم جدا شوند. برای انجام این کار در صفحه کلید، از فشردن هم‌زمان سه کلید «کنترل + شیفت + ۲» (Ctrl + Shift + 2) استفاده

می‌شود. توجه شود: برای انجام این کار، لطفاً از کلید ۲ از ماشین حساب صفحه کلید استفاده نشود. و همچنین از کلیدهای ترکیبی دیگر مانند «Ctrl + -» استفاده نکنید، زیرا با سامانه و نرم افزار نشریه همخوانی ندارد.

نحوه ارسال مقاله

۱. نویسندگان باید هنگام ارسال مقاله، سه فایل را بارگذاری کنند: ۱. فایل اصل مقاله (متن مقاله بدون مشخصات نویسندگان)؛ ۲. فایل تعهدنامه؛ ۳. فایل تعارض منافع.
۲. نویسندگان محترم باید توجه داشته باشند همه فرم‌های آنلاین یا فرم‌های تعهدی الزاماً باید در سامانه تکمیل شوند. فرم تعهدنامه نویسندگان و فرم تعارض منافع باید کاملاً تکمیل و از طرف نویسندگان امضا شده و تصویر آن در فایل مربوط در سامانه بارگذاری شود.
۳. مقاله حتماً باید از سامانه مجله (آدرس سامانه مجله: <http://zaban.guilan.ac.ir>) ارسال شود. همه مکاتبات نشریه از این راه انجام می‌شوند.

نظام تصریفی تک‌بنی در زبان تالشی

صهیب رضایتی کیشه‌خاله^۲

محرم رضایتی کیشه‌خاله^۱

چکیده

تالشی از زبان‌های ایرانی نو در گروه شمال غربی است که در کرانه جنوب غربی دریای کاسپین، از سفیدرود در استان گیلان تا رود کُر در جمهوری آذربایجان گسترده است. در این مقاله کوشیده‌ایم به برخی از ویژگی‌های خاص فعلی این زبان، از جمله استفاده از بن ماضی در بنای فعل امر و مضارع اخباری (آینده)، به‌ویژه کاربرد بن واحد و مشترک در تصریف فعل‌ها بپردازیم. خصوصیت اخیر را «تک‌بنی» نامیده‌ایم و سعی کرده‌ایم ضمن تبیین ریشه‌شناختی و تاریخی ترکیب «بن‌بَسند» که در کتاب معروف به «تفسیر سُنْقُشی» از ترجمه‌های کهن قرآن به زبان فارسی آمده است، ابهامات بخش دوم این ترکیب، یعنی بن فعلی «بَسند» را از نظر نوع بن براساس کاربرد آن در زبان تالشی توضیح دهیم. «بَسند» با تحلیل ریشه‌شناختی، بن مضارع است و در ترکیب، معنی مفعولی دارد و به‌عنوان بن مشترک (تک‌بن) در صرف تمام ساخت‌های فعلی زبان تالشی به‌کار می‌رود.

واژگان کلیدی: تک‌بن، بن‌بَسند، تالشی، بن مضارع، بن ماضی

✉ rezayati@guilan.ac.ir

۱- استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران (نویسنده مسؤل)

soheibrezaayati@gmail.com

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران.

۱- مقدمه

نظام فعلی از حوزه‌های مهم زبان‌ها در مطالعات زبان‌شناسی است که معمولاً با آهنگی کند در مسیر تحول قرار می‌گیرد. باین‌حال، از دوره باستان تا امروز شاهد تحولات عمده‌ای در این حوزه بوده‌ایم. نظام فعلی تام (نقلی)^۱، نامعین (مطلق)^۲، آینده^۳ ایرانی باستان در بنای زمان افعال و نیز جهت میانه^۴ و وجه انشایی^۵ در تحول از ایرانی باستان به ایرانی میانه غربی (پارتی و فارسی میانه) از بین رفته‌اند و فقط نظام فعلی مضارع (حال)^۶ به صورت بن مضارع، تحول یافته و به زبان فارسی و دیگر زبان‌های ایرانی نو رسیده‌است (نک. آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۲: ۶۳-۶۴). در ایرانی میانه غربی و به تبع آن فارسی دری، بن ماضی فعل‌ها صورت تحول‌یافته صفت‌های فاعلی و مفعولی گذشته ایرانی باستان است (نک. ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۷۰-۱۷۱). شناسه‌های افعال هم در تحول از ایرانی باستان به ایرانی میانه و نو، دچار تغییرات عمده‌ای شده‌اند، به‌طوری‌که تنوع و شمار آنها بسیار محدود شده‌است. البته در کنار این حذف و تغییرات، از طریق بسط قیاسی، الحاق اجزای غیرتصریفی و عبارات ترکیبی، برخی ساخت‌های نوین فعلی نیز در زبان‌های ایرانی نو خلق شده‌اند (رضایتی کیشه‌خاله و ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۵: ۸).

در اغلب زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، بن‌های فعلی به دو نوع (مضارع و ماضی) و در مواردی به نوع سوم (مجهول) تقلیل یافته‌اند (نک. رضایتی کیشه‌خاله و جلاله‌وند آلکامی، ۱۳۹۰: ۱۵-۲۳). باین‌حال، در بعضی از زبان‌های ایرانی امروز به مواردی از افعال برمی‌خوریم که بن‌های فعلی آنها یکی است و تمام صیغگان و ساخت‌های فعلی بر همان بن واحد بنا شده‌اند، چنان‌که برخی آن را بن مضارع، و برخی دیگر بن ماضی قلمداد کرده‌اند. در این مقاله، این‌گونه افعال را «تک‌بن» نامیده‌ایم و می‌کوشیم ضمن تبیین آن براساس یافته‌های گونه‌های زبان تالشی و مطالعات تاریخی، ابهام دستوری «بن‌بَسند» که در یکی از کتاب‌های کهن فارسی دری آمده‌است، برطرف شود.

پژوهش حاضر بر مبنای رویکرد زبان‌شناسی تاریخی-توصیفی به مطالعه نظام تصریفی تک‌بندی در زبان تالشی می‌پردازد و بدون آنکه به چارچوب‌های نظری خاصی محدود باشد، به شناسایی و تبیین تغییرات زبانی و پویایی آن توجه کرده‌است. در تحقق این مقصود، براساس مطالعات ریشه‌شناختی و مواد زبان تالشی، ضمن مشخص کردن هویت بن فعلی «بَسند» در

-
1. perfect
 2. aorist
 3. future
 4. middle voice
 5. injunctive mood
 6. present system

ترکیب «بُن‌بَسند»، ساخت‌های تصریفی افعال تکبنی، و همچنین سابقه تاریخی برخی از ویژگی‌های فعلی زبان تالشی در متون فارسی دری، فارسی میانه و ایرانی باستان مطالعه شده است. از این نظر، تحلیل حاضر بر داده‌های تاریخی و میدانی مبتنی است و بر پیوند میان ساخت‌های معاصر و ریشه‌های تاریخی آن‌ها تأکید دارد.

مواد و شواهد تالشی براساس مطالعه میدانی از سه گونه، متعلق به سه گویش اصلی زبان تالشی فراهم آمده است. از گویش شمالی، گونه عنبرانی رایج در شهرستان نمین استان اردبیل، از گویش مرکزی، گونه پره‌سری در شهرستان رضوانشهر، و از گویش جنوبی، گونه سیاه‌مزی متداول در شهرستان شفت مدنظر بوده است. گردآوری شواهد، به‌ویژه در تالشی شمالی و جنوبی، با کمک و مساعدت تنی چند از گویشوران این مناطق انجام گرفته که در بخش پایانی مقاله (یادداشت) معرفی شده‌اند^(۱). در مطالعه کتابخانه‌ای، علاوه بر پژوهش‌های مستند گویش‌شناسی، براساس متون تاریخی، سوابق استفاده از بن ماضی در ساخت فعل امر و مضارع، و همچنین بن مضارع در ساخت بعضی از فعل‌های ماضی، ردیابی و بررسی شده است.

۲- پیشینه

در تفسیر شَنْقُشی که از تفاسیر مهم سده‌های اولیه فارسی دری است، در ترجمه فعل «قَطَعْنَا» در آیه ۷۲ سوره اعراف، آمده است: «بُن‌بَسند بکردیم و از بن بیخ بکندیم» (ص ۱۸۴)، علی‌رواقی در توضیح «بُن‌بَسند» نوشته است: «گمان می‌رود که "بَسند" در این تعبیر، ریشه یا بن مضارع از مصدر "گسستن" یا "گسلیدن" باشد که به جای "گسل" به کار رفته است. بیتی از عطار این معنی را روشن می‌کند:

چند آخر من جگرخسته در تو پیوندم و تو بگسندی

"گسند" یا کاربرد دیگر آن "بَسند" به معنی "بریدن و گسستن" است» (رواقی، ۱۳۸۱: ۴۱۱). صادقی در مقاله‌ای با عنوان «بُن‌بَسند»، ضمن نادرست خواندن ارتباط «بَسند» با «گسلیدن»، بر این باور است که این کلمه از بن $wisin(n)$ به معنی «گسستن» مشتق شده و نهایتاً دو بن برای آن حدس زده است: ۱. بن ماضی با تبدیل «ن» دوم به «د»؛ ۲. بن مضارع در معنی مفعولی. به نظر ایشان «بَسند» در ترکیب «بُن‌بَسند» به احتمال زیاد بن ماضی است؛ زیرا «بن مضارع افعال متعدی در ترکیبات، مثلاً با یک اسم که قبل از آن آمده باشد، همان حالت متعدی را دارد و اسمی که قبل از این بن آمده، مفعول آن شمرده می‌شود. بنابراین، در ترکیبی مانند "بن‌گسل"، بُن مفعول است و فاعل این ترکیب خارج از آن است.

این نوع ترکیبات "برون‌مرکز" نامیده می‌شوند. ترکیباتی که با یک اسم و صفت مفعولی از افعال متعدی ساخته می‌شوند نیز برون‌مرکز هستند. مثلاً ترکیبی مانند "بن‌گسسته" یعنی چیزی که بن آن گسسته شده‌است، اما در داخل این ترکیب کلمه "بن" فاعل یا نهاد محسوب می‌شود و "گسسته" مجهول یا لازم است. بنابراین، تأویل "بن‌گسسته" چنین است: بن (بن چیزی) گسسته شده‌است» (صادقی، ۱۳۹۷: ۱۳۳-۱۳۴).

به نظر ایشان «بن‌بسنند» بیشتر به «بن‌گسسته» شباهت دارد تا «بن‌گسل». در ادامه آورده‌است: «بن ماضی فعل گسستن در فارسی میانه v/wisest است که به "گسست" بدل شده‌است و بن مضارع آن v/wisin(n) است، اما بن مضارع این فعل در فارسی "گسل" است. اگر v/wisin(n) به فارسی می‌رسید باید به *گسن یا گسن بدل می‌شد. اما صورت دیگر آن که حاصل دگرگون‌شدگی n دوم کلمه و تبدیل آن به d است در شعر عطار به صورت "گسند" به جای "گسند" آمده‌است» (همان: ۱۳۴-۱۳۵). باین‌حال، این احتمال را هم رد نکرده‌است که «بسنند» بن مضارع باشد و ترکیب «بن‌بسنند» مانند «دست‌دوز» معنی مفعولی داشته باشد. بنابراین، «بن‌بسنند» یعنی از بن گسسته و کنده‌شده (نک. همان: ۱۳۵).

بی‌گمان کاربرد خاص این بن در زبان تالشی، همراه با بررسی‌های ریشه‌شناختی می‌تواند در رفع ابهامات مرتبط با آن مؤثر باشد. ابتدا به نظام تک‌بنی و ویژگی‌های آن در گونه‌های مختلف زبان تالشی می‌پردازیم، سپس براساس یافته‌های این زبان، و مطالعات ریشه‌شناختی، ضمن تبیین هویت «بسنند» در ترکیب «بن‌بسنند»، درباره‌ی کاربردهای خاص بن ماضی و بن مضارع در زبان تالشی، و سوابق و شواهد تاریخی آنها بحث خواهیم کرد. در پژوهش‌های زبان تالشی تاکنون «تک‌بنی» در ساخت فعل‌ها مطالعه نشده، جز اینکه رضایتی کیشه‌خاله (۱۳۸۵) در بررسی ساخت مصدر به مواردی از آن به‌اجمال پرداخته‌است.

۳- تک‌بنی در زبان تالشی

نظام فعلی اغلب زبان‌های ایرانی از دوره‌ی میانه تا امروز مبتنی بر دو بن ماضی و مضارع است. تصریف زمان‌های گذشته برپایه‌ی بن ماضی، و زمان‌های حال، آینده و همچنین امر برپایه‌ی بن مضارع است. البته این قاعده کلی در برخی زبان‌های ایرانی استثنائاتی هم دارد. مصدرها نیز معمولاً با افزودن پی‌بست‌هایی به بن ماضی ساخته می‌شوند. در این زبان‌ها نظام دوبنی حاکم است. زبان تالشی نیز جزو همین زبان‌هاست. باین‌حال، در تالشی شمالی و جنوبی موارد زیادی از ساخت مصدر برپایه‌ی بن مضارع فعل‌ها وجود دارد (نک. رضایتی کیشه‌خاله، همان: ۸-۱۰). این ساخت، نظام تصریفی فعل‌ها را متأثر کرده، به‌طوری‌که صیغگان فعلی این مصدرها در همه‌ی

زمان‌ها براساس بن مضارع صورت می‌گیرد. به این نظام فعلی، «تک‌بنی» می‌گوییم. در تالشی شمالی مصدرهایی که برپایهٔ بن ماضی ساخته می‌شوند، مشمول قاعدهٔ تک‌بنی هستند؛ یعنی تمام صیغگان فعلی آنها حتی زمان‌های حال، آینده و امر مبتنی بر بن ماضی است. در جدول زیر مواردی از ساخت مصدر در گویش‌های مختلف تالشی نشان داده شده‌است.

جدول شماره ۱

مصدر	تالشی شمالی	تالشی مرکزی	تالشی جنوبی
خوردن	hård-e	hard-e	hard-en
تراشیدن	tuš-e	tāšt-e	tāš-en
کوبیدن	ku-e	kust-e/ku-e	ku-en
دانستن	zən-e	zunəst-e	zunuxt-en
مالیدن	mul-e	māləst-e	māl-en
شنیدن	mas-e	mast-e	mas-en
رفتن	š-e	š-e	š-en

در جدول بالا مشاهده می‌شود که استفاده از بن مضارع در ساخت مصدر در تالشی مرکزی به‌ندرت دیده می‌شود، ولی در تالشی جنوبی و تالشی شمالی کاربرد آن بسیار زیاد است. در تالشی مرکزی، صرف فعل‌ها بیشتر براساس نظام «دوبنی» است. یعنی مضارع التزامی، امر و ماضی مستمر، برپایهٔ بن مضارع، و بقیهٔ زمان‌ها و ساخت‌ها برپایهٔ بن ماضی بنا می‌شوند (نک. رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۸۵: ۱۰). با این حال، شواهد زیادی از نظام تصریفی «تک‌بنی» در تمام گونه‌های تالشی، به‌ویژه تالشی شمالی و جنوبی وجود دارد که نمونه‌ای از آن با بن *sənd-* در جدول زیر آمده‌است:

جدول شماره ۲

معنی	تالشی شمالی	تالشی مرکزی	تالشی جنوبی	ساخت فعلی
بگسل	pe-səndən	pe-səst	pe-sənd	امر مفرد
بگسلید	pe-səndən-an	pe-səst-a	pe-sənd-an	امر جمع
بگسلم	pe-səndən-əm	pe-səst-um	pe-sənd-əm	مضارع التزامی
می‌گسلم	pe-ba-səndən-em	pe-ma-səst	pe-sənd-əm	آینده
گسستم	pe-səndən-ime	pe-səst-əm	pe-sənd-əma	ماضی ساده
می‌گسستم	pe-ya-səndən-im	pe-ma-səst	pe-sənd-im	ماضی استمراری
گسسته باشم	pe-səndən-iyam ba-be	pe-səst-a-m bu-bu	pe-sənd-a bu-bum	ماضی التزامی
گسسته‌ام	pe-səndən-iyam-me	pe-səst-a-ma	pe-sənd-a-ma	ماضی نقلی
گسسته بودم	pe-səndən-iyam-m-bə	pe-səst-a-m ba	pe-sənd-a-mâ	ماضی بعید
دارم می‌گسلم	pe-səndən-ina-m	kâr-ima pe-səst-e	kəra pe-sənd-əm	مضارع مستمر

در ساخت تصریفی این فعل‌ها مشاهده می‌شود که در تالشی شمالی -sənd ریشه فرض شده و برای بن‌سازی به آخر آن، افزونه -ən اضافه شده‌است. در تالشی مرکزی از -səst به جای -sənd به‌عنوان بن مشترک در تمام ساخت‌های فعلی استفاده می‌شود و در مواردی هر دو بن به موازات هم به کار می‌روند.

«بَسند» با تبدیل b به p، به صورت «پسند» pesənd، در گویش‌های مختلف تالشی به کار می‌رود و در قالب ترکیباتی چون «ریشه‌پسند riša-pesənd» (بن گسسته)؛ «اوشه‌پسند uša-pesənd» (خوشه‌بریده)، «دوم‌پسند d^uum-pesənd» (دُم‌بریده) و «مل‌پسند məl-pesənd» (گردن‌بریده) آمده‌است. در تالشی شمالی مصدر آن به صورت pesəndəne، در تالشی مرکزی pesəste (رضایتی کیشه‌خاله و خادمی ارده، ۱۳۸۷: ۱۶۶) و در تالشی جنوبی pesənde/pesənden (نصرتی سیاه‌مژگی، ۱۳۹۶: ۱۶۶؛ رفیعی جیردهی، ۱۳۸۸: ۶۸) به کار رفته‌است. در این ساخت -pe پیشوند فعل است و می‌تواند با برخی پیشوندهای فعلی دیگر مثل -vi، -â، -ji، -e/-en جایگزین شود. نیز نشانه‌های مصدری‌اند. بنابراین، بن این فعل، -sənd است. در پاسخ به این ابهام که این بن، بن ماضی است یا مضارع، ظاهراً براساس ساختمان اغلب مصدرهای زبان تالشی، باید آن را بن ماضی در نظر گرفت؛ زیرا در تالشی مصدرها غالباً از پیوستن نشانه مصدری به بن ماضی ساخته می‌شوند چنانکه در زبان فارسی و بیشتر گویش‌های ایرانی چنین است.

اکنون بینیم pesəste و pesənde در گویش تالشی مرکزی چه مشترکاتی دارند. اولین وجه مشترک آن دو، معنی آنهاست. هر دو به معنی «قطع کردن» و «بریدن» به کار می‌روند. هر دو معلوم و متعدی‌اند. هر دو از یک ریشه (-sid-/said) هستند. n قبل از d در -sənd در اصل برای ساختن بن مضارع به ریشه ضعیف افزوده شده‌است (نک. Jackson, 1892: 160 و ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۷۳-۷۴). در -səst نیز برای سهولت تلفظ، بستواج d قبل از t به سایواج s بدل شده‌است (قیاس شود با rās و rād در «آراستن»)، اما وجه تفاوت این دو مصدر در بن فعلی آنهاست. -sənd در تالشی بن مضارع است و -səst بن ماضی. مصدر نخست برپایه بن مضارع، و مصدر دوم برپایه بن ماضی ساخته شده‌است.

در تقابل با مصدرهای معلوم و متعدی بالا، مصدرهای pesiye یا pesiste به معنی «قطع شدن، بریده شدن» نیز در زبان تالشی داریم که ساخت مجهولی یا لازم دارند. مصدر نخست برپایه بن مضارع مجهول (-si- > sid-ya*) و مصدر دوم براساس بن ماضی مجهول (-si-st) بنا شده‌است. در نمونه‌های فوق، -pe پیشوند فعل، -s جزء باقی‌مانده از ریشه فعل، -i

وند مجهول ساز، -st- وند ماضی ساز، و -e/-ye- وند مصدری است (برای فعل مجهول در تالشی، نک. رضایتی کیشه‌خاله و جلاله‌وند آلکامی، همان: ۱۵-۲۳).

بررسی‌های تاریخی و ریشه‌شناختی یقیناً در تعیین هویت این بن (-send) می‌تواند رهگشا باشد. -send از ریشهٔ -sid-/said- به معنی بریدن و شکافتن گرفته شده‌است. در فارسی میانه، مصدر آن «visist-an» است که بن ماضی آن (-visist) از -vi* (پیشوند) و -sista- [*sid-ta- >] و بن مضارع آن (-visinn) از -vi* (پیشوند) و [-sind- >] ساخته شده‌است (نک. Nyberg, 1974: 24، ذیل apasistan: ویران شدن).

شکل مصدری «بَسِنْد» در برخی از گویش‌های ایرانی، از جمله قصرانی به صورت‌های «bavsendan: گسستن» و «bavsiyan: گسیختن» (کریمان، ۱۳۵۶: ۸۱۰)، تبری: «bosəndiyən: پاره کردن» و «bossesan: پاره شدن» (نصری اشرفی و همکاران، ۱۳۸۱: ۲۸۵ و ۲۸۶)^(۳)؛ و بلوچی: «sendag: گسستن» و «sedag/sesten: پاره شدن» (جهان‌دیده، ۱۳۹۶: ۱۴۵۸، ۱۵۲۰ و ۱۵۴۴) از همین ریشه و بن آمده‌است. -ba- و -bo- در آغاز این مصدرها در گویش‌های قصرانی و تبری به ترتیب، پیشوند تصریفی و پیشوند فعلی‌اند. در گویش تبری فعل امر مفرد این مصدر به صورت‌های bosən/bosān/bossən/bossān/bosəndān/bosand (نک. نصری اشرفی و همکاران، همان) و در بلوچی به صورت send/besend آمده‌است. احتمالاً در قصرانی نیز شکل امر آن به صورت bavsən/bavsend است^(۳). با این وصف، در گویش‌های مذکور «send/sənd» باید بن مضارع باشد. به‌ویژه آنکه در این گویش‌ها ظاهراً بنای فعل امر بر پایهٔ بن ماضی وجود ندارد. براساس نمونه‌های بالا، تقابل ساخت لازم و متعدی این مصدرها مبتنی بر کاربرد n در ریشه و صورت‌های فعلی آنهاست.

بنابراین، d در «بَسِنْد» بدل از -ta- (صفت مفعولی قدیم) یا حاصل دگرگونی n دوم در -visin(n)- نیست تا قیاساً از روی آن بن ماضی ساخته شود، بلکه جزء ریشه است و به نظر می‌رسد n دوم، حاصل تبدیل و همگونی در خوشهٔ همخوانی nd به nn/n باشد؛ چون اساساً تلفظ سایواج خیشومی n آسان‌تر از بستواج انفجاری d است. این ابدال در فارسی میانهٔ تُرفانی در واژه‌های: -[iškenn] šk- > -skand- (بن مضارع شکستن)، [bannag] bng > -baⁿdaka* (بنده) (نک. حسن‌دوست، همان: ۵۱۷-۵۱۸ و ۱۸۸۳-۱۸۸۴) و همچنین در -apa-sinn- > -apa-sind-* و -fra-sinn- > -fra-sind-* (نک. Nyberg, 1974: 24) مشاهده می‌شود. در گونهٔ گفتاری فارسی امروز نیز خوشهٔ همخوانی پایانی nd در مواردی به n تبدیل می‌شود: بگویند/ بگن؛ بیابند/ بیان؛ می‌رفتند/ می‌رفتن.

بن مضارع «گسستن» [visin(n) > [vi-sind- *]] به فارسی دری و امروز نرسیده و کاربرد نادر آن در برخی آثار به صورت «گسند» یا «بَسند»، احتمالا متأثر از گویش‌های محلی بوده‌است. «گسِل» به‌عنوان بن مضارع جایگزین برای مصدر «گسستن»، اساسا ریشهٔ جداگانه‌ای دارد (نک. حسن‌دوست، همان: ۲۴۱۰-۲۴۱۱؛ منصوری، ۱۳۸۷: ۲۳۳). براساس مطالب فوق می‌توان به این نتیجه رسید که «بَسند» در ترکیب «بُن‌بَسند» بن مضارع است و حدس دوم صادقی، یعنی «بن مضارع در معنی مفعولی» درست‌تر است. نکتهٔ مهم در نظام تک‌بنی برپایهٔ بن مضارع، تصریف صیغگان فعلی مصدرهای مشمول این قاعده در همهٔ ساخت‌ها براساس همین تک‌بن است و گویش‌های مختلف تالشی از این نظر با هم تفاوتی ندارند.

نمونهٔ دیگر تک‌بنی در تالشی، bast-e/bâst-e (بستن) است که با پیشوندهای ji-vi-/da-â- به‌کار می‌رود. بن ماضی آن (bast-/bâst-) مشتق از *basta (صفت مفعولی ایرانی باستان) از ریشهٔ ba(n)d، و بن مضارع آن (bend-) مشتق از *banda- (مادهٔ مضارع ایرانی باستان) از همین ریشه است (نک. حسن‌دوست، همان: ۴۸۳-۴۸۴؛ منصوری، همان: ۶۴). در تالشی بن ماضی این فعل (bast-/bâst-) به‌عنوان بن مشترک در تمام ساخت‌های فعلی کاربرد دارد:

جدول شمارهٔ ۳

معنی	تالشی شمالی	تالشی مرکزی	تالشی جنوبی	ساخت فعلی
ببند	bə-bâst	da-bast(ən)	da-bast	امر مفرد
ببندید	bə-bâst-an	da-bast-a	da-bast-an	امر جمع
ببندم	bə-bâst-um	da-bast-um	da-bast-əm	مضارع التزامی
می‌بندم	ba-bâst-em	da-ma-bast	da-bast-əm	آینده
بستم	bâst-əme	da-bast-əm(a)	da-bast-əma	ماضی ساده
می‌بستم	a-bâst-im	da-ra-bast-im(a)	da-bast-im	ماضی استمراری
بسته باشم	bâst-a-m bu	da-bast-a-m bu-bu	da-bast-a bu-bum	ماضی التزامی
بسته‌ام	bâst-a-me	da-bast-a-ma	da-bast-a-ma	ماضی نقلی
بسته بودم	bâst-a-m-bə	da-bast-a-m ba	da-bast-a-mâ	ماضی بعید
دارم می‌بندم	bâst-ina-m	kâr-ima da-bast-e	kəra da-bast-əm	مضارع مستمر

در تالشی مرکزی از بن مضارع این فعل (bend-) هم گاه در ساخت امر، مضارع التزامی و آینده در کنار بن ماضی آن (bast-) استفاده می‌شود.

نظام تک‌بنی برپایهٔ بن ماضی صرفاً به گویش تالشی شمالی اختصاص دارد. در تالشی مرکزی و جنوبی، به استثنای مصدر بالا و صورت‌های پیشوندی آن، نظام تصریفی دوبنی حاکم است. به تعبیر دیگر، تصریف فعلی مصدرهای ماضی‌بنیاد در ساخت‌های مختلف متفاوت است. در شکل امری، مضارع التزامی، ماضی استمراری و ماضی استمراری تمنایی مبتنی بر بن مضارع است. در تالشی جنوبی مضارع اخباری (آینده)، مضارع مستمر و ماضی مستمر نیز براساس بن مضارع ساخته می‌شوند (نک. پورشقی، ۱۳۸۵).

نمونهٔ دیگر تک‌بنی، \check{s} -e(en) (رفتن) است که با پیشوندهای \check{s} -e(en) / \check{s} -e(en) / \check{s} -e(en) / \check{s} -e(en) به کار می‌رود. بن ماضی آن در تالشی (\check{s} -) مشتق از \check{s} (y)uta > šut- (صفت مفعولی ایرانی باستان) از ریشهٔ \check{s} (y)av- به معنی حرکت کردن، دور شدن و رفتن است و بن مضارع آن (\check{s} -) مشتق از \check{s} (y)ava- > šav- (مادهٔ مضارع ایرانی باستان) از همین ریشه است (نک. حسن‌دوست، همان: ۱۸۶۰-۱۸۶۱؛ منصوری، همان: ۱۸۸-۱۸۹). بن ماضی و مضارع این فعل در زبان تالشی، یکی (مشترک) شده و هیچ تفاوتی با هم ندارند:

جدول شمارهٔ ۴

معنی	تالشی شمالی	تالشی مرکزی	تالشی جنوبی	ساخت فعلی
برو	bə-š-i	bə-š(ə)n	bə-š-ə	امر مفرد
بروید	bə-š-an	bə-š-a	bə-š-an	امر جمع
بروم	bə-š-ūm	bu-š-um	bu-š-um	مضارع التزامی
می‌روم	ba-š-em	ba-š-im(a)	š-um	آینده
رفتم	š-em	š-im(a)	š-ima	ماضی ساده
می‌رفتم	a-š-im	a-š-im(a)	š-im	ماضی استمراری
رفته باشم	š-a bə-būm	š-a bu-bu-m(a)	š-a bu-bu-m	ماضی التزامی
رفته‌ام	š-a-m	š-a-ma	š-a-yma	ماضی نقلی
رفته بودم	š-a b-im	š-a b-im(a)	š-a-ymâ	ماضی بعید
دارم می‌روم	š-ina-m	kâr-ima š-e	kâra š-um	مضارع مستمر

تک‌بنی در تالشی هم برپایهٔ بن مضارع فعل‌هاست، و هم بن ماضی. در تالشی شمالی استفاده از هر دو امکان در سطح گسترده‌ای مشاهده می‌شود. در تالشی مرکزی و جنوبی، نظام تک‌بنی صرفاً بر بن مضارع فعل‌ها استوار است. ابتدا فهرست مصدرهای سادهٔ تالشی را که مبتنی بر بن مضارع فعل‌ها هستند، به تفکیک هریک از گویش‌ها می‌آوریم، سپس در فهرستی دیگر، مصدرهای سادهٔ تالشی شمالی را که نظام تک‌بنی آنها برپایهٔ بن ماضی است، ذکر خواهیم کرد. مهم‌ترین مصدرهای تالشی شمالی با ساخت بن مضارع به شرح زیر است:

اومنه^(۴) umən-e (به نخ کردن مهره)؛ باخسه bâxš-e (بخشیدن)؛ بره bər-e (بریدن)؛ بوونه buvn-e (گریاندن)؛ به b-e (بودن، پخته‌شدن)؛ پارزنه pârzen-e (پالودن)؛ پارسه pârs-e (پرسیدن)؛ پخه pəx-e (پوسیدن)؛ پره par-e (پرسیدن)؛ پاندمه pândam-e (ورم کردن)؛ پاندوونه pânduvn-e (متورم ساختن)؛ پروونه pəruvn-e (پرانیدن)؛ پلشکاونیه paləškâvn-iye (پژمرده‌ساختن)؛ پلشکیه paləšk-iye (پژمردن)؛ پیوونه piyuvn-e (راه بردن)؛ پیه pi-ye (خواستن)؛ تارسه târs-e (ترسیدن)؛ ترنه tər-n-e (خاراندن)؛ تسه tas-e (غرق شدن)؛ تکه tak-e (ترکیدن)؛ تله təl-e (دویدن)؛ تورسنه tursən-e (ترسانیدن)؛ توژنه tužn-e (تازانیدن)؛ تکنه tekn-e (گزیدن)؛ توشه tuš-e (تراشیدن)؛ توکنه tukn-e (ترکانیدن)؛ توونیه tuvni-ye (گرم کردن)؛ جانگه jâng-e (جنگیدن)؛ جوئه ju-e (جویدن)؛ چاپه çâp-e (غارت کردن)؛ چارخه çâr-x-e (چرخیدن)؛ چکه çak-e (چکیدن)؛ چنه çən-e (چیدن)؛ چورنیه çurn-i-ye (چرانیدن)؛ چوشنه çušn-e (چشانیدن)؛ چوکنیه çukn-i-ye (شکستن)؛ دزده dəzd-e (دزدیدن)؛ دوشه duš-e (دوشیدن)؛ دوه dev-e (درو کردن)؛ دیژوونه dižuvn-e (به درد آوردن)؛ دیژه diž-e (درد کردن)؛ دیوونه diyuvn-e (شیردادن)؛ دیه di-ye (شیر خوردن از پستان)؛ راحسه râxs-e (رقصیدن)؛ رَخه rax-e (رهیدن)؛ رژوونه rəžuvn-e (فروانداختن دیوار)؛ رژییه rəž-i-ye (فروریختن دیوار)؛ رسه ras-e (رسیدن)؛ رمه ram-e (رمیدن)؛ روخنه ruxn-e (رهانیدن)؛ روسنه rusn-e (رسانیدن)؛ روئه run-e (راندن)؛ زروونه zəruvn-e (پاره کردن)؛ زریه zər-i-ye (پاره‌شدن)؛ زنه zən-e (دانستن)؛ ژیه ži-ye (زیستن)؛ سروونه səruvn-e (خندانیدن)؛ سره sər-e (خندیدن)؛ سوئه s'u-e (ساییدن)؛ شکرنه šəkərn-e (کشانیدن)؛ شه š-e (رفتن)؛ فرسه fərs-e (خزیدن)؛ فسکه fəsk-e (سُر خوردن)؛ کرتنه kərtən-e (خرد کردن با دندان)؛ کسه kaš-e (کشیدن)؛ کوئه ku-e (کوبیدن)؛ کوشه kuš-e (خراشیدن استخوان)؛ گارده gârd-e (گردیدن)؛ گسوونه gəsuvn-e (انباشتن)؛ گلوونه gəluvn-e (جوشانیدن)؛ گله gəl-e (جوشیدن)؛ گنه gən-e (افتادن)؛ گوردنه gurdən-e (گردانیدن)؛ لارزنه lârzen-e (لرزانیدن)؛ لارزه lâr-z-e (لرزیدن)؛ لانگوونه lānguvn-e (لنگانیدن)؛ لانگه lāng-e (لنگیدن)؛ لرتنه lərtən-e (له کردن)؛ لرتوونه lərtuvn-e (له کردن)؛ لکه lak-e (تکان خوردن)؛ لوونیه luvn-i-ye (جنبانیدن)؛ مسه mas-e (شنیدن)؛ موله mul-e (مالیدن)؛ نوله nul-e (نالیدن)؛ نوه nav-e (نوردیدن)؛ وژنه vəžn-e (پاک کردن، انتخاب کردن)؛ ووئه vu-e (باریدن)؛ هره hər-e (خریدن)؛ هوره hur-e (آرد کردن)؛ هیه hay-e (خاریدن)؛ هیوونیه hayuvn-i-ye (خاراندن).

در تالشی مرکزی جز چند مورد انگشت‌شمار، در بقیه موارد، نظام تک‌بنی مبتنی بر بن مضارع، در قالب افعال واداری (سببی) کاربرد دارند. به نظر می‌رسد این نظام فعلی، بیشتر متأثر از آمیختگی برخی گونه‌های آن، با تالشی شمالی است؛ زیرا در اغلب گونه‌های تالشی مرکزی اساساً مصدرها، اعم از واداری و غیرواداری، بر پایه بن ماضی فعل‌ها ساخته می‌شوند و مثل زبان

فارسی، نظام دوبنی بر آن حاکم است. مصدرهای ساده تالشی مرکزی که مبتنی بر بن مضارع است، به شرح زیر است:

ارجییه *erj-iyē* (ارزیدن)؛ براونییه *brâvn-iyē* (گریاندن)؛ به *b-e* (بودن، پخته‌شدن)؛
 پراونییه *prâvn-iyē* (راه‌بردن، پرانیدن)؛ پرزنییه *parzân-iyē* (پالودن)؛ پرکاونییه
parkâvn-iyē (لرزاندن)؛ پشکاونییه *pəškâvn-iyē* (خمانیدن)؛ پنداونییه *pandâvn-iyē*
 (متورم‌ساختن)؛ تاجنییه *tâjn-iyē* (تازاندن)؛ تارسنییه *târsân-iyē* (ترسانیدن)؛ تاونییه
tyâvn-iyē (گرمادادن)؛ تراکنییه *trâkn-iyē* (ترکانیدن)؛ تراتاونییه *tertâvn-iyē* (له‌کردن)؛
 تیشکاونییه *tiškâvn-iyē* (سبز کردن بذر)؛ چاشنییه *čâšn-iyē* (چشانیدن)؛ چاکنییه *čâkn-iyē*
 (شکستن)؛ چراونییه *čârâvn-iyē* (فرورویختن مایعات)؛ چلکاونییه *čalkâvn-iyē*
 (پژمرده‌کردن)؛ خارنییه *xâr-n-iyē* (خارانیدن)؛ خرییه *xâr-iyē* (خریدن)؛ خساونییه
xəsâvn-iyē (خوابانیدن)؛ خوراونییه *xorâvn-iyē* (خندانیدن)؛ داجنییه *dâjn-iyē* (به
 درد آوردن)؛ داونییه *dâvn-iyē* (شیردادن)؛ دزدییه *dəzd-iyē* (دزدیدن)؛ دورنییه *durn-iyē*
iyē (درو کردن)؛ راخنییه *râxn-iyē* (رهانیدن)؛ راونییه *râvn-iyē* (فرورویختن دیوار)؛ زارنییه
zâr-n-iyē (پاره‌کردن)؛ سوئه *s^yu-e* (ساییدن)؛ شه *š-e* (رفتن)؛ فرچاونییه *fərčâvn-iyē*
 (له‌کردن)؛ فلکاونییه *falkâvn-iyē* (دستمالی کردن)؛ فماونییه *famâvn-iyē* (فهمانیدن)؛
 کراونییه *krâvn-iyē* (کشانیدن)؛ کلاشنییه *klâšn-iyē* (خرد کردن استخوان با دندان)؛ کوئه
ku-e (کوبیدن)؛ کورچونییه *kurčun-iyē* (خرد کردن چیزهای سخت با دندان)؛ گاردنییه
gârdân-iyē (گردانیدن)؛ گلاونییه *glâvn-iyē* (جوشانیدن)؛ گلاونییه *gâlâvn-iyē*
 (غلانیدن)؛ لازرنییه *lârzân-iyē* (لرزاندن)؛ لاکنییه *lâkn-iyē* (تکان دادن)؛ لسکاونییه
lâskâvn-iyē (لیزدادن)؛ لنگاونییه *langâvn-iyē* (لنگانیدن، وقت‌کشی کردن)؛ نشاونییه
nəšâvn-iyē (نشانیدن)؛ واژنییه *vâzn-iyē* (جهانیدن).

در تالشی جنوبی هر چند شکل تصریفی اغلب فعل‌های اصلی مبتنی بر نظام دوبنی است،
 با این حال، به نظر می‌رسد نظام تک‌بنی بر پایه بن مضارع، در فعل‌های جعلی رشد رو به افزایش
 دارد. مصدرهای ساده تالشی جنوبی که بر پایه بن مضارع ساخته شده‌اند، به شرح زیر است:

ارزن *erz-en* (ارزیدن)؛ ارزیین *erz-iyen* (ارزیدن)؛ بره‌من *bəram-en* (گریستن)؛ بن *b-en*
 (بودن، شدن)؛ پرکن *park-en* (لرزیدن)؛ پرکیین *park-iyen* (لرزیدن)؛ پیین *pi-yen*
 (خواستن)؛ تاشن *tâš-en* (تراشیدن)؛ تراشن *tərâš-en* (تراشیدن)؛ تراشیین *tərâš-iyen*
 (تراشیده‌شدن)؛ ترسین *tars-en* (ترسیدن)؛ ترکن *tərak-en* (ترکیدن)؛ تسین *tas-en*
 (داغ‌شدن)؛ تلن *tell-en* (دویدن)؛ تمکن *tamak-en* (له‌له‌زدن)؛ تمکیین *tamak-iyen*
 (له‌له‌زدن)؛ جرن *jər-en* (پُر حرفی کردن)؛ جَنگن *jang-en* (جنگیدن)؛ جوشن *juš-en*
 (جوشیدن)؛ جوئن *ju-en* (جویدن)؛ چرخن *čarx-en* (چرخیدن)؛ چرن *čar-en* (چریدن)؛
 چریین *čar-iyen* (چریده‌شدن)؛ چسین *časb-en* (چسبیدن)؛ چشن *čaš-en* (چشیدن)؛

چکِن čak-en (شکستن)؛ چیلکیپن čilk-iyen (پژمردن)؛ چینپین čin-iyen (چیدن)؛
 خریپن xər-iyen (خریدن)؛ خنچِن xənj-en (نوشیدن)؛ خَنپین xan-iyen
 (طنین‌انداختن)؛ خوشِن xuš-en (خشکیدن)؛ دزدِن dəzd-en (دزدیدن)؛ دوشِن duš-en
 (دوشیدن)؛ دیپِن di-yen (شیرنوشیدن از پستان)؛ رَسِن ras-en (رسیدن)؛ زِرِن zer-en
 (پاره‌شدن)؛ زوزِن zuz-en (زوزه‌کردن)؛ سِرِن ser-en (سردشدن)؛ سِرِن sər-en (نالیدن
 پلنگ)؛ سوئِن su-en (ساییدن)؛ سپین si-yen (سوختن)؛ شَقِن šə ɣ-en (شبهه‌کشیدن)؛
 شنِگِن šəng-en (سرمست‌بودن)؛ شِن š-en (رفتن)؛ فَمِن fam-en (فهمیدن)؛ کَارِن kār-en
 (کاشتن)؛ کَشِن kaš-en (کشیدن)؛ کَلَشِن kəlāš-en (تراشیدن)؛ کَلَشِپِن kəlāš-iyen
 (تراشیده‌شدن)؛ کَنپِن kan-iyen (کنده‌شدن)؛ گَرِدِن gard-en (گشتن)؛ گِرِن gər-en
 (نالیدن گاو)؛ گِلِن gəl-en (جوشیدن)؛ گِلپِن gəl-iyen (جوشیده‌شدن)؛ گِیرِن gir-iyen
 (گرفته‌شدن)؛ گِینِن gin-en (خوردن، اصابت‌کردن)؛ لَرزِن larz-en (لرزیدن)؛ لَکِن lak-en
 (افتادن)؛ لَنگِن lang-en (لنگیدن)؛ لوئِن lu-en (جنباندن)؛ مَالِن māl-en (مالیدن)؛ مَسِن
 mas-en (شنیدن)؛ وارِن vār-en (باریدن)؛ یَارِن yār-en (ساییدن).

اگر مصدرهای پیشوندی را هم به این مجموعه بیفزاییم، شمار آنها بسیار فراتر از این مقدار خواهد بود؛ زیرا پیشوندهای فعلی تالشی با اغلب فعل‌های ساده در افاده معنی جدید کاربرد دارند. به نظر می‌رسد همین مقدار در نشان‌دادن اهمیت نظام تک‌بني در زبان تالشی کفایت کند. در پایان این بخش، نمونه‌هایی از مصدرهای ساده تک‌بني را که شکل تصریفی آنها در تالشی شمالی مبتنی بر بن ماضی فعل‌هاست، در تکمیل بحث می‌افزاییم. شمار این مصدرها قابل توجه و به شرح زیر است:

جدول شماره ۵

معنی	مصدر	بن ماضی	بن مضارع	امر
آراستن	rāšte	rāšt-	rāšt-	bə-rāšt
بافتن	bufte	buft-	buft-	bə-buft
بستن	bāste	bāst-	bāst-	bə-bāst
جهیدن	vāšte	vāšt-	vāšt-	bə-vāšt
چریدن	čarde	čard-	čard-	bə-čard
چشیدن	čāšte	čāšt-	čāšt-	bə-čāšt
خوابیدن	həte	hət-	hət-	bə-hət
خواندن	hānde	hānd-	hānd-	bā-hānd
دوختن	dute	đut-	đut-	bə-đut
دیدن	vinde	vind-	vind-	bə-vind
راندن	rānde	rānd-	rānd-	bə-rānd
رشتن	rəšte	rəšt-	rəšt-	bə-rəšt

bə-zānd	zānd-	zānd-	zānde	زاییدن
bə-γānd	γānd-	γānd-	γānde	زمین زدن
bə-suxt	suxt-	suxt-	suxte	ساختن
bə-sūt	sūt-	sūt-	sūte	سوختن
bə-šəšt	šəšt-	šəšt-	šəšte	شستن
bə-vəyānd	vəyānd-	vəyānd-	vəyānde	فرستادن
bā-hāt	hāt-	hāt-	hāte	فروختن
bə-kāšt	kāšt-	kāšt-	kāšte	کاشتن
bə-kəšt	kəšt-	kəšt-	kəšte	کُشتن
bə-kānd	kānd-	kānd-	kānde	کندن
bə-gat	gat-	gat-	gate	گرفتن
bə-vut	vut-	vut-	vute	گفتن
bə-mānd	mānd-	mānd-	mānde	ماندن
bə-nəšt	nəšt-	nəšt-	nəšte	نشستن
bə-nəvəšt	nəvəšt-	nəvəšt-	nəvəšte	نوشتن
bā-hāšt	hāšt-	hāšt-	hāšte	هشتن

در تالشی مرکزی و جنوبی، از بن ماضی به‌عنوان تک‌بن در نظام تصریفی فعل‌ها استفاده نمی‌شود، مگر مصدر *baste/en* (بستن) که استثنا صورت‌های پیشوندی آن (نک. جدول شماره ۳) با بن ماضی کاربرد دارد. استفاده از بن ماضی در ساخت فعل امر فقط در تالشی شمالی رایج است.

در گویش‌های مختلف تالشی دو نوع فعل امر داریم: (۱) امر حال؛ (۲) امر گذشته. امر حال در تالشی شمالی مبتنی بر هر دو بن فعلی (بن مضارع و بن ماضی) است، اما در تالشی مرکزی و جنوبی جز یک مورد خاص (*baste/basten*)، بر پایه بن مضارع بنا می‌شود. امر گذشته که بر زمان ماضی دلالت می‌کند، براساس بن ماضی (مصدر) ساخته می‌شود و شکل مثبت و منفی دارد. در تالشی شمالی و مرکزی، امر گذشته مفرد و جمع، شناسه فعلی دارد که گاه در صیغه مفرد، این شناسه حذف می‌شود. در تالشی جنوبی این ساخت بدون شناسه است و شخص و شمار آن معمولاً از طریق ضمیر فاعلی پیش از آن مشخص می‌شود. نمونه‌ها و شواهد زیر در نشان‌دادن ساخت گذشته امری در زبان تالشی قابل ذکرند:

- | | |
|-------------------------------------|---|
| 1. <u>šen-u ayi vinden.</u> | می‌رفتی و او را می‌دید. (تالشی جنوبی) |
| 2. <u>šəma xunden-u qabul âben.</u> | شما می‌خواندید و قبول می‌شدید. (تالشی جنوبی) |
| 3. <u>virite-š ayi gate-š</u> | می‌دویدی [او] او را می‌گرفتی. (تالشی مرکزی) |
| 4. <u>âme-run amun vide-run</u> | می‌آمدید [او] آنها را می‌دیدید. (تالشی مرکزی) |
| 5. <u>še avə vīnde.</u> | می‌رفتی [او] او را می‌دید. (تالشی شمالی) |
| 6. <u>umene nūnən hārde.</u> | می‌آمدید [او] نان را می‌خوردید. (تالشی شمالی) |

چنانکه در نمونه‌های ۳، ۴ و ۶ از تالشی مرکزی و شمالی ملاحظه می‌کنیم، به دنبال مصدر شناسه‌های فعل پیوسته‌اند، اما در تالشی جنوبی، این فعل بدون شناسه آمده و ضمیر فاعلی، شخص و شمار آن را مشخص کرده‌است (نک. šəma در نمونه شماره ۲). تفاوت فعل امر گذشته و ماضی استمراری، علاوه بر تمایز معنایی و کاربردی، در ساخت آنهاست. ماضی استمراری مثل سایر فعل‌ها در شش صیغه صرف می‌شود و در تالشی مرکزی و جنوبی بر پایه بن مضارع ساخته می‌شود (نک. رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۸۶: ۸۱-۸۲)، حال آنکه فعل امر گذشته صرفاً دو صیغه مفرد و جمع دارد. علاوه بر این، در امر گذشته، مقصود بیان خبر نیست، بلکه نوعی الزام و توصیه به مخاطب است به انجام عملی که در زمان گذشته باید اتفاق می‌افتاد که نیفتاده‌است.

در متون مذهبی اوستایی (یسنا و ویسپرد) و همچنین در اندرزنامه‌ها و متون فقهی فارسی میانه، گاه از مصدر در مفهوم «امر و الزام» استفاده شده‌است. به این نکته باید توجه داشت که کاربرد مصدر در این شواهد، شکل تصریفی جدیدی از فعل امر پدید نمی‌آورد، بلکه از نظر واژگانی همان مصدر است که در بافت و سیاق خاص جمله، افاده معنی امر یا الزام دارد:

- در عبارت‌های زیر از یسنا (یسن ۲۷، بند ۱)، و ویسپرد (بخش ۴، بند ۲)، dazdiīāi و vərəndiīāi که مصدر هستند، در معنی «امر و الزام» به کار رفته‌اند (نک. Kellens, 1984: 351):
7. dazdiīāi ahūmca ratūmca zim ahurəm mazdām.
 «هورامزدا را به‌عنوان آهو و راتو (سرور و فرمانروا) خود شمردن (بشماریم).»
8. frā gauue vərəndiīāi mazdaiiasna zaraθuštraiiō.
 «به نفع گاو [خود را] مزدیان [و] زردشتیان برگزیدن (برگزینیم).»

در عبارت زیر از فارسی میانه padīriftan که مصدر است، به معنی «امر و الزام» به‌کار رفته‌است (عریان، ۱۳۷۱: ۱۱۷ و ۲۹۰):

9. kirbag kardan rāy ranj abar xweštan padīriftan.
 «برای کرفه کردن رنج بر خویشان پذیرفتن (پذیرید/ باید پذیرفت).»

در فارسی امروز نیز شواهدی از مصدر، اسم مصدر و حتی اسم، در معنی و کاربرد امر یا الزام مشاهده می‌شود:

۱۰. از شما گفتن و از ما پذیرفتن^(۵).

۱۱. از شما کوشش و از خدا پذیرش.

۱۲. از شما حرکت، از خدا برکت.

عبارت‌های بالا به ترتیب، به معنی «شما بگویید/ از طرف شما گفتن باید و ...»، «شما کوشش کنید/ از طرف شما کوشش باید و ...» و «شما حرکت کنید/ از جانب شما حرکت باید، ...» به کار رفته است. البته به این نکته مهم باید توجه کرد که هیچ‌یک از شواهد متون اوستایی، فارسی میانه و فارسی امروز در معنی و کاربرد امری، از نظر واژگانی و تصریفی فعل امر محسوب نمی‌شود، بلکه از موقعیت کلمه در بافت جمله، معنی امری مستفاد می‌شود^(۶).

در تالشی شمالی و مرکزی، ساخت مضارع اخباری (آینده) عموماً بر پایه بن ماضی (صفت مفعولی قدیم) است. مانند: *ba-hârd-em* (می‌خورم)، *pe-ba-gat-eš* (برمی‌داری) در تالشی شمالی، و *ba-vind-im* (می‌بینم)، *da-muna-xand* (فرامی‌خوانیم) در تالشی مرکزی. در نمونه‌های بالا، *gat-*، *hârd-*، *vind-* و *xand-* بن‌های ماضی هستند. این ویژگی در شماری از گویش‌های تاتی آذربایجان مثل کرینگانی *hete-ine* (می‌خواهم) و هرزنی *bā-vāšt-ān* (می‌پرد) (نک. یارشاطر، ۱۳۵۴: ۶۷) و همچنین کلاسوری *enin umare* (می‌آیم) و *enimun žare* (می‌زنیم) نیز دیده می‌شود (نک. مولایی، ۱۳۹۵: ۵۲). در این شواهد، *hete* (خواهیدن)، *umare* (آمدن) و *žare* (زدن)، مصدر، و *vāšt-* (پريد) بن ماضی است.

در گویش کلاسوری مواردی از ساخت فعل امر بر پایه بن ماضی هم آمده است: *ma-ut-ān*: مگویید؛ *be-ser*: بخند؛ *ma-het*: مخواب (نک. همان: ۴۷ و ۶۲). در این نمونه‌ها، *ser-* و *het-* به ترتیب، بن ماضی از مصدر *ute* (گفتن)، *sere* (خندیدن) و *hete* (خفتن) هستند. در بعضی از متون فارسی دری به مواردی برمی‌خوریم که صفت فاعلی به جای بن مضارع بر پایه بن ماضی آنها ساخته شده‌اند و شواهد آن، در ترجمه‌های قرآن بیشتر قابل توجه است: «گردن‌نهادندگان» در ترجمه «مسلمون»؛ «خوارداشتندگان» در ترجمه «مستضعفین»؛ «نشستندگان» در ترجمه «قاعدون»؛ «کردندگان» در ترجمه «فاعلون»؛ «کُشتنده» به جای «کُشنده»؛ «یافتنده» به جای «یابنده» (نک. صادقی، ۱۳۸۹: ۴۵-۵۳).

در فارسی دری، ساخت امر و مضارع فعل‌ها بر پایه بن مضارع است. تنها یک فعل (خفتن) وجود دارد که ساخت امر و نهی، و مضارع اخباری و التزامی آن، گاه بر پایه بن ماضی بنا شده است:

۱۳. خوش می‌خور و می‌خفت که داند تا تو در پیش چه وادی و چه دریا داری (مختارنامه: ۱۶۸)
۱۴. شترپچه با مادر خویش گفت بس از رفتن آخر زمانی بخت (بوستان: ۱۴۱)
۱۵. نظر بگشا اگر دیدار خواهی مخفت از دولت بییدار خواهی (دیوان هلالی: ۳۲۱)
۱۶. ببین سوز من، سازکن ساز تو مگر خوش بختیم بر آواز تو (اقبال‌نامه: ۲۲۲)
۱۷. زن گفت هیزم به سرای من درآورید و آن جای بختید تا بامداد، آن‌گاه بروید. (سمک عیار، ج ۲: ۴۲۱)
۱۸. فیروزشاه گفت امشب حاضر باشید و مخفتید! باشد که به روز عیار کاری بکند (داراب‌نامه، ج ۲: ۴۷۶).
۱۹. نماز خفتن نمی‌کنند و می‌خفتند (پند پیران: ۱۹۰).

در نمونه‌های بالا، «می‌خفت، بخت، مخفت، بختید، مخفتید، بختتم، می‌خفتند»، به ترتیب به جای «بخواب، بخواب، بخواب، بخوابم، بخوابید، نخوابید، می‌خوابند» به کار رفته‌است. با توجه به اینکه شواهد دیگری از کاربرد ماده ماضی در بنای فعل‌های مضارع در متون فارسی مشاهده نمی‌شود، احتمال اثرپذیری زبان فارسی در این مورد خاص از تالشی و یا گویش‌های تاتی آذربایجان بسیار بعید است. به نظر می‌رسد بعضی از فارسی‌نویسان قدیم، بن ماضی «خفتن» را در حکم بن مضارع تلقی می‌کردند و بر همین قیاس، از روی آن فعل جعلی «خفتیدن» ساخته‌اند:

۲۰. عالم‌افروز گفت ... من دوش همه‌شب از آواز غلبه ایشان نمی‌توانستم خفتیدن (سمک عیار، ج ۴: ۲۹۰ چ).
۲۱. آن شب هر دو گرسنه خفتیدند و موافقت همدیگر نکردند (پند پیران: ۱۵۴).

آیا استفاده از بن ماضی در ساخت فعل‌های مضارع و امر در زبان‌های ایرانی میانه و ایرانی باستان سابقه داشته‌است؟ صادقی با آوردن شواهدی از متون پهلوی مانند: «āmuxtēd» «آموزد»، x^waftēd «بخفتد، بخوابد»، paywastēd «بپیوندد»، ayāftēd «ببایند» و ... به نقل از دابار^۱ (1955: 109-112)، سابقه کاربرد بن ماضی در فعل‌های مضارع را به زبان پهلوی می‌رساند (نک. صادقی، همان: ۴۵-۵۳).

در کتیبه‌های برجای مانده از فارسی باستان، از شواهد مربوط به بنای فعل امر از ماده ماضی، تنها یک نمونه در دست است و آن ku-šuvā فعل امر دوم شخص مفرد ناگذر، از ماده ماضی (Aorist) ku-، اوستایی -kərə-، از ریشه kar «کردن» است (نک. مولایی ۱۳۸۴: ۸۵) که در عبارت زیر به کار رفته‌است (نک. حسن‌دوست، ۱۳۹۹: ۳۱۰).

7. Dhabhar. B. N

22. marīkā daršam azdā kušuvā ciyākaram ahi (DNb 50).

«ای مرد، سخت [خود را] آگاه کن [که] چگونه‌ای».

بنای فعل امر از مادهٔ ماضی در زبان اوستایی هم سابقه دارد (نک. Kellens, 1984: 392-394)، اما کاربرد آن بسیار اندک است. نمونه‌های موجود، فقط در اوستای گاهانی به کار رفته و در متن‌های اوستای متأخر دیده نشده‌است. در اینجا فقط به شواهد مسلم و قطعی اشاره، و از ذکر شواهد مشکوک پرهیز می‌کنیم^(۷):

kərəšuuā (معادل همان فعل امر در فارسی باستان) در یسن ۴۰ بند ۱ (نک. Humbach,

1994: 58)

23. āhu a • paiti adāhū mazdā ahurā mazdāmcā ... kərəšuuā.

«پس اندر این پیشکش‌ها، ای مزدا اهورا دانش ... (حاصل) کن».

صیغه‌های dāidī (از مادهٔ ماضی -dā- از ریشهٔ «دادن») و gaidī (از مادهٔ ماضی -ga-

از ریشهٔ «آمدن») هر دو، امر دوم شخص مفرد گذرا در عبارت زیر از یسن ۲۸ بند ۶ (ibid: 118):

24. vohū gaidī manañhā daidī ašā d • darəgāiiyū.

«با اندیشهٔ نیک (بهمن) بیا و از طریق راستی (اشه) بده (بخش) [بر ما] پاداشی دیرپای».

dāhvā امر دوم شخص مفرد ناگذر، از ریشهٔ -dā- در عبارت زیر از یسن ۵۰ بند ۲ (ibid: 92):

25. ākāstəng mā nišəsyā dāθəm dāhvā. «بدکاران را طرد کن، دادگر را بپذیر».

dātā فعل امر دوم شخص جمع گذرا از همان ریشه در عبارت زیر از یسن ۲۹ بند ۱۰

(ibid: 28):

26. yūžəm aēibiio ahurā aogā dātā ašā.

«شما ای اهورا، نیرو ارزانی بدارید به آنان، از طریق راستی (اشه)».

دو صیغهٔ امر زیر نیز از مادهٔ ماضی سین‌دار بنا شده‌اند:

fərašuuā فعل امر دوم شخص مفرد ناگذر از مادهٔ ماضی سین‌دار -fəraš- از ریشهٔ -fras-

«پرسیدن، مشورت کردن» در عبارت زیر از یسن ۵۳ بند ۳ (ibid: 102):

27. a θ ā h□m fərašuuā θ wā

«پس با خردت مشورت کن».

xra θ wā.

θrāždum فعل امر دوم شخص جمع ناگذر از ریشهٔ -θrā- «پاییدن، حمایت کردن» در عبارت زیر

از یسن ۳۴ بند ۷ (ibid: 48):

28. a θ ā n • θ rāždum

«ایدون ما را حمایت کنید».

در فارسی باستان شواهدی از کاربرد بن مضارع با پیشوند تصریفی *a-* و شناسه‌های خاص افعال ماضی وجود دارد که برای بیان گذشته غیرتام استفاده می‌شده‌است. در شاهد زیر فعل‌های *akunām* (از ماده مضارع *-kunau > kṛnau**، از ریشه *kar* «کردن») و *abavam* (از ماده مضارع *-bava > b(av)** از ریشه *bav* «شدن»)، هر دو، ماضی اول شخص مفرد گذرا هستند (نک. Kent, 1950: 152).

29. ima hadiš akunam pasāva ya θ ā adam xšaya θ iya abavam (XSc 3).

«این کاخ را ساختم، پس از آنکه من شاه شدم.»

در تالشی مرکزی و جنوبی، ماضی غیرتام باستانی که برپایه بن مضارع استوار بود، حفظ شده ولی در تالشی شمالی ظاهراً از بین رفته‌است:

جدول شماره ۶

معنی	تالشی شمالی	تالشی مرکزی	تالشی جنوبی	ساخت فعلی
می‌خوابیدی	a-hət-iš	a-xəs-iš	xəs-iš	ماضی استمراری
می‌بردیم	a-bārd-imun	a-bar-imun	bar-imnu	ماضی استمراری
اگر می‌نشستم	ba-nəšt-em	ba-nəšt-em	bə-niš-im	ماضی استمراری تمنایی
اگر می‌دانست	ba-zən-i	ba-zun-e	bə-zun-i	ماضی استمراری تمنایی

براساس شواهد بالا، در تالشی مرکزی و جنوبی، شیوه ساخت باستانی ماضی غیرتام (ماضی استمراری) باقی مانده، ولی در تالشی شمالی با استفاده از بن ماضی، الگوی ساخت آن دگرگون شده‌است. البته شاهد آخر (چهارم) تالشی شمالی متفاوت است که علت آن تک‌بني بودن مصدر آن (zən-e: دانستن) برپایه بن مضارع است^(۸). چنانکه قبلاً گفته‌ایم، تصریف صیگان فعلی مصدرهای مشمول این قاعده، در همه ساخت‌ها براساس همین تک‌بن صورت می‌گیرد.

۴- نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی‌های ریشه‌شناختی و یافته‌های زبان تالشی، «بَسِنْد» در ترکیب «بن‌بَسِنْد» که در تفسیر سُئُقُشی در ترجمه «قَطْعَنَا» به کار رفته، بن مضارع در معنی صفت مفعولی است و *d* آن، بدل از *-ta* یا حاصل دگرگونی *n* دوم در *-visin(n)* نیست، بلکه جزء ریشه است. این بن فعلی به زبان فارسی دری و امروز نرسیده‌است، ولی در برخی از زبان‌های ایرانی امروز، از جمله تالشی، تبری، بلوچی و ... کاربرد دارد.

8. imperfect

نظام تصریفی افعال تالشی مثل اغلب زبان‌های ایرانی امروز، دوبنی است، باین‌حال، موارد زیادی از نظام تصریفی تکبنی در آن دیده می‌شود. تصریف برخی از افعال برپایهٔ بن مضارع، و برخی دیگر برپایهٔ بن ماضی استوار است. نظام فعلی تالشی شمالی تکبنی است، ولی در تالشی مرکزی و جنوبی هر دو امکان تصریفی، یعنی تکبنی و دوبنی به موازات هم استفاده می‌شود با این تفاوت که مصدرهای مضارع بنیاد، تکبنی، و مصدرهای ماضی بنیاد دوبنی‌اند. در تالشی مرکزی نظام تصریفی تکبنی، کمتر کاربرد دارد و اگر مواردی یافت شود، یا شمار آن بسیار اندک است یا در نوع خاصی از افعال واداری منحصر می‌شود که ساخت آنها احتمالا متأثر از تالشی شمالی است. با توجه به تنوع گونه‌های تالشی شمالی، مرکزی و جنوبی، نتایج این تحقیق ممکن است بر تمام گونه‌ها قابل تسری نباشد، ولی قطعاً بیشتر آنها را پوشش می‌دهد.

استفاده از بن مضارع در ساخت ماضی غیرتام، و بن ماضی در ساخت فعل‌های مضارع و امر در زبان‌های ایرانی، از دورهٔ باستان تا میانه و نو، کم‌وبیش سوابقی دارد و شواهدی از آن در این جستار، مستند به متون مکتوب نقل شده‌اند، ولی از نظام تصریفی تکبنی در زبان‌های ایرانی گذشته تا کنون هیچ گزارش مستندی در دست نیست تا بر دیرینگی کاربرد این ویژگی زبانی دلالت کند. به نظر می‌رسد این پدیده، تحولی درون‌زبانی و متأخر در زبان تالشی (گویش شمالی و جنوبی) در روند ساده‌سازی یا آسان‌سازی زبانی باشد که تالشی مرکزی را هم تحت تأثیر قرار داده‌است.

پی‌نوشت

۱. در این مقاله، مقصود از تالشی شمالی گونهٔ عنبرانی، تالشی مرکزی گونهٔ پره‌سری، و تالشی جنوبی گونهٔ سیاهمزی است. داده‌های تالشی شمالی از آقای دکتر احسان شفیقی، استاد پیش‌کسوت دانشگاه محقق اردبیلی، و اطلاعات تالشی جنوبی از آقای دکتر علی نصرتی سیاهمزی، مدرس دانشگاه فرهنگیان رشت است. از این بزرگواران سپاس ویژه داریم. از آنجاکه نویسندگان، خود گویشور تالشی مرکزی هستند، مواد مرتبط به این گونه از خودشان است.
۲. از این مصدر صورت‌های متنوعی در گونه‌های مختلف گویش تبری ثبت شده‌است (نک. نصری اشرفی و همکاران، ۱۳۸۱: ۲۸۴-۲۸۶).
۳. در واژه‌نامهٔ قصرانی، مؤلف کتاب ظاهراً «بوسند» را مادهٔ ماضی «بوسندن» ثبت کرده‌است که احتمالاً اشتباه باشد.
۴. در رسم‌الخط و شیوهٔ نگارش تالشی، از کتاب «همواج»، ویژهٔ الفبا و دستور خط تالشی، مصوب گروهی از پژوهشگران تالشی پیروی کرده‌ایم که اکنون اغلب آثار تالشی براساس این شیوه‌نامه منتشر می‌شود.

۵. مثال‌های ۱۰ و ۱۱ از یادداشت‌های استاد دکتر علی‌اشرف صادقی در حاشیه این مقاله است. استاد با مطالعه پیش‌نویس مقاله، نکات دقیق و ارزشمندی افاده فرمودند. مدیون عنایات همیشگی ایشان هستیم.

۶. در زبان گیلگی هم شواهدی از کاربرد مصدر در معنی امر و الزام وجود دارد. در این ساخت، مصدر با شکل منفی «وا» (فعل شبه معین) همراه است: *nəvā guftən* (نباید گفتن/ نباید بگویی/ نگو)؛ *nəvā xuftən* (نباید خوابیدن/ نباید بخوابی/ نخواب). این فعل در اصل، غیرشخصی است. در بافت موقعیتی صرفاً بر دوم‌شخص مفرد دلالت می‌کند و ظاهراً با ضمیر فاعلی، قابل جمع نیست. شکل مثبتش مفهوم امری ندارد. بنابراین از نظر واژگانی و ساختی، فاقد ویژگی‌های فعل امر است؛ هرچند در بافت و موقعیت، افاده مفهوم امری دارد. در متون فارسی دری، شواهد آن فراوان است. به نقل دو مثال زیر اکتفا می‌کنیم:

(۱) تو را به بازار باید شد و در یوزه باید کرد (میدی، ج ۹: ۴۶).

(۲) شما را سوی خانه باید شدن بدین آرزو رای باید زدن
(شاهنامه، ج ۸: ۳۵۹)

۷. از دوست دانشمند، جناب دکتر چنگیز مولایی، استاد برجسته دانشگاه تبریز، بسیار سپاسگزاریم که اطلاعات مربوط به استفاده از ماده ماضی در بنای فعل امر در متون اوستایی را در اختیار ما قرار دادند.

۸. لُکوک (۱۳۸۳: ۴۹۵) در بررسی زبان تالشی شمالی گفته است: «ماضی غیرتام (که در تالشی شمالی ارزش ماضی استمراری دارد) به وسیله ماده مضارع و میانوند -i- (به اضافه پیشوند نمود استمرار a- در تالشی شمالی) ساخته می‌شود: تالشی شمالی «رسیدن» مفرد: ۱ a-ras-i-m, ۲ -š, ۳ -i, جمع: ۱ -mon, ۲ -on, ۳ -n». درباره نظر لُکوک لازم است به این نکته توجه کنیم که اولاً پیکره زبانی او اختصاص به گویش‌های تالشی جمهوری آذربایجان دارد؛ ثانیاً شاهد او برای ماضی غیرتام، از مصدر ماضی بنیاد نیست. «ras-e» (رسیدن) بر پایه ماده مضارع ساخته شده است (Миллер, 1930: 246) و نظام تصریفی این گونه افعال، چنان‌که در متن مقاله آورده‌ایم، در همه زمان‌ها و صیغگان فعلی، تک‌بنی است.

منابع

- آموزگار زاله و تفضلی احمد، *زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن*، تهران: معین، ۱۳۸۲.
 ابوالقاسمی محسن، *ماده‌های فعل‌های فارسی دری*، تهران: ققنوس، ۱۳۷۳.
 ابوالقاسمی محسن، *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران: سمت، ۱۳۸۷.
 بیغمی، *داراب‌نامه*، ج ۲، به تصحیح ذبیح‌الله صفا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱.
 پند پیران، به تصحیح جلال متینی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷.

- پورشفقی مریم، توصیف دستگاه فعل در گویش تالشی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان. ۱۳۸۵.
- تفسیر سُنْقَشی، گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم، تفسیر شنقشی، به کوشش محمدجعفر یاحقی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران. ۲۵۳۵ [۱۳۵۵].
- عریان سعید، متون پهلوی (ترجمه، آوانوشت)، گردآورنده جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب، مترجم سعید عریان، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۷۱.
- جهاننیده عبدالغفور، فرهنگ بلوچی فارسی، ج ۲، تهران: معین. ۱۳۹۶.
- حسن دوست محمد، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ج ۴، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ۱۳۹۳.
- حسن دوست محمد، فارسی باستان، «کتیبه‌ها، واژه‌نامه»، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ۱۳۹۹.
- رضایتی کیشه‌خاله محرم، مصدر و ساخت آن در گویش تالشی، گویش‌شناسی (ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان)، ۱۳۸۵؛ (۵): ۷-۳۰.
- رضایتی کیشه‌خاله محرم، زبان تالشی «توصیف گویش مرکزی»، رشت: فرهنگ ایلیا. ۱۳۸۶.
- رضایتی کیشه‌خاله محرم، همواج، ویژه الفبا و دستور خط تالشی، رشت: فرهنگ ایلیا. ۱۳۹۷.
- رضایتی کیشه‌خاله محرم و ابراهیمی دینانی آرزو، فعل آینده در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، ۱۳۹۵؛ (۱): ۷-۲۶.
- رضایتی کیشه‌خاله محرم و جلاله‌وند آکامی مجید، فعل مجهول در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، ادب‌پژوهی، ۱۳۹۰؛ (۱۶): ۹-۳۴.
- رضایتی کیشه‌خاله محرم و خادمی ارده ابراهیم، فرهنگ موضوعی تالشی به فارسی، رشت: دانشگاه گیلان. ۱۳۸۷.
- رفیعی جیردهی علی، لغت‌نامه تالشی، رشت: دانشگاه گیلان. ۱۳۸۶.
- رواقی علی با همکاری میرشمسی مریم، ذیل فرهنگ‌های فارسی، تهران: هرمس. ۱۳۸۱.
- سمک عیار، تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: آگاه. ۱۳۶۳.
- سعدی شیرازی، بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی. ۱۳۵۹.
- صادقی علی‌اشرف، اشتقاق صفت فاعلی (اسم فاعل) از بن ماضی، دستور (ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان)، ۱۳۸۹؛ (۶): ۴۵-۵۳.
- صادقی علی‌اشرف، بن‌سند، جستارهای نوین ادبی، ۱۳۹۷؛ ۵۱ (۱) (پیاپی ۲۰۰): ۱۳۳-۱۳۶.
- عطار نیشابوری، مختارنامه، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن. ۱۳۸۶.
- فردوسی ابوالقاسم، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی. ۱۳۹۱.

کریمان حسین، قصران، مباحث تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی و مذهبی و وصف آتشفشان منطقه کوهستانی ری باستان و طهران کنونی، ج ۲، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۶.
 لکوک پیر، گویش‌های حاشیه دریای خزر و گویش‌های شمال غرب ایران، راهنمای زبان‌های ایرانی، رودیگر اشمیت، ترجمه حسن رضائی باغبیدی و همکاران، ۱۳۸۳؛ ج ۲، تهران: ققنوس: ۴۸۹-۵۱۵.

منصوری یدالله و حسن‌زاده جمیله، بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۷.

میبدی ابوالفضل، کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، تصحیح علی‌اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.

نصرتی سیاهمزیگی علی، فرهنگ تالشی، رشت: فرهنگ ایلیا، ۱۳۹۶.

نصری اشرفی جهانگیر و همکاران، فرهنگ واژگان تبریز، ج ۱، تهران: احیاء کتاب، ۱۳۸۱.

نظامی گنجوی، اقبال‌نامه، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: توس، ۱۳۷۹.

مولایی چنگیز، راهنمای زبان فارسی باستان، «دستور زبان، گزیده متون، واژه‌نامه»، تهران: مهرنامک، ۱۳۸۴.

مولایی چنگیز، گویش کلاسوری، زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، ۱۳۹۵؛ (۲): ۴۳-۶۵.

هلالی جغتایی، دیوان هلالی جغتایی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۳۷.

یارشاطر احسان، آذری، دانشنامه ایران و اسلام، ۱۳۵۴؛ ج ۱: ۶۱-۶۹.

Humbach, H. *The Heritage of the Zarathushtra*. Heidelberg; 1994.

Jackson, A. V. W. *An Avesta Grammar in Comparison with Sanskrit*. Stuttgart; 1892.

Kellens, J. *Le Verb Avestique*. Wiesbaden; 1984.

Kent, R. G. *Old Persian, Grammar, Texts, and Lexicon*. New Haven; 1950.

Миллер, Б. В. *Тальшские Тексты*, Москва; 1930.

Nyberg, H. S. *A Manual of Pahlavi*, Vol. 2. Wiesbaden; 1974.

روش استناد به این مقاله:

رضایتی کیشه‌خاله محرم و رضایتی کیشه‌خاله صهیب. نظام تصریفی تکبني در زبان تالشی، زبان فارسی و گویش‌های ایرانی،

DOI: 10.22124/plid.2025.31595.1730 ۲۸-۷: (۱۸)۲: ۱۴۰۳

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



مطابقه و حالت‌نمایی در زبان لکی کوهدشتی: مطالعه تطبیقی ساختار نحوی با زبان‌های همجوار

مهرداد نغزگوی کهن^۲

سمیه حنان^۱

چکیده

مطابقه، حالت‌نمایی و ترتیب واژه از اصلی‌ترین سازوکارهای بازنمایی روابط نحوی در زبان‌ها هستند که هر زبان بسته به ساختار رده‌شناختی خود، ترکیبی ویژه از آن‌ها را به کار می‌گیرد. این پژوهش با هدف توصیف و تحلیل نظام‌های مطابقه و حالت‌نمایی در زبان لکی کوهدشتی و مقایسه تطبیقی آن با لری خرم‌آبادی و کردی کلهری در چارچوب آراء هیگ (۲۰۰۸) انجام شده‌است. نتایج نشان می‌دهد که در لکی، این نظام‌ها ساختاری دوگانه و وابسته به زمان دستوری و گذرایی فعل دارند: در زمان غیرگذشته، مطابقه و حالت‌نمایی از نوع فاعلی-مفعولی است؛ به گونه‌ای که فاعل به صورت مستقیم و بدون نشانه حالت‌نما ظاهر می‌شود و مفعول اغلب با نشانه حالت‌نمای مفعولی بازنمایی می‌شود. در مقابل، در گذشته، الگوی مطابقه کنایی گسسته است و فاعل فعل گذرا با واژه‌بست ضمیری بر مفعول نمایان می‌شود و فعل بدون نشانه‌گذاری شخص و شمار، به صورت سوم‌شخص مفرد به کار می‌رود. این ساختار، لکی را از کردی کلهری و لری که نظام مطابقه و حالت‌نمایی یکنواخت و مستقل از زمان یا گذرایی فعل دارند، متمایز می‌سازد. بنابراین، با وجود شباهت‌های سطحی، زبان لکی کوهدشتی ساختاری مستقل و منسجم دارد و نمی‌توان آن را گویشی وابسته یا ترکیبی از کردی و لری دانست.

واژگان کلیدی: زبان لکی، مطابقه، حالت‌نمایی، کنایی گسسته، واژه‌بست‌های ضمیری.

۱- somayeh.hannan@gmail.com

۱- دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

۲- mehrdad.kohan@basu.ac.ir

۲- استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. (نویسنده مسؤل)

۱- مقدمه

انطباق^۱ به شیوه‌هایی اشاره دارد که زبان‌ها برای نشان دادن روابط نحوی میان ارکان جمله مانند فاعل، مفعول و فعل استفاده می‌کنند، میزان و نحوه استفاده از این ابزارها می‌تواند مبنایی برای تعیین رده^۲ زبان‌ها باشد (Comrie, 1981: 58). گیوان^۳ (2001) با تبعیت از کینن^۴ و کامری^۵ (1977) رویکردی برای توصیف چگونگی صورت‌بندی نقش‌های دستوری ارائه کرده‌است که به آن «ویژگی رمزگذاری آشکار^۶» گفته می‌شود، براساس این رویکرد زبان‌ها ارتباط نحوی میان فعل جمله و موضوع‌های اصلی^۷ جمله یعنی فاعل و مفعول را با سه ابزار مختلف نشان می‌دهند: ۱- ترتیب واژه‌ها ۲- حالت‌نمایی^۸ گروه‌های اسمی ۳- الگوهای مطابقه‌ای^۹ که در اثر روابط نحوی میان فعل و موضوعات آن به وجود می‌آید و بر فعل حاکم نمود می‌یابد (Tallerman, 2011: 188-189)، منظور از ترتیب کلمات ترتیب قرارگیری سازه‌ها در جمله است، که مشخص می‌کند یک سازه با سازه‌های دیگر چه رابطه‌ای دارد. به عبارت دیگر، در برخی زبان‌ها جایگاه اسم درون جمله است که مشخص می‌کند اسم مورد نظر فاعل یا مفعول است. اگر در جمله فعل را هسته و موضوع‌ها را وابسته بدانیم، زبان‌ها می‌توانند هسته یا وابسته‌ها را نشان‌دار کنند؛ آنجا که زبانی هسته را نشان‌دار کند، نظام مطابقه و آنجایی که وابسته‌ها نشان‌دار شوند نظام حالت‌نمایی داریم، درواقع مطابقه و حالت‌نمایی دو راهکار برای ارائه اطلاعات یکسان هستند؛ با این تفاوت که الگوی نخست، هسته‌نشان و الگوی دوم وابسته‌نشان است (Tallerman, 2011: 184). حالت‌نمایی برای نشان دادن ارتباط نحوی میان عناصر جمله است و نشانه‌های حالت (وندها و واژه‌بستها) معمولاً در انتهای اسم یا گروه اسمی قرار می‌گیرند و نقش دستوری آن را در جمله نشان می‌دهند (Blake, 2004: 1).

همچنین، مطابقه هماهنگی خصوصیات معنایی و صوری یک عنصر با خصوصیات صوری عنصر دیگر است، به بیانی دیگر در مطابقه دو عنصر به لحاظ ارزش مشخصه‌ایی مطابقت پیدا می‌کنند؛ مانند مطابقت فاعل و فعل به لحاظ مشخصه‌های شخص و شمار یا صفتی که مشخصه صوری شمار و جنس اسم را توصیف می‌کند و از جهت شمار و جنس با موصوف

-
1. Alignment
 2. type
 3. Givón
 4. Keenan
 5. Comrie
 6. overt coding properties
 7. Main arguments
 8. Case marking
 9. agreement

خود مطابقه دارد. مطابقه عموماً این‌گونه بیان می‌شود: x مطابقت می‌کند با y در ویژگی Z . در این تعریف x عنصری است که صورت آن با مطابقه مشخص می‌شود و هدف مطابقه نامیده می‌شود، y عنصری است که مطابقه را تعیین می‌کند و کنترلگر مطابقه نامیده می‌شود، و Z ویژگی دستوری است که با مطابقه مشخص می‌شود، مثلاً شخص، شمار، جنس، حالت و مانند آن (Stilo, 1987: 610).

البته باید به خاطر داشت که این‌گونه نیست که هر زبانی تنها باید از یکی از این شیوه‌ها استفاده کند؛ در بسیاری از زبان‌ها تلفیقی از این شیوه‌ها برای نشان دادن روابط دستوری به کار می‌رود (Tallerman, 2011: 173)، به همین ترتیب، در زبان‌های ایرانی نیز، روابط نحوی معمولاً از طریق ترکیبی از راهبردهای صرفی- نحوی مانند حالت‌نمایی، مطابقه و ترتیب واژه‌ها بیان می‌شوند که ترکیب و میزان استفاده از این ابزارها بسته به ساختار زبان و نوع آن می‌تواند متفاوت باشد (Haig, 2008: 13). زبان‌های ایرانی، با توجه به قدمت مستندات مکتوب ۲۵۰۰ ساله آن‌ها، بستر مناسبی برای تحلیل درزمانی تحولات نحوی و انطباقی فراهم می‌کنند، اما پژوهش دربارهٔ بسیاری از این زبان‌ها همچنان اندک است.

زبان لکی از زبان‌های ایرانی شاخهٔ غربی است که جایگاه دقیق آن در میان زبان‌های این خانواده محل بحث و مناقشهٔ علمی است؛ رضایی باغبیدی (۱۳۸۸: ۱۸۱) این زبان را جزو گویش‌های کردی جنوبی می‌داند و دبیرمقدم (۱۳۹۲: ۸۶۲) آن را در گروه زبان‌های شمال‌غربی دسته‌بندی می‌کند. اگرچه لکی اغلب در ردهٔ زبان‌های کردی جنوبی قرار می‌گیرد، برخی پژوهشگران آن را گونه‌ای از لری یا حتی زبانی مستقل در ناحیهٔ گذار^۱ میان لری و کردی می‌دانند. این اختلاف‌نظرها به دلیل ویژگی‌های مشترک واجی، واژگانی و نحوی لکی با هر دو گروه کردی و لری است، که آن را به یکی از زبان‌های گذار در حوزهٔ زبان‌های ایرانی غربی تبدیل کرده‌است (Haig & Öpengin, 2014: 99).

تاکنون مطالعات اندکی دربارهٔ زبان لکی شده‌است. لطفی و همکاران (۱۳۹۹) با رویکرد توصیفی - تحلیلی و در چارچوب کرافت (2012) نشان داده‌اند که افعال لکی در چهار گروه واژگانی - استاتیک، فعالیتی، اکتسابی و حصولی - طبقه‌بندی می‌شوند و هر گروه زیرگروه‌های دقیق‌تری دارد، که پیچیدگی و نظام‌مندی مقولهٔ نمود در این زبان را نمایان می‌سازد. تفکری رضایی و همکاران (۱۳۹۳) در گویش دلفان، پسوندهای شخص و شمار را بررسی کرده و نشان داده‌اند که این پسوندها، هرچند به فعل، گروه‌های اسمی و حروف اضافه می‌پیوندند، هنوز

1. Transitional zone

ماهیت ضمیری خود را حفظ کرده‌اند. محمدابراهیمی جهرمی و مرادخانی (۱۳۸۸) نیز در گویش هرسینی، پیوندهای فعلی را در هشت گروه طبقه‌بندی کرده و ساخت مجهول را تنها با تغییر در ساختمان پسوندها و بدون فعل معین توضیح داده‌اند.

مهدی‌زاده و همکاران (۱۳۹۵) به بررسی تطبیقی نظام مطابقه در گویش کلهری و مقایسه آن با لکی ایلامی، سورانی و کرمانجی پرداخته‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که ابزارهای مطابقه در کلهری، لکی ایلامی و سورانی شامل وند فاعلی، واژه‌بست فاعلی و واژه‌بست مفعولی است، درحالی‌که در کرمانجی مطابقه عمدتاً بر پایه وند فاعلی انجام می‌شود و الگوها در این زبان تنوع بیشتری دارند.

در مطالعات بین‌المللی نیز، هیگ (2008)، مکنزی^۱ (1961)، ویندفور^۲ (1987) و پاول^۳ (1998) به ویژگی‌های مطابقه و ساختارهای صرفی - نحوی لکی و گویش‌های همجوار پرداخته‌اند، اما پژوهش‌های مستقیم محدود است. با این حال، تاکنون هیچ پژوهشی به بررسی تطبیقی مطابقه و حالت‌نمایی در گویش لکی کوهدشتی و مقایسه آن با زبان‌های اطراف (کردی کلهری و لری خرم‌آبادی) نپرداخته‌است، امید است این مطالعه شکاف موجود در شناخت ساختارهای نحوی و صرفی این گویش را پر کند و به توسعه مطالعات تطبیقی در حوزه زبان‌های شمال غرب ایران کمک نماید.

شهرستان کوهدشت، از شهرستان‌های غربی ایران در استان لرستان، محل تمرکز گویشوران لک زبان است. این شهرستان با جمعیتی بالغ بر ۱۶۶،۶۵۸ نفر، چهارمین شهرستان بزرگ لرستان است که از شمال با استان کرمانشاه و گویش کردی کلهری، و از شرق با شهرستان خرم‌آباد و گویش لری هم‌مرز است. این موقعیت جغرافیایی، امکان بررسی تماس‌های زبانی و تأثیرات آن‌ها بر ساخت‌های نحوی و انطباقی را فراهم می‌سازد. پژوهش حاضر با هدف بررسی نظام‌های مطابقه و حالت‌نمایی در زبان لکی کوهدشتی و نیز تحلیل عوامل مؤثر بر گوناگونی این نظام‌ها انجام شده‌است. پرسش‌های اصلی تحقیق عبارت‌اند از: ۱- نظام‌های واژه-نحوی مطابقه و حالت‌نمایی در زبان لکی چه ویژگی‌های رده‌شناختی را نشان می‌دهند؟ ۲- الگوی کلی انطباق در سطح ساخت‌واژه-نحو در زبان لکی چگونه است؟ پاسخ به این پرسش‌ها، ما را در تعیین جایگاه زبان لکی کوهدشتی از منظر رده‌شناسی انطباق و مقایسه آن با دیگر زبان‌های اطراف از جمله لری خرم‌آبادی و کردی کلهری یاری می‌رساند.

1. MacKenzie
2. Windfuhr
3. Paul

داده‌های این پژوهش به شیوه میدانی و مصاحبه با گویشوران لک‌زبان کوهدشتی گردآوری شده‌است. سوال‌های مصاحبه موضوعات روزمره، خاطرات شخصی و تعاملات اجتماعی بود و براساس چارچوب تحلیلی پژوهش طراحی شد تا طیف وسیعی از ساختارهای نحوی و صرفی گویش کوهدشتی را پوشش دهد. صدای گویشوران ضبط، سپس آوانگاری و تجزیه صرفی-نحوی شد و به نوشتار درآمد. برای تحلیل بهتر داده‌ها، از ده گویشور مرد با سن ۴۰ تا ۹۰ سال استفاده شد که همگی در ۲۰ سال اخیر ساکن مرکز کوهدشت و اغلب بی‌سواد یا کم‌سواد بودند. همچنین داده‌های مربوط به زبان کردی کلهری از راه مصاحبه موردی با ۵ گویشور این زبان با شرایط مشابه با گویشوران کوهدشتی صورت گرفته‌است و جمع‌آوری شده و تحلیل زبان لری براساس شم زبانی پژوهشگر انجام و با گویشوران بومی خرم‌آباد تطبیق داده شده‌است.

ساختار مقاله به‌گونه‌ای سامان یافته‌است که در ابتدا مباحث نظری مرتبط با دو مقوله اصلی پژوهش، یعنی مطابقه و حالت‌نمایی تبیین شوند و سپس تحلیل داده‌های زبان لکی کوهدشتی برپایه چارچوب آراء هیگ (2008) ارائه گردد. بر همین اساس، در بخش دوم، مفهوم مطابقه از منظر زبان‌شناسی رده‌شناختی معرفی شده و ویژگی‌های ساختاری و نحوی آن در زبان‌ها بررسی می‌شود. بخش سوم بررسی نظری مقوله حالت‌نمایی است و در آن درباره انواع شیوه‌های بازنمایی روابط نحوی از طریق نشانه‌های صرفی در زبان‌ها بحث می‌شود. بخش چهارم، به بررسی انواع ضمائر در زبان لکی می‌پردازد و در بخش پنجم و ششم به ترتیب نظام‌های حالت‌نمایی و مطابقه در زبان لکی کوهدشتی با استناد به داده‌های میدانی تحلیل می‌شود و کارکردهای آن در ساخت‌های مختلف نحوی بررسی می‌گردد. و سرانجام، در بخش هفتم به بررسی زبان‌های لری خرم‌آبادی و کردی کلهری از منظر حالت‌نمایی و مطابقه پرداخته می‌شود. سپس نتایج پژوهش می‌آید و جایگاه زبان لکی کوهدشتی در میان زبان‌های ایرانی از منظر نظام‌های مطابقه و حالت‌نمایی تبیین می‌گردد.

۲- مطابقه

موضوع‌های اصلی فعل فاعل و مفعول هستند که در جملات ناگذرا^۱ فقط فاعل وجود دارد ولی در جملات متعدی^۲ فاعل به همراه مفعول دیده می‌شود، این سه موضوع اصلی را زبان‌شناسان معمولاً با استفاده از سه حرف S، O و A نشان می‌دهند: S فاعل جمله ناگذرا است، A فاعل

1. Intransitive
2. Transitive

جمله گذرا است و O مفعول جمله گذرا است. مطابقه، به فرایند هم‌راستایی ویژگی‌های نحوی و معنایی میان اجزای جمله گفته می‌شود و الگوی مطابقه، رفتار (نا)همسان سه موضوع مزبور در توانایی انگیزش ساخت‌واژی مطابقه بر روی فعل را بازنمایی می‌کند که این امر معیار دیگری در تعیین الگوی انطباق در زبان‌هاست. به بیانی دیگر، مطابقه به فرایند هم‌راستایی ویژگی‌های نحوی و معنایی میان اجزای جمله اشاره دارد که ویژگی‌هایی چون شخص، شمار، جنس و حالت در این اجزا تطابق پیدا می‌کنند (Hengeveld, 2017: 243; Greenberg, 1966: 92).

براساس آراء هیگ (2008: 12)، تفاوت‌هایی که در مطابقه فعل با اجزای جمله وجود دارد باعث می‌شود که انواع مختلفی از ساخت‌های مطابقه به‌وجود آید، این ساخت‌ها به‌طور مستقیم به نوع حالت‌نمایی (که ممکن است مستقیم یا غیرفاعلی باشد) وابسته هستند. همچنین او براساس این تفاوت‌ها، سیستم‌هایی را برای مطابقه فعل با فاعل و مفعول معرفی می‌کند که در زبان‌های ایرانی، مطابقه‌های نحوی می‌توانند با توجه به ویژگی‌هایی چون شخص، شمار و جنس تغییر کنند. هیگ (همان) پیشنهاد می‌کند که مطابقه فعل با فاعل و مفعول به‌طور متفاوتی در زبان‌های مختلف به نمایش گذاشته می‌شود، که در زبان‌های ایرانی این مطابقه‌ها به دو سیستم اصلی تقسیم می‌شوند: ۱- مطابقه فاعلی- مفعولی^۱؛ در آن مطابقه فعل با فاعل صورت می‌گیرد، یعنی ویژگی‌های فاعل با فعل هم‌راستا می‌شود و ۲- مطابقه کنایی- مطلق^۲ که در آن فعل با ویژگی‌های مفعول جمله هماهنگ می‌شود.

هیگ (2008: 14) این مطابقه‌ها را در گروه‌های مختلف زبانی بررسی کرده و متوجه شده‌است که زبان‌های ایرانی در بسیاری از موارد از این دو سیستم برای نشان دادن مطابقه استفاده می‌کنند و به‌طور کلی، در زبان‌های ایرانی، فعل می‌تواند با یکی از این دو (فاعل یا مفعول) مطابقه داشته باشد یا ممکن است با هیچ‌کدام از این‌ها مطابقه نداشته باشد.

۳- حالت‌نمایی

به گفته سونگ^۳ (2001: 140-147) حالت‌نمایی از منظر رده‌شناسی زبان، به طور سنتی معطوف به اختصاص ویژگی‌های حالت به سازه‌های اصلی دستوری معنایی یعنی فاعل فعل ناگذرا (S)، فاعل فعل گذرا (A) و مفعول فعل گذرا (O) است. کامری (1987: 172) پنج نظام منطقی محتمل را برای اختصاص حالت به این سازه‌های اصلی جمله ارائه کرده‌است، از میان پنج

1. Nominative-Acusative
2. Ergative- Absolutive
3. Song

نظامی که وی ارائه کرده‌است، تقریباً تنها دو نظام اصلی آن در تمام زبان‌های دنیا جاری است: ۱- نظام حالت فاعلی - مفعولی و ۲- نظام حالت کنایی - مطلق. در نظام فاعلی - مفعولی، فاعل جمله ناگذرا و گذرا به یک شیوه نشانه‌ی حالت می‌گیرند و مفعول جمله‌ی گذرا نشانه‌ی متفاوت می‌گیرد و در نظام کنایی - مطلق نیز نشانه‌ی حالت فاعل جمله‌ی ناگذرا و مفعول جمله‌ی گذرا همسان است و با نشانه‌ی حالت فاعل جمله‌ی گذرا تفاوت دارد که نشانه‌ی حالت فاعل جمله‌ی گذرا را در این نظام، کنایی و نشانه‌ی حالت مفعول جمله‌ی متعدی و فاعل جمله‌ی ناگذرا را مطلق می‌نامند. این دو نظام از جمله نظام‌های رایج حالت هستند که در گستره‌ی وسیعی از زبان‌ها دیده می‌شوند (نغزگوی کهن، ۱۳۹۲ الف).

همچنین در زبان‌های ایرانی، الگوی مطابقه عمدتاً براساس دو پارامتر تعریف می‌شود:

۱- حالت‌نمایی و ۲- مطابقت فعل با فاعل یا مفعول، که سیستم حالت‌نمایی خود به دو نوع تقسیم می‌شود: مستقیم^۱، و غیرفاعلی^۲؛ در اینجا حالت مستقیم معمولاً برای فاعل یا مفعول اصلی جمله استفاده می‌شود و حالت غیرمستقیم برای مفعول غیرمستقیم یا اجزای وابسته به جمله. این دو حالت تعیین می‌کند فعل با کدام بخش جمله مطابقت دارد. با توجه به مواردی که تاکنون ذکر شد، چهار امکان برای حالت‌نمایی A و O وجود دارد، حال فعل می‌تواند با هر یک از این دو (A و O) مطابقت داشته باشد یا اینکه با هیچ‌کدام مطابقت نداشته باشد؛ در نتیجه می‌توان گفت که برای مطابقه نیز سه امکان در زبان‌های ایرانی داریم که می‌توانند با چهار مورد حالت‌نمایی عنوان‌شده در بالا دوازده نوع مطابقه ایجاد کنند. مطابقه کنایی - مطلق و فاعلی - مفعولی که در جدول شماره (۱) ارائه می‌شود تنها دو مورد از این دوازده مورد ممکن در زبان‌های ایرانی هستند:

جدول ۱- انواع مطابقه در زبان‌های ایرانی (Haig, 2008: 13)

مطابقه کنایی - مطلق	A= Obl	O= Dir	مطابقه فعلی با O
مطابقه فاعلی - مفعولی	O= Obl	A= Dir	مطابقه فعلی با A

در جدول بالا، حالت مستقیم، حالت فاعل یا مفعول اصلی جمله است و بدون پسوند یا علامت خاص ظاهر می‌شود و حالت غیرفاعلی برای مفعول غیرمستقیم یا اجزای وابسته به جمله به کار می‌رود و معمولاً با پسوند، حرف اضافه یا تغییر شکل اسمی مشخص می‌شود.

1. Direct
2. Oblique

هیگ (13: 2008) با استناد به پژوهش دورلین^۱ (1966) مطابقه را در افعال گذشته گذرا در گروه زبان‌های کردی شمالی مثال زده‌است؛ هریک از زبان‌های بررسی‌شده گروه کردی شمالی، در ارتباط با افعال گذشته گذرا دارای چندین نوع از نظام مطابقه و حالت‌نمایی هستند. وی عنوان کرده‌است که دورلین (118: 1966) تمامی این دوازده نظام مطابقه ممکن را در داده‌های خود در این گروه زبانی پیدا کرده‌است. اگرچه برخی ترکیبات ممکن از این دوازده مورد نسبت به سایر موارد ارجح هستند، اما نمی‌توان گفت که هیچ‌یک از این دوازده مورد به تنهایی نسبت به سایر موارد بسیار رایج است. همچنین در بسیاری دیگر از زبان‌های ایرانی بسیاری از افعال گذشته گذرا دارای واژه‌بست‌های ضمیری^۲ به‌عنوان بخشی از نظام مطابقه‌شان هستند، برای مثال زبان وفسی دارای سه امکان برای مطابقه و حالت‌نمایی است (Stilo, 2004: 243).

غالب زبان‌های ایرانی در نظام مطابقه از الگوی کنایی گسسته^۳ بهره می‌برند. این الگوی گسسته تابعی از زمان دستوری است که خود را در ستاک افعال متبلور می‌کند. به دیگر سخن، الگوی کنایی در زبان‌های ایرانی وابسته به زمان فعل است به این ترتیب که در بندهایی که فعل اصلی از ستاک حال مشتق شده باشد، شاهد الگوی فاعلی - مفعولی هستیم، درحالی که در بندهایی که فعل اصلی از ستاک گذشته تشکیل شده‌است، الگوی کنایی مشاهده می‌شود (9: Haig, 2013). به لحاظ توصیفی، الگوی کنایی در زبان‌های ایرانی خود را در دو شکل کلی نمایان می‌سازد: در دسته‌ای از این زبان‌ها، فاعل بند متعدی (A) دارای حالت‌نمای غیرفاعلی و مفعول دارای حالت فاعلی (مستقیم) است، این دسته از زبان‌ها فعل متعدی با مفعول مطابقت می‌کند و این مطابقه با وندهای فاعلی (شناسه‌ها) روی فعل نمایان است. زبان تاتی بیانگر این شکل از نظام کنایی است (کریمی، ۱۳۹۱: ۲):

(1) avə	beš(ši)-e
she.NOM	went-3.SG.F
(او رفت)	

در مثال (۱) فاعل بند ناگذرا، مانند مفعول بند متعدی، برانگیزاننده مطابقه سوم شخص مفرد بر روی فاعل فعل ناگذرا است. شکل دوم تجلی الگوی کنایی دامنه گسترده‌تری نسبت به شکل اول آن دارد، در این شکل از نظام کنایی فاعل بند متعدی دارای شکل مستقیم و بی‌نشان

1. Dorleijn
2. pronominal clitics
3. Split Ergativity

است که با یک واژه‌بست غیرفاعلی مضاعف‌سازی می‌شود. در این صورت از الگوی کنایی، فعل با مفعول مطابقت ندارد و فعل تقریباً همیشه به صورت پیش‌فرض سوم شخص مفرد است، این گونه از نظام کنایی را در زبان دشتی مشاهده می‌کنیم (نک. همان):

(2) Mæryæm	ketab-æ=š	xeri-Ø
Maryam	book-PL=CL.3.SG.OBL	bought-3.SG
(مریم کتاب‌ها را خرید)		

(3) ouna= m	di-Ø
They=1SG	See.3SG
(من آن‌ها را دیدم)	

از مقایسه این دو شکل از بازنمایی الگوی کنایی در این گونه از زبان‌های ایرانی می‌توان به تعمیمی دست یافت: در الگوی کنایی بسیاری از زبان‌های ایرانی واژه‌بست و وند در تقابل هستند، به بیانی دیگر در صورت مطابقت فعل با مفعول توسط وند یا شناسه مضاعف‌سازی فاعل با واژه‌بست وجود ندارد و در حضور واژه‌بست مضاعف‌ساز فاعل، مطابقت فعل با مفعول وجود ندارد (نک. همان: ۳).

۴- نظام ضمائر شخصی در زبان لکی

زبان لکی در ساخت‌های نحوی از سازوکارهای صرفی و واژگانی برای برجسته‌سازی نقش‌های فاعلی و مفعولی بهره می‌گیرد. یکی از عناصر اساسی در این ساخت‌ها، ضمائر شخصی‌اند که در سه گروه طبقه‌بندی می‌شوند: ضمائر آزاد، ضمائر متصل (پسوندهای مطابقتی)، و ضمائر واژه‌بستی. ضمائر آزاد در زبان لکی دارای صورت واژگانی مستقل‌اند و می‌توانند در جایگاه فاعل (S/A) یا مفعول (O) ظاهر شوند. این ضمائر با ساختی تثبیت‌شده و بدون تغییرات صرفی، امکان ارجاع به نقش‌های نحوی مختلف را دارند. از منظر نقش‌گفتمانی، این ضمائر اغلب در ساختارهای بی‌نشان واجد خوانش تقابلی^۱ هستند (Givon, 2001: 189). با اینکه این ضمائر از منظر نحوی و گفتمانی اهمیت زیادی دارند، در این پژوهش تمرکز اصلی بر تحلیل ضمائر متصل و واژه‌بست‌هاست؛ لذا از آوردن مثال برای کاربرد ضمائر آزاد صرف‌نظر شده و صرفاً به معرفی آن‌ها برای تسهیل درک بهتر مثال‌ها در جدول زیر اکتفا می‌شود:

1. contrastive interpretation

جدول ۲- ضمائر شخصی آزاد در زبان لکی

شمار / شخص	مفرد	جمع
اول شخص	mə	ima
دوم شخص	to	homa
سوم شخص	ow	owen

گروه دوم یا ضمائر متصل، عمدتاً به صورت پسوندهایی ظاهر می‌شوند که مشخصه‌های شخص، شمار و گاه حالت را بر روی ستاک فعلی رمزگذاری می‌کنند. در دستور زبان فارسی، این نوع نشانه‌های مطابقه را معمولاً «شناسه» می‌نامند. در چارچوب تحلیل رده‌شناختی زبان‌ها، این شناسه‌ها صورت‌هایی از وندهای تصریفی تلقی می‌شوند که معمولاً جایگاه صرفی باثباتی دارند. کاربرد واژه «متعارف» در این‌گونه منابع برای اشاره به چنین صورت‌هایی، نشان می‌دهد که اگرچه این واحدها ممکن است در زبان مطالعه‌شده یا زبان‌های دیگر تنوعاتی داشته باشد، یک صورت خاص از آن‌ها در مقایسه با سایر انواع، قاعده‌مندتر، بی‌نشان‌تر و متداول‌تر است (نغزگوی کهن، ۱۳۹۵ ب). این عناصر، که به‌عنوان پسوندهای مطابقه شناخته می‌شوند، هم در افعال ناگذرا و هم در افعال گذرا، نقش اساسی در نشان‌دادن ارتباط بین فعل و فاعل یا مفعول دارند (Corbett, 2006: 90-92). در ساخت‌های بی‌نشان، برخلاف ضمائر آزاد، این پسوندها خوانشی غیرتأکیدی دارند و از طریق راهبرد شناسه‌افزایی مستقیماً نقش‌های S، A یا O را رمزگذاری می‌کنند، به بیان دقیق‌تر، این واحدهای صرفی دارای میزبان‌گزینی محدودند و فقط به ستاک فعلی متصل می‌شوند، بدون امکان جابه‌جایی یا حضور مستقل در جمله (Haig, 2008: 43). در زبان لکی، این پسوندها بلافاصله به ستاک زمان حال یا گذشته افزوده می‌شوند و در افعال ناگذر معمولاً تنها نقش فاعلی را بازنمایی می‌کنند، جدول (۳) این پسوندها را در زبان لکی نشان می‌دهد:

جدول ۳- پسوندهای مطابقه فاعلی و مفعولی حال و گذشته در افعال ناگذرا

اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
-(e)m	-(i)n	-i/ə	-(i)men	-(i)nān	-(e)m

(4) iskə owl-el dars-a makhon-en
 Now the children-PL lesson=ACC study .PRS-3P
 (الان بچه‌ها درس می‌خوانند)

(5) Ali-a ma-š̄in-i
 Ali=NOM DUR⁽¹⁾-sit.PRS-3SG
 (علی می‌نشیند)

(6) ima razi bi-men
 We content were.PST -3PL
 (ما راضی بودیم)

(7) Maryam-a zu č-i
 Maryam-NOM soon go. PST-3SG
 (مریم زود رفت)

در مثال‌های بالا می‌بینیم پسوندهای «-en»، «-i» و «-men» که بر روی فعل قرار گرفته‌اند دارای مطابقه با فاعل جمله از لحاظ شخص و شمارند که به ترتیب بیانگر سوم-شخص جمع، اول شخص جمع و سوم شخص مفرد هستند.

علاوه بر موارد بالا، در زبان لکی، مانند بسیاری از زبان‌های ایرانی دارای ساخت کنایی، نوع خاصی از ضمایر متصل وجود دارد که به صورت واژه‌بست عمل می‌کنند و در جایگاه‌های نحوی مختلف جمله، از جمله فاعل، مفعول، مضاف‌الیه یا متمم قرار می‌گیرند. این عناصر در بسیاری از منابع به‌عنوان واژه‌بست‌های ضمیری^۱ شناخته می‌شوند (Anderson, 2005: 146). در زبان‌های با ساخت کنایی، این واژه‌بست‌های ضمیری می‌توانند نقش فاعلی نیز برعهده بگیرند، به‌ویژه در ساخت‌های گذشته گذرا این ضمایر فاعلی با چسبیدن به میزبان‌های نحوی مختلف (مانند فعل، واژه پرسشی، قید، و ...)، اطلاعات مربوط به شخص، شمار و حالت را منتقل می‌کنند. به این دسته «واژه‌بست‌های فاعلی»^۲ گفته می‌شود، زیرا در کنار انتقال اطلاعات مطابقه‌ای، جایگاه معنایی فاعل را نیز پُر می‌کنند (Spencer & Luis, 2012: 50).

برخلاف پسوندهای مطابقه که به صورت مستقیم به ستاک فعلی افزوده می‌شوند، در زبان لکی واژه‌بست‌های ضمیری از طریق راهبردی موسوم به «مضاعف‌سازی واژه‌بست» در ساخت‌های کنایی این زبان، عامل (A) را رمزگذاری می‌کنند که نقش این واژه‌بست‌ها را می‌توان نوعی مطابقه غیرمستقیم دانست. مضاعف‌سازی واژه‌بست، نوعی تأکید یا دوگانگی در رمزگذاری نقشی است که در نظام‌های کنایی بسیار رایج است (Haig, 2008: 112). همچنین در زبان لکی، این واژه‌بست‌ها در جملاتی به کار می‌روند که دارای فعل گذرا با ستاک گذشته

1. Clitic pronouns
 2. Subject clitics

می‌کند. به‌طور کلی، تعیین صورت وابسته‌ها توسط هسته حاکمیت^۱ نامیده می‌شود (Haspelmath, 2002: 90) و با توجه به این حاکمیت است که فعل به فاعل و مفعول مستقیم و مفعول غیرمستقیم نشانه‌های حالت مقتضی را اعطا می‌کند (نغزگوی کهن، ۱۳۹۲الف).

در اغلب زبان‌های ایرانی نو، از جمله فارسی معیار، الگوی غالب حالت‌نمایی از نوع فاعلی-مفعولی است. البته نظام‌های حالت کم‌و‌کم‌تری نیز در میان زبان‌های جهان دیده شده‌است که در اینجا به «نظام غیرفاعلی دوگانه»^۲ اشاره می‌کنیم. این نوع نظام حالت‌نمایی را هیگ (2008) در توصیف ساخت‌های نحوی زبان‌های کردی مرکزی و جنوبی معرفی کرد. در این تحلیل، او نشان می‌دهد که در بندهای با زمان دستوری گذشته و افعال گذرا، فاعل با نقش نحوی A به‌صورت غیرفاعلی ظاهر می‌شود و هم‌زمان، مفعول نیز حالت غیرفاعلی می‌گیرد. این ساختار در تضاد با انتظار ناشی از الگوهای فاعلی-مفعولی یا مستقیم است که در آن معمولاً تنها یکی از نقش‌ها (اغلب مفعول) دارای نشانه حالت‌نمایی است، این نظام در زبان‌های ایرانی شرقی، مانند زبان روشنی و زبان‌های ایرانی غربی از جمله وفسی، کفتجی (تاتی) و بلوچی غربی وجود دارد (نغزگوی کهن، همان).

در این زمینه مطالعات مشابهی در زبان تالشی نیز شده‌است؛ نغزگوی کهن (همان) ساخت‌هایی با نشانه‌گذاری غیرفاعلی برای هر دو نقش A و O، به‌ویژه در حضور افعال ادراکی یا در بندهای با مفعول معرفه، شناسایی کرده‌است. وی با تمرکز بر بافت‌های نحوی و عوامل معنانشناختی، نشان می‌دهد که این الگوها نه استثنای بلکه بخشی از نظام فعال و منعطف حالت‌نمایی در تالشی هستند که متأثر از عناصر معرفگی، نقش‌های معنایی تجربه‌گر^۳ و ساخت‌های فرعی افعال هستند.

در این بخش، با تکیه بر داده‌های میدانی گردآوری‌شده از گویشوران لکی کوه‌دشت به بررسی ساختار حالت‌نمایی در این زبان می‌پردازیم. هدف از این تحلیل، شناسایی الگوی نحوی حاکم بر بندهای گذرا و ناگذرا در زمان حال و بررسی نحوه نشانه‌گذاری نقش‌های A و O با توجه به عواملی مانند گذرایی و زمان فعل است. نتایج به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که زبان لکی، مشابه برخی زبان‌های ایرانی شمال‌غربی، الگوی حالت‌نمایی پیچیده‌تر و منعطف‌تری دارد که به‌ویژه در افعال گذرا در زمان گذشته، به ظهور ساختارهای مشابه با نظام غیرفاعلی دوگانه منجر می‌شود:

-
1. Government
 2. Double oblique
 3. experiencer

در جمله (۱۸) نیز فاعل «Ayem» (انسان) نیز به صورت مستقیم ظاهر می‌شود و فعل «beger-i» با پسوند «-i» تطابق با فاعل سوم شخص مفرد را نشان می‌دهد. این مثال‌ها نشان می‌دهند که در افعال ناگذرا، حالت‌نمایی روی فاعل کنشگر معمولاً به صورت مستقیم و فاعلی است و تطابق فعل بیشتر بیانگر نقش فاعلی است، بنابراین در زمان دستوری حال در ساختار افعال ناگذر در لکی، حالت‌نمایی به صورت مستقیم است و فاعل بدون هیچ نشانه حالت‌نمایی اضافی ظاهر می‌شود و تنها با فعل توسط شناسه فعلی که نشانگر شخص و شمار است مطابقت دارد.

در ساختارهای گذشته افعال گذرا در زبان لکی کوه‌دشتی، در اکثر موارد فاعل (A) به صورت آشکار در جمله حضور ندارد و به جای آن با ضمائر واژه‌بستی به مفعول می‌چسبد، همانطور که در بخش‌های قبل ذکر شد، این فرایند لکی را به عنوان زبانی با نظام کنایی مشخص می‌کند که همراه با اتصال واژه‌بست است؛ به این ترتیب که در آن فعل در زمان گذشته همیشه به صورت سوم شخص مفرد تصریف می‌شود و هیچ‌گونه مطابقت مستقیم با فاعل ندارد. مثال‌های زیر بیانگر این امر هستند:

(19) gola=**t-i** man-a a sər
 Bullet=CL.2.SG.OBL Put.PST-3SG on.prep Top
 (گلوله را بر سر آن می‌گذاشتی)

(20) ard=**mon-a** mord-ə
 flour=CL.1.PL.OBL took.PST-3SG
 (ما آرد می‌بردیم)

(21) tofang=**on-i** až mə sən-ə
 gun=CL.3.SG.OBL from- PREP me take.PST-3SG
 (آن‌ها تفنگ را از من گرفتند)

در مثال‌های (۱۹) تا (۲۱)، ساختار افعال گذرای گذشته در زبان لکی به گونه‌ای است که فاعل به صورت آشکار در جمله حضور ندارد و هیچ نشانه حالت‌نمایی برای آن در سطح واژگانی دیده نمی‌شود. در مقابل، مفعول با ترکیبی از واژه‌بست‌های شخصی و پسوندهای حالت‌نما به طور دقیق نشانه‌گذاری می‌شود. به عنوان نمونه، در جمله (۱۹) واژه‌بست «=t» که در اصل شناسه شخصی فاعل «تو» است، به مفعول «gola» (گلوله) متصل شده و بخشی از مفعول شده است و همراه با پسوند «=i» نقش غیرفاعلی آن را نشان می‌دهد. در مثال (۲۰)

نیز واژه‌بست «=mon» (ما) و پسوند «=a» به «Ard» (آرد) اضافه می‌شود و مفعول را در حالت غیرفاعلی مشخص می‌کند. در جمله (۲۱) هم واژه‌بست «=on» (آن‌ها) به «tofang» (تفنگ) متصل شده و پسوند «=i» این اسم را در جایگاه غیرفاعلی حالت‌دار می‌کند. بنابراین در این ساختارها، نشانه‌های حالت‌نمایی فقط برای مفعول به‌کار می‌روند و نقش فاعلی بدون نمود آشکار و بی‌نشان باقی می‌ماند. همچنین لازم به ذکر است که نظام حالت‌نمایی در زبان لکی کوهدشتی تحت تأثیر هر دو عامل زمان دستوری (حال یا گذشته) و گذرای فعل قرار دارد. به‌طور مشخص، در زمان حال، در بندهای ناگذرا و بندهای گذرا حالت‌نمایی به صورت فاعلی مفعولی و مستقیم است، به این ترتیب که فاعل (A) و فاعل افعال ناگذرا (S) به صورت مستقیم است. همچنین، در زمان گذشته، الگوی حالت‌نمایی در افعال ناگذرا مشابه زمان حال و به صورت مستقیم باقی می‌ماند، اما در افعال گذرا، شاهد تغییر الگوی حالت‌نمایی به شکل غیرفاعلی هستیم؛ در این حالت، فاعل به صورت آشکار در جمله حضور ندارد و نقش فاعلی از طریق واژه‌بست‌های شخصی به مفعول منتقل می‌شود. جدول زیر نظام حالت‌نمایی را در زبان لکی کوهدشتی به طور خلاصه نشان می‌دهد:

جدول ۴- الگوی حالت‌نمایی در زبان لکی

ساختار	زمان حال (افعال ناگذر و گذرا)	زمان گذشته - افعال ناگذرا	زمان گذشته - افعال گذرا
حالت‌نمایی فاعل (S/A)	مستقیم، فاقد نشانه حالت‌نما	مستقیم، فاقد نشانه حالت‌نما	حذف شده یا مستتر، فاقد نشانه حالت‌نما
حالت‌نمایی مفعول (O)	در افعال ناگذرا وجود ندارد	در افعال ناگذرا وجود ندارد	نشانه‌گذاری با واژه‌بست غیر فاعلی
نوع حالت‌نمایی	مستقیم	مستقیم	غیر فاعلی

همان‌طور که جدول بالا نشان می‌دهد، گویش لکی کوهدشتی در زمان حال از نظام حالت‌نمایی فاعلی - مفعولی مستقیم بهره می‌برد و تنها مفعول گذرا با نشانه حالت‌نما که به صورت «i- / a-» است مشخص می‌شود. در مقابل، ساختارهای گذشته، به‌ویژه در افعال گذرا، نمایانگر نظام حالت‌نمایی غیرفاعلی هستند که در آن فاعل فاقد نشانه مستقل است و از طریق واژه‌بست به مفعول متصل می‌شود. این ویژگی‌ها زمینه‌ساز شکل‌گیری الگویی متمایز از مطابقه در این گویش شده‌است که در بخش بعدی به‌طور مفصل بررسی خواهد شد.

۶- نظام مطابقه در زبان لکی

مطابقه یک ویژگی بنیادی در ساختار نحوی زبان‌هاست که در تعامل با انواع فعل‌ها، روابط بین فاعل، مفعول و سایر اجزای جمله را نمایان می‌کند. این مفهوم به‌ویژه در زبان‌های ایرانی، از جمله زبان لکی، جنبه‌های متنوع و پیچیده‌ای به خود می‌گیرد. همان‌طور که بیکر (3: 2008) اشاره کرده‌است، در بسیاری از زبان‌ها، فعل به‌عنوان هستهٔ جمله، مطابقه‌ای با فاعل و مفعول برقرار می‌کند و به این ترتیب، نقش‌های نحوی در جمله‌ها تعیین می‌شود. به‌طور خاص، در زبان لکی، این فرایند پیچیدگی‌های خاص خود را دارد. در این بخش، هدف اصلی بررسی نحوهٔ تعامل فعل‌ها با وابسته‌هایشان در زبان لکی و شناسایی الگوهای مختلف مطابقه است، در ادامه با بررسی داده‌های میدانی زبان لکی کوه‌دشت، به‌طور مشخص به بررسی جملات مختلف و نحوهٔ تعامل فعل و وابسته‌های آن در زبان لکی خواهیم پرداخت:

(22) emeru mai-men ara det-a
Today come.PRS-1PL for.prep the girl-DEF
(امروز برای دختر [تان] می‌آییم)

(23) Ali chi-a ara bazar
Ali go.PRS-3SG To.prep Shopping
(علی به خرید می‌رود)

(24) až owen-a ma-pers-em
from them=DAT DUR-ask.PRS-1SG
(از آن‌ها می‌پرسم)

(25) alān qazā mæn-a mæ-r-en
Now food spoiled =ACC eat.PRS-3PL
(الان [آنها] غذای فاسد می‌خورند)

(26) Homa det-a-a-m m-own-inān
you(pl) Daughter-DEF-ACC-1SG DUR-see.PRS-2PL
(شما دختر من را می‌بینید)

در داده‌های (۲۲) تا (۲۶) از زبان لکی، ستاک فعل در تمامی جملات دارای زمان دستوری حال است. در این جملات، مطابقهٔ فعل صرفاً با فاعل (اعم از صریح یا مستتر) صورت گرفته و هیچ‌گونه مطابقه‌ای با مفعول مشاهده نمی‌شود. برای نمونه، در جملهٔ (۲۳) فاعل «Ali» به‌صورت صریح در جایگاه S حضور دارد و فعل «chi-a» با آن از طریق پسوند سوم‌شخص مفرد «-a» مطابقه دارد. در جملهٔ (۲۶) نیز فاعل «Homa» (شما جمع) به‌صورت صریح آمده و فعل «m-own-inān» از طریق پسوند مطابقهٔ «-inān» (دوم‌شخص جمع) با آن

هماهنگ شده‌است. از سوی دیگر، در جمله (۲۵) پسوند «-en» در فعل «mæŋ-en» نشان‌دهنده فاعل مستتر سوم‌شخص جمع است و در جمله (۲۴) نیز پسوند «-em» در «ma-pers-em» نشان‌دهنده فاعل مستتر اول‌شخص مفرد است. در هیچ‌کدام از این موارد، مفعول‌ها «qazā mæn-a» و «owen-a» که با نشانه حالت «-a» ظاهر شده‌اند، تأثیری در تصریف فعل نداشته‌اند و با آن مطابقه‌ای ندارند.

بر این اساس، می‌توان گفت که در زبان لکی، افعال با زمان دستوری غیرگذشته صرف‌نظر از اینکه فاعل به صورت صریح یا مستتر در جمله آمده باشد، مطابقه همواره با فاعل (در نقش‌های S و A) صورت می‌گیرد و مفعول (O) نقشی در انگیزش مطابقه فعلی ندارد. بنابراین، با توجه به داده‌ها نتیجه می‌گیریم که نظام مطابقه در زبان لکی در زمان حال، از الگوی فاعلی-مفعولی پیروی می‌کند.

پس از بررسی نظام مطابقه در زمان حال، به الگوی مطابقه در زمان گذشته در زبان لکی می‌پردازیم. با توجه به تفاوت‌های ساختاری میان زمان حال و گذشته، تحلیل تطبیقی این دو زمان می‌تواند درک دقیق‌تری از الگوی حاکم بر مطابقه در این زبان ارائه دهد. بررسی ساخت‌های فعلی در زمان گذشته در لکی نشان می‌دهد که نظام مطابقه در این زبان از یک الگوی کنایی پیروی می‌کند. در این ساختار، تفاوت بارزی میان نحوه مطابقه فاعل افعال ناگذرا (S) و فاعل افعال گذرا (A) با فعل وجود دارد.

در مثال‌های (۲۷) و (۲۸) که به ترتیب افعال ناگذرا مانند «ništ» (نشستن) و «huat» (خوابیدن) را نشان می‌دهد، مشاهده می‌شود که فاعل‌های اسمی «Ali» و «owen» در نقش S مستقیماً از طریق شناسه‌افزایی با فعل مطابقت می‌کنند؛ به عبارت دیگر، ستاک فعلی در زمان گذشته افعال ناگذرا، دارای مطابقه مستقیم با فاعل است:

- | | | | |
|------|-------------------|--------------------|----------------|
| (27) | Ali | ništ- | |
| | Ali | sit.PST-3SG | |
| | (علی نشست) | | |
| (28) | ow-en | huat-en | |
| | They.3PL- NOM | sleep.PST-3PL | |
| | (آنها خوابیدند) | | |
| (29) | Ali | sif-el-a= a | wārd- ə |
| | Ali | apple-PL-DEF=OBL | eat.PST-3SG |
| | (علی سیب را خورد) | | |

(30) *sif=mon**wārd-∅**apple=1PL=OBL**eat.PST-3SG*

(ما سیب را خوردیم)

گفتیم که در ساختار گذشتهٔ افعال ناگذرا در زبان لکی فاعل (S) به صورت مستقیم با فعل مطابقت دارد، با این حال در مثال‌های ۲۹ و ۳۰ می‌بینیم که در ساختار گزاره گذشته الگوی مطابقت تغییر می‌کند. در این موارد، فاعل جمله (A) که اغلب به صورت مستتر است، نه تنها با فعل مطابقت‌ناپذیر ندارد، بلکه به جای آن، اطلاعات مربوط به فاعل از طریق واژه‌بست‌هایی نظیر «=a» یا «=mon» بر روی مفعول (O) ظاهر می‌شود. این واژه‌بست‌ها به عنوان نشانگرهای حالت غیرفاعلی هستند که وظیفهٔ نشان دادن نقش دستوری A را در ساختار جمله بر عهده دارند (Baker, 2008: 37; Dixon, 1994: 102). بنابراین در زبان لکی، در ساختار گذشتهٔ افعال گذرا، نوعی نظام کنایی گسسته مشاهده می‌شود، که طی آن فاعل در گذشتهٔ گذرا نه با فعل، بلکه به صورت واژه‌بست بر روی مفعول نشانه‌گذاری می‌شود. این ساختار نشان می‌دهد که در زبان لکی کوهدشتی، (A) و (s) الگوی مطابقت متفاوتی دارند که تابع مقولهٔ نحوی زمان دستوری و گذرای فعل است. به عبارت دیگر، در زمان‌های غیر گذشته موضوع‌های فعل (فاعل S و مفعول O) تحت تأثیر قواعد مطابقت فاعلی-مفعولی قرار می‌گیرند، در زمان گذشته نیز افعال ناگذرا از همین نظام پیروی می‌کند، در حالی که در افعال گذرا در زمان دستوری گذشته، مطابقت به صورت کنایی گسسته عمل می‌کند (Dixon, 1994: 103). این الگوی کنایی گسسته در زبان لکی، برخلاف زبان‌های دیگر از جمله کردی و لری ویژگی شاخص و منحصر به فرد این زبان به شمار می‌رود (در بخش بعد به معرفی مواردی از این دوزبان می‌پردازیم).

در برخی پژوهش‌ها، کاربرد الگوی کنایی گسسته در زبان‌های ایرانی به تعامل پیچیدهٔ مقوله‌های گذرای فعل، زمان دستوری و نمود کامل نسبت داده شده است (Haig, 2008: 13). این الگو می‌تواند به زبان لکی نیز تعمیم یابد، به گونه‌ای که مطابقت در این زبان تنها مشروط به ویژگی‌های معنایی گذرای فعل و مقولهٔ زمان دستوری است، همان‌طور که در مثال‌های پیشین بررسی شد. یکی از ویژگی‌های کلیدی ساختار کنایی در لکی کوهدشتی این است که فعل در حالت بی‌نشان، به طور معمول به صورت سوم شخص مفرد ظاهر می‌شود و هیچ‌گونه مطابقتی با فاعل ندارد. جدول زیر الگوی مطابقت را در زبان لکی کوهدشتی نشان می‌دهد:

جدول ۵- الگوی مطابقه در زبان لکی کوهدشتی

ساختار / نوع مطابقه	زمان حال	زمان گذشته - افعال ناگذرا	زمان گذشته - افعال گذرا
مطابقهٔ فاعلی (S/A)	مطابقهٔ کامل با فعل (شخص و عدد)	مطابقهٔ کامل با فعل (شخص و عدد)	عدم مطابقه؛ واژه‌بست به مفعول
مطابقهٔ مفعول (O)	بدون مطابقه؛ دارای نشانه OBL	بدون مطابقه	پذیرندهٔ واژه‌بست فاعلی
نوع مطابقه	فاعلی- مفعولی	فاعلی- مفعولی	کنایی گسسته

جدول (۵) نشان می‌دهد که در زبان لکی مطابقهٔ فاعل در زمان حال و گذشته افعال ناگذرا کاملاً با فعل انجام می‌شود، اما در گذشتهٔ افعال گذرا، مطابقهٔ فاعلی حذف شده و فاعل به صورت ضمیر واژه‌بستی به مفعول منتقل می‌شود و مطابقه به صورت کنایی گسسته است که حساس به زمان دستوری فعل است. از آنجاکه زبان‌های کردی و لری از نزدیک‌ترین هم‌خانواده‌های لکی هستند، بررسی تطبیقی مطابقه و حالت‌نمایی در این زبان‌ها می‌تواند درک عمیق‌تری از این فرایندهای نحوی و تغییرات زبانی فراهم آورد؛ بنابراین، در بخش بعدی به تحلیل تطبیقی این ویژگی‌ها در کردی و لری خواهیم پرداخت.

۷- مطابقه و حالت‌نمایی در کردی کلهری و لری خرم‌آبادی

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، مطابقه در زبان‌های ایرانی غربی، به‌ویژه در تحلیل ساخت‌های بند گذرا و ناگذرا، یکی از مؤلفه‌های مهم و بنیادین در نحو به شمار می‌رود. در میان گونه‌های این پژوهش، یعنی لکی کوهدشتی، کردی کلهری و لری خرم‌آبادی، الگوهای متنوعی از نظام مطابقه مشاهده می‌شود که تفاوت‌های چشم‌گیری، به‌ویژه در ساخت‌های زمان گذشته ایجاد می‌کند. این تفاوت‌ها عمدتاً در ارتباط با ساخت‌های کنایی و شیوهٔ نشانه‌گذاری نقش‌های فاعلی و مفعولی نمایان می‌شود (Dixon, 1994: 99).

با توجه به اینکه تمرکز اصلی این پژوهش بر گونهٔ لکی کوهدشتی بوده‌است، در این بخش هدف ما معرفی سازوکارهای کلی مطابقه و حالت‌نمایی در دو زبان کردی کلهری و لری خرم‌آبادی است. به همین منظور، ساخت نظام مطابقه و حالت‌نمایی را در این دو زبان بررسی خواهیم کرد. پس از بررسی داده‌ها دریافتیم که در زبان کردی کلهری، الگوی مطابقه در زمان‌های حال و گذشته مشابه یکدیگر است و به صورت یکدست از نظام فاعلی- مفعولی

(37) ima se:f mor-im
 we Apple eat-PRS-1PL
 (ما سیب می‌خوریم)

در مثال‌های فوق می‌بینیم که لری خرم‌آبادی هیچ‌گونه تغییری در ساخت مطابقه در زمان گذشته نشان نمی‌دهد و نظام مطابقه در هر دو زمان دستوری به صورت فاعلی-مفعولی اعمال می‌شود. در جملات ذکر شده، صرف‌نظر از زمان فعل، مطابقه به‌طور واضح بین فعل و فاعل از طریق پسوندهای فاعلی که بر روی فعل قرار می‌گیرند اعمال می‌شود. به‌طور خاص، در جمله (۳۶)، مفعول «se:f» (سیب) با استفاده ازوند «-en» به حالت مفعولی درمی‌آید، که نشان‌دهنده حالت‌نمای مفعول است و فاعل در این زبان به صورت مستقیم هیچ‌گونه نشانه حالت‌نمایی دریافت نمی‌کند.

همچنین از تحلیل شواهد گویشی پیرامون سازوکار حالت در زبان لری خرم‌آبادی استنتاج می‌شود که در این زبان، فاعل در افعال گذرا و ناگذرا (A/S) رفتار مشابهی دارد؛ به‌عبارت دیگر، حالت‌نمای فاعلی دریافت نمی‌کند و در تقابل با سازه مفعول قرار دارد، که همواره نشانگر حالت را با خود به همراه دارد. از این منظر، می‌توان گفت که لری خرم‌آبادی از نظام حالت‌نمایی فاعلی-مفعولی پیروی می‌کند، که در آن پسوندهایی مانند «-e» یا در برخی موارد «-a» به‌عنوان نشانگر مفعولی ظاهر می‌شود، مثال‌های زیر این ساختار را نشان می‌دهد:

(38) ono eman-e mi-n-a(n)
 they we-ACC DUR-SEE.PRS-3PL
 (آن‌ها ما را می‌بینند)

(39) Ali ketawn-e xari-Ø
 Ali book-ACC BUY-PST-3SG
 (علی کتاب را خرید)

جدول زیر مقایسه‌ای از نظام مطابقه را در زبان‌های لری خرم‌آبادی، لکی کوهدشتی و کردی کلهری نشان می‌دهد:

جدول ۶- مقایسه نظام مطابقه فاعلی-مفعولی در زبان‌های لری خرم‌آبادی، لکی کوهدشتی و کردی کلهری

زبان / گونه	ساخت مطابقه در حال	ساخت مطابقه در گذشته	نظام حالت‌نمایی در زمان حال	نظام حالت‌نمایی در زمان گذشته
کردی کلهری	فاعلی-مفعولی	فاعلی-مفعولی	فاعلی-مفعولی	فاعلی-مفعولی
لکی کوهدشتی	فاعلی-مفعولی	کنایی گسسته	مستقیم	غیرفاعلی دوگانه
لری خرم‌آبادی	فاعلی-مفعولی	فاعلی-مفعولی	فاعلی مفعولی	فاعلی مفعولی

از داده‌ها برمی‌آید که تنها زبان لکی کوه‌دشتی در میان سه گویش بررسی شده نظام کنایی در زمان گذشته گذرا دارد. این ساختار، ویژگی منحصر این گونه محسوب می‌شود و آن را از کردی کلهری و لری خرم‌آبادی متمایز می‌سازد. در نتیجه، زبان لکی نشان‌دهنده نوعی گذار نحوی و تفاوت ساختاری در نظام مطابقه در مقایسه با همسایگان زبانی خود است.

۸- نتیجه‌گیری

براساس یافته‌های این پژوهش، ابزارهای مطابقه در زبان لکی وند فاعلی و واژه‌بست فاعلی هستند که در گویش کردی کلهری نیز تمام این موارد صدق می‌کند، با این حال، در لری خرم‌آبادی، تنها وند فاعلی و نشانه حالت‌نمای مفعولی وظیفه‌بازنمایی نقش‌های درون جمله را برعهده دارد. نظام حالت‌نمایی و مطابقه در زبان لکی به صورت دوگانه و تابع الگوی زمان دستوری و گذرایی فعل است، به این ترتیب که در زمان غیرگذشته، الگوی مطابقه و حالت‌نمایی از نوع فاعلی-مفعولی است به گونه‌ای که فاعل به صورت مستقیم ظاهر می‌شود و پسوند مطابقه بر روی فعل دارد و مفعول اغلب نشانه حالت‌نمای مفعولی یا غیرمستقیم دارد. در زمان گذشته، الگوی مطابقه در زبان لکی از نوع کنایی گسسته است. در این ساختار، فاعل فعل گذرا با بهره‌گیری از سازوکار واژه‌بست ضمیری بر روی مفعول نمایان شده و فاعل هیچ‌گونه مطابقه‌ای به لحاظ شخص و شمار با فعل نشان نمی‌دهد؛ فعل در این موارد همواره به صورت پیش‌فرض به صورت سوم شخص مفرد ظاهر می‌شود. نظام حالت‌نمایی در زمان گذشته نیز نوع کنایی است. این ویژگی بارز در نظام انطباق، زبان لکی را از زبان‌های همجوار همچون کردی کلهری و لری متمایز می‌سازد؛ چراکه با توجه به یافته‌های پیشین در مورد کردی کلهری (مهدی‌زاده و همکاران، ۱۳۹۲: ۹۱-۱۱۰) و لری خرم‌آبادی (آخوندی و همکاران، ۱۴۰۲)، در این دو زبان، سیستم مطابقه از نوع فاعلی-مفعولی یکدست است و حساسیتی نسبت به زمان دستوری یا گذرایی فعل نشان نمی‌دهد و یافته‌های پژوهش مطابق با مطالعات پیشین است. از شباهت‌های مشاهده شده میان لکی، کردی کلهری و لری رفتار گزینشی وند فاعلی است که تنها به ستاک فعل اضافه می‌شود. در زمان گذشته این وند فاعلی بر روی فعل حذف شده و فعل پیش‌فرض به صورت سوم شخص مفرد است، در حالی که در زبان‌های کردی کلهری و لری، وجود وند فاعلی در سازه فعلی الزامی است و حذف آن موجب غیردستوری شدن جمله می‌شود.

برپایه شواهد زبانی این پژوهش زبان لکی کوه‌دشتی، با وجود برخی اشتراکات سطحی با گویش‌های کردی کلهری و لری خرم‌آبادی، در سطح نظام‌های حالت‌نمایی و مطابقه، ساختاری متمایز و مستقل دارد. این زبان با بهره‌گیری از الگوهای نحوی دوگانه، سازوکارهای خاص مطابقه، و همچنین وجود واژه‌بست‌های ضمیری، انسجام درونی خاصی دارد که آن را از زبان‌های همجوار جدا می‌سازد. از این‌رو، نمی‌توان لکی را تنها گویشی میانه یا ترکیبی میان لری و کردی دانست، بلکه باید آن را نظامی مستقل با ویژگی‌های دستوری منحصر به فرد در نظر گرفت.

پی‌نوشت

۱. همان (durative)، نشان‌دهنده حالت استمراری یا ادامه‌دار فعل است.

منابع

- آخوندی فاطمه. انطباق صرفی در زبان لری خرم‌آبادی. *علم زبان*، ۱۴۰۲؛ ۱۰(۱۷): ۱۸۷-۲۱۴. DOI: <https://doi.org/10.22054/ls.2023.67625.1544>
- تفکری رضائی شجاع و امیدی عباس. پسوندهای فعلی در گویش لکی: ساخت ارگتیو، مطابقه فاعلی یا ضمیر پیوسته؟، *پژوهش‌های ایران‌شناسی*. ۱۳۹۳؛ ۴(۱): ۳۷-۵۵. doi:10.22059/jis.2014.52667
- دبیرمقدم محمد. *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*. تهران: سمت. ۱۳۹۲.
- رضایی باغبیدی حسن. *تاریخ زبان‌های ایرانی*. تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. ۱۳۸۸.
- کریمی یادگار. مطابقه در نظام کنایی (ارگتیو) زبان‌های ایرانی: رقابت واژه‌بست و وند الف. *پژوهش‌های زبان‌شناسی*، ۱۳۹۱؛ ۴(۷): ۱-۱۸.
- لطفی یاسر، کریمی دوستان غلام‌حسین و گوهری حبیب. نمود واژگانی در گویش لکی. *جستارهای زبانی*، ۱۴۰۰؛ ۱۲(۴): ۳۰۵-۳۴۴. doi:10.29252/LRR.12.4.10
- مهدی‌زاده مهدی، گوهری حبیب، کریمی دوستان غلام‌حسین، و خوشبخت طیبیه. نظام مطابقه در کلهری و مقایسه آن با لکی، سورانی و کرمانجی. *مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران*، ۱۳۹۵؛ ۳(۱۵): ۹۱-۱۱۰. <https://doi.org/10.22126/jlw.2017.1196>
- محمدابراهیمی جهرمی زینب و مرادخانی سیمین. پسوندهای فعلی گویش لکی هرسینی. *نقد زبان و ادبیات خارجی (پژوهشنامه علوم انسانی)*، ۱۳۸۷؛ ۱(۱): ۹۱-۱۱۳. <https://sid.ir/paper/471197/fa>
- نغزگوی کهن مهرداد. نقش پس‌اضافه‌ها در اعطای حالت؛ مطالعه موردی در گویش تالشی. *زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*. ۱۳۹۲؛ الف؛ ۳: ۱۱۱-۱۳۲.

نغزگوی کهن مهرداد. عوامل مؤثر در تعیین صورت نشانه مطابقت فعلی در فارسی نو. *مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی زبان‌های ایرانی*. به کوشش مهرداد نغزگوی کهن. انجمن زبانشناسی ایران. تهران: نویسه پارس: ۱۷۳-۱۹۲.

- Anderson, S. R. *Aspects of the theory of clitics*. Oxford: Oxford University Press, 2005.
- Baker, M. *The syntax of agreement and concord*. Cambridge: Cambridge University Press, 2008.
- Bickel, B., & Nichols, J. Case marking and alignment. In A. Malchukov & A. Spencer (Eds.), *The Oxford handbook of case*. Oxford: Oxford University Press. 2008, 304-321.
- Blake, B. J. *Case*. Cambridge: Cambridge University Press. 2004.
- Bickel, B., & Nichols, J. Inflectional morphology. In T. Shopen (Ed.), *Language typology and syntactic description*. Cambridge: Cambridge University Press. 2007, 169-240.
- Comrie, B. *Language universals and linguistic typology: Syntax and morphology*. Chicago: University of Chicago Press. 1981.
- Comrie, B. *The world's major languages*. London: Routledge. 1987.
- Corbet, G. *Agreement*. Cambridge: Cambridge University Press. 2006.
- Croft, W. *Typology and universals* (2nd ed.). Cambridge: Cambridge University Press. 2003.
- Dixon, R. M. W. *Ergativity*. Cambridge: Cambridge University Press. 1994.
- Dorleijn, M. (n.d.). *The decay of ergativity in Kurdish: h*. Tilburg: Tilburg University Press.
- Greenberg, J. H. *Language universals, with special reference to feature hierarchies*. The Hague: Mouton. 1966.
- Givón, T. *Syntax: An introduction* (Vols. 1 & 2). Amsterdam: John Benjamins. 2001.
- Haig, G. *Alignment change in Iranian languages: A construction grammar approach*. Berlin: Mouton de Gruyter. 2008.
- Haig, G., & Öpengin, E. Kurdish: A critical research overview. *Kurdish Studies*, 2014, 2(2): 99-122. <https://doi.org/10.33182/ks.v2i2.387> (Journal)
- Hengeveld, K. A hierarchical approach to grammaticalization. In K. Hengeveld, H. Narrog, & H. Olbertz (Eds.), *The grammaticalization of tense, aspect, modality and evidentiality: A functional perspective*. Berlin, Boston: De Gruyter Mouton. 2017.
- Keenan, L., & Comrie, B. Noun phrase accessibility and universal grammar. *Linguistic Inquiry*, 1977; 8: 63-99. (Journal)
- Mackenzie, D. N. *Kurdish dialect studies*. London: Oxford University Press. 1961.
- Payne, T. E. *Describing morphosyntax: A guide for field linguists*. Cambridge: Cambridge University Press. 1997.

- Paul, L. The position of Zazaki among West Iranian languages. In N. Sims-Williams (Ed.), *Proceedings of the Third European Conference of Iranian Studies, Part 1: Old and Middle Iranian studies*. Wiesbaden: Reichert. 1988, 163-177.
- Steele S. Word order variation: a typological survey. In J. H. Greenberg (Ed.), *Universals of human language*, Vol. 4. Stanford: Stanford University Press. 1978, 585-623.
- Stilo, D. Vafsi. In M. Dahl & B. Comrie (Eds.), *The world atlas of language structures*. Oxford: Oxford University Press. 2004.
- Spencer, A., & Luís, A. R. *Clitics: An introduction*. Cambridge: Cambridge University Press. 2012.
- Song, J. J. *Linguistic typology: Morphology and syntax*. London: Routledge. 2001.
- Tallerman, M. *Understanding syntax*. London: Arnold. 2003.
- Tallerman, M. *Understanding syntax*. London: Hodder Education. 2011.
- Tallerman, M. *Understanding syntax*. Hodder Arnold. 2011.
- Windfuhr, G. L. (Ed.). *The Iranian languages*. London: Routledge. 1987.

روش استناد به این مقاله:

حنان سمیه و نغزگوی کهن مهرداد. مطابقه و حالت‌نمایی در زبان لکی کوه‌دشتی: مطالعه تطبیقی ساختار نحوی با زبان‌های همجوار، *زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*، ۱۴۰۳؛ ۲(۱۸): ۵۵-۲۹. DOI: 10.22124/plid.2025.31155.1724

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



ضمایر نکره در گونه‌های مختلف زبان گیلکی

محمد راسخ‌مهند^۲

شادی کشاورز شکری^۱

چکیده

پژوهش حاضر کاربرد ضمایر نکره را در گونه‌های مختلف زبان گیلکی، از زبان‌های ایرانی شمال غربی در کرانه دریای خزر بررسی می‌کند. ضمایر نکره مانند «کسی» عباراتی ارجاعی هستند که مصداق مشخصی در جهان خارج ندارند و نقش‌های مختلفی در زبان‌ها دارند (Croft, 2022). هدف این پژوهش پی بردن به شباهت‌ها و تفاوت‌های گویش گیلکی غربی و شرقی و مقایسه کاربرد ضمایر نکره در زبان گیلکی این دو منطقه است. بدین منظور از چهارچوب نقشه معنایی هسپلمت (1997) استفاده می‌شود. این چهارچوب یک الگوی همگانی است که امکان توصیف و مقایسه بین‌زبانی و درون‌زبانی را برای زبان‌شناسان در مطالعات رده‌شناختی فراهم می‌کند. داده‌های پژوهش از گفتار روزمره شش منطقه در گیلان جمع‌آوری شده و پس از بررسی و مقایسه آنها، نقشه معنایی پیشنهادی برای هر کدام از گویش‌ها ترسیم شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که به‌طور کلی کاربرد ضمایر نکره در گویش‌های گیلکی غربی و شرقی مشابه هستند و با وجود تفاوت اندک میان آنها، گویشوران این دو منطقه این تکواژها را نسبتاً یکسان استفاده می‌کنند. استفاده از نقشه معنایی در مطالعات رده‌شناختی و گویش‌شناسی بسیار مفید است و می‌توان به کمک آن به درک عمیق‌تری از ساخت‌های نحوی و معنایی در زبان‌ها دست یافت.

واژگان کلیدی: ضمایر نکره، نقشه معنایی، گیلکی، رده‌شناسی

✉ shadi_k92@yahoo.com
rasekh@basu.ac.ir

۱- دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

۲- استاد گروه زبان‌شناسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.

۱- مقدمه

ضمایر نکره، ضمایی چون «کسی، چیزی، جایی» و امثال آن در زبان فارسی، در زبان‌های مختلف نقش‌های متفاوتی به عهده دارند. چندنقشی بودن بیشتر در کلمات دستوری و وندها دیده می‌شود زیرا تکواژهای دستوری نسبت به کلمات قاموسی دارای معنای انتزاعی‌تری هستند (Haspelmath, 2003). ضمائر نکره در دسته‌ای از عبارات‌های ارجاعی قرار دارند که به لحاظ هویت‌پذیری به نوع مرجع اشاره می‌کنند، نه به خودش. این مقولات به لحاظ ساخت اطلاعاتی مرجع مشخصی در جهان خارج ندارند (Croft, 2022). زبان‌ها برای بیان چند نقش مختلف این عبارات‌های ارجاعی ضمائر نکره یکسانی به کار می‌برند و این‌گونه نیست که هر مرجع معنایی نامشخص با یک صورت متفاوت نشان داده شود. به عبارت دیگر، با وجود اینکه همه این امکانات دستوری، یعنی ضمائر نکره، به مفهومی نکره اشاره می‌کنند، اما برای همه ضمائر نکره صورت یکسانی به کار نمی‌رود (Ibid). به همین دلیل لازم است میان این نقش‌ها تمایز قایل شد و هر کدام را به صورت مجزا بررسی کرد. خانلری (۲۰۰: ۱۳۶۶) برای توصیف این عناصر، به جای ضمائر نکره از اصطلاح «ضمائر مبهم» استفاده می‌کند و آنها را کلماتی می‌داند که «جایگزین اسم می‌شوند و کسی یا چیزی را بطور نامعین و نامشخص بیان می‌کند». انوری و گیوی (۱۸۸: ۱۳۷۴) نیز معتقدند این کلمات تنها و بی‌همراهی اسم در جمله ظاهر می‌شوند. مطالعه این مقولات دستوری در زبان‌های مختلف اهمیت بسزایی دارد زیرا ما را در دستیابی به همگانی‌ها و شناسایی اشتراک‌ها و تفاوت‌های میان زبان‌ها یاری می‌رساند. زبان‌های مختلف برای بیان یک نقش یا معنا می‌توانند از ساخت‌های متفاوتی بهره ببرند. مطالعات رده‌شناسی به دنبال یافتن همگانی‌های زبانی و تبیین گوناگونی میان آنهاست، بنابراین هرچه زبان‌های بیشتری بررسی شود دید کلی‌تری به ما می‌دهد، تبیین قوی‌تر و همگانی معتبرتر خواهد بود (Croft, 2003).

این پژوهش تلاش دارد ضمائر نکره را در زبان گیلکی بررسی کند. زبان گیلکی یکی از زبان‌های ایرانی و متعلق به خانواده زبان‌های شمال غربی است که در استان گیلان صحبت می‌شود. این زبان که زیرگروهی از زبان‌های حاشیه دریای خزر است، دارای دو گویش اصلی شرقی و غربی است که از نظر آوایی و واجی، واژگانی و دستوری می‌توانند از یکدیگر متفاوت باشند (Stilo, 2001). بدین منظور، به‌طور کلی آنها را در دو دسته گیلکی «بیه پس» (گویش نواحی غربی) و گیلکی «بیه پیش» (گویش نواحی شرقی) تقسیم می‌کنند و سفیدرود نقطه

مرزی این دو منطقه است که از وسط گیلان عبور می‌کند. نظام صرف و نحو زبان گیلکی از جهاتی مشابه زبان فارسی و سایر زبان‌های ایرانی است و از جهاتی دیگر متفاوت با آنهاست. با وجود آنکه در مناطق روستایی گیلان بسیاری از گیلک‌ها، به‌ویژه زنان، با زبان فارسی آشنایی چندانی ندارند، اما اکثر مردمان شهرهای گیلان دوزبانه هستند و علاوه‌بر گیلکی به زبان فارسی نیز صحبت می‌کنند (Rastorgueva, 1971).

زبان‌شناسان ضمایر نکره را در شماری از زبان‌های دنیا مطالعه کرده‌اند. شناخته‌شده‌ترین پژوهش در این زمینه مطالعه رده شناختی هسپلمت (1997) است که نقش‌های گوناگون ضمایر نکره را در چهل زبان بررسی و نقشه معنایی^۱ هریک را ارائه کرده‌است. دیگر زبان‌شناسان نیز این عناصر را در زبان‌های مختلف بررسی کرده‌اند: زبان‌های ژاپنی و کره‌ای (Kinuhata & Whitman, 2011)؛ زبان‌های اورالی^۲ (Van Alsenoy & Van der Auwera, 2015)؛ زبان اوگاریتی^۳، از زبان‌های سامی^۴ شمال غربی (Burlingame, 2021) و زبان‌های سامی^۵ (Juutinen & Mettovaara, 2021). در زبان فارسی راسخ مهند (۱۳۹۴) در پژوهشی کاربردهای مختلف ضمایر نکره در چندین زبان ایرانی نو را بررسی کرده و نقشه معنایی آنها را ترسیم نموده‌است. در دیگر آثار، مانند جاسبی (2016)؛ هوزینگر^۶ و صادق‌پور (2020) و ون‌در‌آورا و کوهکن (2022) می‌توان اشاراتی به این عناصر یافت. با وجود پژوهش‌های قابل توجه در زبان گیلکی، از جمله بررسی نکره (بختیاری مرکیه، ۱۳۹۵؛ مهدویان و شعبانی و دانای طوس، ۱۴۰۱؛ Kahnemuyipour, Shabani & Taghipour, 2024)، به ضمایر نکره پرداخته نشده‌است و پژوهش مستقلی در این باره وجود ندارد. علاوه‌بر این، جای پژوهش ضمایر نکره در زبان گیلکی در چهارچوب نقشه معنایی در مطالعات رده‌شناسی و گویش‌شناسی خالی است. این مقاله تلاش می‌کند با مطالعه ضمایر نکره در گونه‌های مختلف زبان گیلکی در چهارچوب نقشه معنایی هسپلمت (1997) پاسخ این سوال‌ها که «نقش‌های مختلف ضمایر نکره در گونه‌های مختلف زبان گیلکی به چه شکلی توزیع شده‌اند؟» و «آیا از این منظر تفاوتی در گویش‌های گیلکی غربی و شرقی وجود دارد؟» را بیابد.

-
1. Semantic map
 2. Uralic
 3. Ugaritic
 4. Semitic
 5. Saami
 6. Heusinger

شناخت و تحلیل دقیق ضمایر نکره در زبان گیلکی می‌تواند به درک بهتر ساختارهای نحوی و معنایی این زبان و همچنین ارائه بینشی جدید در زمینه رده‌شناسی و مطالعات گویش‌شناسی ایرانی بینجامد. در پژوهش حاضر سعی بر آن است تا با استفاده از چهارچوب نقشه معنایی هسپلمت (1997) نقش‌های گوناگون این عنصر دستوری در گویش گیلکی شرق و غرب بررسی شود. مدل نقشه معنایی این امکان را فراهم می‌کند تا بتوانیم با بررسی‌های بین‌زبانی به همگانی موجود برای مقولات دستوری متفاوت پی ببریم و آنها را در زبان‌های مختلف مقایسه کنیم. در این پژوهش به شباهت‌ها و تفاوت‌های گیلکی این دو منطقه پرداخته شده‌است.

۲- چهارچوب نظری

یکی از مشکلات تحلیل‌های زبانی وجود چندین نقش برای یک صورت زبانی است. این مسأله بیشتر در امکانات دستوری دیده می‌شود چراکه این عناصر نسبت به عناصر واژگانی کاربرد بیشتر و بسامد بالاتری دارند؛ هرچه کلمه‌ای بسامد بالاتری داشته باشد، بیشتر در معرض دستوری‌شدگی^۱ و چندنقشی شدن قرار می‌گیرد و به لحاظ معنایی نیز دچار معنادایی^۲ می‌شود و معنای کلی کسب می‌کند (Wischer, 2006). هسپلمت (2003) برای توصیف و نشان دادن الگوی چندنقشی امکانات دستوری چهارچوب نقشه‌های معنایی را معرفی می‌کند که چهارچوب پژوهش حاضر است.

اصطلاح نقشه معنایی در مطالعات کمر^۳ (201: 1993)، استاسون^۴ (578: 1997) و ون‌در‌آورا^۵ و پلانگیان^۶ (1998) به کار رفته بود، درحالی که کرافت (92: 2001) آن را با اصطلاح فضای مفهومی^۷ و اندرسون^۸ (1986) با اصطلاح نقشه ذهنی^۹ مطرح می‌کند. هسپلمت (1997) خود نیز در مطالعات پیشین از این مفهوم با اصطلاح نقشه تلویحی^{۱۰} یاد می‌کند اما در مطالعات بعدی اصطلاح نقشه معنایی را ترجیح می‌دهد. کرافت (92: 2001)

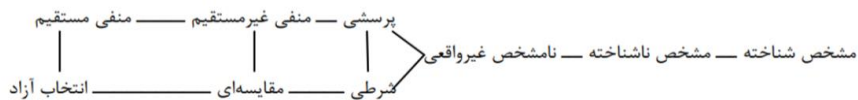
-
1. Grammaticalization
 2. desemanticization
 3. S. Kemmer
 4. L. Stassen
 5. J. Van der Auwera
 6. V. A. Plungian
 7. Conceptual space
 8. L.B. Anderson
 9. Mental map
 10. Implicational map

مدل مختص به یک زبان مشخص را نقشه معنایی می‌نامد و معتقد است نقشه معنایی هر عنصر دستوری، یک همگانی شامل نقش‌های گوناگون آن عنصر در زبان‌ها و رابطه میان آنهاست که از طریق مطالعات بین‌زبانی و مقایسه زبان‌های بررسی شده می‌توان به آن دست یافت. نقشه معنایی علاوه بر اینکه شباهت‌ها و تفاوت‌های زبان‌ها را مشخص می‌کند، می‌تواند نشان‌دهنده زبان‌های ممکن نیز باشد.

با آنکه مدل نقشه معنایی در مطالعات زبان‌شناسی نسبتاً جدید است، در دهه‌های اخیر ابزاری مؤثر در پژوهش‌های متعدد بین‌زبانی و درون‌زبانی و رهگشای بسیاری از این بررسی‌ها بوده است. آثار بسیاری مدل نقشه معنایی را در بررسی مقولات دستوری مختلف از جمله وجهیت^۱، دستوری‌شدگی، حالت^۲، حرف اضافه^۳ و مقولات دیگر و کاربرد این مدل در آینده مطالعات زبان‌شناسی بررسی کرده‌اند (De Haan, 2004؛ Narrog & Van der Auwera, 2011؛ 2011؛ Georgakopoulos & Polis, 2011؛ Croft, 2022). از پژوهش‌های دیگر در زبان‌های ایرانی نیز می‌توان به آثار محمدی‌راد و راسخ مهند (2017)؛ راسخ مهند و ایزدی‌فر (2022) و راسخ مهند و پری‌زاده (2024) اشاره کرد.

نقشه‌های معنایی یک الگوی همگانی هستند و با مقایسه‌های بین‌زبانی به دست می‌آیند که در انتخاب و قرارگیری نقش‌های مختلف یک امکان دستوری در نقشه معنایی تعیین‌کننده است (Haspelmath, 2003: 216). این نقش‌های مختلف مشابه^۴ و به هم پیوسته^۵ هستند یا به گفته کرافت (2003: 134) طبق اصل اتصال معنایی^۶ نباید میان آنها فاصله‌ای وجود داشته باشد و به یکدیگر متصل هستند.

بررسی ضمایر نکره هسپلمت (1997) از نخستین پژوهش‌ها در چهارچوب نقشه معنایی است. او نقش‌های مختلف ضمایر نکره را در چهل زبان بررسی و مقایسه کرد و یافته‌های خود را در قالب فضای مفهومی زیر ارائه داد:



شکل ۱- فضای مفهومی ضمایر نکره (Haspelmath, 1997: 64)

1. modality
2. Case
3. Adposition
4. Similar
5. Contiguous
6. Semantic connectivity

طبق رویکرد پیشنهادی هسپلمت (1997) ضمائر نکره در نه نقش و کارکرد در زبان‌ها ظاهر می‌شوند که با هدف مقایسه‌های بین‌زبانی در تمایز با یکدیگرند. تمامی این نقش‌ها لزوماً در همه زبان‌ها مشاهده نمی‌شود. این نه نقش عبارت‌اند از:

- مشخص شناخته^۱: مرجعی که هویت آن برای گوینده آشکار اما برای شنونده ناشناخته است.
- 1. **Somebody** called while you were away: Guess who!
- مشخص ناشناخته^۲: مرجعی که هویت آن هم برای گوینده و هم برای شنونده ناشناخته است.
- 2. I heard **something**, but I couldn't tell what kind of sound it was.
- نامشخص غیرواقعی^۳: مرجعی که هویت مشخصی در جهان خارج ندارد و غیرواقعی است.
- 3. Please try **somewhere** else.
- پرسشی: مرجع نامشخصی که در جملات سوالی به‌ویژه پرسش‌های قطبی به‌کار می‌رود.
- 4. Did **anybody** tell you anything about it?
- شرطی: مرجع نامشخصی که در ساخت‌های شرطی به‌کار می‌رود.
- 5. If you see **anything**, tell me immediately.
- منفی غیرمستقیم: مرجع نامشخصی که در بند درونه^۴ یک بند منفی به‌کار می‌رود.
- 6. I don't think that **anybody** knows the answer.
- مقایسه‌ای: مرجع نامشخصی در ساخت مقایسه‌ای به‌عنوان معیار به‌کار می‌رود.
- 7. In Freiburg the weather is nicer than **anywhere** in Germany.
- انتخاب آزاد: مرجعی نامشخص در بافت‌های خاصی که می‌توان هویت آن را آزادانه، بدون آنکه بر ارزش صدق^۵ جمله تأثیر بگذارد، انتخاب کرد.
- 8. **Anybody** can solve this simple problem.
- منفی مستقیم: مرجع نامشخصی که در بند اصلی ساخت‌های منفی به‌کار می‌رود.
- 9. **Nobody** knows the answer.

-
1. Specific known
 2. Specific unknown
 3. Irrealis nonspecific
 4. Embedded clause
 5. Truth value

به اعتقاد هسپلمت (1997: 220) در زبان انگلیسی ضمایر نکره در سه گروه قرار می‌گیرند: گروه some (someone)، گروه any (anyone) و گروه no (no one). در این عبارات تکواژ آغازی نقش دستوری را در نقشه معنایی به عهده دارد و تمایز میان آنها را نشان می‌دهد. این تمایزها در بسیاری از زبان‌ها تقریباً با زبان انگلیسی قابل مقایسه است، اما از جنبه‌هایی با آن تفاوت دارد. دو گروه ضمایر نکره در زبان روسی to- و nibud- است که nibud- مانند any- در جملات خبری مثبت به کار نمی‌رود و در جملات سوالی و شرطی کاربرد دارد، اما برخلاف انگلیسی با نامشخص غیرواقعی (مصدیقی که یک مرجع واقعی ندارد) هم به کار می‌رود. انگلیسی هم مشخص و هم نامشخص را با some نشان می‌دهد که می‌تواند مبهم باشد و دوتا خوانش متفاوت داشته باشد (ممکن است نامزدی داشته باشد که اهل بوتسوانا است یا ممکن است به دنبال ازدواج با فردی از بوتسوانا باشد).

10. *On xočet ženit'sja na kom-to iz Botsvany.*

He want.3SG mary to someone from Botswana

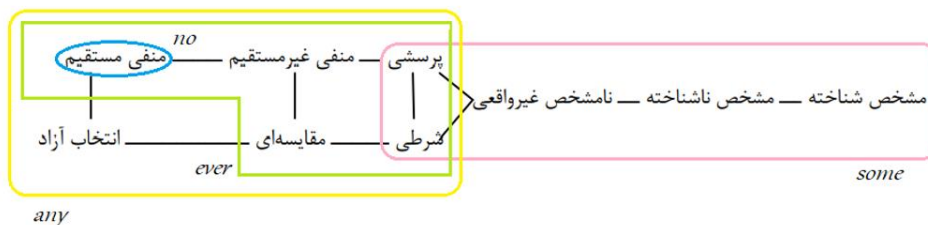
"He wants to marry someone from Botswana." (مشخص ناشناخته)

11. *On xočet ženit'sja na kom-nibud' iz Botsvany.*

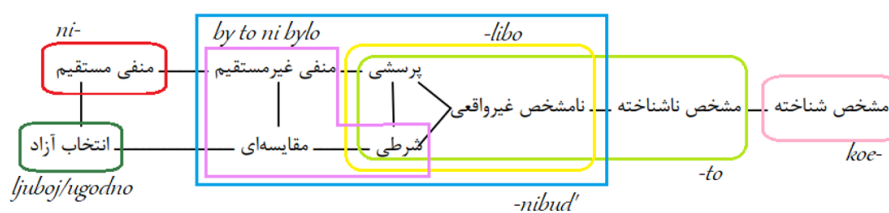
He want.3SG mary to someone from Botswana

"He wants to marry someone from Botswana." (نامشخص غیرواقعی)

در انتخاب آزاد نیز انگلیسی از any- استفاده می‌کند اما روسی نمی‌تواند آن را با nibud- نشان دهد. انگلیسی و روسی دو گروه ضمیر نکره متفاوت دارند که در توزیع همپوشانی دارند، اما منطبق بر هم نیستند. هسپلمت (1997) پس از بررسی و مقایسه ضمایر نکره در این دو زبان به نقشه‌های معنایی زیر دست یافت:



شکل ۲- نقشه معنایی ضمایر نکره در زبان انگلیسی (Haspelmath, 1997)



شکل ۳- نقشه معنایی ضمائر نکرده در زبان روسی (Haspelmath, 1997)

باید میان نقش‌های مختلف ضمائر نکره تمایز قایل شد چراکه زبان‌ها ممکن است برای این نقش‌های مختلف، صورت متفاوتی به کار ببرند. برای مثال در تمایز میان مشخص شناخته و مشخص ناشناخته، برخلاف زبان انگلیسی که برای هر دو گروه some- را به کار می‌برد، زبان آلمانی نمی‌تواند *irgendjemand* را برای مشخص شناخته به کار ببرد درحالی‌که مشخص ناشناخته را علاوه بر *jemand* با *irgendjemand* نیز نشان می‌دهد.

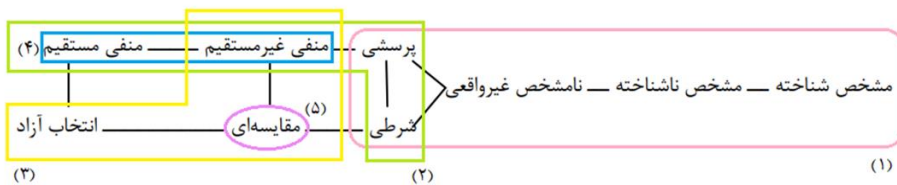
12. *Mein Handy ist weg, (irgendjemand) muss es gestohlen haben.*
 My phone is gone someone must it stolen AUX
 "My cell phone is gone, someone must have stolen it." (مشخص ناشناخته)

13. *Jemand /*irgendjemand hat angerufen – rate mal wer.*
 Someone AUX called guess just who
 "Someone called-guess who." (مشخص شناخته)

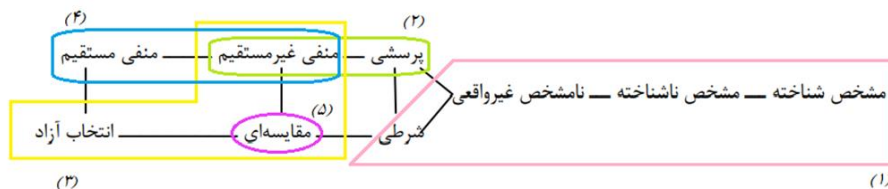
این تمایزها در زبان‌های ایرانی نو نیز وجود دارد. راسخ‌مهند (۱۳۹۴) کاربردهای ضمائر نکره را در پنج زبان ایرانی نو بررسی و مقایسه کرده و نقشه معنایی آنها را ترسیم نموده‌است. نمونه‌ای از این تمایزها را در زبان فارسی و زبان تاتی که زیرگروهی از زبان‌های حاشیه دریای خزر است می‌توان مشاهده کرد. این دو زبان در نقش‌های مختلف ضمائر نکره شباهت بسیاری با یکدیگر دارند و هر دو دارای پنج گروه یکسان هستند: (۱) با تکواژ «یک»، (۲) با تکواژ «کس»، (۳) با تکواژ «هر»، (۴) با تکواژ «هیچ»، (۵) با تکواژ «همه». اما برخلاف فارسی که هم گروه یک و هم گروه دوم را می‌توان با شرطی‌ها به کار برد، این گزاره‌ها را در زبان تاتی نمی‌توان با گروه دوم نشان داد و تنها با گروه یک کاربرد دارند.

14. *aga i nafar-i bind, čemen iyyāGāyar.*
 if one person.IND saw 1SG awaken
 اگر یکی / کسی را دیدی، بیدارم کن.

نقشه معنایی پیشنهادی راسخ مهند (۱۳۹۴) برای زبان فارسی و تاتی به شکل زیر است:



شکل ۴- نقشه معنایی ضمایر نکره در زبان فارسی (راسخ مهند، ۱۳۹۴)



شکل ۵- نقشه معنایی ضمایر نکره در زبان تاتی (راسخ مهند، ۱۳۹۴)

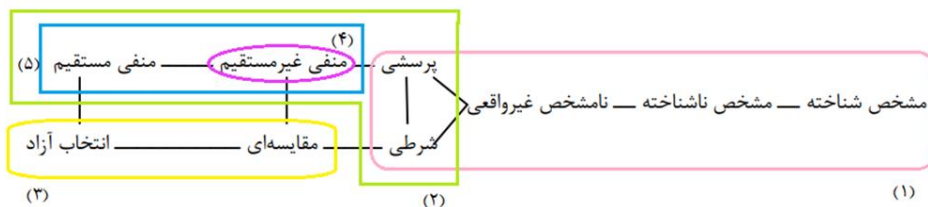
زبان مازنی زبان دیگری از گروه زبان‌های حاشیه دریای خزر است که در پژوهش راسخ مهند (۱۳۹۴) بررسی شده است. گروه‌های ضمایر نکره متفاوتی در این زبان و زبان فارسی وجود دارد. برای مثال در زبان فارسی گروه ضمایر همراه با هر (هرکسی) در نقش مقایسه‌ای و انتخاب آزاد و منفی غیرمستقیم به کار می‌رود که در زبان مازنی به چشم نمی‌خورد و به جای آن در نقش مقایسه‌ای و انتخاب آزاد از گروه ضمیر نکره همه در معنای هرکسی استفاده می‌شود.

15. hame baledene in masele re hal hakene.

Anyone can this question OM solve do

هرکسی بلده این مسأله را حل کنه.

شکل (۶) نقشه معنایی پیشنهادی راسخ مهند (۱۳۹۴) برای زبانی مازنی را نشان می‌دهد.



شکل ۶- نقشه معنایی ضمایر نکره در زبان مازنی (راسخ مهند، ۱۳۹۴)

در نتیجه نقشه معنایی ضمیر نکره پیشنهادی هسپلمت (1997) یک الگوی همگانی را نشان می‌دهد که با آن می‌توان تمایز و اشتراکات میان زبان‌ها را مشخص و آن‌ها را با یکدیگر مقایسه کرد. نقشه معنایی به ما این امکان را می‌دهد که نه تنها بررسی‌های بین‌زبانی داشته باشیم، بلکه بتوانیم در درون یک زبان نیز گویش‌های متنوع آن را مطالعه کنیم و به تفاوت‌ها و شباهت‌های ساخت‌های مختلف این گویش‌ها پی ببریم. در ادامه ضمائر نکره در چندین گویش گیلکی شرقی و چندین گویش گیلکی غربی بررسی و مقایسه شده و نقشه معنایی آنها با توجه به مطالعه و رویکرد پیشنهادی هسپلمت (1997) در ارائه نقشه معنایی ترسیم می‌شود.

۳- روش‌شناسی

این پژوهش از نوع کیفی است و داده‌ها، علاوه بر بومی بودن یکی از نویسندگان، از گفتار روزمره ۱۸ تن از گویشوران دوزبانه گیلک-فارسی، به روش نمونه‌گیری در دسترس، در شش شهر استان گیلان گردآوری شده‌است. گونه‌های گیلکی پژوهش، زبان گویشوران سه شهر رشت، بندرانزلی و صومعه‌سرا در غرب گیلان، و نیز سه شهر لاهیجان، املش و سیاهکل در شرق گیلان است. در میان افرادی که نویسندگان را در فرایند گردآوری داده‌ها یاری کردند، ۹ مرد و ۹ زن ۴۰ تا ۷۰ سال حضور داشتند و هر یک به سهم خود بازتاب‌دهنده بخشی از تنوع زبانی و فرهنگی گیلان بودند.

مجموع	شرق گیلان						غرب گیلان						محل سکونت
	سیاهکل		املش		لاهیجان		صومعه‌سرا		بندرانزلی		رشت		
	مرد	زن	مرد	زن	مرد	زن	مرد	زن	مرد	زن	مرد	زن	
۴	-	-	۱	-	۱	-	-	۱	-	-	-	۱	۵۰-۴۰
۷	-	-	-	۱	-	۲	-	۱	۱	-	۱	۱	۶۰-۵۰
۷	۱	۱	-	-	۱	۱	۱	-	-	۱	۱	-	۷۰-۶۰

جدول ۱- جامعه آماری پژوهش به تفکیک محل سکونت، سن و جنس

داده‌ها با مصاحبه‌های شفاهی و ضبط گفت‌وگوها گردآوری شد. در این فرایند، از گویشوران خواسته شد جملات منتخب مربوط به نقش‌های ضمیر نکره، برگرفته از هسپلمت (1997)، را به زبان گیلکی بازگردانند. جملات به دست آمده پس از گردآوری، آوانگاری و سپس تحلیل شد. در مرحله پایانی، یافته‌ها بر مبنای الگوی پیشنهادی هسپلمت (1997) در قالب

نقشه‌های معنایی ویژه هر گونه ترسیم گردید. این چارچوب تحلیلی امکان مقایسه نظام‌مند گویش‌ها و شناسایی شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود میان آن‌ها را فراهم آورد.

۴- تحلیل داده‌های پژوهش

در ادامه، داده‌های مرتبط به کاربرد نقش‌های مختلف ضمایر نکره در هر یک از گونه‌های زبان گیلکی ارائه، و در پایان هر بخش نقشه معنایی ضمایر نکره در آن گونه ترسیم می‌شود.

۴-۱- ضمایر نکره در گویش رشتی

نمونه‌هایی از کاربرد ضمایر نکره در گویش رشتی از زبان گیلکی به شرح زیر است:

مشخص شناخته: «i nafar» برای مرجعی به کار رفته‌است که هویتش برای گوینده آشکار ولی برای شنونده ناشناخته است.

16. *i nafar-ə bi-d-əm dād z-ə o dowast-ə*
one person-OM PST-see-1SG shout hit-3SG and run-3SG

یکی را دیدم که داد می‌زد و می‌دوید.

مشخص ناشناخته: «i nafar» برای مرجعی به کار رفته‌است که هویتش هم برای گوینده شناخته و هم برای شنونده ناشناخته است.

17. *i nafar-ə sedâ-ye bi-šnavast-əm na-n-am ki bu*
one person-GEN sound-IND PST-hear-1SG NEG-know-1SG
who was.3SG

من صدای یکی را شنیدم، اما نمی‌دونم کی بود.

نامشخص غیرواقعی: «i nafar» برای مرجعی به کار رفته‌است که در جهان وجود واقعی ندارد.

18. *i nafar-ə dige ji vavars*
one person-IND other from ask.2SG

از یکی دیگه بپرس.

پرسشی: «čizi/ i nafar/ hiči» برای مرجعی نامشخص در جملات سوالی، به‌ویژه پرسش‌های قطبی به کار رفته‌است.

19. *čizi bu-goft-i?*
something PST-say-2SG

چیزی گفتی؟

20. *i nafar-ə bi-de-i?*
one person-OM PST-see-2SG

کسی را دیدی؟

21. *hiči bo-xord-i?*
nothing PST-eat-2SG

هیچی خوردی؟

شرطی: «*kəsi/ i nafar*» برای مرجعی نامشخص در جملات شرطی به کار رفته‌است.

22. *kəsi-yə bi-de-i ma-ra bidara kun*
someone-OM PST-see-2SG me-OM awake do.2SG

23. *i nafar-ə bi-de-i ma-ra bidara kun*
one person-OM PST-see-2SG me-OM awake do.2SG

اگر کسی را دیدی بیدارم کن.

منفی غیرمستقیم: «*kəsi/ hiči/ harčizi*» برای مرجعی نامشخص در بند درونۀ یک بند منفی به کار رفته‌است.

24. *fek nu-kun-əm kəsi an-a be-dan-ə*
think NEG-do-1SG someone this-OM SBJV-know-3SG

25. *fek nu-kun-əm hiči be-dan-ə*
think NEG-do-1SG no one SBJV-know-3SG

فکر نکنم کسی بلد باشد.

26. *fek nu-kun-əm harčizi-yə be-dan-ə*
think NEG-do-1SG everything-OM SBJV-know-3SG

فکر نکنم هرچیزی را بدون.

مقایسه‌ای: «*hamə jâ/ harčizi*» برای مرجعی نامشخص در ساخت مقایسه‌ای به کار رفته‌است.

27. *ayə havâ az hamə jâ behtar-ə*
here weather from all place better-is

اینجا هوا از هرجایی بهتره.

28. *kəbâb az harčizi behtar-ə*
kabâb from everything better-is

کباب از هرچیزی بهتره.

انتخاب آزاد: «*harki/ hamə*» برای مرجعی در بافت‌هایی که هویت مرجع بر ارزش صدق جمله اثر نمی‌گذارد، به کار رفته‌است.

29. *harki tan-ə an masala-yə hal bu-kun-ə*
anyone can-3SG this problem-OM solve SBJV-do-3SG

هرکسی بلده این مسأله را حل کنه.

30. *hamə ton-an bay-an*
all can-3PL come-3PL

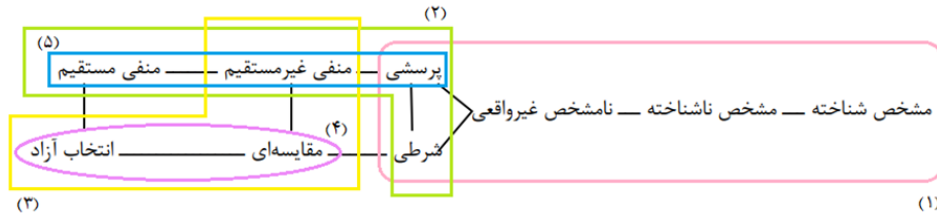
همه می‌تونن بیان.

منفی مستقیم: «*kəsi/hičkəs*» برای مرجعی نامشخص در بند اصلی ساخت‌های منفی به کار رفته‌است.

31. *man kəsi-yə ni-d-əm*
I someone-OM NEG-see-1SG
32. *man hičkəs-ə ni-d-əm*
I no one-OM NEG-see-1SG

من کسی را ندیدم.

بنابر نمونه‌های بالا در گویش رشتی، نقش‌ها و کاربردهای ضمایر نکره در پنج گروه قرار می‌گیرند: الف) با تکواژ «یک» مانند *i nafar* (ب) با تکواژ «کس» یا «چیز» مانند *kəsi* (ج) با تکواژ «هر» مانند *hark* (د) با تکواژ «همه» که اگر تنها به کار رود در معنی همه‌کس است ولی در موارد دیگر به همراه «چیز» یا «جا» می‌آید، مانند *hamə jâ h* (ه) با تکواژ «هیچ» مانند *hičkəs*. نقشه معنایی ضمایر نکره در گویش رشتی از زبان گیلکی به شکل زیر است:



شکل ۷- نقشه معنایی ضمایر نکره در گویش گیلکی رشتی

راهنمای علائم: ۱. تکواژ «یک» ۲. تکواژ «کس/چیز» ۳. تکواژ «هر» ۴. تکواژ «همه» ۵. تکواژ «هیچ»

۴-۲- ضمایر نکره در گویش بندرانزلی

نمونه‌هایی از کاربرد ضمایر نکره در گویش بندرانزلی از زبان گیلکی به شرح زیر است:

مشخص شناخته:

33. *i nafar-ə bi-d-əm dâd zend-ə bo yo*
dowast-ə
one person-OM PST-see-1SG shout hit-PTCP is.3SG and run-3SG

یکی را دیدم که داد می‌زد و می‌دوید.

مشخص ناشناخته:

34. *Man i nafar-ə sedây-ə bi-šnavast-am amâ na-n-əm
ki bo*
I one person-OM sound-GEN PST-hear-1SG but NEG-know-
1SG who was

من صدای یکی را شنیدم، اما نمی‌دونم کی بود.

نامشخص غیرواقعی:

35. *i nafar-ə dige jâ vavars*
one person-IND other from ask.2SG
36. *har kasa jâ vavars*
any one from ask.2SG

از یکی دیگه بپرس.

پرسشی:

37. *i čiy-ə bo-goft-i?*
one thing-OM PST-say-2SG
38. *čizi bo-goft-i?*
anything PST-say-2SG
39. *hiči bo-goft-i?*
nothing PST-say-2SG

چیزی گفتی؟

شرطی:

40. *age i nafar-ə bi-de-i ma-ra bidâra kun*
If one person-OM PST-see-2SG me-OM awake do.2SG
41. *age kasi-yə bi-de-i ma-ra bidâra kun*
If someone-OM PST-see-2SG me-OM awake do.2SG

اگر کسی را دیدی بیدارم کن.

منفی غیرمستقیم:

42. *fek nu-kun-am i nafar balad bi-bə*
think NEG-do-1SG one person know SBJV-is
43. *fek nu-kun-am kasi balad bi-bə*
think NEG-do-1SG someone know SBJV-is
44. *fek nu-kun-am harkəs balad bi-bə*
think NEG-do-1SG anyone know SBJV-is
45. *fek nu-kun-am hiški balad bi-bə*
think NEG-do-1SG no one know SBJV-is

فکر نکنم کسی بلد باشه.

مقایسه‌ای:

46. *ayə havâ az har jayi behtar-ə*
 here weather from any place better-is
47. *ayə havâ az hametə jâ behtar-ə*
 here weather from all place better-is

اینجا هوا از هرجایی بهتره.

انتخاب آزاد:

48. *har kasi balad-ə a masala-ya hal bo-kon-ə*
 any one can-3SG this problem-OM solve SBJV-do-3SG
49. *hamə tanad-ə javab ba-d-ad*
 all can-3SG answer SBJV-give-3PL

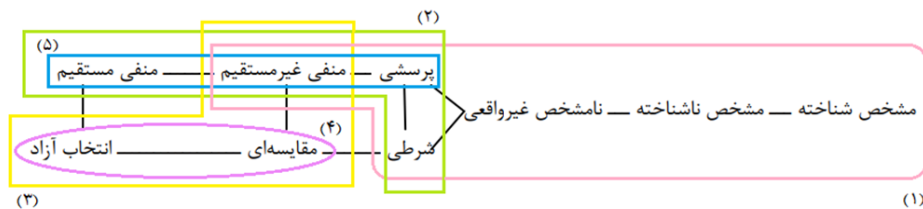
هر کسی بلده این مسأله را حل کنه.

منفی مستقیم:

50. *man kasi-yə ni-d-əm*
 I someone-OM NEG-see-1SG
51. *man hičkas-a ni-d-əm*
 I no one-OM NEG-see-1SG

من کسی را ندیدم.

با توجه به داده‌های جمع‌آوری شده از گیلکی بندرانزلی، نقش‌ها و کاربردهای ضمایر نکره در پنج گروه قرار می‌گیرند: الف) با تکواژ «یک» مانند «i nafar (ب) با تکواژ «کس» یا «چیز» مانند kasi (ج) با تکواژ «هر» مانند harkəs (د) با تکواژ «همه» که اگر تنها به کار رود در معنی همه‌کس است ولی در موارد دیگر به همراه «چیز» یا «جا» می‌آید، مانند hametə jâ (ه) با تکواژ «هیچ» مانند hičkas. شکل (۸) نقشه معنایی ضمایر نکره در گویش بندرانزلی را نشان می‌دهد.



شکل ۸- نقشه معنایی ضمایر نکره در گویش گیلکی بندرانزلی

راهنمای علائم: ۱. تکواژ «یک» ۲. تکواژ «کس/چیز» ۳. تکواژ «هر» ۴. تکواژ «همه» ۵. تکواژ «هیچ»

۳-۴- ضمائر نکره در گویش صومعه‌سرای

نمونه‌هایی از کاربرد ضمائر نکره در گویش صومعه‌سرای از زبان گیلکی به شرح زیر است:

مشخص شناخته:

52. *i nafar-ə bi-d-əm dâd z-ə va dovast-ə bo*
 one person-OM PST-see-1SG shout hit-3G and run-PTCP
 is.3SG

یکی را دیدم که داد میزد و می‌دوید.

مشخص ناشناخته:

53. *i nafar-ə sedâ-yə be-šdavast-am vali na-n-əm*
ki bo
 one person-OM sound-GEN PST-hear-1SG but NEG-know-1SG
 who was.3SG

من صدای یکی را شنیدم، اما نمی‌دونم کی بود.

نامشخص غیرواقعی:

54. *itə âdam-ə dige jâ vavars*
 one person-OM other from ask.2SG

از یکی دیگه بپرس.

پرسشی:

55. *čizi bo-goft-i?*
 something PST-say-2SG

چیزی گفتی؟

56. *Hiči bo-xurd-i?*
 nothing PST-eat-2SG

هیچی خوردی؟

شرطی:

57. *age kâsi-yə bi-de-i ma-ra viriz-ân*
 if someone-OM PST-see-2SG me-OM awaken-CAUS

58. *age i nafar-ə bi-de-i ma-ra viriz-ân*
 if one person-OM PST-see-2SG me-OM awaken-CAUS

اگر کسی را دیدی بیدارم کن.

منفی غیرمستقیم:

59. *fek no-kon-əm kesi be-dân-ə*
 think NEG-do-1SG someone SBJV-know-3SG

60. *fek no-kon-əm hiči be-dən-ə*
 think NEG-do-1SG nothing SBJV-know-3SG
61. *fek no-kon-əm harčizi-yə be-dən-ə*
 think NEG-do-1SG anything-OM SBJV-know-3SG
62. *fek no-kon-əm hiči be-dən-ə*
 think NEG-do-1SG nothing SBJV-know-3SG

فکر نکنم کسی بلد باشه.

مقایسه‌ای:

63. *ayə havâ az hamə jâ bihtar-ə*
 here weather from all place better-is

اینجا هوا از هرجایی بهتره.

64. *Ali har kasə jâ pildânatar-ə*
 Ali any one from older-is

علی از همه بلندتره.

انتخاب آزاد:

65. *harkəsi tan-ə an masale-yə hala kon-ə*
 anyone can-3SG this problem-OM solve do-3SG
66. *hame ton-an an masala-yə hala kon-ən*
 all can-3PL this problem-OM solve do-3PL

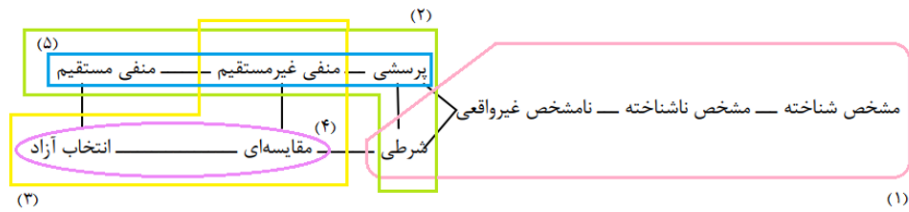
هرکسی بلده این مسأله را حل کنه.

منفی مستقیم:

67. *man hičkəs-ə ni-d-əm*
 I no one-OM NEG-see-1SG
68. *man kəsi-yə ni-d-əm*
 I someone-OM NEG-see-1SG

من کسی را ندیدم.

در گویش صومعه‌سرای، پنج گروه ضمایر نکره دیده می‌شود: الف) با تکواژ «یک» مانند *i nafar* (ب) با تکواژ «کس» یا «چیز» مانند *kəsi* (ج) با تکواژ «هر» مانند *harkəsi* (د) با تکواژ «همه» که اگر تنها به کار رود در معنی همه کس است ولی در موارد دیگر به همراه «چیز» یا «جا» می‌آید مانند *hamə jâ* (ه) با تکواژ «هیچ» مانند *hičkəs*. بر این اساس نقشه معنایی زیر برای گویش صومعه‌سرای پیشنهاد می‌شود:



شکل ۹- نقشه معنایی ضمائر نکره در گویش گیلکی صومعه‌سرای

راهنمای علائم: ۱. تکواژ «یک» ۲. تکواژ «کس/چیز» ۳. تکواژ «هر» ۴. تکواژ «همه» ۵. تکواژ «هیچ»

۴-۴- ضمائر نکره در گویش لاهیجانی

نمونه‌هایی از کاربرد ضمائر نکره در گویش لاهیجانی از زبان گیلکی به شرح زیر است:

مشخص شناخته:

69. *mu ye nafar-ə be-d-əm dâd zed-ə o šud-ə*
bu
 I one person-IND PST-see-1SG shout hit-3SG and go-PTCP
 Is.3SG

یکی را دیدم که داد می‌زد و می‌دوید.

مشخص ناشناخته:

70. *mu ye nafar-ə sedâ be-štows-am vali no-don-am*
ki bu
 I one person-IND sound PST-hear-1SG but NEG-
 know-1SG who was.3SG
 من صدای یکی را شنیدم، اما نمی‌دونم کی بود.

نامشخص غیرواقعی:

71. *ye nafar-ə dige ji soâl bu-kon*
 one person-IND other from question IMP-do

از یکی دیگه بپرس.

پرسشی:

72. *čizi bu-t-i?*
 something PST-say-2SG

چیزی گفتی؟

73. *hiči bu-štows-i?*
 nothing PST-hear-2SG

هیچی شنیدی؟

شرطی:

74. *agə kəsi be-d-i ma viris-ân*
if someone PST-see-2SG me awaken-CAUS

اگر کسی را دیدی بیدارم کن.

75. *ye nafar-ə be-d-i ma doxân*
one person-OM PST-see-2SG me call

اگر یکی را دیدی صدام کن.

منفی غیرمستقیم:

76. *fik nu-kon-əm kəsi bo-don-ə*
think NEG-do-1SG someone SBJV-know-3SG

فکر نکنم کسی بلد باشد.

77. *fik nu-kon-əm haməči ma bot-ə bi*
think NEG-do-1SG everything me say-PTCP is

فکر نکنم همه چی را به من گفته باشد.

78. *fik nu-kon-əm harčizi-yə balad bo-bon*
think NEG-do-1SG anything-OM know SBJV-is

فکر نکنم هر چیزی را بلد باشد.

79. *fik nu-kon-əm hičkəs ba*
think NEG-do-1SG no one come

فکر نکنم هیچ کس بیاد.

مقایسه‌ای:

80. *Ali az hamə derâztar-ə*
Ali from all taller-is

علی از همه بلندتره.

81. *kəbâb az harči behtar-ə*
kabâb from anything better-is

کباب از هرچی بهتره.

انتخاب آزاد:

82. *harkə balad-ə inə bo-gu*
anyone can-is.3SG this-OM SBJV-say

83. *hamə ton-an jəvâb bed-ən*
all can-3PL answer give-3SG

هر کسی بلده این مسأله را حل کنه.

منفی مستقیم:

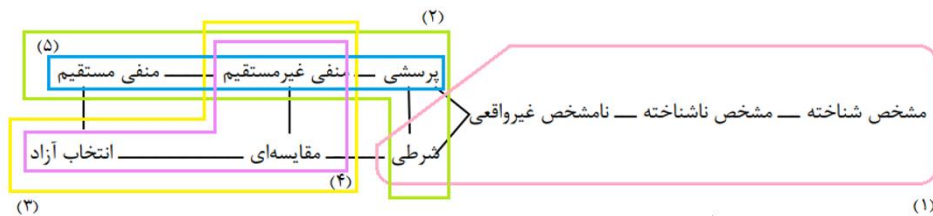
84. *mo kas-a nə-də-ym*
I someone-OM NEG-see-1SG

من کسی را ندیدم.

85. *hičkəs no-ma*
no one NEG-came

هیچ‌کس نیومد.

بنابر نمونه‌های بالا در گویش لاهیجانی، نقش‌ها و کاربردهای ضمائر نکره در پنج گروه قرار می‌گیرند: الف) با تکواژ «یک» مانند *ye nafar* یا *yaktə* ب) با تکواژ «کس» یا «چیز» مانند *kəsi* ج) با تکواژ «هر» مانند *harkə* د) با تکواژ «همه» که اگر تنها به کار رود در معنی همه‌کس است ولی در موارد دیگر به همراه «چیز» یا «جا» می‌آید، مانند *haməči* ه) با تکواژ «هیچ» مانند *hičkəs*. شکل (۱۰) نقشه معنایی ضمائر نکره در گویش گیلکی لاهیجانی را نشان می‌دهد.



شکل ۱۰- نقشه معنایی ضمائر نکره در گویش گیلکی لاهیجانی

راهنمای علائم: ۱. تکواژ «یک»: ۲. تکواژ «کس/چیز»: ۳. تکواژ «هر»: ۴. تکواژ «همه»: ۵. تکواژ «هیچ»

۴-۵- ضمائر نکره در گویش املشی

نمونه‌هایی از کاربرد ضمائر نکره در گویش املشی از زبان گیلکی به شرح زیر است:

مشخص شناخته:

86. *ye nafar-a be-d-əm dâd z-a o dowost*
one person-OM PST-see-1SG shout hit-3SG and run.3SG

یکی را دیدم که داد می‌زد و می‌دوید.

مشخص ناشناخته:

87. *mo ye nafar-a sedâ be-štost-əm ama nu-don-əm*
ki bu

I one person-OM sound PST-hear-1SG but NEG-know-1SG
who was.3SG

من صدای یکی را شنیدم، اما نمی‌دونم کی بود.

نامشخص غیرواقعی:

88. *Az ye nafar de bo-pors*
From one person other IMP-ask.2SG

از یکی دیگه بپرس.

پرسشی:

89. *čizi bu-t-i?*
Something PST-say-2SG

چیزی گفتی؟

شرطی:

90. *age kasi ba-d-i ma-rə viris-ân*
if someone PST-see-2SG me-OM awaken-CAUS

اگر کسی را دیدی بیدارم کن.

منفی غیرمستقیم:

91. *baeid don-əm kasi bo-don-ə*
unlikely know-1SG someone SBJV-know-3SG

فکر نکنم کسی بلد باشه.

92. *fek no-n-əm haməči be-gə*
think NEG-do-1SG everything SBJV-say.2SG

فکر نکنم همه‌چی رو بگه.

93. *fek no-n-əm harči balad bo-bon*
think NEG-do-1SG anything can SBJV-is

فکر نکنم هرچیزی رو بلد باشه.

مقایسه‌ای:

94. *Ali az hamə piltar-ə*
Ali from all older-is

95. *Ali har kasə ji piltar-ə*
Ali any one from older-is

علی از همه بلندتره.

انتخاب آزاد:

96. *harkəsi ton-ə in-ə hala kon-ə*
 anyone can-3SG this-OM solve do-3SG
 97. *hame ton-ən jəvâb had-an*
 all can-3PL answer give-3PL

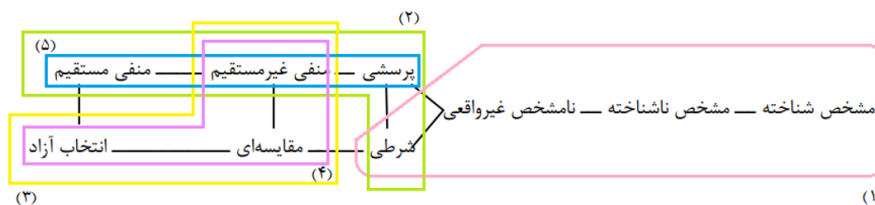
هر کسی بلده این مسأله را حل کنه.

منفی مستقیم:

98. *mo kas-ə na-d-əm*
 I someone-OM NEG-see-1SG
 99. *mo hičkas-ə na-d-əm*
 I no one-OM NEG-see-1SG

من کسی را ندیدم.

در گویش املشی، پنج گروه ضمائر نکره دیده می‌شود: الف) با تکواژ «یک» مانند *ye nafar* (ب) با تکواژ «کس» یا «چیز» مانند *kasi* (ج) با تکواژ «هر» مانند *har kəsi* (د) با تکواژ «همه» که اگر تنها به کار رود در معنی همه کس است ولی در موارد دیگر به همراه «چیز» یا «جا» می‌آید مانند *haməči* (ه) با تکواژ «هیچ» مانند *hičkas*. نقشه معنایی ضمائر نکره در گویش گیلکی املشی به شکل زیر است:



شکل ۱۱- نقشه معنایی ضمائر نکره در گویش گیلکی املشی

راهنمای علامت: ۱. تکواژ «یک» ۲. تکواژ «کس/چیز» ۳. تکواژ «هر» ۴. تکواژ «همه» ۵. تکواژ «هیچ»

۴-۶- ضمائر نکره در گویش سیاهکلی

نمونه‌هایی از کاربرد ضمائر نکره در گویش سیاهکلی از زبان گیلکی به شرح زیر است:

مشخص شناخته:

100. *ye nafar-ə be-d-em dâd zad-a bo dowas-ə*
bo
 one person-OM PST-see-1SG shout hit-PTCP is.3SG run.PTCP
 is.3SG

یکی را دیدم که داد می‌زد و می‌دوید.

مشخص ناشناخته:

101. *mo ye nafar-ə sedâ be-šdost-am amâ no-donest-am*
ki bu
 I one person-OM sound PST-hear-1SG but NEG-know-1SG
 who was

من صدای یکی را شنیدم، اما نمی‌دونم کی بود.

نامشخص غیرواقعی:

102. *ye nafar-ə də ji vapors*
 one person-IND other from ask.2SG

از یکی دیگه بپرس.

پرسشی:

103. *čizi bo-t-i?*
 something PST-say-2SG

چیزی گفتی؟

شرطی:

104. *kasi be-d-i ma-ra bidara kon*
 someone PST-see-2SG me-OM awake do.2SG

اگر کسی را دیدی بیدارم کن.

منفی غیرمستقیم:

105. *gamon nu-kun-am kasi donest-i bon*
 think NEG-do-1SG someone know-PTCP is

فکر نکنم کسی بلد باشه.

106. *gamon nu-kun-am hamāči bu-goy*
 think NEG-do-1SG everything SBJV-say

فکر نکنم همه‌چیز را بگه.

مقایسه‌ای:

107. *ere havâ az har jayi biyahtar-ə*
 here weather from any place better-is

اینجا هوا از هرجایی بهتره.

108. *Ali az hame derâztar-ə*
 Ali from all taller-is

علی از همه بلندتره.

انتخاب آزاد:

109. *har kasə balad-ə in-ə hala kun-ə*
any one can-is this-OM solve do-3SG

هرکسی بلده این مسأله را حل کنه.

110. *hame ton-an ban*
all can-3PL come

همه می‌تونن بیان.

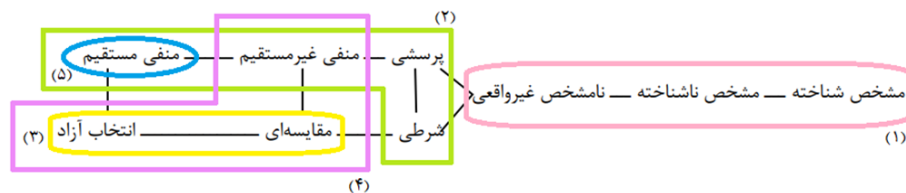
منفی مستقیم:

111. *mu kase na-d-əm*
I someone NEG-see-1SG

112. *mu hičkə na-d-əm*
I no one NEG-see-1SG

من کسی را ندیدم.

با توجه به داده‌های جمع‌آوری شده از گویشوران سیاهکل، پنج گروه ضمائر نکره وجود دارد: الف) با تکواژ «یک» مانند *ye nafar* (ب) با تکواژ «کس» یا «چیز» مانند *kasi* (ج) با تکواژ «هر» مانند *harkəs* (د) با تکواژ «همه» که اگر تنها به کار رود در معنی همه‌کس است ولی در موارد دیگر به همراه «چیز» یا «جا» می‌آید مانند *haməči* (ه) با تکواژ «هیچ» مانند *hičkə*. شکل (۱۲) نقشه معنایی ضمائر نکره در گویش گیلکی سیاهکلی را نشان می‌دهد.



شکل ۱۲- نقشه معنایی ضمائر نکره در گویش گیلکی سیاهکلی

راهنمای علائم: ۱. تکواژ «یک» ۲. تکواژ «کس/چیز» ۳. تکواژ «هر» ۴. تکواژ «همه» ۵. تکواژ «هیچ»

۵- نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، براساس چهارچوب هسپلمت (1997) به بررسی ضمائر نکره در چندین گویش گیلکی غربی و شرقی پرداخته شد. جدا از تفاوت‌های آوایی و واژگانی اندکی که در زبان گویشوران منطقه شرقی و غربی گیلان وجود دارد، این دو منطقه به‌طور کلی در کاربرد ضمائر نکره عملکرد مشابهی دارند. با توجه به نقشه معنایی ضمائر نکره در شهرهای مذکور

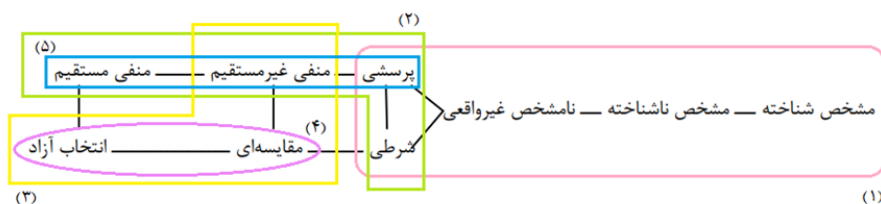
می‌توان دید که گرچه در هر دو منطقه پنج گروه مختلف ضمایر نکره مشترک است، تفاوت‌هایی نیز در کاربرد این ضمایر در گونه‌های مختلف زبان گیلکی مشاهده می‌شود:

الف) در گویش‌های گیلکی غربی تکواژ «یک» در نقش پرسشی و شرطی نیز به کار می‌رود، چیزی که در گویش‌های گیلکی شرقی تقریباً وجود ندارد.

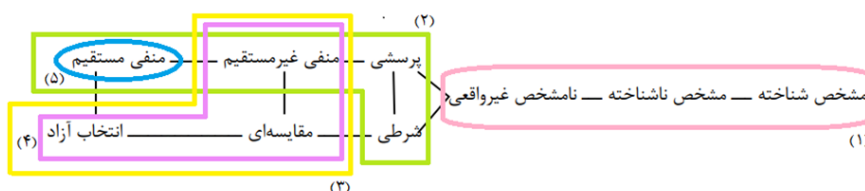
ب) تکواژ «همه» در گیلکی شرقی در نقش منفی غیرمستقیم بیشتر به چشم می‌خورد، در حالی که در موارد بررسی از گیلکی غربی، این تکواژ در نقش منفی غیرمستقیم مشاهده نشد.

ج) تکواژ «هیچ» در گویش‌های گیلکی غربی کاربرد بیشتری دارد و علاوه بر نقش منفی مستقیم، در نقش‌های پرسشی و منفی غیرمستقیم نیز استفاده می‌شود اما در گویش‌های گیلکی شرقی این تکواژ عمدتاً در نقش منفی مستقیم دیده می‌شود.

نقشه‌های معنایی ضمایر نکره به دست آمده از گویش‌های مورد نظر از اصل پیوستگی معنایی کرافت (2003) نیز تبعیت می‌کنند، به این معنی که نقش‌های ضمایر نکره در گروه‌های موجود به هم پیوسته است و میان آن‌ها فاصله‌ای وجود ندارد و به گفته هسپلمت (2003) به هم پیوسته هستند. یافته‌های این پژوهش و نقشه‌های معنایی به دست آمده عملکرد مشابه ضمایر نکره در گونه‌های مختلف زبان گیلکی را نشان می‌دهد و نتیجه مقایسه این گونه‌ها را می‌توان در قالب نقشه‌های معنایی زیر از کاربرد ضمایر نکره در گویش گیلکی غربی و گویش گیلکی شرقی نشان داد:



شکل ۱۳- نقشه معنایی ضمایر نکره در گویش گیلکی غربی



شکل ۱۴- نقشه معنایی ضمایر نکره در گویش گیلکی شرقی

از یافته‌ها می‌توان استنباط کرد که رفتار مشابه گونه‌های مختلف زبان گیلکی تا حد زیادی ناشی از نزدیکی جغرافیایی شهرهای استان گیلان است و این امر انسجام زبانی آن‌ها را تقویت کرده‌است؛ چراکه فاصله اندک مناطق، امکان تفاوت‌های چشمگیر را در ساختار زبانی کاهش داده‌است. با این حال، تفاوت‌های جزئی نقش‌های ضمائر نکره را می‌توان تا حدی نتیجه تماس زبانی دانست. گویش‌های گیلکی شرقی به دلیل مجاورت با زبان مازنی و گویش‌های غربی به سبب تماس بیشتر با تالشی و فارسی معیار، الگوهای متفاوتی را در برخی از نقش‌های ضمائر نکره نشان می‌دهد. برای نمونه، کاربرد گسترده‌تر تکواژ «هیچ» در گویش‌های غربی ممکن است از ساخت‌های منفی در فارسی معیار تأثیر پذیرفته باشد، در حالی که کاربرد محدود آن در گویش‌های شرقی، نزدیکی بیشتری با الگوهای زبان مازنی دارد. به همین ترتیب، کاربرد تکواژ «یک» در نقش‌های پرسشی و شرطی در گویش‌های غربی را می‌توان حاصل تأثیر تماس با تالشی یا فارسی دانست. بنابراین، شباهت‌های گسترده میان گونه‌های شرقی و غربی گیلکی محصول انسجام درونی و نزدیکی جغرافیایی است، در حالی که تفاوت‌های جزئی میان آن‌ها را می‌توان به نوع و شدت تماس زبانی هر منطقه با زبان‌های همجوار نسبت داد.

واضح است که نقشه معنایی امکان مقایسه این گویش‌ها و پی بردن به تفاوت‌ها و شباهت‌های میان آن‌ها را برای ما فراهم کرده‌است. نقشه‌های معنایی گوناگونی عملکرد عناصر دستوری در زبان‌های متفاوت را برای ما آشکار می‌کند، گرچه این گوناگونی‌ها بی‌نهایت نیست و راهکارهای محدودی برای هر ساخت وجود دارد، این مدل از همگانی‌ها تبعیت می‌کند و به کمک آنها می‌توان ساخت‌های مختلف زبان را نه تنها به صورت بینا زبانی، بلکه به صورت درون زبانی نیز بررسی کرد و همچنین به مسیر دستوری‌شدگی آنها پی برد (Haspelmath, 2003: 230). نقشه‌های معنایی مشکل چندمعنایی بودن یک عنصر زبانی را نیز کمرنگ می‌کند و با تبیین نقش‌های گوناگونی که یک عنصر زبانی می‌تواند داشته باشد این مسأله را به خوبی نشان می‌دهد و شفاف می‌کند. اگر دو نقش متفاوت در یک زبان با یک عنصر زبانی مشخص نشان داده شود، ممکن است زبانی دیگر این دو نقش را با دو عنصر زبانی متفاوت بیان کند. مدل نقشه معنایی در بررسی‌های در زمانی بسیار کارآمد است و به کمک آن می‌توان علاوه بر ارائه آنچه در حال حاضر در زبان به کار می‌رود، مسیر پیش‌روی یک زبان و همچنین زبان‌های ممکن را پیش‌بینی کرد. این مدل همچنین نه تنها در مطالعه تطبیقی عناصر

دستوری بسیار مفید و راهگشاست، بلکه عناصر واژگانی را نیز می‌توان در این چهارچوب تحلیل و بررسی نمود. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت نقشه معنایی یک الگوی همگانی و در مطالعات رده‌شناسی و گویش‌شناسی ابزاری بسیار مؤثر است و می‌تواند روشنگر راه پژوهش‌های آینده باشد تا به درک بهتری از زبان‌ها بلکه زبان‌های هم‌خانواده و حتی گویش‌های یک زبان برسیم. مدل نقشه معنایی در بسیاری از پژوهش‌ها ابزاری کاربردی شناخته شده‌است و پژوهشگران را در ترسیم نظام‌مند روابط میان عناصر دستوری و واژگانی یاری می‌کند. در نتیجه به‌کارگیری این مدل در مطالعات رده‌شناسی زبان‌های ایرانی علاوه‌بر ارائه همگانی‌ها، تفاوت‌های ناشی از تماس زبانی و دستوری‌شدگی را نیز در این زبان‌ها نشان می‌دهد. تحقیقات آینده می‌تواند با استفاده از این مدل به الگوهای همگانی در زبان‌های ایرانی پی ببرد و درک ما را از تفاوت‌ها و شباهت‌های آنها عمق ببخشد.

منابع

- انوری حسن و احمدی گیوی حسن. دستور زبان فارسی ۲. تهران: فاطمی، ۱۳۷۴.
- بختیاری مرکیه فرزاد. نشانه نکره در زبان‌های ایرانی حوزه البرز - کاسپین (تالشی، تاتی، گیلکی و تبری). کنفرانس بین‌المللی بررسی مسائل جاری زبان‌ها، گویش‌ها و زبان‌شناسی، اهواز، ایران، ۱۳۹۵؛ ۱۴-۱۵. <https://civilica.com/doc/600196>
- خانلری ناتل پرویز. دستور زبان فارسی. تهران: توس، ۱۳۶۶.
- راسخ مهند محمد. کاربردهای مختلف ضمائر نکره در برخی زبان‌های ایرانی نو. دومین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی: گذشته و حال، ۱۳۹۴؛ ۲۰۳-۲۲۶.
- مهدویان سیده زینب، شعبانی منصور و دانای طوس مریم. نفی بند و غیربند در زبان گیلکی (گونه لاهیجانی) از منظر رده‌شناسی. زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، ۱۴۰۱، ۱(۱۳): ۱۰۱-۱۲۳. DOI:10.22124/plid.2022.21376.1584
- Anderson, L. B. Evidentials, paths of change, and mental maps: typologically regular asymmetries. In: Chafe W, Nichols J. (eds.) *Evidentiality: The linguistic encoding of epistemology*. Norwood: Ablex; 1986, 273-312.
- Burlingame, A. *Ugaritic indefinite pronouns: Linguistics, Social, and Textual Perspectives*. PhD dissertation. Chicago: The University of Chicago; 2021. 786p.
- Croft, W. *Radical construction grammar*. Oxford: Oxford University Press; 2001.
- Croft, W. *Typology and universals*. 2nd ed. Oxford: Oxford University Press; 2003.
- Croft, W. *Morphosyntax Construction of the World's Languages*. Cambridge: Cambridge University Press; 2022.

- Croft, W. On two mathematical representations for semantic maps. *Zeitschrift für Sprachwissenschaft*, 2022, 41(1): 67–87. DOI:10.1515/zfs-2021-2040
- De Haan F. On representing semantic maps. In: E-MELD Language Documentation Conference 2004: Workshop on Linguistic Databases and Best Practice; Tucson, AZ. Tucson: University of Arizona; 2004.
- Georgakopoulos T, Polis S. The semantic map model: State of the art and future avenues for linguistic research. *Lang Linguist Compass*. 2018,12(2): 1-33. DOI:10.1111/lnc3.12270
- Haspelmath, M. *Indefinite pronouns*. Oxford: Clarendon; 1997.
- Haspelmath, M. The geometry of grammatical meaning: semantic maps and cross-linguistic comparison. In: Tomasello M. (ed.) *The new psychology of language*. Vol. 2. Mahwah (NJ): Erlbaum; 2003, 211-242.
- Jasbi, M. Three types of indefinites in Persian: Simple, complex, and antidefinite, *Semantics and Linguistic Theory*, 2016, 26: 244-263. DOI: 10.3765/salt.v26i0.3807
- Juutinen, M. & Mettovaara, J. Saamelaiskielten indefiniittipronominien jäljillä. In: Alnajjar K. (ed.) *Multilingual Facilitation*. Helsinki: University of Helsinki; 2021, 104–127. DOI:10.31885/9789515150257.11
- Kahnemuyipor, A. Shabani, M. & Taghipour, S. Gilaki reverse Ezafe: The two faces of a nominal linker. *Syntax*. 2024, 1-17. DOI:10.1111/synt.12277
- Kemmer, S. Human cognition and the elaboration of events: some universal conceptual categories. In: Tomasello M. (ed.) *The new psychology of language*. Vol. 2. Mahwah (NJ): Erlbaum; 2003, 89-118.
- Kinuhata, T. & Whitman, J. The Genesis of Indefinite Pronouns in Japanese and Korean. *Japanese/Korean Linguistics*. 2011, 18: 88–100.
- Mohammadirad, M. & Rasekh-Mahand, M. Instrumental semantic map in Western Iranian languages. *STUF- Language Typology and Universals*, 2017, 70(4): 579-610. DOI:10.1515/stuf-2017-0025
- Rasekh-Mahand, M. & Izadifar, R. Expanding the dative semantic map: the functions of the postposition =rā in the Tātic language group. *Folia Linguistica*, 2022, 56(1):153-182. DOI:10.1515/flin-2022-2007
- Rasekh-Mahand, M. & Parizadeh, M. Different functions of 'rā' in New Persian: A semantic map analysis. *Journal of Historical Linguistics*, 2024, 14(1): 31-57. DOI:10.1075/jhl.21056.ras
- Rastorgueva, V. S. et al. *Giljanskij jazyk*(Gilaki Language).Mosko: Izdatel'stvo "Nauka"; 1971.
- Stassen, L. *Intransitive predication*. Oxford: Oxford University Press; 1997.
- Stilo, D. Gilān x. Languages. In: Encyclopædia Iranica. Vol. X, Fasc. 6. 2012, 660–668.
- Van Alsenoy, L. & Van der Auwera, J. Indefinite pronouns in Uralic languages. In: Miestamo M, Tamm A, Wagner-Nagy B. (eds.) *Negation in Uralic*

- languages*. Amsterdam: John Benjamins; 2015, 593-628. DOI:10.1075/tsl.108.19als
- Van der Auwera, J. & Plungian, V. A. Modality's semantic map. *Linguistic Typology*, 1998, 2(1): 79-124.
- Van der Auwera, J & Koohkan, S. Extending the typology: negative concord and connective negation in Persian. *Linguistic Typology at the Crossroads*, 2022, 2(1): 1-36. DOI:10.6092/issn.2785-0943/13883
- Von Heusinger, K. & Sadeghpour, R. The specificity marker-*e* with indefinite noun phrases in Modern Colloquial Persian. In: Balogh A, Latrouite A, Van Valin Jr R. D. (eds.) *Nominal anchoring: Specificity, definiteness and article systems across languages*. Berlin: Language Science Press; 2020, 115–147. DOI: 10.5281/zenodo.404968
- Wischer, I. Grammaticalization. In: Brown K. (ed.) *Encyclopedia of language and linguistics*. 2nd ed. Vol. 5. Oxford: Elsevier; 2006, 129–135. DOI:10.1016/B0-08-044854-2/00192-9

روش استناد به این مقاله:


کشاوری شگری شادی و راسخ‌مهند محمد. ضمایر نکره در گونه‌های مختلف زبان گیلکی، زبان فارسی و گویش‌های ایرانی،
DOI: 10.22124/plid.2025.31093.1721 ۸۵-۵۷ : (۱۸)۲ : ۱۴۰۳


Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by-/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



بررسی فرایند تکرار در گویش بیرجندی

محمد امین ناصح 

طاهره خوشدل 


چکیده

«تکرار» نوعی فرایند ساخت‌واژی است که در آن، برخی از بخش‌های یک واژه یا کل واژه تکرار می‌شود و گاه با تغییر واژه میانی یا تغییر همخوان آغازین همراه است. پژوهش حاضر به بررسی انواع تکرار در گویش بیرجندی می‌پردازد که از گویش‌های کهن فارسی در مرز خاوری ایران است و به دلیل موقعیت کویری، دوری از مرکز و عدم اختلاط قومی و زبانی آن، کمتر دچار تحول گشته‌است. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی است و داده‌ها به دو صورت اسنادی و میدانی گردآوری شده‌اند. متون و واژه‌نامه‌های گویشی مرتبط و همچنین گفت‌وگوهای روزمره گویشوران منبع اصلی داده‌ها بوده‌اند. پژوهندگان برای اطمینان از صحت تلفظ و معنی دوگان ساخت‌های منتخب، اطلاعات گویشی ۶ گویشور بومی کم‌سواد بالای ۶۰ سال را در دو جنسیت با مصاحبه در نظر گرفتند. به‌علاوه، شم زبانی نویسندگان نیز که گویشوران بومی‌اند در تحلیل داده‌ها و برخی ملاحظات تلفظی مورد نظر بوده‌است. یافته‌ها نشان داد که همسو با فارسی معیار، انواع تکرار کامل و ناقص در گویش بیرجندی مشاهده می‌شود و در این میان نوع کامل نافزوده بیشترین بسامد را دارد. همچنین مقولات دستوری اسم، صفت، نام‌آوا، قید و فعل به ترتیب فراوانی در فرایند تکرار شرکت داشته‌اند.

واژگان کلیدی: تکرار، دوگان‌سازی، اتباع، فرایندهای ساخت‌واژی، گویش بیرجندی

khoshdell_tahereh@yahoo.com

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران

 amin_nasseh@birjand.ac.ir

۲- استادیار گروه زبان انگلیسی و زبان‌شناسی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران (نویسنده مسؤول)

۱- مقدمه

قلمرو جنوب خراسان منطقه‌ای است کوهستانی و به همین جهت از دیرباز قُهبستان (کوهستان) نامیده شده و در سدهٔ اخیر مرکز آن شهر بیرجند بوده که اینک مرکز استان خراسان جنوبی است. بیرجند دارای آبادی‌ها و روستاهای فراوانی است که گویش‌های بعضا متفاوت دارند که گاه نام آنها یادآور واژه‌های کهن فارسی می‌باشد (رضائی، ۱۳۷۳: ۱۵).

در گویش بیرجندی، همسو با فارسی معیار، ساخت واژه از طریق فرایند ترکیب یا اشتقاق (وندافزایی) صورت می‌گیرد. در میان وندهای بیرجندی گاه به موارد کهنی مانند *ho*، *dæ*، *kæle* و نیز *ol* و *eʃk*، *ik* برمی‌خوریم که در فارسی معیار وجود ندارد (رضائی، ۱۳۷۷: ۱۵۱-۱۳۶). برای نمونه پیشوند فعلی *ho-* (*ho-ne ʃin/* «بنشین»)، تبدیل‌یافتهٔ پیشوند فعلی «فرو» است که در متونی چون ترجمهٔ *المدخل الی علم احکام النجوم* نیز به کار رفته‌است (صادقی، ۱۳۷۹: ۱۴۰). در مجموع، این گویش حدود ۲۰ پیشوند، بیش از ۵۰ پسوند و بیش از ۲۵ نوع ترکیب دارد که گاه برخی، گونه‌های متعدد دارند (رضائی، ۱۳۷۷: ۲۰).

در زبان فارسی سه فرایند اشتقاق^۱، ترکیب^۲ و تکرار^۳ از الگوهای واژه‌سازی زایا محسوب می‌شوند (شقاقی، ۱۳۹۷: ۱۱۲). تکرار در گویش‌های زبان فارسی از جمله گویش بیرجندی نیز کاربرد قابل توجهی دارد. پژوهش حاضر به بررسی این فرایند ساخت‌واژی در این گویش می‌پردازد. این مطالعه به دنبال یافتن پاسخ این پرسش‌هاست: کدام انواع تکرار در گویش بیرجندی وجود دارد و چه بسامدی دارد؟ مقوله‌های دستوری دوگان ساخت‌ها در این گویش چگونه است؟

۲- پیشینهٔ پژوهش

پژوهش‌های متنوعی در باب فرایند تکرار از زوایای مختلف (صرفی، آوایی و معنایی) در زبان فارسی یا گویش‌های آن شده‌است. اهم نمونه‌های پژوهش‌هایی که به این فرایند در زبان فارسی و گویش‌های آن از منظر ساخت‌واژی پرداخته‌اند ذیلا می‌آید.

شقاقی (۱۳۷۹) کاربرد فرایند تکرار را در زبان فارسی بررسی و مصادیق آنها را از حیث صرفی به دو نوع کامل^۴ و ناقص^۵ تقسیم نموده‌است و در آن، تکرار کامل را بر دو نوع «کامل

-
- 1 . derivation
 - 2 . compounding
 - 3 . reduplication
 - 4 . full reduplication
 - 5 . partial reduplication

محض» و «کامل همراه با تکواژ دستوری» و تکرار ناقص هم بر دو نوع «پیشوندی^۱» و «پسوندی^۲» دسته‌بندی کرد. البته تعداد اندکی از کلمات مکرر دارای ساخت متفاوت بودند و در این تقسیم‌بندی قرار نگرفتند.

واحدی لنگرودی و یوسفی راد (۱۳۸۳) فرایند تکرار ناقص را در زبان فارسی براساس ساخت‌واژه‌نمایی بررسی نموده و به این نتیجه رسیده‌اند که به جز یک مورد در تکرار ناقص پسوندی، مدل مارانتز کفایت لازم را برای توجیه داده‌های ناظر بر تکرار ناقص در زبان فارسی برطبق تقسیم‌بندی شقاقی (۱۳۶۷) دارد.

غنی‌آبادی (۲۰۰۵) به بررسی فرایند تکرار موزون و معنای حاصل از آن در فارسی محاوره‌ای پرداخته‌است. او معانی کلیت، چندوجهی بودن اشیا یا وقایع، تشدید در صفات، تقریبی بودن زمان یا مکان در قیده‌های زمانی و مکانی را برای تکرار ناقص در محاوره در نظر می‌گیرد.

غنی‌آبادی و همکاران (۲۰۰۶) تکرارهای زبان فارسی را براساس الگوی دوگان‌سازی صرفی اینکلاس و زول بررسی نموده‌اند و به انواع انعکاسی^۳، تکرار شدتی^۴ و بی‌تفاوت^۵ تقسیم‌بندی نمودند.

راسخ‌مهند (۱۳۸۸) ویژگی‌های معنایی فرایند تکرار را از حیث رده‌شناسختی در زبان فارسی بررسی نموده‌است. پس از مطالعه تکرار در مقولات اسم، صفت، قید و فعل نتیجه می‌گیرد که تقریباً در نیمی از ساخت‌های تکرار، تغییر مقوله صورت می‌پذیرد. سپس معنای تکرار را بر اساس دیدگاه موراوچیک (۱۹۸۷)، رژیبه (۱۹۹۸) و کاجیتانی (۲۰۰۵) در چهار طبقه افزایش کمیت، کاهش کمیت، افزایش شدت و کاهش شدت بررسی کرده‌است.

خانجان و علی‌نژاد (۲۰۱۰) تکرار کامل را در زبان فارسی طبق نظریه دوگان‌سازی صرفی اینکلاس و زول بررسی نمودند. نتایج مطالعه آنها نشان داد که ماهیت تکرار در زبان فارسی کاملاً صرفی است و حالت کپی شدن واجی ندارد و این الگوی صرفی برای توصیف ساختار تکرار در زبان فارسی مناسب است.

رضایتی کیشه‌خاله و سلطانی (۱۳۹۴) با استخراج قریب به ۱۵۰۰ واژه مکرر از فرهنگ‌ها و بررسی ساخت‌واژی آنها، الگوهای مختلف تکرار کامل و ناقص را بررسی کردند. نتایج آنها نشان می‌دهد که پایه‌های متعلق به طبقه‌های مختلف دستوری، در فرایند تکرار می‌توانند

1 . prefix

2 . postfix

3 . echo reduplication

4 . ostensive reduplication

5 . indifference reduplication

دچار تغییرات دستوری شوند. از لحاظ معنایی، بررسی معانی مرکزی کلمات مکرر نشان داد که الگوها از یک تا چندین معنای مرکزی در پایه‌های مختلف ایجاد می‌کنند. اما کانونی‌ترین معنای واژه‌های مکرر در بیشتر موارد، نوعی معنی ناپسند، تقلیل‌گرایانه یا افزایش‌دهنده است که در پس‌زمینه معنای ظاهری و مجازی تداعی می‌شود.

محمودی بختیاری و ذوالفقار کندی (۱۳۹۴) به بررسی فرایند دوگان‌سازی کامل در زبان فارسی پرداخته‌است و در بررسی پیکره‌بنیادی تلاش کرده‌اند تا براساس فرهنگ متوسط دهخدا به معنای و ساختارهای غالب حاصل از این فرایند و ویژگی‌های معنایی جزء دوگانی دست یابند. نتایج نشان داد که غیر از اصوات، ساخت غالب در دوگان‌سازی‌ها قید است و معنای غالب آنها معنای قلت است و اکثر ساخت‌ها از عناصر معنادار تشکیل شده‌اند. البته اجزای بی‌معنا نیز در ایجاد ساخت دوگانی شرکت داشته‌اند و در مواردی معنای ساخت حاصل، ربطی به معنای اجزای دوگانی نداشته و معنایی کاملاً جدید و متفاوت ایجاد شده‌است. نام‌آواها^۱ یا اصوات نیز بخش قابل توجهی از این ساخت‌ها را تشکیل داده‌اند.

سلندری رابری و همکاران (۱۳۹۵) در پژوهش خود به بررسی دوگان‌سازی‌های زبان فارسی از منظر دوگان‌سازی صرفی می‌پردازند. تحلیل داده‌های آنها نشان داد که اتخاذ رویکرد دوگان‌سازی صرفی، افزون‌بر ارائه توصیف و تحلیلی جامع از فرایند تکرار در زبان فارسی، امکان توصیف و بررسی ساختار و معنای دوگان‌ساخت‌هایی را به دست می‌دهد که پیش از این، امکان تحلیل مناسبی نداشتند.

دبیرمقدم و ملکی (۱۳۹۶) به روش توصیفی-تحلیلی فرایند تکرار کامل را در زبان فارسی بررسی نمودند. یافته‌های پژوهش آنها نشان داد که انواع فرایند تکرار کامل در زبان فارسی با استفاده از نظریه تکرار صرفی و براساس معنای برداشت‌شده از آنها قابل توجیه هستند.

شیخ سنگ‌تجن (۱۳۹۶) فرایند تکرار را در گویش تالشی براساس نظریه کافمن^۲ (2015) بررسی نموده‌است. نتایج او نشان داد که تکرار کامل بیشترین فراوانی را دارد و تکرار ناقص و وزین^۳ نیز در واژه‌های متعددی وجود دارد ولی تکرار با دگرگونی واکه^۴، تکرار زبان کودکان^۵ و تکرار در نام‌آواها^۶ کمتر است. به لحاظ دستوری فراوانی مقوله اسم در واژه‌های مکرر بیشتر

-
- 1 . onomatopoeia
 - 2 . Kauffman
 - 3 . rhyming-reduplication
 - 4 . ablaut reduplication
 - 5 . reduplication in baby-talk
 - 6 . reduplication in onomatopoeia

است. به لحاظ معنایی نیز به «شدت، افزایش، جامعیت، کثرت و شباهت» در واژه‌های مکرر به‌دست‌آمده اشاره نموده‌است. همچنین بررسی آوایی این گویش نشان داد که در کلمات تک-هجایی، ساخت CVC از بالاترین بسامد و در کلمات دوهجایی ساخت CV-CV و نیز CV-CVC از پُررخداترین ساخت‌های شرکت‌کننده در فرایند تکرار بوده‌اند.

ذبیحی (۱۳۹۶) فرایند تکرار را در گویش مازندرانی بررسی کرد. نتایج نشان داد که پایه تکرار جمع‌ساز در این گویش بر اسم، صفت و ضمائر شخصی جمع اعمال می‌شود و بر کلمات جمع دارای /un/ تأثیر می‌گذارد و دوباره آنها را جمع می‌بندد.

شاهوردی شهرکی و همکاران (۱۳۹۸) فرایند تکرار کامل در افعال فارسی را در رویکرد صرف ساخت تحلیل می‌کنند. آنها ویژگی‌های صوری و معنایی حاصل از تکرار «ب= پایه فعل مضارع» را در یک طرح‌واره بررسی کردند. نتایج این پژوهش نشان داد که برای همه نمونه‌های این نوع تکرار کامل در زبان فارسی می‌توان طرح‌واره‌ای ترسیم نمود که شامل دو بخش صورت^۱ و معنا^۲ است. در بخش معنا، شدت و انجام کار بیش از حدمعمول ویژگی کلی این ساخت است.

امینی (۱۴۰۰) در بررسی و تحلیل کارکردهای مشترک دوگان‌سازی در زبان‌ها و گویش‌های چندی در ایران نشان داد که از دوگان‌سازی برای افزودن معناهای گوناگونی به پایه بهره گرفته می‌شود و اسم‌سازی یکی از کارکردهای دوگان‌سازی در این زبان‌ها و گویش‌هاست.

درباره گویش بیرجندی نیز تحقیقات مرتبطی شده‌است. یوسفی (۱۳۸۸) با بررسی ملاحظات ساخت‌واژی در گویش بیرجندی، فرایندهای واژه‌سازی از جمله تکرار را در این گویش مرور می‌کند. ناصح (۱۳۹۳) با بررسی رده‌شناختی برخی گویش‌های فارسی مرز شرقی ایران از جمله بیرجندی، ساختمان واژه و فرایندهای واژه‌سازی را تطبیقی مطالعه می‌کند. ناصح و رضوی (۱۴۰۴) به بررسی بعضی تحولات در زمانی گویش بیرجندی با بهره‌گیری از چند متن گویشی کهن پرداخته و در خلال آن به روند تحول برخی وندها و فرایندهای واژه‌سازی در گویش مزبور اشاره نموده‌اند.

مرور مطالعات پیشین حاکی از آن است که تاکنون تحقیق مستقلی در باب فرایند تکرار در گویش بیرجندی نشده‌است. از این‌رو، پژوهش حاضر برای رفع این خلأ مطالعاتی صورت‌بندی شده‌است.

1 . form

2 . meaning

۳- مبانی نظری تکرار

تکرار (دوگان‌سازی) نوعی فرایند ساخت‌واژی است که در آن، برخی از بخش‌های یک واژه یا کل واژه با تغییر واکنه میانی یا تغییر همخوان آغازین تکرار می‌شود (Mattielo, 2013). انواع مختلفی از این فرایند به دو صورت تکرار کامل و ناقص در زبان‌های مختلف مشاهده می‌شود (Hurch, 2005). فرایند تکرار در بیشتر زبان‌ها وجود دارد لذا از دیدگاه‌هایی مختلف تحلیل و تبیین شده‌است.

فرایند تکرار شبیه اشتقاق است ولی با وندافزایی معمول تفاوت دارد. اسپنسر^۱ (1991) این فرایند را گونه‌ای وندافزایی می‌شمارد؛ با این تفاوت که در آن تمام یا بخشی از وند افزوده‌شده را پایه^۲ تعیین می‌کند. مارانتز^۳ (1982) در تعریفی که از تکرار ارائه می‌دهد به اشتقاقی بودن این فرایند و وند شمردن کلمه مکرر اشاره می‌کند و این فرایند را «وندافزایی ساختار صامت-مصوتی»^۴ می‌نامد که از پایه مشتق شده‌است. متیوز^۵ (1991) برای وندافزایی دو ویژگی یاد می‌کند که نخستین آنها مربوط به شکل اشتقاق (پایه+ تکواژ) و دومی مربوط به اثبات وندافزایی در تمامی پایه‌هاست، اما جزء مکرر با ویژگی وندافزایی مطابقت کامل ندارد. کاگر^۶ (1999) هم عقیده دارد که در تکرار، عنصری (یا وندی) به واژه پایه افزوده می‌شود که جزء مکرر^۷ نام دارد و صورت آن متأثر از واژه پایه است. لذا در فرایند تکرار، بخش مکرر در خدمت فرایندهای صرفی یا اشتقاقی قرار می‌گیرد (Katamba & Stonham, 2006: 180).

اسپنسر (1991) نیز بر این باور است که در فرایند تکرار، بخشی به پایه اضافه می‌شود که پایه در تعیین شکل آن نقش اساسی دارد. در این شیوه واژه‌سازی، تمام یا بخشی از پایه در سمت چپ یا راست، و گاه در وسط پایه تکرار می‌شود. بنابراین در زبان‌های گوناگون، فرایند تکرار کامل یا ناقص، پیشوندی/آغازین^۸، پسوندی/پایانی^۹ و میانوندی/داخلی^{۱۰} وجود دارد که در آن وند افزوده‌شده، یعنی جزء مکرر شکل ثابتی ندارد و برگرفته از شکل پایه است.

-
- 1 . Spenser
 - 2 . base
 - 3 . Marantz
 - 4 . types of morphological process
 - 5 . Matthews
 - 6 . Kager
 - 7 . reduplicant
 - 8 . initial/ prefix
 - 9 . final/ postfix
 - 10 . internal/ interfix

لیبر^۱ (80: 2009) هم تکرار را فرایندی ساخت‌واژی می‌داند که همه یا بخشی از واژه پایه در سمت چپ، سمت راست یا گاهی وسط آن تکرار می‌شود و شامل تکرار کامل (تکرار کامل نافزوده^۲ و تکرار کامل افزوده^۳) و تکرار ناقص است. هاسپلمث (2002) تکرار را به دو نوع پیش‌تکرار^۴ (اضافه شدن بخش تکرار شونده به قبل از پایه) و پس‌تکرار^۵ (اضافه شدن بخش تکرار شونده پس از پایه) تقسیم نموده‌است. کافمن (2015: 2-4) هم انواع تکرار را تکرار کامل، تکرار ناقص، تکرار با دگرگونی واکه‌ها، تکرار در نام‌آواها، دوگان‌سازی اسم^۶، تکرار زبان کودکان، تکرار وزین و تکرار شم^۷ می‌داند. کودکان توانایی تولید کامل برخی کلمات را ندارند و آنها را به صورت هجاهای دوگان‌شده کوتاه می‌کنند. این نوع دوگان‌سازی به کلمات دیگر نیز گسترش یافته و این تکرار را تا زمانی که قادر به تولید کامل کلمات شوند ادامه می‌دهند (Crystal, 1997: 254).

مهم‌ترین رویکردهای غیرخطی که برای توجیه و تبیین فرایند تکرار به کار رفته‌اند، صرف قالبی^۸، نظریه بهینگی^۹ و دوگان‌سازی صرفی^{۱۰} (MDT) هستند. در رویکردهای صرف قالبی (مثلا الگوی مارانتز، 1982) و بهینگی (مثلا الگوی مک‌کارتی و پرینس، 1995) فرایند تکرار، حاصل کپی‌سازی واجی است و وند مکرر، تکواژی انتزاعی است که عناصر واجی پایه بر آن کپی می‌شوند. برخلاف این رویکردها، از دیدگاه دوگان‌سازی صرفی (مثلا الگوی اینکلاس و زول، 2005)، فرایند تکرار ناشی از تکرار ویژگی‌های صرفی - معنایی است و همانندی معنایی را بیش از همانندی واجی مطرح می‌داند. در این رویکرد که به‌طور خاص برای تحلیل تکرار در زبان‌ها مطرح شده‌است، واحدهای شرکت‌کننده در فرایند تکرار، سازه‌های صرفی هستند که به شکل مستقل و جداگانه در ترتیب خاص خود نوشته یا تلفظ می‌شوند، به همین جهت تکرار در ظاهر، شکل کپی پیدا می‌کند (ارکان و حیدرپور، ۱۳۹۹: ۱۸۰-۲۲۶).

فرایند تکرار از دیدگاه موراوچیک^{۱۱} (1978) با ارجاع به صورت و معنی ساخته می‌شود؛ به این معنی که هر یک از اجزای ساخت تکرار، علاوه‌بر اینکه می‌بایست صورت‌های یکسان یا

-
- 1 . Lieber
 - 2 . unadded total reduplication
 - 3 . added total reduplication
 - 4 . prereduplication
 - 5 . postreduplication
 - 6 . name doubling
 - 7 . Shm-reduplication
 - 8 . Template Morphology
 - 9 . Optimality Theory
 - 10 . Morphological Doubling Theory
 - 11 . Moravcsik

مشابه داشته باشند، باید در حوزه معنایی همسان نیز قرار داشته باشند. گاهی ممکن است قسمتی از ساخت تکرار از نظر معنایی تهی و معنای آن متأثر از جزء دیگر باشد، مانند «پرت و پلا». «پلا» از نظر معنایی تهی و معنای آن متأثر از معنی «پرت» است (نقل از راسخ‌مهند و محمدی راد، ۱۳۹۲). با این حساب، واژه‌های "papa" در انگلیسی و «بابا» در فارسی، تکرار نیستند، زیرا هیچ صورت معنی‌داری از /pa/ در انگلیسی و /ba/ در فارسی نداریم. ضمناً نام‌آواها نیز از رده تکرار خارج هستند، زیرا هر یک از بخش‌های آنها بی‌معنی است (مانند شُرْشُر، شُلْپْشُلْپ). همچنین واژه‌های مترادف نیز در رده تکرار قرار نمی‌گیرند؛ برای نمونه، ساخت «کافی و بس» را نمی‌توان تکرار در نظر گرفت، زیرا گرچه این دو واژه معنی یکسانی دارند، به لحاظ صوری متفاوت‌اند (راسخ‌مهند و محمدی راد، ۱۳۹۲).

براساس دیدگاه موراوچیک (1978، نقل از راسخ‌مهند و محمدی راد، ۱۳۹۲) از نظر معنایی، در ساخت تکرار مفاهیم افزایش کمیت، کاهش کمیت، افزایش شدت و کاهش شدت وجود دارد که از این میان برجسته‌ترین معنی حاصل از فرایند تکرار، مفهوم افزایش کمیت است. افزایش کمیت را می‌توان هم به عنوان افزایش مشارکت‌کنندگان در عمل و هم افزایش عمل در نظر گرفت. مثلاً ساخت «بزن بزن» در فارسی، مفهوم افزایش شرکت‌کنندگان در عمل را می‌رساند و ساخت «بشکن بشکن» مفهوم افزایش عمل را می‌رساند. از نظر وی افزایش عمل با تکرار فعل انجام می‌شود. در ساخت‌های تکرار، مفاهیم افزایش شدت و کاهش شدت نیز وجود دارد. مفهوم افزایش شدت به این معنی است که ساخت تکرار کامل‌تر و با تأثیر بیشتری انجام می‌پذیرد؛ مانند ساخت «داغ‌داغ»، در فارسی.

برنهارد (2005) جهان را از نظر کاربرد تکرار به سه دسته کاربرد تکرار کامل و ناقص، استفاده از تکرار کامل و عدم کاربرد تکرار تقسیم می‌کند که در این دسته‌بندی زبان فارسی در حوزه نخست قرار می‌گیرد. فرایند تکرار در زبان فارسی بسیار زایاست و بر مقوله‌های گوناگون (اسم، فعل، صفت، قید، ...) عمل می‌کند و مفاهیمی چون تأکید، شدت، افزایش، تداوم، انبوهی و بی‌شماری یا جنس و نوع را به پایه می‌افزاید و گاهی علاوه‌بر تعمیم معنی پایه، مقوله آن را نیز تغییر می‌دهد (ارکان و حیدرپور، ۱۳۹۹: ۱۱۶).

شقاقی (۱۳۹۷: ۹۹) معتقد است که فرایند تکرار ممکن است تمام یا قسمتی از واژه پایه را تکرار کند و واژه جدیدی با معنایی متفاوت از معنای پایه بسازد. اگر واژه‌ای با تکرار کامل پایه ساخته شود، آن را مرکب مکرر می‌خوانند و به انواع مرکب مکرر افزوده و نافزوده تقسیم

می‌کند که هر کدام نیز اقسامی دارند. صورت مرکب مکرر نافزوده فقط از تکرار پایه ساخته می‌شود. در مرکب مکرر افزوده علاوه بر دو پایه مکرر، تکواژی دستوری در جایگاه میان آنها یا پایان دومین پایه حضور دارد. «خال‌خال»، «پرسان‌پرسان»، «تق‌تق»، «واه‌واه» و «چه‌کنم چه‌کنم» مثال‌هایی از تکرار کامل نافزوده و «سربه‌سر» و «پیچ‌پیچی» نمونه‌هایی از مرکب مکرر افزوده هستند.

در تکرار ناقص فقط بخشی از پایه تکرار می‌شود. بخش مکرر را به دلیل نداشتن هویت آوایی و معنایی مستقل، وند می‌نامند که هیچ‌گاه به تنهایی به کار نرفته و به پایه‌ای برای همراهی نیاز دارد. وند مکرر، مفاهیمی از قبیل شدت، تأکید و مقوله‌سازی (یا نشان دادن جنس و اسم) را به معنای واژه پایه می‌افزاید. از ساخت مکرر ناقص به عنوان ساخت اتباعی نیز یاد شده‌است و به دلیل بی‌معنایی بخش تکرار شونده، آن را لفظ مُهمَل می‌خوانند. «نک‌ونال»، «بل‌وباریک»، «زلم‌زیمبو»، «پت‌وپهن» و «آش‌ولاش» نمونه‌هایی از ساخت مکرر ناقص پیشوندی هستند. از ترکیب‌هایی همچون «شلوغ‌پلوغ»، «تق‌وتوق»، «پاره‌پوره»، «جوش‌وجلا»، «زخم‌وزیلی»، «پشم‌وپیلی» یا کلمه‌های «هارت‌وپورت» و «خوش‌وبش» نیز تحت عنوان تکرار ناقص پسوندی نام برده‌اند. همچنین کلمات مکرر ناقص دیگری مانند «قلمبه‌سلمبه»، «له‌ولورده» و «جلزولز» در فارسی وجود دارند که ساختی واژگانی شده داشته و امروز الگوی ساختاری آنها استفاده نمی‌شود (شقاقی، ۱۳۹۷: ۱۰۱-۱۰۰).

۳-۱- چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری پژوهش حاضر بر اساس الگوی ارکان و حیدرپور (۱۳۹۹) است. آنها فرایند تکرار را به انواع تکرار کامل، پژواکی و تکرار ناقص تقسیم می‌کنند. در این الگو تکرار کامل دارای دو نوع نافزوده و افزوده است و تکرار ناقص و پژواکی را نیز به دو دسته پیشوندی و پسوندی دسته‌بندی می‌کنند (ارکان و حیدرپور، ۱۳۹۹: ۱۱۶-۱۱۸).

در تکرار کامل نافزوده، کلمه پایه عیناً تکرار می‌شود؛ بدون آنکه عنصری به آن افزوده یا از آن حذف شود، مانند راه‌راه، سوسو، خال‌خال، بزبز، چه‌کنم چه‌کنم، ... کلمه پایه در این دسته از دوگان ساخت‌ها ممکن است به مقوله‌های متفاوتی از قبیل اسم، صفت، قید، فعل، نام‌آوا، یا صوت حتی جمله متعلق باشد و واژه مکرر حاصل نیز می‌تواند گاه همان مقوله کلمه

پایه را داشته و گاه با آن متفاوت باشد. به عنوان نمونه، «سو» اسم و «سوسو» نیز اسم است؛ ولی «خال» اسم و «خال‌خال» صفت (همان: ۱۱۶ و ۱۱۷).

تکرار کامل افزوده بر دو نوع است: تکرار کامل افزوده میانی و تکرار کامل افزوده پایانی. در تکرار کامل افزوده میانی، علاوه بر تکرار کلمه پایه؛ عنصر دیگری بین دو پایه افزوده می‌شود، مانند یک حرف اضافه در کلماتی چون تک‌به‌تک، روز‌به‌روز، شیرتوشیر، شاخ‌توشاخ، نسل‌اندنسل...؛ یا یک بیناوند یا واژه‌بست بین دو کلمه پایه قرار می‌گیرد، مانند رنگارنگ، جورواجور، من‌ومن، و... (همان: ۱۱۷). در تکرار کامل افزوده پایانی علاوه بر تکرار پایه یک وند اشتقاقی (مانند «æk»، «æki»، «-an»، «-u»، «-e») نیز در انتهای واژه مکرر حضور دارد، مثل «بادبادک»، «زورزورکی»، «خوش‌خوشان»، «لق‌لقو» و «چلچله»؛ به همین سبب شفاقی (۱۳۸۶) این واژه‌ها را مکرر مشتق نیز می‌گوید (همان‌جا).

در تکرار ناقص فقط بخشی از کلمه پایه در وند مکرر تکرار می‌شود. تکرار ناقص در زبان فارسی بر دو نوع پیشوندی و پسوندی است. وند مکرر در این واژه‌ها براساس کلمه پایه، شکل متفاوتی دارد. در نوع پیشوندی، بخشی از کلمه پایه پیش از آن تکرار می‌شود لذا پیشوند مکرر شکلی از کلمه پایه را دارد، مانند کلمه‌های «مزمزه»، «الک‌الکی» و «تی‌تیش». گاهی نیز به این عنصرها که از پایه تکرار می‌شود یک بخش ثابت افزوده می‌شود، مانند کلمه‌های «فک‌وفامیل»، «پک‌وپهلو»، «آت‌وآشغال» و «شلم‌شوربا». در الگوی ناقص پسوندی بخشی از کلمه پایه در انتهای آن واژه افزوده می‌شود، مانند «پرت‌وپلا»، «قرض‌وقوله»، «گداگودوله»، «له‌ولورده». این ساخت‌ها همگی اصطلاحی و واژگانی شده‌اند. آنچه این واژه‌ها را در گروه ناقص پسوندی قرار می‌دهد، بی‌معنا بودن جزء دوم آنهاست (همان‌جا).

در تکرار پژواکی، وند مکرر همیشه هم‌وزن کلمه پایه ولی بی‌معنا و مهمل است. در این الگوی تکرار، کلمه پایه همراه با تغییری در همخوان آغازی یا واکه(ها)ی آن (حتی گاهی فقط در یک مشخصه آوایی) در وند مکرر تکرار می‌شود. اگرچه در این نوع تکرار وند مکرر، خود بی‌معنا و مهمل است، در مجموع معنای خاصی به پایه می‌افزاید که باعث می‌شود معنای واژه مکرر متفاوت با کلمه پایه باشد (همان: ۱۱۸). تکرار پژواکی نیز مانند تکرار ناقص به دو دسته پیشوندی و پسوندی تقسیم می‌شود. در کتاب‌های دستور فارسی، این واژه‌های مکرر با نام «اتباع» یا «ساخت‌های اتباعی» آمده‌اند؛ چراکه جزء مکرر آنها یا گاهی هر دو جزء آنها مهمل است. از نمونه‌های این نوع تکرار به واژه‌های عزّوجز، آتل‌وباطل و آلاخون‌والاخون (پژواکی پیشوندی) و واژه‌های غلط(و)غولوط، کتاب‌متاب، تک‌وتوک یا واژه‌های چرندپرند، خرت‌پرت،

اخم تخم (پژواکی پسوندی) اشاره کرده‌اند. تکرار پژواکی پسوندی در زبان فارسی را بسیار پرکاربرد می‌دانند، حتی در مورد وام‌واژه‌ها، چنان‌که در واژه‌های دُکتر مُکتر، تئاتر مئاتر، فوتبال موتبال می‌بینیم (همان‌جا). این واژه‌های هم‌وزن در دیدگاه شقاقی (۱۳۸۶) در دسته تکرار ناقص (پیشوندی و پسوندی) قرار می‌گیرند و در الگوی ارکان و حیدرپور (۱۳۹۹) با عنوان پژواکی (پیشوندی و پسوندی) یاد شده‌اند.

۴- روش تحقیق

روش پژوهش توصیفی-تحلیلی است و اغلب داده‌ها از متون گویشی و واژه‌نامه‌های مرتبط و همچنین مکالمات روزمره گویشوران بیرجندی استخراج شده‌است. نصاب ملاعلی اشرف صبوچی (۱۲۱۰هـ.ق) و نیز واژه‌نامه گویش بیرجندی (رضایی، ۱۳۷۳) از اهم منابع استفاده شده‌اند. در این پژوهش ۲۷۰ واژه مکرر گردآوری شد. برای اطمینان از صحت تلفظ و معنی دوگان ساخت‌های منتخب، اطلاعات گویشی از مصاحبه با ۶ گویشور بومی کم‌سواد بالای ۶۰ سال در دو جنسیت به دست آمد. به علاوه در تأیید ملاحظات تلفظی و معنایی داده‌ها از شم زبانی نویسندگان نیز استفاده شده‌است. برخی از نمونه‌های تکرار با مصادیق آن در فارسی معیار از حیث آوایی و معنایی اشتراک عینی داشت، لذا در زمره نمونه‌های اختصاصی این فرایند در گویش مزبور قرار نمی‌گرفت. از این‌رو از فهرست نهایی داده‌های گویشی حذف گردید. پس از بررسی داده‌ها براساس الگوی تکرار مندرج در کتاب صرف: رویکردهای نظری و کاربرد آن‌ها (ارکان و حیدرپور، ۱۳۹۹)، واژه‌های مکرر، دسته‌بندی و مقولات دستوری آن مشخص گردید^(۱) و نهایتاً بر مبنای نظام الفبای بین‌المللی IPA آوانگاری شد.

در واژگان کهن گویش بیرجندی انواع تکرار مشاهده می‌شود، تا آن‌جا که گاه برای بیان یک مفهوم، چند واژه مکرر با ساخت‌های متنوع در معنای کم و بیش مشابه استفاده می‌شود که می‌توان برای نمونه به واژه‌های مکرر /tix tix/، /pure pure/، /lek lek/، /tēdʒ tēdʒ/، /pix /rowg rowg/ و /tēdʒ tēdʒ/، /tʃæk tʃæk/، /pix/ در معنای «پاره‌پاره» اشاره کرد.

تعیین مقوله دستوری واژه مکرر مبتنی بر معنای کل واژه، نه بر مبنای مقوله دستوری پایه، صورت گرفته‌است. برای نمایان ساختن کاربرد برخی از واژه‌های منتخب، مثال‌هایی نیز از بعضی جداول در قالب جمله ارائه گردید.

شایان ذکر است در برخی پژوهش‌های پیشین از جمله موراجیک (1978)، نقل از راسخ‌مهند و محمدی راد، (۱۳۹۲)، نام‌آواها از رده تکرار خارج تلقی شده‌اند، زیرا بخش‌های تشکیل‌دهنده آنها بی‌معنی است ولی پژوهش حاضر چون مبتنی بر الگوی نظری دیگری (ارکان و حیدرپور، ۱۳۹۹)

است، نام‌آواها در طبقه‌بندی تکرار لحاظ شده‌اند. از سویی در برخی از مطالعات مرتبط، نام‌آواها از اقسام اسم قلمداد شده‌اند که در پژوهش حاضر به دلیل فراوانی به صورت جداگانه بررسی شده‌اند. این نام‌آواهای مرکب، شامل صداهای تقلیدی انسان از جانوران، اشیا و... و نیز رخدادهای طبیعی هستند که انسان به گونه‌ای با حواس از جمله لمس، رنگ، شکل، صدا، عمل و حرکت تجربه می‌کند که تکرار پایه کیفیت خاص آن صدا مانند تداوم و توالی یا تناوب و ... را مشخص می‌کند (رضایتی کیشه‌خاله و سلطانی، ۱۳۹۴).

۵- تحلیل داده‌ها

در پژوهش حاضر داده‌های گردآوری شده در انواع تکرار کامل نالفزوده، کامل افزوده (میانی و پایانی)، ناقص (پیش تکرار و پس تکرار) و پژواکی (پیش تکرار و پس تکرار) در قالب جداول مربوط به تفکیک ارائه می‌گردد.

۵-۱- تکرار کامل نالفزوده

در تکرار کامل نالفزوده، کلمه پایه عینا تکرار می‌شود؛ بدون آنکه عنصری به آن افزوده یا از آن حذف شود. واژه‌های مکرر نالفزوده در گویش بیرجندی در مقوله‌های اسم، صفت، قید، فعل و نام‌آوا مشاهده شده‌اند که به‌طور مجزا در جدول‌های ۱ تا ۵ ارائه می‌شود.

جدول ۱- تکرار کامل نالفزوده در گویش بیرجندی (مقوله اسم)

معنی	واژه مکرر	معنی	واژه مکرر
نوعی بازی جمعی	/bælow bælow/	باران تند	/berez berez/
وراجی	/tol tol/	علف‌بوکردن گوسفند در چرا	/pus pus/
کاوش، جست‌وجو	/ʃokul ʃokul/	پرنده به زبان بچه‌ها/ ادرار به زبان بچه‌ها	/tu tu/
درد شدید ناپیوسته در عضوی	/dorrón dorrón/	حرکت، تکان / وول وول	/dʒol dʒol/
دلی دلی (آوازی است)	/del-ej del-ej/	پارچه ابریشمی چارخانه	/dō dō/
عجله و تحرک	/ʃot ʃot/	نوعی راه‌رفتن الاغ	/solott solott/
قلقلک	/goli goli/	سخن‌چینی - سخن بیهوده	/fet fet/
وراجی، بازی مثل قایم موشک	/low low/	غلغله، آشوب	/qol qol/
خارش	/mox mox/	شیرینی و آجیل به زبان بچه‌ها	/kæ kæ/
باران نرم‌نرم	/nez nez/	کُندکاری	/mes mes/
تشنگی زیاد	/hæl hæl/	بی‌تابی و اضطراب	/væl væl/

برای نمونه:

”باز مرا دید و به یاد قلقلک افتاد“ /baz mo-r did-o vær jad-e gol-i gol-i ?oft-ad/

جدول ۲- تکرار کامل نافزوده در گویش بیرجندی (مقوله صفت)

واژه مکرر	معنی
/bolqe bolqe/	خانه‌خانه، شطرنجی
/ron-d-e ron-d-e/	آبله‌رو

مقوله قید دومین رتبه فراوانی را در گروه مکرر نافزوده دارد که نمونه‌های آن در جدول ۳ آمده‌است.

جدول ۳- تکرار کامل نافزوده در گویش بیرجندی (مقوله قید)

واژه مکرر	معنی	واژه مکرر	معنی
/?ærze ?ærze/	ریزریز	/bog bog/	حالت لرزش از سرما
/polux polux/	تکه‌تکه	/pure pure/	پاره‌پاره
/pet pet/	تکه‌پاره	/pix pix/	پاره‌پاره
/tēz tēz/	تیزتیز	/tēdʒ tēdʒ/	پاره‌پاره
/ten ten/	حالت ناروانی در گفتار	/tælak tælak/	ریش‌ریش، پرجراحت
/tæle tæle/	ریزه‌ریزه، شکسته	/tix tix/	پاره‌پاره
/ʃæk ʃæk/	چکه‌چکه	/dæŋ dæŋ/	چکه‌چکه
/rowʃ rowʃ/	ریش‌ریش	/ræx ræx/	خط‌خط
/rowg rowg/	پاره‌پاره	/qælje qælje/	تکه‌تکه
/kol kol/	سوراخ‌سوراخ	/gor-taz gor-taz/	به سرعت دویدن
/gor gor/	پیایی	/gæl gæl/	قِل‌قِل
/gen gen/	مانند افراد گنگ حرف زدن	/lek lek/	تکه‌تکه، پاره‌پاره
/lef lef/	لِف‌لِف	/hengow hengow/	تکان‌تکان

برای نمونه:

”علی به سرعت آمد“ /?æli gor-taz gor-taz bi-?om-e/

همچنین در گویش بیرجندی، واژه‌های مکرری، اغلب در کنار یک هم‌کرد مناسب، فعل ترکیبی می‌سازند و معنای فعلی می‌یابند. این کلمات در جدول ۴ ارائه می‌شوند.

جدول ۴- تکرار کامل نافزوده در گویش بیرجندی (مقوله فعل)

واژه مکرر	معنی	واژه مکرر	معنی
/pal pal/	پالیدن، جست‌وجو کردن	/pæl pæl/	پرپر زدن
/pok pok/	دویدن	/ʃæɾ ʃæɾ/	چریدن
/ʃæx ʃæx/	حرف‌زدن برای سرگرمی	/dʒæq dʒæq/	با همه حرف‌زدن
/sær sær/	سر را با ناز تکان دادن	/sot sot/	راه رفتن چهارپا
/sik sik/	ناراحتی از دیر انجام گرفتن کاری	/nes nes/	نیست نیست

برای نمونه:

”بچه گنجشک از تشنگی پرپر می‌زند“ /baʃʃfɛ ʃæquk ʔæz toʃne-gi pæl pæl me-zæn-e/

بیشترین فراوانی واژه‌های مکرر نافزوده مربوط به مقوله نام‌آواها بود و نمونه‌های آن در

جدول ۵ ارائه می‌شود.

جدول ۵- تکرار کامل نافزوده در گویش بیرجندی (مقوله نام‌آوا)

واژه مکرر	معنی	واژه مکرر	معنی
ʔællow/ /ʔællow	ای عجبا	/ʔællæ ʔællæ/	صوت تعجب
/telek telek/	صدا (تلق)	/tek tek/	صدای تیک‌تاک ساعت
/terik terik/	صدای خنده ریز متوالی (کِرکِر)	/dʒær dʒær/	صدای ریزش باران
/dʒegi dʒegi/	صدایی برای پرهیز از سخن گفتن	/duq duq/	صدای مرغ حق
/deng deng/	صدایی شبیه کمان پنبه‌زنی	/zor zor/	غرولند
/zeng zeng/	صدای پریدن زنبور / جوشیدن سماور	/zik zik/	صدای نازک مانند موش
/sok sok/	صدای همه‌مه آهسته	/sir sir/	صدای دور کردن زنبور
/ʃelæp ʃelæp/	صدای لب‌پر زدن آب	/ʃok ʃok/	صدای گریه
/ʃær ʃær/	صدای ریختن آب	/feng feng/	صدای گریه و زاری
/fes fes/	صدا خارج شدن هوا	/qær qær/	صدای بره و بزغاله
/kæl kæl/	صدایی مانند به هم خوردن گردو	/koʃ koʃ/	صدای نفس‌زدن تند
/kop kop/	صدای کوبیدن	/kor kor/	صدای قلیان کشیدن
/korop korop/	صدای افتادن از بالا	/kolot kolot/	صدای سر و صدا
/kox kox/	صدای سرفه	/kækor kækor/	آوای کبک
/goʃʃu goʃʃu/	صدایی برای به پیش خواندن چهارپا	/læp læp/	صدای آب خوردن سگ
/mow mow/	صدای گریه (میومیو)	/veng veng/	صدای بچه (ونگ‌ونگ)
/hok hok/	صدای گریه، هق هق	/her her/	صدای شیئه اسب، صدای خنده
/hof hof/	صدای فروکشیدن آب و..	/hæf hæf/	صدای سگ
/hæl hæl/	نفس‌نفس زدن سگ	/holuk holuk/	صدای راه رفتن شتر
/hu hu/	پژواک صدا	/hen hen/	صدای نفس‌نفس

برای نمونه:

”ای وای، دزد خانه را کاملا خالی کرد“ /ʔællæ ʔællæ sera-r doz be-bud bo-bord/

بیشتر واژه‌های مکرر کامل از نوع نافروده بودند که در این دسته به ترتیب فراوانی، مقوله‌های نام‌آوا (/۴۰/)، قید (/۲۶/)، اسم (/۲۲/)، فعل (/۱۰/)، و صفت (/۲/). مشاهده شد.

۵-۲- تکرار کامل افزوده

تکرار کامل افزوده بر دو نوع است: تکرار کامل افزوده میانی و تکرار کامل افزوده پایانی. در تکرار کامل افزوده میانی، علاوه بر تکرار کلمه پایه، عنصر دیگری بین دو پایه افزوده می‌شود. نمونه‌های تکرار کامل افزوده میانی در گویش بیرجندی در مقوله‌های اسم، صفت، قید و نام‌آوا مشاهده شده‌اند که به‌طور مجزا در جدول‌های ۶ تا ۹ ارائه می‌شود.

جدول ۶- تکرار کامل افزوده میانی در گویش بیرجندی (اسم)

واژه مکرر	معنی
/dʒæl-a-dʒæl/	نورافشانی، درخشندگی
/dæst-æ-dast/	معامله نقد
/qaf-dæ-qaf/	بی‌انتهایی و بُعد مسافت
/kænd-o-kæn(d)/	بهانه، سخت‌گیری
/kus-mæ-kus/	پر چین و چروک

جدول ۷- تکرار کامل افزوده میانی در گویش بیرجندی (صفت)

واژه مکرر	معنی
/beʃ dær beʃ/	بیشتر
/peʃ-æ-peʃ/	پُر پیچ و خم
/dʒur-æ-dʒur/	جورواجور

مقوله قید بیشترین فراوانی واژه‌های مکرر افزوده میانی را دارد و نمونه‌های آن در جدول ۸ ارائه شده‌است.

جدول ۸- تکرار کامل افزوده میانی در گویش بیرجندی (قید)

واژه مکرر	معنی	واژه مکرر	معنی
/tond-æ-ton(d)/	زود به زود	/xō-be-xō/	خود به خود
/dowr-æ-dowr/	دور تادور	/sæl vāsal/	سال تا سال
/sæl vāsal/	سال تا سال	/ʃow-vær-ʃow/	شب به شب

/fert-æ-fert/	پیایی، زودازود	/kol-dæ-kol/	سوراخ سوراخ
/kædʒ mækædʒ/	کج کج	/gor-æ-gor/	پی‌درپی
/lax-vær-lax/	ریز به ریز / مو به مو	/hen-o-hen/	لیخ کنان

برای نمونه:

/mēmōn-o gor-æ-gor mi-jomæd-æn/ “مهمان‌ها پی‌درپی می‌آمدند”

جدول ۹- تکرار کامل افزوده میانی در گویش بیرجندی (نام‌آوا)

واژه مکرر	معنی
/telek-o-telek/	صدای آرام برخورد دو یا چند چیز
/tæf-o-tæf/	صدای بخار کردن غذا
/hāj-e hāj/	های‌هایی برای اظهار شادی یا تمسخر

در تکرار کامل افزوده پایانی علاوه بر تکرار پایه یک وند اشتقاقی نیز در انتهای واژه مکرر حضور دارد. نمونه‌های کامل افزوده پایانی بررسی شده در گویش بیرجندی در مقوله‌های اسم، صفت، قید و نام‌آوا در جدول‌های ۱۰ تا ۱۳ ارائه شده است. گاه در انتهای واژه مکرر، دو وند اشتقاقی حضور دارند که در جدول ۱۰ ستاره‌دار شدند.

جدول ۱۰- تکرار کامل افزوده پایانی در گویش بیرجندی (مقوله اسم)

واژه مکرر	معنی	واژه مکرر	معنی
/pæl pæl-usk(isk)/	فرفره	/pæt pæt-isk/	خس و خاشاک لانه پرنندگان
/par par-u-næk/	شاپرک*	/top top-u/	موتورسیکلت
/telek telek-u/	جفجغه- ابزار آسیاب	/ʃuf-ʃuf-æk/	چوشک- پستونک
/ʃæk ʃæk-i/	کارد دسته‌چوبی با تیغه بلند	/dæm dæm-e/	نقاره
/zol zol-e/	زلزله	/fef fef-u-næk/	فشفشه*
/fer fer-u-næk/	فرفره*	/kæf kæf-al/	جدال، درگیری
/kor kor-u/	غضروف	/kor kor-i/	اسب و حیوان سواری
/kom kom-e/	کبکبه	/kær kær-u/	خرخره، نای
/lok lok-e/	نوعی راه رفتن حیوانات	/læb læb-æk/	نی‌لیک، لولای در
/læk læk-i/	چرخی برای کلاف کردن نخ	/læq læq-u/	ملاقه بزرگ صابون‌پزی
/mox mox-e/	خارش در ناحیه تحتانی		

برای نمونه:

/pæt pæt-isk-on qal-e bolbol bad be-bord/ “خس و خاشاک لانه بلبل را باد برد”

در میان واژه‌های مکرر افزوده پایانی در گویش بیرجندی مقوله صفت بیشترین فراوانی را دارد و نمونه‌های آن در جدول ۱۱ ارائه می‌گردد.

جدول ۱۱- تکرار کامل افزوده پایانی در گویش بیرجندی (مقوله صفت)

واژه مکرر	معنی	واژه مکرر	معنی
/ʔær ʔær-uk/	بهبانه‌جو، اهل گریه	/pefʃ pefʃ-u/	بسیار پر حرف
/pefʃ pefʃ-u/	پرپیچ و خم	/tel mel-u/	جا یا چیز آلوده به هر چیز بی‌مصرف
/ten ten-u/	کسی که روان حرف نمی‌زند	/dʒol dʒol-u/	کسی که زیاد وول می‌زند
/xæt xæt-u/	خط‌خطی	/xǣr xǣr-u/	پُر خار
/xǣl xǣl-u/	خال خالی	/xen xen-i/	سبک‌عقل
/xes xes-u/	کسی که هنگام راه رفتن یا تنفس خَس خَس می‌کند	/dæm dæm-u/	هر دم خیال - دمدمی
/del del-u/	مُر دد - کم حوصله	/ræx ræx-u/	پُر خَش - خط‌خطی - خَش دار
/zor zor-u/	کسی که زیاد زَر زَر می‌کند	/sok-sok-u/	آهسته‌گو
/sot sot-u/	خری که لنگان راه می‌رود	/fet fet-u/	پر گو و بیهوده‌گو
/fes fes-u/	آرام، کندکار	/kor kor-u/	هر چه که کر کر کند
/kol kol-i/	سوراخ‌سوراخ	/kol kol-u/	سوراخ‌سوراخ
/ger ger-u/	کسی که کنترل باد معده خود را ندارد	/gen gen-u/	کسی که با گرفتگی حرف می‌زند
/gol gol-u/	گلدار، پُر گل	/lek lek-u/	پاره، ژنده‌پوش
/lex lex-uk/	کُندکار	/lef lef-u/	معطل‌کننده، کُندکار
/lex lex-u/	کسی که کفش خود را روی زمین می‌کشد	/læq læq-u/	نااستوار - نُق
/mos mos-u/	کُندکار	/sir sir-u/	عجول
/men men-u/	کُند صحبت کردن / تودماغی حرف زدن	/vez vez-u/	ویزویز کننده، مجعد
/vedʒ vedʒ-u/	مو فر فری	/ver ver-u/	کسی که وراجی می‌کند
/her her-u/	کسی که زیاد می‌خندد	/hæl hæl-u/	هَل هَل کننده (پیر کهنسال)
/hæf hæf-u/	بی‌دندان (برای افراد مسن)		

برای نمونه:

/ʔejnæk-on mo ræx ræx-u fe-d-e/

“عینک من خَش دار شده”

جدول ۱۲- تکرار کامل افزوده پایانی در گویش بیرجندی (مقوله قید)

واژه مکرر	معنی
/kam kam-uk/	کم کم

جدول ۱۳- تکرار کامل افزوده پایانی در گویش بیرجندی (مقوله نام‌آوا)

واژه مکرر	معنی	واژه مکرر	معنی
/qod qod-us/	صدای خروس	/qod qod-æs(t)/	صدای بلند و پیایی مرغی که ترسیده
/kal kal-at/	صدای دعوا و همهمه	/kor kor-i/	صدای کرکر (خنده)

در این گویش پنج نمونه تکرار کامل مشاهده شد که در آن همزمان افزوده میانی و افزوده پایانی اضافه گردیده. این نمونه در جدول ۱۴ ارائه شده است.

جدول ۱۴- تکرار کامل افزوده میانی و پایانی در گویش بیرجندی

واژه مکرر	معنی
/dozd-ǣ-dozd-i/	دزدبازار - (اسم)
/kædʒ-mæ-kædʒ-u/	بسیار کج و معوج - (صفت)
/kol mæ-kol-u/	سوراخ سوراخ - (قید)
/gol mæ-gol-u/	پُرگل، گلدار - (صفت)
/qol-ǣ-qol-i/	غُلغله زیاد - (صفت)

در واژه‌های مکرر افزوده به ترتیب فراوانی مقوله‌های صفت (۴۸٪)، اسم (۲۹٪)، قید (۱۵٪) و نام‌آوا (۸٪) مشاهده شد.

۵-۳- تکرار ناقص

در تکرار ناقص فقط بخشی از کلمه پایه در وند مکرر تکرار می‌شود. تکرار ناقص بر دو نوع پیش تکرار (پیشوندی) و پس تکرار (پسوندی) است. نمونه‌های ناقص پیش تکرار در گویش بیرجندی در جدول ۱۵ و ۱۶ ارائه شده است. در نوع پیش تکرار، بخشی از کلمه پایه پیش از آن تکرار می‌شود.

جدول ۱۵- الگوی ناقص پیش تکرار (پیشوندی) در گویش بیرجندی (مقوله اسم)

واژه مکرر	معنی و مقوله دستوری
/dǣ dow/	نام عروسک به زبان کودکانه
/kolombe kolitʃʃe/	نوعی بازی کودکانه (آفتاب‌مهتاب)
/kætæl kōne/	لباس مندرس
/kise kǣse/	کیسه کاسه، بساط
/læpp-e-les/	اختلاس (لفت و لیس)
/lækæn kōne/	وسیله کهنه
/læʃʃ-e-liʃʃ/	گل آبکی، هرچیزی که بسیار خیس خورده و له شده باشد

جدول ۱۶- الگوی ناقص پیش تکرار (پیشوندی) در گویش بیرجندی (مقوله نام‌آوا)

معنی و مقوله دستوری	واژه مکرر
لالایی	/ʔæla lala/
هلهله شادی	/koli li li/

در واژه‌های مکرر ناقص پیش تکرار، مقوله‌های اسم (/۷۸/) و نام‌آوا (/۲۲/) به ترتیب فراوانی مشاهده شدند. نمونه‌های تکرار ناقص پس تکرار در گویش بیرجندی در جدول ۱۷ تا ۱۹ ارائه شده‌است. در الگوی ناقص پس تکرار بخشی از کلمه پایه در انتهای آن واژه افزوده می‌شود.

جدول ۱۷- الگوی ناقص پس تکرار (پسوندی) در گویش بیرجندی (مقوله اسم)

معنی	واژه مکرر	معنی	واژه مکرر
زاری و التماس	/zæri zorme/	زخم	/zæxme zoxal/
حشرات و جانوران موذی	/kox-o-kæx/	سوراخ سنبه	/kol-næqol/
هیاهو	/hajj-e hu/	رطوبت (نم و نا)	/næm-e now/

برای نمونه:

”خانه از حشرات موذی پر شده‌است“ /sera-r kox-o-kæx vær dæʃt-e/

جدول ۱۸- الگوی ناقص پس تکرار (پسوندی) در گویش بیرجندی (مقوله صفت)

معنی	واژه مکرر	معنی	واژه مکرر
کهنه	/kætæl kætul/	برهنه	/ʔælisk mælisku/
فقیر	/geda-gædul/	گم و گور	/gom-e gætar/
ناصاف	/lok pok-u/	تکه تکه، روی هم انباشته	/lok-o-polok/
نرم و کوفته	/nærm-e nohur/	پُرک و پُک	/lækk-e pækk-ow/
گیج و بی شعور	/hæpæl hæpow/	کاملاً نو	/now nævæn(d)/

برای نمونه:

”باز که لباس‌های نو پوشیدی!“ /baz ke lebæson now nævæn bor xo dæi-i/

جدول ۱۹- الگوی ناقص پس تکرار (پسوندی) در گویش بیرجندی (مقوله نام‌آوا)

معنی و مقوله دستوری	واژه مکرر
عرعر	/ʔær-ro-bor/
اظهار ناراحتی	/bæ-bow/

بیشتر واژه‌های مکرر ناقص از نوع پس تکرار بودند که در این گروه به ترتیب فراوانی، مقوله‌های صفت (/۵۶/)، اسم (/۳۳/) و نام‌آوا (/۱۱/) مشاهده گردید.

۵-۴- تکرار پژواکی

در تکرار پژواکی، وند مکرر همیشه هم‌وزن کلمه پایه ولی بی‌معنا و مهمل است. در این الگوی تکرار، کلمه پایه همراه با تغییری در همخوان آغازی یا واکه(ها)ی آن در وند مکرر تکرار می‌شود و به دو دسته پژواکی پیش‌تکرار و پس‌تکرار تقسیم می‌شود.

در گویش بیرجندی ۵۰ نمونه تکرار پژواکی مشاهده شد. ۴۳ مورد پژواکی پس‌تکرار و ۷ مورد پیش‌تکرار بود. در این موارد تغییر همخوان آغازین، تغییر واکه و گاه هر دو تغییر همخوان آغازین و واکه رخ داده‌است. نمونه‌های پژواکی پس‌تکرار در مقوله‌های اسم، صفت، نام‌آوا و قید در جدول‌های ۲۰ تا ۲۳ ارائه شده‌است.

جدول ۲۰- الگوی پژواکی پس‌تکرار در گویش بیرجندی (اسم)

واژه مکرر	معنی	واژه مکرر	معنی
/ʔaf-o-maf/	غذایی ساده از خانواده آش*	/ʔæleng-e-deleng/	آویزه زینتی
/bæʃʃe-kæʃʃe/	بچه*	/tel-mel/	خرت و پرت*
/ʃæk-læk/	حیاب روی آب-اسم*	/dol-mol/	غله نارسیده/ هر چیز نیم‌پخته*
/doroq-poroq/	دروغ*	/ræb-bo-rob/	خداوند. رب
/zæxme-zoxm/	زخم	/zik-o-pik/	سروصدا*
/særi-bæri/	تربیت، سرپرستی*	/sæda-næda/	سروصدا*
/ʃæxol-pæxol/	شاخه‌های اضافه*	/lække-pække/	لک‌وپک*
/lok pok/	تکه‌های نان خشک*	/mal-e-hal/	ستوران و دام‌ها*
/vædʒ-vadʒ/	هدیان	/holok-polok/	بهانه‌جویی*

در بین واژه‌های جدول ۲۰، موارد ستاره‌دار (۱۴ مورد) با تغییر همخوان آغازین همراه هستند و ۴ مورد بدون ستاره، تغییر واکه داشته‌اند.
برای نمونه:

/ʃæxol-pæxol-on deræxt-o-r bor ma me-zæn-ej?/

”شاخه‌های اضافه درختان را برای ما می‌بری؟“

جدول ۲۱- الگوی پژواکی پس‌تکرار در گویش بیرجندی (صفت)

واژه مکرر	معنی	واژه مکرر	معنی
/ʔælæxo bæʎæxo/	سرگردان*	/ʔædʒid-godʒid/	سرحال - صفت**
/bærik-mærik/	باریک*	/polot-molot/	تُپُل مُپُل*
/pæftæl-mæftæl/	به‌دردنخور، ناکارآمد*	/tæræk-pæræk/	پراکنده*
/ʃeft-e-ʃeft/	لاغر و باریک اندام*	/rēze pēze/	ریز و کوچک*
/ʃæræng-o-pæræng/	بانشاط،	/ʃoloq-poloq/	شلوغ و بی‌نظم*

	پرشورشوق*		
/kōne-mōne/	کهنه*	/lok-o-pok/	عیبناک، دارای برآمدگی*
/læqq-e tæq/	بی‌مو و بی‌علف*	/nāfu-māfu/	کثیف*
/hærr-e pærr-e/	تازه به دوران رسیده*		

در بین واژه‌های جدول ۲۱، موارد ستاره‌دار (۱۴ مورد) با تغییر همخوان آغازین همراه هستند و در یک مورد دو ستاره همزمان تغییر همخوان و واکه روی داده‌است. برای نمونه:

/ʔædæm-e hærr-e pærr-e dæ-ʔi zæmōn-e zijad-æ/

”آدم تازه به دوران رسیده در این زمانه زیاد است!“

جدول ۲۲- الگوی پژواکی پس تکرار در گویش بیرجندی (نام‌آوا)

واژه مکرر	معنی	واژه مکرر	معنی
/ʔaxejʃ ʔufejʃ/	صدای شادی**	/bæ-bæ/	صدای ابراز شگفتی
/telek-o-pelek/	صدای آرام برخورد دو یا چند چیز*	/tæræp-o-torop/	صدای ضربه
/tæp-o-top/	صدای کتک	/tʃelez-pelez/	صدای سرخ شدن چیزی در روغن*
/kædʒ kadʒ/	صدای مرغ		

در بین واژه‌های جدول ۲۲، موارد ستاره‌دار (۲ مورد) با تغییر همخوان آغازین همراه هستند و در یک مورد دو ستاره همزمان تغییر همخوان و واکه روی داده‌است و در ۴ مورد بدون ستاره، تغییر واکه اتفاق افتاده‌است.

جدول ۲۳- الگوی پژواکی پس تکرار در گویش بیرجندی (قید)

واژه مکرر	معنی
/kædʒ kadʒ/	قاچ‌قاچ
/lok pok/	ناهموار، ناصاف*
/hæsi pæsi/	دستپاچه از ترس یا گرسنگی*

در جدول ۲۳، موارد ستاره‌دار (۲ مورد) با تغییر همخوان آغازین همراه هستند و در مورد بدون ستاره تغییر واکه روی داده‌است.

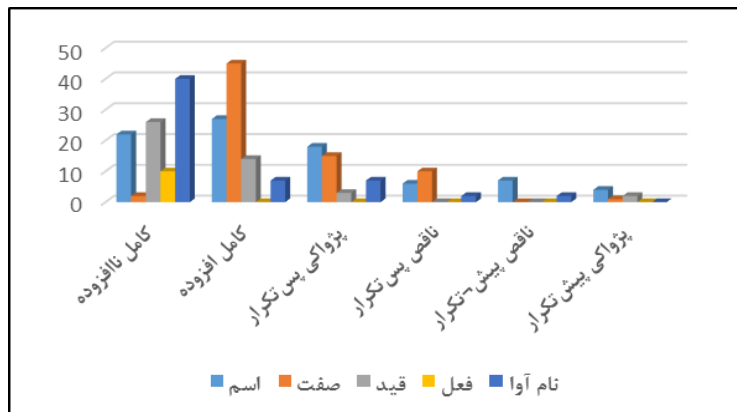
بیشتر واژه‌های مکرر پژواکی از نوع پس تکرار بودند که در این گروه به ترتیب فراوانی، مقوله‌های اسم (۴۱٪)، صفت (۳۴٪)، نام‌آوا (۱۶٪) و قید (۷٪) مشاهده گردید.

۷ مورد تکرار پژوهی پیش‌تکرار در این گویش مشاهده شد که در جدول ۲۴ درج شده‌است.

جدول ۲۴- الگوی پژوهی پیش‌تکرار در گویش بیرجندی

واژه مکرر	معنی و مقوله دستوری
/ʔælæd-bælæd/	آگاه- (صفت)*
/ʃæ̃r ʃar/	چله تابستان و زمستان- (اسم)
/ʃæk ʃak/	پاره‌پاره- (قید)
/dær dar/	هیاهو و سروصدا- (اسم)
/dæ da/	کنیز- (اسم)
/ʃætte ʃotte/	بیابرو، بگیر و ببند- (اسم)
/mæl mal/	دل‌مالش / مال‌مال- (قید)

در این جدول، یک مورد ستاره‌دار با تغییر همخوان آغازین هست و در ۶ مورد بدون ستاره، تغییر واکه روی داده‌است. در پژوهی پیش‌تکرار به ترتیب فراوانی، مقوله‌های اسم (۵۷٪)، قید (۲۸٪) و صفت (۱۴٪) مشاهده شد. فراوانی مقولات دستوری اسم، صفت، قید و... در انواع تکرار در گویش بیرجندی در نمودار ۱ و جدول ۲۵ ارائه شده‌است.

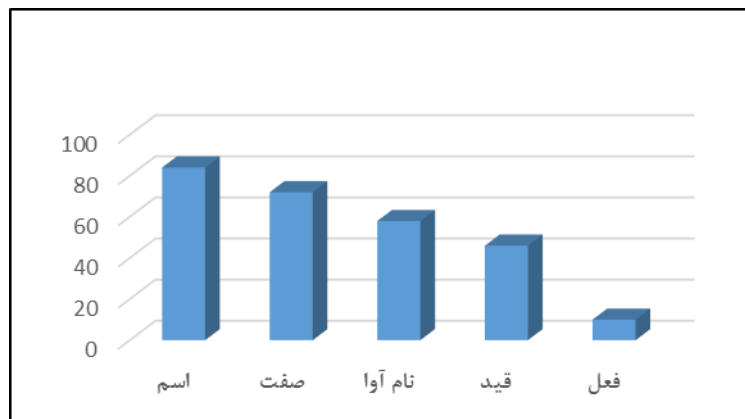


نمودار ۱- فراوانی مقولات دستوری در انواع واژه‌های مکرر گویش بیرجندی

در نمودار ۱ مشاهده می‌شود که مقوله صفت در تکرار کامل افزوده بالاترین میزان فراوانی را داشته‌است. همچنین در بین انواع تکرار، نوع کامل ناعزوده (۳۷٪) و افزوده (۳۴٪) بیشترین فراوانی را دارند. رتبه سوم فراوانی پژوهی پس‌تکرار (۱۶٪) و سپس به ترتیب انواع ناقص پس‌تکرار، ناقص پیش‌تکرار و پژوهی پیش‌تکرار قرار دارند. آمار تفصیلی در جدول ۲۵ ارائه شده‌است.

جدول ۲۵- فراوانی مقولات دستوری در انواع تکرار در گویش بیرجندی

جمع	فعل	نام آوا	قید	صفت	اسم	
۱۰۰	۱۰	۴۰	۲۶	۲	۲۲	کامل نافزوده
۹۳	-	۷	۱۴	۴۵	۲۷	کامل افزوده
۹	-	۲	-	۰	۷	ناقص پیش تکرار
۱۸	-	۲	-	۱۰	۶	ناقص پس تکرار
۷	-	-	۲	۱	۴	پژواکی پیش تکرار
۴۳	-	۷	۳	۱۵	۱۸	پژواکی پس تکرار
۲۷۰	۱۰	۵۸	۴۶	۷۲	۸۴	جمع
				۲۷۰		



نمودار ۲- فراوانی مقولات دستوری در انواع واژه‌های مکرر گویش بیرجندی

همان‌گونه که در نمودار ۲ می‌بینیم در میان تمام داده‌های این پژوهش مقوله‌های اسم (۳۱٪)، صفت (۲۷٪)، نام آوا (۱۷٪)، قید (۲۱٪) و فعل (۴٪) به ترتیب فراوانی مشاهده شد.

۶- نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر، برای نخستین بار، فرایند تکرار در گویش بیرجندی به‌عنوان یکی از گونه‌های کمتر تحول‌یافته زبان فارسی بررسی شد و انواع تکرار کامل، تکرار ناقص، تکرار پژواکی و گونه‌های هر یک در این گویش دسته‌بندی و ارائه گردید. در این پژوهش ۲۷۰ واژه مکرر گردآوری شد. از این تعداد، ۱۹۳ واژه از نوع تکرار کامل (۱۰۰ مورد تکرار کامل نافزوده و ۹۳ مورد تکرار افزوده)، ۲۷ واژه مبتنی بر الگوی تکرار ناقص (۹ مورد پیش تکرار و ۱۸ مورد

پس تکرار) و ۵۰ واژه از نوع تکرار پژواکی (۷ مورد پیش تکرار و ۴۳ مورد پس تکرار) بودند. لذا بیشترین واژه‌های مکرر به ترتیب بسامد در تکرار کامل نافزوده، تکرار کامل افزوده و تکرار پژواکی بود. همچنین بررسی داده‌های پژوهش نشان داد که در گویش بیرجندی به ترتیب بسامد، مقولات دستوری اسم، صفت، نام‌آوا، قید و فعل در فرایند تکرار شرکت می‌کنند. در فارسی، تعداد تکرار در مقوله‌های اسم و صفت بیش از قید و فعل است (راسخ‌مهند، ۱۳۸۸) که نتایج پژوهش حاضر در گویش بیرجندی نیز همسو با این ادعا است.

زیرمجموعه‌های گونه‌های تکرار کامل و تکرار ناقص (افزوده، نافزوده، پیش تکرار و پس تکرار) در فارسی، با یافته‌های تکرار در بیرجندی همسوست. تکرار کامل افزوده در گویش بیرجندی همسو با زبان فارسی بر دو نوع تکرار کامل افزوده میانی و تکرار کامل افزوده پایانی است. در نمونه‌های تکرار کامل افزوده در گویش مزبور شاهد الگوی جدیدی شامل همزمانی وقوع افزوده میانی و پایانی بوده‌ایم.

در الگوی تکرار پژواکی، کلمه پایه همراه با تغییری در همخوان آغازی یا واکه(ها)ی آن (حتی گاه تنها در یک مشخصه آوایی) در وند مکرر تکرار می‌شود. در گویش بیرجندی حدود ۵۰ واژه مکرر پژواکی مشاهده شد که در این میان، تغییر همخوان آغازین در ۳۳ مورد، تغییر واکه در ۱۵ مورد و وقوع همزمان هر دو نوع تغییر در ۲ مورد مشاهده شد.

همسو با داده‌های تکرار در گویش بیرجندی، تکرار کامل و تکرار ناقص در گیلکی (فیاضی، ۱۳۹۲)، کردی سورانی (راسخ‌مهند و محمودی، ۱۳۹۲)، تالشی (شیخ سنگ‌تجن، ۱۳۹۶)، مازندرانی (ذبیحی، ۱۳۹۶)، کردی کلهری (تفرجی یگانه و جهان‌فر، ۱۳۹۶) و گویش شوشتری (صیاد و کرد زعفرانلو، ۱۴۰۰) نیز دارای گونه‌های افزوده، نافزوده، پیش تکرار و پس تکرار بوده‌اند. از سویی در گیلکی و تالشی تعداد تکرار کامل بیش از تکرار ناقص گزارش شده است که داده‌های بیرجندی نیز افزونی مصادیق تکرار کامل بر ناقص را تأیید می‌کند.

نتایج پژوهش نشان داد که ساخت غالب دوگان ساخت‌ها در گویش بیرجندی اسم بوده است، در حالی که بر اساس پژوهش محمودی بختیاری و ذوالفقار کندی (۱۳۹۴) به غیر از اصوات، ساخت غالب در دوگان‌سازی‌ها قید است.

شایان ذکر است برخی دیگر از نمونه‌های تکرار گونه چون /hæle pule/ (گیج)، /lowlendz/ (لب و لوچه، زنگی در انجام کاری)، /hæle pække/ (وحشت‌زده) و /næʃu noʃxor-u/ (نشسته و کثیف) نیز در گویش بیرجندی مشاهده شد که به دلیل عدم تطبیق کامل با الگوی مورد نظر در فهرست نهایی قرار نگرفت.

پی‌نوشت

۱. در بخش تحلیل داده‌های این پژوهش از اصطلاح «پیش‌تکرار» و «پس‌تکرار» به جای «پیشوندی» و «پسوندی» در الگوی مزبور استفاده شده‌است.

منابع

- ارکان فائزه و حیدرپور بیدگلی تهمینه. رویکردهای نظری و کاربرد آنها در تحلیل زبان فارسی. تهران: سمت. ۱۳۹۹.
- امینی رضا. بررسی و تحلیل کارکردهای مشترک دوگان‌سازی در چند زبان و گویش رایج در ایران. زبان-شناسی و گویش‌های ایرانی. ۱۴۰۰؛ ۱(۸): ۶۵-۹۸.
- تفرجی یگانه مریم و جهان‌فر نعمت. تکرار در گویش کردی کلهری براساس نظریهٔ بهینگی. زبان فارسی و گویش‌های ایرانی. ۱۳۹۶؛ ۲(۲): ۱۴۱-۱۵۹.
- دبیرمقدم محمد و ملکی سیما. بررسی فرایند تکرار کامل در زبان فارسی: پژوهشی براساس نظریه تکرار صرفی. جستارهای زبانی. ۱۳۹۶؛ ۸(۷): ۲۹-۵۱.
- ذبیحی علی. بررسی فرایند تکرار در مازندرانی. ویژه‌نامه فرهنگستان (زبان و گویش‌های ایرانی). ۱۳۹۶؛ ۷(۷): ۱۶۵-۱۸۲.
- راسخ‌مهند محمد. بررسی معنایی تکرار در زبان فارسی. زبان‌شناسی. ۱۳۸۸؛ ۴(۴): ۶۵-۷۴.
- راسخ‌مهند محمد و محمدی راد مسعود. بررسی صوری و معنایی تکرار در گویش کردی سورانی. زبان‌ها و گویش‌های ایرانی. ۱۳۹۲؛ ۳(۳): ۱۳۳-۱۴۶.
- راشد محصل محمدتقی. گویش بیرجند، مجله جهان کتاب، ۱۳۷۷؛ ۶۷(۶۸): ۲۰-۲۰.
- رضایی جمال. گویش بیرجند (بخش نخست: فرهنگ ملاعلی‌اشرف صوحی). تهران: انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۴۴.
- رضایی جمال. واژه‌نامهٔ گویش بیرجند، تهران: انتشارات روزبهان، ۱۳۷۳.
- رضایی جمال. بررسی گویش بیرجند، تهران: هیرمند، ۱۳۷۷.
- رضایتی کیشه‌خاله محرم و سلطانی بهروز. بررسی ساخت‌واژه‌ای، دستوری و معنایی فرایند تکرار در زبان فارسی. جستارهای نوین ادبی. ۱۳۹۴؛ ۴۸(۲): ۸۱-۱۱۲.
- سلندری رابری مرادعلی. رفیعی عادل و علی‌نژاد بتول. دوگان‌سازی صرفی: شواهدی از زبان فارسی. جستارهای زبانی. ۱۳۹۵؛ ۷(۵): ۹۱-۱۱۸.
- شاهوردی شهرکی فاطمه. کرد زعفرانلو کامبوزیا عالییه. دبیرمقدم محمد و گلفام ارسلان. تکرار فعل در زبان فارسی در رویکرد صرف ساخت. مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران. ۱۳۹۸؛ ۷(۲۶): ۷۳-۸۹.

- شقاقی ویدا. فرایند تکرار در زبان فارسی. مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی دانشگاه علامه طباطبایی. ۱۳۷۹؛ ۹۷: ۵۱۹-۵۳۴.
- شقاقی ویدا. مبانی صرف. سمت: ۱۳۹۷.
- شیخ سنگ‌تجن شهین. تکرار در گویش تالشی. *زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*. ۱۳۹۶؛ ۲ (۲): ۱۱۵-۱۳۸.
- صادقی علی‌اشرف. بررسی گویش بیرجند، نگاهی به گویش نامه‌های ایرانی (مجموعه‌ای از نقدها و بررسی‌ها)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۹.
- صیاد ایمانه و کرد زعفرانلو کامبوزیا عالی‌ه. فرایند تکرار در گویش شوشتری: نظریه بهینگی. *زبان‌شناسی و گویش‌های ایرانی*. ۱۴۰۰؛ ۶ (۲): ۲۸۹-۳۱۷.
- فیاضی مریم. تکرار در گویش گیلکی. *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*. ۱۳۹۲؛ ۳ (۶): ۱۳۵-۱۶۰.
- محمودی بختیاری بهروز و ذوالفقار کندی زهره. دوگان‌سازی کامل در زبان فارسی: بررسی پیکره‌بنیاد. *پژوهش‌نامه پردازش و مدیریت اطلاعات*. ۱۳۹۴؛ ۳۱ (۱): ۱۴۷-۱۶۱.
- ناصر محمدامین. بررسی تطبیقی - رده‌شناختی چند گونه مرزی از گویش‌های فارسی منتخب شرق ایران. رساله منتشر شده دکتری زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی تهران. ۱۳۹۳.
- ناصر محمدامین و رضوی ثریاسادات. بازنمایی برخی تحولات در زمانی در گویش بیرجندی (با رویکردی به چند متن کهن گویشی). *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*. ۱۴۰۴؛ ۱۱۷ (۱): ۲۳-۴۷.
- واحدی لنگرودی محمد مهدی و یوسفی راد فاطمه. بررسی فرایند تکرار ناقص در زبان فارسی براساس ساخت‌واژه نوایی. *مجموعه مقاله‌های ششمین کنفرانس زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی*. ۱۳۸۳؛ ۴۰۳-۴۲۰.
- یوسفی مریم. بررسی توصیفی ساخت‌واژه گویش بیرجندی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان. ۱۳۸۸.

Crystal, D. *The Cambridge Encyclopedia of language*. Cambridge University Press. 1997.

Ghaniabadi, Saeed. 2005. Echo reduplication in colloquial Persian: an OT Analysis. *Linguistic Analysis*. 24: 175-217.

Ghaniabadi, S., Ghomeshi, J., & Sadat-Tehrani, N. Reduplication in Persian: A morphological doubling approach. In *Proceedings of the 2006 Annual Conference of Canadian Linguistic Association*. 2006, 1-15.

Haspelmath, Martin. A. *Understanding Morphology*. New York: Oxford University Press. 2002.

Hurch, Bernhard. *Studies on Reduplication*, Volume 28 of Empirical Approaches to Language Typology [EALT], Publisher: Walter de Gruyter. 2005.

Kager, R. *Optimality theory*. Cambridge: Cambridge University Press. 1999.

Katamba, F & J. Stonham. *Morphology*. 2nd ed. New York: Palgrave Macmillan. 2006.

- Kauffman, C. *Reduplication reflects uniqueness and innovation in language, thought and culture*. York Collage of Pennsylvania. 2015.
- Khanjan, Alireza, and Batool Alinezhad. A Morphological Doubling Approach to Full Reduplication in Persian. *SKY Journal of Linguistics*. 2010; 23: 169–198.
- Lieber, R. *Introducing morphology*. Cambridge University Press. 2009.
- Marantz, A. Re reduplication. *Linguistic Inquiry*, 1982: 13, 483-545.
- Matthews.P.H (Peter, Hugoe). *Morphology*, 2nd ed. -Cambridge University press, United Kingdom. 1991.
- Mattiolo, E. *Extra-grammatical morphologyEnglish: Abbreviations, blends, reduplicatives, and related phenomena*. Berlin: De Gruyter Mouton. 2013.
- Spenser, Andrew. *Morphological Theory: An Introduction to word structure in Generative Grammar*, Oxford: Blackwell. 1991.

روش استناد به این مقاله:


خوش‌دل طاهره و ناصح محمدمین. بررسی فرایند تکرار در گویش بیرجندی، زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، ۱۴۰۳؛ ۲(۱۸): ۸۷-۱۱۳
DOI: 10.22124/plid.2025.31233.1726

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Lnguage and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



بررسی تأثیر لهجه‌های بریتانیایی و آمریکایی بر تلفظ وام‌واژه‌های انگلیسی در زبان فارسی

بشیر جم 

چکیده

هدف این پژوهش توصیفی-تحلیلی در چارچوب نظریهٔ بهینگی و برمبنای «انگارهٔ دیدگاه واج‌شناختی»، این بود که مشخص کند دو لهجهٔ بریتانیایی و آمریکایی چه تأثیری بر تلفظ وام‌واژه‌های انگلیسی در زبان فارسی داشته‌اند. به سخنی فنی‌تر، هدف این پژوهش که در حوزهٔ واج‌شناسی وام‌واژه‌ها انجام شده تعیین میزان تأثیرگذاری این دو لهجه بر درون‌داد وام‌واژه‌های انگلیسی و نیز پاسخ به این پرسش بود که تلفظ این وام‌واژه‌ها در زبان فارسی با کدام لهجهٔ زبان انگلیسی نزدیکی یا انطباق واجی بیشتری دارد. برای این پژوهش، چهار مورد از تفاوت‌های مهم دو لهجهٔ بریتانیایی و آمریکایی در شیوهٔ تلفظ واج‌های /a/، /ou/، /ɪ/ و /j/ که بر تلفظ وام‌واژه‌های انگلیسی در زبان فارسی تأثیرگذارند بررسی شد تا مشخص شود چه فرایندهایی رخ داده‌است و چه محدودیت یا محدودیت‌هایی و با چه رتبه‌ای عامل رخداد یا عدم رخداد این فرایندها هستند. یافته‌ها نشان داد که درون‌داد وام‌واژه‌های انگلیسی در زبان فارسی در سه مورد متأثر از لهجهٔ آمریکایی و در یک مورد تأثیر گرفته از لهجهٔ بریتانیایی است. به همین شکل تلفظ وام‌واژه‌ها نیز در سه مورد مطابق با لهجهٔ آمریکایی است و در یک مورد با لهجهٔ بریتانیایی انطباق دارد.

واژگان کلیدی: واج‌شناسی وام‌واژه‌ها، بومی‌سازی، تلفظ وام‌واژه‌های انگلیسی، لهجهٔ بریتانیایی، لهجهٔ آمریکایی، نظریهٔ بهینگی، انگارهٔ دیدگاه واج‌شناختی

۱- مقدمه

واج‌شناسی وام‌واژه‌ها^۱ حوزه‌ای در علم واج‌شناسی است که به چگونگی بومی‌سازی^۲ یا سازگاری تلفظی وام‌واژه‌ها با قواعد واج‌شناختی زبان وام‌گیرنده پس از وام‌گیری آنها از زبان وام‌دهنده می‌پردازد. براساس کمپبل^۳ (61: 1998) وام‌واژه‌ها به لحاظ ویژگی‌های زنجیری و زیرزنجیری با نظام آوایی زبان وام‌گیرنده سازگار می‌شوند. بسیار پیش می‌آید که در یک وام‌واژه واج یا فرایندی وجود داشته باشد که زبان وام‌گیرنده فاقد آن باشد. فرایند جایگزینی آن واج با همانندترین آوای موجود در زبان وام‌گیرنده «جایگزینی واج»^۴ نامیده می‌شود.

طبق «انگاره دیدگاه واج‌شناختی»^۵ (Calabrese & Wetzels, 2009) بازنمایی واجی وام‌واژه‌ها همان تلفظ اصلی آنها در زبان وام‌دهنده است و زبان وام‌گیرنده از رهگذر اعمال فرایندهای واجی رایج خاص خود بر بازنمایی واجی اصلی یک وام‌واژه تلفظ آن را طبق قواعد واجی خود بومی‌سازی می‌کند. بر این اساس اگر برای یک وام‌واژه دو منبع وام‌دهنده احتمالی وجود داشته باشد، در مواردی که تلفظ آن واژه در آن دو منبع متفاوت باشد می‌توان از روی تلفظ آن و شناسایی فرایند(های) واجی به کار رفته در آن به بازنمایی واجی اصلی آن دست یافت و منبع وام‌دهنده آن وام‌واژه را شناسایی کرد. برای نمونه، از روی تلفظ ماه «ژانویه» در زبان فارسی و به ویژه با توجه به وجود همخوان^(۱) [ʒ] آشکار است که منبع وام‌دهنده آن زبان فرانسه بوده نه زبان انگلیسی. به عنوان نمونه‌ای دیگر اگر ماه July به صورت ژوئیه تلفظ شود منبع وام‌دهنده آن زبان فرانسوی بوده و اگر به صورت جولای تلفظ شود، زبان انگلیسی منبع وام‌دهنده آن بوده است.

گفتنی است که یکی از نظریه‌های دیگری که به چگونگی انطباق واجی وام‌واژه‌ها می‌پردازد نظریه «همگونی شنیداری»^۶ است. براساس پپرکمپ^۷ (2005) و پپرکمپ و هم‌پژوهان (2008) در این نظریه تغییرات واجی وام‌واژه‌ها به عوامل و سازوکارهای درک گفتار بستگی دارند و تمامی انطباق‌های واجی شامل کمترین تغییرات آوایی هستند که در هنگام درک شنیداری گفتار توسط

-
1. loan(word) phonology
 2. nativization
 3. Campbell
 4. phoneme substitution or adaptation
 5. Phonological Stance Model
Optimality Theory (OT)
 6. Theory of Perceptual Assimilation
 7. Peperkamp

شنوندگان حاصل می‌شوند. براین اساس، آواها و ساخت‌های آوایی غیربومی به نزدیک‌ترین آواها و ساخت‌های آوایی در زبان وام‌گیرنده نگاشته می‌شوند. تغییرات واجی وام‌واژه‌ها در چارچوب نظریه «همگونی شنیداری» اساساً ماهیت آواشناختی دارند و واج‌شناسی بومی زبان نمی‌تواند برخی الگوهای واجی به‌کاررفته در وام‌واژه‌ها را بر مبنای اصول و محدودیت‌های واجی ناظر بر ساخت واجی واژه‌های بومی تبیین کند (صادقی و بیگدلی، ۱۳۹۷).

شایان ذکر است که بنا به دو دلیل در تحلیل‌های پژوهش پیش‌رو از نظریه همگونی شنیداری استفاده نشد؛ نخست، در این پژوهش به نظریه‌ای فرعی همچون «انگاره دیدگاه واج‌شناختی» نیاز بود تا بازنمایی واجی وام‌واژه‌ها را همان تلفظ اصلی آنها در زبان وام‌دهنده در نظر بگیرد. همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد تا بازنمایی واجی یا درون‌داد واژه‌ها مشخص نباشد نمی‌توان به انجام تحلیل‌های نظریه بهینگی پرداخت. از این‌رو، نظریه «همگونی شنیداری» به دلیل ماهیت آواشناختی‌اش به‌ویژه اینکه صورت آوایی یا آکوستیکی وام‌واژه‌ها را به عنوان درون‌داد واقعی فرض می‌گیرد و بازنمایی واجی آنها را در نظر نمی‌گیرد، در تضاد آشکار با نظریه بهینگی است که به شدت مبتنی بر تمایز میان دو سطح بازنمایی واجی و بازنمایی آوایی است. دوم آنکه، طبق دیدگاه نظریه «همگونی شنیداری» واج‌شناسی زبان وام‌گیرنده نمی‌تواند برخی الگوهای واجی به‌کاررفته در وام‌واژه‌ها را بر مبنای اصول و محدودیت‌های واجی ناظر بر ساخت واجی واژه‌های بومی تبیین کند. این دیدگاه نیز در تضاد با اصول نظریه بهینگی است که الگوهای واجی همه زبان‌ها را با استفاده از مجموعه‌ای از محدودیت‌های جهانی تبیین‌پذیر می‌داند.

از میان لهجه‌های گوناگون زبان انگلیسی که آنها را «انگلیسی‌های جهان»^۱ می‌نامند، تنها دو لهجه بریتانیایی^۲ و آمریکایی^۳ گونه‌های معیار این زبان به شمار می‌روند. زیرا واژه‌نامه‌های زبان انگلیسی همچون فرهنگ‌های آنلاین کمبریج، آکسفورد، لانگمن و دیکشنری دات‌کام تلفظ واژه‌ها را فقط به این دو لهجه ارائه می‌دهند و به رسمیت می‌شناسند.

پرسشی که یافتن پاسخ آن دلیل اصلی پژوهش پیش‌رو بود اینکه در موارد اختلاف تلفظی میان این دو لهجه، کدام یک بازنمایی واجی یا منبع وام‌دهنده وام‌واژه‌های انگلیسی رایج در زبان فارسی بوده‌اند؟ گفتنی است نخستین شرط دست‌یازیدن به تحلیل‌های

-
1. world Englishes
 2. Received Pronunciation (RP)
 3. General American (GA)

واج‌شناختی اطمینان از بازنمایی واجی یا درون‌داد واژه‌هاست. به سخنی دیگر، تا بازنمایی واجی یا درون‌داد واژه‌ها مشخص نباشد نمی‌توان به تحلیل‌های واج‌شناختی پرداخت. در این مورد نیز براساس «انگاره دیدگاه واج‌شناختی» بازنمایی آوایی یا تلفظ وام‌واژه‌های انگلیسی در زبان فارسی به هر کدام از این دو لهجه زبان انگلیسی نزدیک‌تر، همانندتر یا سازگارتر بود، آن لهجه بازنمایی واجی در نظر گرفته شده‌است.

این پژوهش توصیفی-تحلیلی در چارچوب نظریه بهینگی^۶ (Prince & Smolensky, 1993/2004) و بر مبنای انگاره دیدگاه واج‌شناختی انجام شده‌است. بر این اساس، هدف این پژوهش این بود که مشخص کند هر یک از دو لهجه بریتانیایی و آمریکایی چه تأثیری بر تلفظ وام‌واژه‌های انگلیسی در زبان فارسی داشته‌اند؟ بدین منظور، تفاوت‌های اصلی واج‌شناختی و تلفظی این دو لهجه، براساس آنچه در فرهنگ‌های انگلیسی آنلاین همچون کمبریج و آکسفورد درج شده‌اند، مد نظر قرار گرفتند. گفتنی است که پژوهش‌های بسیاری تاکنون در حوزه واج‌شناسی وام‌واژه‌ها در چارچوب نظریه بهینگی انجام شده‌است. از این دست می‌توان به ییپ^۱ (1993)، گائو^۲ (1999)، یاکوبز^۳ و گوسن‌هوفن^۴ (2000)، اسمیت^۵ (2006) و کنستویچ^۶ و سوچاتو^۷ (2006) اشاره کرد.

۲- پیشینه پژوهش

چندین پژوهش به بررسی مقابله‌ای واج‌شناسی زبان‌های شرق آسیا با واج‌شناسی زبان انگلیسی پرداخته‌اند: گائو^۸ (1999) در چارچوب نظریه بهینگی به این مسئله پرداخته که چگونه خوشه‌های همخوانی و پایانه‌های واژه‌های انگلیسی که در چینی مندرین غیرمجازند براساس مشخصه‌های همگانی تبیین می‌شوند. وی در بررسی خود به متفاوت بودن ساخت هجایی در این دو زبان اشاره کرده‌است؛ ساخت هجائی در زبان انگلیسی به صورت $(((((C)((C)((C))))))V(((C)((C)((C))))))$ و در چینی مندرین به صورت

-
1. Yip
 2. Guo
 3. Jacobs
 4. Gussenhoven
 5. Smith
 6. Kenstowic
 7. Suchato
 8. Guo

(C)(G¹)V(N²) است و در پایانه هجا صرفاً دو همخوان [n] و [ŋ] می‌آید. از این‌رو، ساخت هجایی زبان مندرین نسبت به ساخت هجایی زبان انگلیسی محدودتر است. در پژوهشی دیگر کنستویچ^۳ و سوچاتو^۴ (2006) به بررسی چگونگی انطباق واجی ۸۰۰ وام‌واژه انگلیسی در پایانه هجا در زبان تایلندی پرداخته‌اند. نتایج بررسی آنها نشان می‌دهد که زبان تایلندی از راهکار حذف جهت بومی‌سازی وام‌واژه‌ها بهره می‌برد. همچنین رانگرونک^۵ (2007) به بررسی همخوان‌ها در واژه‌های انگلیسی رایج در زبان تایلندی براساس نظریه بهینگی پرداخته‌است. ساخت هجایی زبان انگلیسی نسبت به تایلندی پیچیده‌تر است و محدودیت‌های کمتری در رابطه با خوشه‌های همخوانی در آغاز و پایانه هجا در ساخت هجایی خود دارد. نیز در زبان تایلندی واج‌های [g, dʒ, ʒ, z, ʃ, tʃ, θ, v] وجود ندارند. بنابراین، زبان تایلندی در برخورد با این واج‌ها، آنها را با واج‌های مشابه در زبان خود جایگزین می‌کند. اسمیت^۶ (2006) نیز در چارچوب نظریه بهینگی به بررسی بومی‌سازی واژه‌های انگلیسی در زبان ژاپنی از رهگذر فرایندهای درج و حذف پرداخته‌است. وی به تأثیر شکل نوشتاری واژه‌های انگلیسی بر تلفظ آنها در زبان ژاپنی اشاره کرده‌است. کانگ (2003) توضیح می‌دهد که چون مرحله رهش انسداد پایانی واژه‌ها در زبان انگلیسی نسبت به کره‌ای طولانی‌تر است، شنونده کره‌ای رهش انسدادی پایانی واژه انگلیسی را همانند یک واکه درک می‌کند. از این‌رو جهت افزایش شباهت ادراکی در پایان واژه‌های انگلیسی مختوم به انسدادی‌ها، درج واکه انجام می‌گیرد. در همین راستا اوماچونو^۷ (2008) به بررسی مقابله‌ای تکیه اصلی در زبان انگلیسی معیار و انگلیسی نیجریه‌ای در چارچوب نظریه بهینگی پرداخته و تفاوت تکیه‌گذاری در این گونه‌های انگلیسی را تحلیل کرده‌است. این تحقیق نشان می‌دهد که چگونه رتبه‌بندی محدودیت‌ها در انگلیسی معیار در انگلیسی نیجریه‌ای دستخوش چینش مجدد می‌گردد. ازاکی^۸ (2014) نیز به جابجایی‌های آوایی همخوان‌های وام‌واژه‌های انگلیسی به ژاپنی در نمونه‌های زیر اشاره کرده‌است:

1. glide
2. nasal
3. Kenstowic
4. Suchato
5. Rungrunag
6. Smith
7. Omachonu
8. Ozaki

(۱) جابجایی‌های آوایی همخوان‌های وام‌واژه‌های انگلیسی در زبان ژاپنی

واژه انگلیسی	تلفظ ژاپنی	معنی
fork	[fo:kʊ]	«چنگال»
leather	[reza:]	«چرم»
color	[kara:]	«رنگ»
cream	[kuri:mu]	«خامه»

سوهری^۱ و همکاران (2016) در چارچوب نظریهٔ بهینگی به تغییراتی شامل فرایندهای حذف، درج، واگذاری، واگرفتگی، همگونی، دمیدگی و نامیدگی که در زبان اردو روی وام‌واژه‌های انگلیسی اعمال می‌شود پرداخته‌اند. نیز آریائی (2019) به پدیدهٔ انطباق واژه‌های زبان‌های عربی، فرانسه، انگلیسی و روسی در زبان فارسی پرداخته‌است. وی اذعان دارد که وام‌واژه‌ها با نظام واجی زبان میزبان با توجه به مدت زمانی که آنها در زبان میزبان استفاده شده‌اند منطبق می‌شوند و مدعی است که وام‌واژه‌های عربی به دلیل اینکه نسبت به وام‌واژه‌های فرانسوی، انگلیسی و روسی زودتر وام گرفته شده‌اند، بیشتر با نظام واجی زبان فارسی منطبق هستند. رزم‌دیده و ناصری (۱۳۹۸) نیز به بررسی تلفظ همخوان‌های انگلیسی /w/، /θ/، /ð/ و /ŋ/ در زبان‌آموزان فارسی‌زبان پرداخته‌اند. در این پژوهش، نگارندگان خطاهای تلفظی زبان‌آموزان ایرانی زبان انگلیسی در تلفظ این همخوان‌ها که جزو واج‌های زبان فارسی نیستند را بررسی کرده‌اند.

سلیمی‌نژاد (۱۳۹۱) شیوهٔ عملکرد نظام آوایی زبان فارسی در انطباق وام‌واژه‌هایی فرانسوی را در چارچوب نظریهٔ بهینگی بررسی و تحلیل کرده‌است. وی نشان داده که نظام آوایی زبان فارسی معمولاً با جهانی‌های واجی منطبق است؛ به این صورت که الگوهای نشان‌دار زبانی به‌طور خودکار در فرایند بومی‌سازی حذف شده و الگوهای بی‌نشان زبانی جایگزین آن‌ها می‌شوند. جم (2020) نیز در بخش‌هایی از پژوهش خود پیرامون هماهنگی واکه‌ای در زبان فارسی به رخدادهای این فرایند در وام‌واژه‌های انگلیسی پرداخته‌است. همچنین صرامی (۱۴۰۱) چگونگی بومی‌سازی آوایی واژه‌های انگلیسی در زبان فارسی را تحلیل کرده‌است. جم و رزم‌دیده (۱۳۹۷) به بررسی تطبیقی جایگزینی همخوان‌های ملازی «ق» و «غ» عربی در فارسی معیار و گویش رودباری (کرمان) در چارچوب نظریهٔ بهینگی پرداخته و بیان می‌دارند

1. Suhery

این دو نویسه که در عربی به ترتیب به صورت همخوان‌های انسدادی بی‌واک /q/ و سایشی واک‌دار /ʃ/ تلفظ می‌شوند، هر دو در زبان فارسی معیار به صورت همخوان انسدادی واک‌دار /G/ تلفظ می‌شود. کامبوزیا و هاشمی (۱۳۹۴) به ترتیب فرایند انطباق آوایی واکه‌ها و همخوان‌های وام‌واژه‌های روسی و واکه‌های وام‌واژه‌های عربی با نظام آوایی زبان فارسی را در چارچوب نظریهٔ بهینگی بررسی کرده و به جایگزینی واکهٔ [a]ی روسی با واکه‌های [e] یا [a]، جایگزینی همخوان /k/ی روسی با همخوان [G] و جایگزینی همخوان‌های کامی /n/ و /t/ با گونهٔ غیرکامی خود، یعنی [n] و [t] پرداخته‌اند.

در چارچوب واج‌شناسی آزمایشگاهی نیز چند پژوهش پیرامون انطباق واجی شده‌است. از جمله خلیفه‌لو و هم‌پژوهان (۱۳۹۵) که به بررسی فرایند سازگاری وام‌واژه‌های انگلیسی در زبان فارسی بر پایهٔ رویکرد درکی-واجی سیلورمن^۱ (1992) پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که فرایند سازگاری هم‌مبنای درکی و هم‌مبنای واجی دارد. درج واکه در وام‌واژه‌های انگلیسی که با قواعد واج‌آرایی زبان فارسی مطابقت ندارند، در سطح گفتار رخ می‌دهد. زیرا گویشوران زبان فارسی به بازنمایی واجی وام‌واژه‌ها دسترسی ندارند و وام‌واژه‌ها برای آنها در حکم بازنمایی آوایی است. صادقی و بیگدلی (۱۳۹۷) نیز شیوهٔ انطباق واجی واکه‌های زبان انگلیسی را با فضای واکه‌ای زبان فارسی در چارچوب نظریهٔ همگونی شنیداری بررسی کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که انطباق واجی واکه‌های زبان انگلیسی با فارسی تابع فاصلهٔ آکوستیکی-ادراکی بین واکه‌های دو زبان است؛ به این معنا که هر واکه از زبان انگلیسی در فرایند انطباق واجی به واکه‌ای در زبان فارسی نگاشته می‌شود که بیشترین شباهت آوایی ممکن را با آن داشته باشد. همچنین بیگدلی و صادقی (۱۳۹۹) شیوهٔ پردازش ادراکی جفت واکه‌های انگلیسی /i-i/ و /u-u/ به ترتیب در جفت‌های کمینهٔ fit-feet و full-full توسط گویشوران زبان فارسی را در چارچوب انگارهٔ همگونی شنیداری بررسی نموده و به این نتیجه رسیده‌اند که همگونی تقابلی‌های این واکه‌ها با سامانهٔ واکه‌ای زبان فارسی تابع گونه‌ای همگونی دومقوله‌ای است که براساس آن هر دو مقولهٔ این جفت واکه‌ها برای فارسی‌زبانان با سطح بالایی از اطمینان درک‌پذیر است.

با این پیشینهٔ پژوهش می‌بینیم که اگرچه پژوهش‌های بسیاری برپایهٔ چارچوب‌های گوناگون پیرامون تغییرات تلفظی وام‌واژه‌ها در زبان‌های مختلف از جمله فارسی شده، تاکنون

1. Silverman

هیچ پژوهشی به میزان تأثیرگذاری دو لهجه بریتانیایی و آمریکایی بر تلفظ وام‌واژه‌ها نپرداخته‌است.

۳- روش پژوهش

نخست، موارد شناخته‌شده مهم تفاوت‌های دو لهجه بریتانیایی Received Pronunciation و آمریکایی General American طبق فرهنگ‌های انگلیسی آنلاین همچون کمبریج، آکسفورد، لانگمن و دیکشنری دات کام تعیین شد. گفتنی است که براساس واردهاو^۱ و فولر^۲ (2015: 40) دلیل این نام‌گذاری لهجه بریتانیایی این است که اگر کسی به این لهجه سخن بگوید در بخش‌های برتر جامعه انگلستان بیشتر او را می‌پذیرند زیرا وجهه و پرستیژ اجتماعی بالایی دارد. این لهجه ویژگی افراد دارای زمینه اجتماعی و تحصیلاتی بالاست و کسانی که به این لهجه سخن می‌گویند اصطلاحاً «بی‌لهجه» به شمار می‌روند چون لهجه خاص هیچ منطقه‌ای از انگلستان نیست. از آنجاکه این لهجه در بنگاه سخن‌پراکنی بی‌بی‌سی و رادیو و تلویزیون بریتانیا به کار می‌رود از سایر لهجه‌های بریتانیا بهتر فهمیده می‌شود. نیز آموزش زبان انگلیسی با این لهجه انجام می‌شود. از این‌رو، زبان‌آموزی که بتواند به آن سخن بگوید در همه جای بریتانیا حرف او را می‌فهمند. واردهاو و فولر (2015: 42) پیرامون لهجه آمریکایی موسوم به «جنرال امریکن» نیز می‌افزایند که لهجه گویندگان شبکه‌های تلویزیونی در آمریکا است. این لهجه مربوط به هیچ منطقه‌ای از ایالات متحده نیست و به‌طور گسترده‌ای مورد پذیرش است.

سپس، وام‌واژه‌های انگلیسی رایج در زبان فارسی، براساس پیکره صرامی (۱۴۰۱)، و بر مبنای وجود هر یک از چهار مورد از تفاوت‌های مهم دو لهجه بریتانیایی و آمریکایی در چگونگی تلفظ واج‌های /t/، /ou/، /a/ و /z/ که بر تلفظ وام‌واژه‌های انگلیسی در زبان فارسی تأثیرگذارند به صورت جداگانه انتخاب و ارائه شد.^(۳) سرانجام، این تفاوت‌ها نخست در دو لهجه بریتانیایی و آمریکایی و سپس در تلفظ این وام‌واژه‌ها در زبان فارسی در چارچوب نظریه بهینگی و بر مبنای «نگاره دیدگاه واج‌شناختی» بررسی شد. بر این اساس، در پژوهش پیش رو پس از تعیین بازنمایی واجی وام‌واژه‌ها فرایندهای واجی خاص زبان فارسی که روی آن‌ها عمل کرده بود شناسایی شد. سرانجام، تحلیل شد که چه محدودیت یا محدودیت‌هایی و با

1. Wardhaugh
2. Fuller

چه رتبه‌ای عامل رخداد یا عدم رخداد این فرایندها بود. بر این پایه، برای هر گروه از داده‌ها تحلیلی متناسب با آنها براساس نظریهٔ بهینگی ارائه شد. این پژوهش به شیوهٔ توصیفی-تحلیلی انجام گرفته است.

۴- تجزیه و تحلیل داده‌ها

در بخش تجزیه و تحلیل داده‌ها موارد تفاوت دو لهجهٔ بریتانیایی و آمریکایی همراه با چگونگی تلفظ وام‌واژه‌های انگلیسی در زبان فارسی یک‌به‌یک تحلیل شده‌است.

۴-۱- همخوان /r/

براساس تلفظ‌ها در فرهنگ‌های انگلیسی آنلاین همچون کمبریج و آکسفورد در لهجهٔ آمریکایی همخوان /r/ همیشه و در هر بافتی تلفظ می‌شود. ولی این همخوان در لهجهٔ بریتانیایی فقط در بافت پیش‌واکه‌ای یعنی چنانچه در پی آن یک واکه وجود داشته باشد تلفظ می‌شود. به سخنی دیگر، همخوان /r/ در انتهای واژه و در بافت پیش از یک همخوان دیگر تلفظ نمی‌شود. براساس درگ^۱ (9: 2000) این بارزترین و شناخته‌شده‌ترین وجه تمایز این دو لهجه است. تلفظ همخوان /r/ در لهجهٔ آمریکایی و زبان فارسی و عدم تلفظ آن در لهجهٔ بریتانیایی در انتهای واژه و در بافت پیش از یک همخوان دیگر در داده‌های (۲) نشان داده شده‌است:

(۲) تلفظ همخوان /r/ در لهجهٔ آمریکایی و زبان فارسی و عدم تلفظ آن در لهجهٔ بریتانیایی

تلفظ بریتانیایی	تلفظ آمریکایی	تلفظ فارسی	صورت نوشتاری فارسی
/dat/	/dart/	[dart]	دارت
/ka wɑʃ/	/kar wɑʃ/	[kar vaʃ]	کارواش
/ba/	/bar/	[bar]	بار
/kibɔ:d/	/kibɔ:rd/	[cibord]	کیبورد
/nɔ:m/	/nɔ:rm/	[norm]	نورم

پیش‌تر بیان شد که در لهجهٔ بریتانیایی، همخوان /r/ فقط در بافت پیش‌واکه‌ای تلفظ می‌شود. برای نمونه، نویسه یا همخوان /r/ در واژهٔ water تلفظ نمی‌شود. ولی در watering نمود آوایی می‌یابد. البته چنانچه در توالی دو واژه، واژهٔ دوم با واکه آغاز شود و دو واژه به‌طور

1. Darragh

پیوسته و یک نفس تلفظ شوند این همخوان نمود آوایی می‌یابد. مانند *car*، *four*، *eggs*، *here*، *again*، *engine* و *better*، *example*. این واقعیت‌ها نشان می‌دهد که همخوان /t/ در درون داد لهجه بریتانیایی نیز وجود دارد و در واقع در این لهجه فرایند حذف همخوان /t/ روی می‌دهد. بر این پایه، محدودیت نشان‌داری *rC/# به عنوان عامل حذف همخوان /t/ در بافت پیش از یک همخوان یا در انتهای واژه در لهجه بریتانیایی پیشنهاد می‌شود. محدودیت ضد حذف MAX (McCarthy & Prince, 1995)، که حذف هر واجی را در برون داد جریمه می‌کند در برابر محدودیت نشان‌داری *rC/# قرار دارد.

نکته‌ای که طبق پرسش اول تحقیق مطرح می‌شود این است که آیا در درون دادِ وام‌واژه‌های (۲) در زبان فارسی تلفظ بریتانیایی وجود دارد یا تلفظ آمریکایی؟ با توجه به دو دلیل می‌توان گفت که درون دادِ این وام‌واژه‌ها تلفظ آمریکایی است. دلیل اول وجود همخوان [r] در تلفظ فارسی آنها همچون لهجه آمریکایی و دلیل دوم وجود نویسه <r>^(۳) در صورت نوشتاری آنهاست. بنابراین، وجود همخوان [r] در تلفظ فارسی حاکی از این واقعیت است که رتبه‌بندی (۳) بر تلفظ فارسی وام‌واژه‌های انگلیسی (۲) حاکم است: MAX >> *[r]C/# (3)

در تابلو (۴) تلفظ همخوان /t/ در تلفظ فارسی وام‌واژه *dart* تحلیل شده‌است:

تابلو (۴): تلفظ همخوان /t/ در وام‌واژه *dart*

Input: /dart/	MAX	*[r]C/#
a. [dart]		*
b. [dat]	*!	

همان‌گونه که در تابلو (۴) پیداست، گزینه (b) (تلفظ بریتانیایی) به دلیل حذف همخوان /t/ محدودیت پایایی MAX را نقض کرده‌است. بنابراین، گزینه (a) (تلفظ فارسی) که این محدودیت را رعایت کرده به عنوان برون داد بهینه برگزیده شده‌است.

۴-۲- واکه مرکب /əu/ یا /ou/

در زبان انگلیسی یک واکه مرکب با دو تلفظ متفاوت وجود دارد. این واکه مرکب در لهجه بریتانیایی به صورت /əu/ و در لهجه آمریکایی به صورت /ou/ تلفظ می‌شود. همان‌گونه که آشکار است تفاوت آنها در جزء نخست آن است؛ در لهجه بریتانیایی واکه شووا و در لهجه

آمریکایی واکه /o/ تلفظ می‌شود. البته در برخی منابع واکه مرکب /ou/ی لهجه آمریکایی را به صورت /ow/ نیز نشان داده‌اند.

(۵) تلفظ /əu/ در لهجه بریتانیایی و /ou/ در لهجه آمریکایی

تلفظ بریتانیایی	تلفظ آمریکایی	صورت نوشتاری انگلیسی
/windəʊz/	/windoʊz/	Windows
/nəʊt.bʊk/	/noʊt.bʊk/	Notebook
/ʃəʊ/	/ʃoʊ/	Show
/gəʊl/	/goʊl/	Goal
/fələʊ/	/fəloʊ/	Follow

براساس کامبوزیا و همکاران (۱۳۹۲) این واکه مرکب در وام‌واژه‌های انگلیسی رایج در زبان فارسی به صورت واکه ساده [o] تلفظ می‌شود. اما سئوالی که طبق پرسش اول تحقیق پیش می‌آید این است که آیا در درون‌داد یا بازنمایی واجی وام‌واژه‌های انگلیسی رایج در زبان فارسی، /əu/ی لهجه بریتانیایی وجود دارد یا /ou/ی لهجه آمریکایی؟ منطقی‌تر است که واکه ساده [o] در تلفظ فارسی این وام‌واژه‌ها، حاصل حذف جزء /u/ از واکه مرکب /ou/ی لهجه آمریکایی در نظر گرفته شود. زیرا با توجه به نبود واکه شووا در فارسی، /ou/ی لهجه آمریکایی از /əu/ی لهجه بریتانیایی به [o]ی فارسی نزدیک‌تر است.

(۶) تبدیل واکه مرکب /ou/ی لهجه آمریکایی به [o] در زبان فارسی

تلفظ آمریکایی	تلفظ فارسی	صورت نوشتاری فارسی
/windoʊz/	[vindoʊz]	ویندوز
/noʊt.bʊk/	[not.bʊk]	نوت‌بوک
/ʃoʊ/	[ʃo]	شو
/goʊl/	[gol]	گل
/fəloʊ/	[falo]	فالو

گفتنی است که واکه مرکب /ow/ در گذشته نه‌چندان دور در زبان فارسی نیز رایج بوده (مانند تلفظ واژه «دولت» به صورت [dowlət] در گذشته) که طی یک فرایند در زمانی با حذف جزء /w/ به واکه ساده [o] تبدیل شده‌است (نک. ثمره، ۱۳۷۴: ۱۲۱-۱۲۲؛ کامبوزیا و هم‌پژوهان ۱۳۹۲؛ صادقی و مردان، ۱۳۹۷؛ جم، ۱۴۰۰).

محدودیتی که عامل اصلی حذف جزء /U/ از واژه مرکب /ou/ی لهجه آمریکایی و تبدیل این واژه مرکب به [o] در تلفظ فارسی وام‌واژه‌های انگلیسی است، محدودیت نشان‌داری *[U] است. این محدودیت وجود واژه [U] را در گزینه‌ها منع می‌کند. محدودیت پایایی ضد حذف MAX در برابر محدودیت نشان‌داری *[U] قرار دارد. رتبه‌بندی (۷) تبیین‌کننده حذف جزء /U/ از واژه مرکب /ou/ی لهجه آمریکایی و تبدیل این واژه مرکب به [o] در تلفظ فارسی وام‌واژه‌های انگلیسی (۶) است: MAX >> *[U] (7) در تابلو (۸) حذف جزء /U/ از واژه مرکب /ou/ی لهجه آمریکایی و تبدیل آن به [o] در تلفظ فارسی وام‌واژه انگلیسی show تحلیل شده‌است:

تابلو (۸): حذف جزء /U/ از واژه مرکب /ou/ در تلفظ فارسی وام‌واژه انگلیسی show

Input: /ʃou/	*[u]	MAX
a. [ʃo]		*
b. [ʃou]	*!	
c. [ʃəu]	*!	

همان گونه که در تابلو (۸) پیداست، دو گزینه (c) و (b) به دلیل داشتن واژه مرکبی که واژه دوم آن [U] است، محدودیت *[U] را نقض کرده‌اند. بنابراین، گزینه (a) (تلفظ فارسی) که این محدودیت را رعایت کرده به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده‌است.

۴-۳- واژه /d/ یا /a/

هر دو واژه /d/ و /a/ که به ترتیب [+گرد] و [-گرد] هستند در لهجه بریتانیایی وجود دارند. ولی گونه [+گرد] یعنی /d/ در لهجه آمریکایی وجود ندارد.

(۹) تلفظ /d/ در لهجه بریتانیایی و /a/ در لهجه آمریکایی

تلفظ بریتانیایی	تلفظ آمریکایی	صورت نوشتاری انگلیسی
/hɒtdɒg/	/hatdag/	hotdog
/mɒnɪtə/	/manitər/	monitor
/blɒk/	/blak/	block
/lɒŋ ʃɒt/	/lan ʃat/	long shot
/fɒləʊə/	/falouər/	follower

سؤالی که طبق پرسش اول تحقیق پیش می‌آید این است که آیا در درون‌داد یا بازنمایی واجی وام‌واژه‌های انگلیسی رایج در زبان فارسی، /d/ ی [+گرد] لهجه بریتانیایی وجود دارد یا /a/ ی [-گرد] لهجه آمریکایی؟ اگر به تلفظ‌های بریتانیایی و آمریکایی نمونه‌های (۹) در فرهنگ‌های آنلاین انگلیسی گوش کنیم به راحتی متوجه می‌شویم که تلفظ آمریکایی که گونه غیرگرد در آن به کار رفته همانند تلفظ فارسی است و تلفظ بریتانیایی که گونه گرد در آن به کار رفته اصلاً همانند تلفظ فارسی نیست. از این‌رو، منطقی‌تر است که /a/ ی غیرگرد لهجه آمریکایی در درون‌داد تلفظ فارسی این وام‌واژه‌ها در نظر گرفته شود.

(۱۰) تلفظ /a/ در وام‌واژه‌های انگلیسی رایج در زبان فارسی

صورت نوشتاری فارسی	تلفظ فارسی	تلفظ آمریکایی (بازنمایی واجی)
هات‌داگ	[hatdag]	/hatdag/
مانیتور	[manitor]	/manitər/
بلاک (کردن)	[belak]	/blak/
لانگ‌شات	[lanj ʃat]	/lan ʃat/
فالور	[falover]	/falouər/

تلفظ واکه غیرگرد /a/ در وام‌واژه‌های انگلیسی رایج در زبان فارسی نتیجه برهم‌کنش دو محدودیت است؛ محدودیت پایایی [IDENT[-round] که تبدیل یک واکه درون‌دادی با مشخصه [-گرد] به یک واکه برون‌دادی با مشخصه [+گرد] را جریمه می‌کند و محدودیت نشان‌داری [a]* که تولید واکه غیرگرد [a] را جریمه می‌کند. پایایی /a/ ی غیرگرد لهجه آمریکایی در تلفظ فارسی این وام‌واژه‌ها ناشی از تسلط محدودیت پایایی [IDENT[-round] بر محدودیت نشان‌داری [a]* است. رتبه‌بندی (۱۱) تبیین‌کننده پایایی واکه /a/ ی لهجه آمریکایی در تلفظ فارسی وام‌واژه‌های انگلیسی است: [IDENT[-round] >> [a]* (11)

در تابلو (۱۲) پایایی /a/ ی لهجه آمریکایی در وام‌واژه «هات‌داگ» تحلیل شده‌است.

تابلو (۱۲): پایایی واکه /a/ ی لهجه آمریکایی در وام‌واژه «هات‌داگ»

Input: /hatdag/	IDENT[-round]	*[a]
a. [hatdag]		*
b. [hɒtdɒg]	*!*	

در تابلو (۱۲) پیداست که گزینه ناپایایی (b) (تلفظ بریتانیایی) به دلیل تولید واکه گرد [ɒ] دو بار محدودیت پایایی [IDENT[-round] را نقض کرده‌است. بنابراین، گزینه پایایی (a) که

همان /a/ی درون‌دادی در آن تلفظ شده این محدودیت پایایی را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده‌است.

۴-۴- غلت /j/

فرهنگ‌های انگلیسی آنلاین همچون کمبریج و آکسفورد تلفظ نمونه‌های (۱۳) را در لهجه بریتانیایی با غلت /j/ و در لهجه آمریکایی بدون غلت /j/ نشان می‌دهند. همچون لهجه بریتانیایی، در تلفظ فارسی وام‌واژه‌های انگلیسی غلت /j/ وجود دارد:

(۱۳) تلفظ غلت /j/ در لهجه بریتانیایی و در تلفظ فارسی وام‌واژه‌ها و نبود آن

در لهجه آمریکایی

تلفظ آمریکایی	تلفظ فارسی	صورت نوشتاری فارسی
/tub/	[tjub]	تیوب
/tunər/	[tijuner]	تیونر
/nu ʤɔ:rk/	[nju jɔrc]	نیویورک
/nuzwik/	[nijuzvic]	نیوزویک (هفته‌نامه)

درواقع نبود غلت /j/ در لهجه آمریکایی ناشی از رخداد فرایند بسیار رایج «حذف ز» در این لهجه در بافت پس از همخوان‌های لثوی به‌ویژه /n/، /d/ و /t/ و پیش از واکه /u/ است (جم، ۱۳۹۴: ۵۳).

سئوالی که طبق پرسش اول تحقیق پیش می‌آید این است که آیا در درون‌داد وام‌واژه‌های (۱۳) در زبان فارسی تلفظ بریتانیایی وجود دارد یا تلفظ آمریکایی؟ با توجه به وجود همخوان [j] در تلفظ فارسی آنها همچون لهجه بریتانیایی به این نتیجه می‌رسیم که درون‌داد این وام‌واژه‌ها تلفظ بریتانیایی است. البته همان‌گونه که در تلفظ بریتانیایی نمونه‌های (۱۳) آشکار است، در ابتدای این واژه‌ها و به‌طور دقیق‌تر در آغاز هجای آنها یک خوشه دوهمخوانی متشکل از یک همخوان لثوی و غلت /j/ وجود دارد. از آنجاکه خوشه آغازین در زبان فارسی وجود ندارد، فرایند «خوشه‌زدایی» از رهگذر درج یک واکه در میان این خوشه‌ها رخ می‌دهد. رخداد این فرایند در تلفظ فارسی این وام‌واژه‌ها در (۱۳) آشکار است. در نتیجه، به محدودیتی نیاز است تا رخداد فرایند «خوشه‌زدایی» را نیز تبیین کند.

محدودیت عامل فرایند «خوشه‌زدایی» محدودیت نشان‌داری *COMPLEX^{ONSET} است. این محدودیت در مک‌کارتی (2002: 213) بدین صورت تعریف شده‌است:

خوشه همخوانی در آغازه هجا مجاز نیست. *COMPLEX^{ONSET} (14)

محدودیت پایایی DEP که هرگونه درجی را برون داد جریمه می‌کند در برابر محدودیت نشان‌داری *COMPLEX^{ONSET} قرار دارد. رتبه‌بندی (۱۵) تبیین‌کننده رخداد فرایند «خوشه‌زدایی» و تلفظ غلت /j/ در وام‌واژه‌های انگلیسی (۱۳) است:

(15) *COMPLEX^{ONSET} >> MAX >> DEP

در تابلو (۱۶) فرایند «خوشه‌زدایی» و تلفظ غلت /j/ در وام‌واژه tube تحلیل شده‌است:

تابلو (۱۶): رخداد «خوشه‌زدایی» و تلفظ غلت /j/ در وام‌واژه tube

Input: /tjub/	*COMPLEX ^{ONSET}	MAX	DEP
a. [ti.jub]			*
b. [tub]		*!	

در تابلو (۱۶) پیداست که نخست گزینه (c) (تلفظ بریتانیایی) به دلیل داشتن خوشه دوهمخوانی متشکل از توالی همخوان لثوی [t] و غلت [j] محدودیت نشان‌داری *COMPLEX^{ONSET} را نقض کرده‌است. سپس، رقابت گزینه (a) (تلفظ فارسی) و گزینه (b) (تلفظ آمریکایی) که این محدودیت را رعایت کرده‌اند به محدودیت پایایی ضد حذف MAX می‌رسد. گزینه (b) (تلفظ آمریکایی) به دلیل رخداد فرایند حذف غلت /j/ این محدودیت را نقض کرده‌است. بنابراین، گزینه (a) (تلفظ فارسی) که این محدودیت را رعایت کرده به عنوان برون داد بهینه برگزیده شده‌است.

۵- نتیجه‌گیری

برای تعیین میزان تأثیرگذاری دو لهجه بریتانیایی و آمریکایی بر درون داد وام‌واژه‌های انگلیسی و نیز پاسخ به این پرسش که تلفظ این وام‌واژه‌ها در زبان فارسی به کدام لهجه زبان انگلیسی نزدیک‌تر است، چهار مورد از تفاوت‌های مهم تلفظی دو لهجه بریتانیایی و آمریکایی درج شده در فرهنگ‌های زبان انگلیسی بررسی شد. یافته‌های پژوهش به ترتیب زیر است:

- همخوان /t/ در درون داد هر دو لهجه بریتانیایی و آمریکایی و در درون داد وام‌واژه‌های انگلیسی رایج در زبان فارسی نیز وجود دارد. با توجه به تلفظ این همخوان در این وام‌واژه‌ها،

درون‌داد این وام‌واژه‌ها تلفظ آمریکایی است. چون در تلفظ بریتانیایی این نمونه‌ها همخوان [r] وجود ندارد محدودیت ضد حذف MAX بر محدودیت نشان‌داری *rC/# مسلط گردید تا مانع برنده شدن گزینه تلفظ بریتانیایی شود.

- واژه مرکب /ou/ لهجه آمریکایی در درون‌داد یا بازنمایی واجی وام‌واژه‌های انگلیسی رایج در زبان فارسی وجود دارد که با حذف جزء /u/ به واژه ساده [o] تبدیل می‌شود. زیرا این بازنمایی از بازنمایی /əu/ لهجه بریتانیایی به [o] فارسی و /ow/ رایج در گذشته نه چندان دور زبان فارسی نزدیک‌تر است. محدودیت نشان‌داری [u]* عامل اصلی حذف جزء /u/ از واژه مرکب /ou/ لهجه آمریکایی و تبدیل این واژه مرکب به [o] در تلفظ فارسی وام‌واژه‌های انگلیسی است.

- از بین دو واژه /v/ و /a/، گونه غیرگرد یعنی /a/ لهجه آمریکایی در درون‌داد تلفظ فارسی وام‌واژه‌های انگلیسی وجود دارد. زیرا تلفظ /a/ لهجه آمریکایی همانند تلفظ /a/ زبان فارسی است. نیز اگر در فرهنگ‌های آنلاین انگلیسی به تلفظ‌های بریتانیایی و آمریکایی گوش کنیم به راحتی متوجه می‌شویم که تلفظ آمریکایی که گونه غیرگرد در آن به کار رفته همانند تلفظ فارسی است و تلفظ بریتانیایی که گونه گرد در آن به کار رفته اصلاً همانند تلفظ فارسی نیست. پایایی /a/ غیرگرد لهجه آمریکایی در تلفظ فارسی این وام‌واژه‌ها ناشی از تسلط محدودیت پایایی IDENT[-round] بر محدودیت نشان‌داری [a]* است.

- تلفظ غلت /j/ در لهجه بریتانیایی و در وام‌واژه‌های انگلیسی رایج در زبان فارسی، حاکی از این است که درون‌داد تلفظ فارسی این وام‌واژه‌ها لهجه بریتانیایی است. در تبدیل درون‌داد این وام‌واژه‌ها به برون‌داد فارسی فرایند «خوشه‌زدایی» از رهگذر درج یک واژه در این خوشه‌ها رخ می‌دهد. فرایند «خوشه‌زدایی» و تلفظ غلت /j/ در وام‌واژه tube ناشی از تسلط دو محدودیت *COMPLEX^{ONSET} و MAX بر محدودیت DEP است.

پی‌نوشت

۱. در زبان فرانسه همخوان [dʒ] وجود ندارد. از این رو، در این زبان نویسه <z> (ج) به صورت [ʒ] تلفظ می‌شود.
۲. رساله دکتری صرامی (۱۴۰۱) پیرامون انواع فرایندهای واجی در روند بومی‌سازی آوایی واژه‌های انگلیسی در زبان فارسی است و پیکره بسیار گسترده‌ای از وام‌واژه‌های انگلیسی دارد.
۳. نویسه‌ها به‌طور قراردادی در میان نشانه < > نمایش داده می‌شوند.

منابع

- بیگدلی ندا و صادقی وحید. تشخیص تقابل‌های واژه‌های انگلیسی توسط فارسی‌زبانان براساس انگاره همگونی ادراکی. *علم زبان*، ۱۳۹۷؛ ۷(۱۱): ۲۶۵-۲۹۵.
- ثمره یدالله. *آوانداسی زبان فارسی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۷۴.
- جم بشیر. *نظریه بهینگی و کاربرد آن در تبیین فرایندهای واجی زبان فارسی*. رساله دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس. ۱۳۸۸.
- جم بشیر. *فرهنگ توصیفی فرایندهای واجی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۹۴.
- جم بشیر. بررسی تلفظ دو تکواژ هم‌نقش-هم‌نویسه عطف و ربط در بافت‌های گوناگون پژوهش‌های زبانی. ۱۴۰۰؛ ۱۲(۱): ۴۹-۷۰.
- خلیفه‌لو سیده فریده، مظفری زهرا، کوشکی فاطمه. سازگاری واژگان قرصی: رویکردی درکی - واجی. *جستارهای زبانی*، ۱۳۹۵؛ ۷: ۹۷-۱۲۳.
- رزم‌دیده پریا، ناصری زهره‌سادات. خطاهای تلفظی برخی همخوان‌ها در زبان‌آموزان ایرانی زبان انگلیسی: رویکرد بهینگی. *مطالعات زبان و ترجمه*. ۱۳۹۸؛ ۵۲(۴): ۱۳۳-۱۶۰.
- سلیمی نژاد محمد. *بومی‌سازی وام‌واژه‌های فرانسه در زبان فارسی براساس نظریه بهینگی*. اصفهان: جهاد دانشگاهی اصفهان. ۱۳۹۱.
- صادقی وحید، مردان بنفشه. بررسی آوایی غلت نرم‌کامی [w] در زبان فارسی. *علم زبان*. ۱۳۹۷؛ ۵(۷): ۱۶۹-۱۹۸.
- صادقی وحید، بیگدلی ندا. انطباق واجی واژه‌های انگلیسی با فارسی در چارچوب انگاره شنیداری. *پژوهش‌های زبان‌شناسی*. ۱۳۹۷؛ ۱۰(۱): ۴۳-۶۰.
- صرامی ولی‌اله. *تحلیل بومی‌سازی آوایی واژه‌های انگلیسی در زبان فارسی براساس نظریه بهینگی*. رساله دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه اصفهان. ۱۴۰۱.
- کامبوزیا عالیه. ک. ز؛ اسماعیلی متین، زهرا؛ و گلفام، ارسلان. شیوه تغییر واژه‌های مرکب در وام‌واژه‌های انگلیسی، *فصلنامه مطالعات زبان و گویش‌های غرب*، ۱۳۹۲؛ ۱(۶): ۱۲۳-۱۳۷.
- کامبوزیا عالیه. ک. ز، هاشمی افتخارسادات. انطباق واجی واژه‌های وام‌واژه‌های زبان عربی در فارسی؛ رویکرد بهینگی. *جستارهای زبانی*. ۱۳۹۴؛ ۶(۷): ۲۲۹-۲۵۷.
- Ariyae, K. Loanword adaption in Persian: A Core-Periphery model approach, *Toronto Working Papers in Linguistics*, 2019; 41(1): 1-14.
- Calabrese, A., Wetzels, W. L. Loan phonology: issues and controversies. In: Calabrese, A., Wetzels, W.L. (Eds.), *Loan, Phonology*. John Benjamins Publishing Company, Amsterdam/ Philadelphia, 2009; 1-10.

- Campbell, L. (1998). *Historical Linguistics: an Introduction*, Edinburgh: Edinburgh University Press. 1998.
- Darragh, G. A to Zed, A to Zee: *A guide to the differences between British and American English*. Spain: Editorial Stanley. 2000.
- Guo, H. L. Mandarin loanword phonology and Optimality Theory Evidence from transliterated American state names and typhoon names. *Graduate Programme in Linguistics*. National Chengchi University, Taipei, Taiwan. 1999.
- Jacobs, H & Gussenhoven, C. Loan phonology: perception, salience, the lexicon and OT. *Optimality Theory: Phonology, syntax, and acquisition* ed. by Joost Dekkers, Frank van der Leeuw & Jeroen van de Weijer, Oxford: Oxford University Press. 2000; 193–210.
- Jam, B. Vowel harmony in Persian. *Lingua*. Volume 2020; 246: 1-25.
- Kang, Y. Perceptual similarity in loanword adaptation: English ostvocalic word-final stops in Korean. *Phonology*. 2003; 20: 219-273.
- Kenstowicz, M. & Suchato, A. Issues in loanword adaptation: A case study from Thai. *Lingua*, 2006; 116(7): 921–949.
- McCarthy, J. A Thematic Guide to Optimality Theory; Cambridge: Cambridge University Press. 2002.
- McCarthy, J. & Prince, A. Faithfulness and reduplicative identity, In: J. Beckman; L. Walsh Dickey & S. Urbanczyk, (eds.). *University of Massachusetts occasional papers in linguistics 18: Optimality theory*. Amherst: GLSA. 1995, 294-384.
- Omachonu, G.S. Comparative Optimality Theory analysis of primary stress assignment in Standard British and Nigerian English. In: *Journal of Language & Translation*, 2008; 9 (1): 91-112.
- Ozaki, S. Notes on English loanwords in Japanese: major sound transformations. *Kiyo 15*, Nagayo Bunri University, 2014; 29-40.
- Peperkamp, S. “A Psycholinguistic Theory of Loan word Adaptation”. *Proceedings of the 30th Annual meeting of the Berkeley Linguistic Society*, 2005; 8: 341-352.
- Peperkamp, S. Vendeline, I. Nakamara, K (2008) . “On the perceptual Original of Loanword Adoptions: Experimental Evidence from Japanese”. *Phonology*, 2008; 25: 154-131.
- Prince, A., & Smolensky, P. *Optimality theory: constraint interaction in generative grammar*. Rutgers University & University of Colorado at Boulder, Published 2004, Oxford: Blackwell. 1993/ 2004.
- Rubach, J. Duke-of-York derivations in Polish. *Linguistic Inquiry* 2003; 34: 601-29.
- Rungruang, A. *English Loanwords in Thai and Optimality Theory*. Naresuan University Dissertation, Phisanulok, Thailand. 2007.
- Silverman, D. “Multiple scansion in loanword phonology: evidence from Cantonese”. *Phonology* 1992; 2: 289-328.

- Smith, J. L. Loan phonology is not all perception: evidence from Japanese loan doublets, *Japanese/ Korean Linguistics*, 4. 2006.
- Suhery, D., Raza, M. H., Purba, H. S.R., & Khairunnisah An Optimality Theory Account Of English Loanwords In Pilibhit Hindi-Urdu (Uttar Pradesh India, *International Journal of Engineering and Advanced Technology* (IJEAT) Volume-8 Issue- 5C. 2019.
- Wardhaugh, R. & Fuller, J. M. *An introduction to sociolinguistics*. seventh edition. UK: Wiley Blackwell. 2015.
- Yip, M. Cantonese loanword phonology and Optimality Theory. *Journal of East Asian Linguistics* 1993; 2: 261–291.

روش استناد به این مقاله:


جم بشیر. بررسی تأثیر لهجه‌های بریتانیایی و آمریکایی بر تلفظ وام‌واژه‌های انگلیسی در زبان فارسی، *زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*، ۱۴۰۳؛ ۲(۱۷): ۱۱۵–۱۳۳. DOI:10.22124/plid.2025.29157.1697


Copyright:


Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



افعال مرکب ترکیبی در بلوچی ساحلی چابهار^(۱)

مهدی صفایی قلاتی^۲ 

ناهید یاراحمدزهی^۲ 

عبدالخلیل تباسیده^۱ 


چکیده

مسأله پژوهش حاضر بررسی و توصیف فعل مرکب ترکیبی در بلوچی ساحلی رایج در جنوب بلوچستان ایران، براساس اجزای ساختاری تشکیل‌دهنده و شیوه تشکیل آنهاست. برای این منظور داده‌های هدف (افعال مرکب زبان بلوچی ساحلی) به کمک شم زبانی یکی از نگارندگان که خود گویشور بلوچی ساحلی است، از جلد اول فرهنگ لغت بلوچی - فارسی (جهان‌دیده، ۱۳۹۶) استخراج و براساس حروف الفبا مرتب شد. سپس پژوهشگر داده‌های گردآوری شده با مصاحبه را در اختیار مشارکان پژوهش، از گویشوران بومی بلوچی ساحلی، قرار داد تا تعلق داده‌ها به گویش بلوچی ساحلی تأیید شود. سپس فعل‌های مرکب متعلق به بلوچی ساحلی باتوجه به چارچوب نظری پژوهش تجزیه و تحلیل و براساس مقوله واژگانی عنصر غیرفعلی طبقه‌بندی شد. نتایج به‌دست‌آمده نشان داد که در بلوچی ساحلی عناصر غیرفعلی با مقوله واژگانی اسم، صفت، اسم‌مفعول، قید و گروه حرف‌افزافه‌ای، با برخی از فعل‌های ساده ترکیب می‌شوند. در این بین، ترکیب اسم با فعل ساده الگوی غالب تشکیل فعل مرکب ترکیبی در بلوچی ساحلی است.

واژگان کلیدی: فعل مرکب، بلوچی ساحلی، ترکیب.

kh.tabasideh@gmail.com

۱- کارشناس ارشد گروه زبان انگلیسی، دانشکده مدیریت و علوم انسانی، دانشگاه دریانوردی چابهار، چابهار، ایران.

 venayarahmadi@gmail.com

۲- استادیار گروه زبان انگلیسی، دانشکده مدیریت و علوم انسانی، دانشگاه دریانوردی چابهار، چابهار، ایران. (نویسنده مسؤل)

safaieqalati@gmail.com

۳- استادیار گروه زبان انگلیسی، دانشکده مدیریت و علوم انسانی، دانشگاه دریانوردی چابهار، چابهار، ایران.

۱- مقدمه

بلوچی از زبان‌های ایرانی شاخه شمال غربی است و به این معنا در ویژگی‌های خاص زبانی، با زبان‌های کردی، زازاکی و پارتی ایرانی میانه وجوه مشترک دارد (Korn, 2003: 49). جهانی و کرن (2009) گویش‌های بلوچی را بر مبنای مشخصات ساخت‌واژی، واج‌شناختی، نحو و واژگان از شمال به جنوب به این شرح تقسیم‌بندی کرده‌اند: ۱- گویش‌های بلوچی غربی؛ الف- منطقه ماری در ترکمنستان؛ ب- شرق ایران: مناطقی در خراسان و گلستان، سیستان، قسمت‌های شمالی بلوچستان (اطراف زاهدان و خاش)؛ ج- جنوب افغانستان؛ د- جنوب غربی پاکستان. ۲- گویش‌های بلوچی جنوبی؛ الف- بخش‌های جنوبی بلوچستان ایران تا ایرانشهر، گویش‌های لاشاری، بمپوری و سربازی؛ ب- جنوب غربی پاکستان تا دره کچ؛ ج- دره کچ؛ د- نواحی ساحلی و خلیجی (ه) شهر کراچی. ۳- گویش‌های بلوچی شرقی.

در این پژوهش بلوچی ساحلی بررسی شده‌است که خود گونه‌های مختلفی دارد و گویشوران آن در منطقه جغرافیایی بزرگی در داخل و خارج از ایران پراکنده‌اند. این گونه زبانی میان مردم بلوچ در امتداد سواحل مکران و نواحی مجاور آن در استان سیستان و بلوچستان، ایالت بلوچستان در جنوب غربی پاکستان و همچنین در بخش‌هایی از کشورهای عمان و امارات متحده عربی رایج است.

در همه گونه‌های زبان بلوچی از جمله ساحلی، فعل مرکب وجود دارد و با وجود مطالعه صورت‌گرفته درباره جزء فعلی افعال مرکب در زبان بلوچی (ربانی ایرندگان، ۱۳۹۹) درباره انواع جزء غیرفعلی افعال مرکب در این زبان به‌خصوص در گونه ساحلی پژوهشی انجام نشده‌است. بر این اساس، بررسی و توصیف انواع فعل مرکب ترکیبی^۱ در بلوچی ساحلی رایج در جنوب بلوچستان ایران، بر مبنای اجزای ساختاری تشکیل‌دهنده و شیوه تشکیل آنها به‌عنوان مسئله پژوهش حاضر انتخاب شده‌است.

از آنجاکه در زمینه فعل مرکب در زبان بلوچی پژوهش جامعی وجود ندارد و با توجه به اینکه این زبان متعلق به خانواده زبان‌های ایرانی است، مبنای نظری پژوهش را بر آثاری بنا می‌نهمیم که در زمینه فعل مرکب در زبان فارسی انجام شده‌است. پژوهش حاضر در پی دست‌یافتن به پاسخی علمی به دو پرسش زیر است:

- ۱) انواع فعل مرکب ترکیبی بر اساس دیدگاه دبیرمقدم (۱۳۷۶) در بلوچی ساحلی کدام است؟
- ۲) الگوی غالب تشکیل افعال مرکب ترکیبی در بلوچی ساحلی بر اساس مقوله دستوری جزء غیرفعلی چیست؟

1. Combinational compound verb

۲- مبنای نظری

فعل مرکب (ترکیبی و انضمامی) در زبان فارسی از موضوعاتی است که پژوهشگران درباره آن اتفاق نظر ندارند و آن را براساس رویکردهای نظری متفاوتی بررسی کرده‌اند.

خانلری (۱۳۶۳) فعل مرکب را به افعالی اطلاق می‌کند که از دو کلمه مستقل ترکیب یافته‌اند. در این فعل‌ها، کلمه اول اسم یا صفت است و تغییر نمی‌پذیرد، یعنی صرف نمی‌شود، و کلمه دوم فعلی است که صرف می‌شود و آن را هم‌کرد می‌خوانند. وی در ادامه برای تشخیص فعل مرکب از ساده راهی پیشنهاد می‌کند: از مجموع پیش‌فعل و جزء فعلی باید معنی واحدی دریافت شود. اگر دو کلمه از انواع ذکر شده دو معنی متفاوت را برسانند، یعنی هر یک از اجزا معنی جداگانه و اصلی خود را همچنان حفظ کرده باشد، نمی‌توان آنها را فعل مرکب نامید.

مشکوه‌الدینی (۱۳۶۶: ۱۳۸) درباره فعل مرکب می‌نویسد: «فعل مرکب از دو سازه نحوی تشکیل می‌شود؛ پایه و عنصر فعلی». ایشان فعل‌هایی مانند *صلح کرده‌اند*، *فریب‌خورده است*، *کار می‌کرد*، را به‌عنوان نمونه‌هایی از فعل مرکب می‌شمارد و متذکر می‌شود که از نظر روساختی، ترکیب نحوی گروه اسمی + فعل متعدی هم با فعل مرکب شباهت دارد؛ همچون *پیراهن می‌دوزد*، *کتاب خواندم*، *کاغذ خریده‌است* و *خانه بزرگی ساخته‌اند*. وی برای تشخیص آنها پیشنهاد می‌کند که اگر گروه اسمی از ترکیب نحوی حذف شود، فعل باقیمانده معنی اصلی در ترکیب نحوی را در بر خواهد داشت. به‌عبارت‌دیگر فعل *می‌دوزد*، *خواندم*، *می‌خرید*، و *ساخته‌اند*، به‌تنهایی نیز به معنی واژگانی خود اشاره می‌کنند؛ درحالی‌که برعکس، اگر پایه از فعل مرکب حذف شود، عنصر فعلی باقیمانده معنی خاصی را که در فعل مرکب داراست دیگر در بر نخواهد داشت.

براساس دیدگاه دبیرمقدم (۱۳۷۶: ۳) فعل مرکب به فعلی اطلاق می‌شود که ساختمان واژی آن بسیط نیست؛ بلکه از ترکیب یک سازه غیرفعلی همچون اسم، صفت، اسم‌مفعول، گروه حرف‌اضافه‌ای یا قید با یک سازه فعلی تشکیل شده‌است. وی ساخت فعل مرکب را فرایندی ساخت‌واژی به شمار می‌آورد که در حوزه واژگان قرار دارد. از نظر دبیرمقدم (۱۳۷۶) در فرایند ترکیب میان سازه‌های زیر پیوند برقرار می‌شود: صفت و فعل کمکی؛ اسم و فعل؛ گروه حرف‌اضافه‌ای و فعل؛ قید یا قید پیشوندی و فعل؛ اسم‌مفعول و فعل کمکی مجهول‌ساز. براین‌اساس، از نظر دبیرمقدم (۱۳۷۶) فرایند عمده ترکیب به صورت‌های مختلف در شکل‌گیری فعل مرکب دخالت دارد. در ادامه انواع این ترکیب‌ها معرفی می‌شوند:

الف - صفت و فعل کمکی

به گفته دبیرمقدم (۱۳۷۶) شمار فعل‌های مرکب حاصل از ترکیب صفت و فعل کمکی بسیار زیاد است و در واقع می‌توان آن را یک مجموعه باز در نظر گرفت.

فعل کمکی ایستایی بودن، مانند نمگین بودن، فعل کمکی ناگذرا / آغازی شدن، مانند نمگین شدن و فعل کمکی سببی کردن، مانند نمگین کردن افعالی هستند که در این فرایند شرکت می‌کنند.

ب - اسم و فعل

فعل‌های عمده‌ای که در این نوع از فرایندهای تشکیل فعل مرکب حضور دارند عبارت هستند از: کردن، زدن، دادن، گرفتن، کشیدن، داشتن و خوردن که در مثال‌هایی مانند پست کردن، آتش زدن، پاس دادن، درد گرفتن، طول کشیدن، ادامه داشتن و سرما خوردن به کار گرفته می‌شوند. صورت ساده و بدون ترکیب این افعال، متعدی است؛ اما فعل مرکب حاصل از آنها ممکن است لازم یا متعدی باشد.

پ - گروه حرف‌اضافه‌ای و فعل

فعل‌های مرکب حاصل از این فرایند براساس لازم یا متعدی بودن افعال ساده‌ای که در فرایند شکل‌گیری آنها حضور دارند، می‌توانند لازم یا متعدی باشند. از بین رفتن، در میان نهادن و از سر گرفتن مواردی از این نوع افعال هستند.

ت - قید یا قید پیشوندی و فعل

در این فرایند نیز مانند گروه بالا، لازم یا متعدی بودن فعل مرکب به دست آمده، وابسته به لازم یا متعدی بودن فعل ساده دخیل در ترکیب است. در این مورد می‌توان پس‌دادن، دریافتن، بازداشتن و فروریختن را مثال زد.

ج - اسم‌مفعول و فعل کمکی مجهول ساز

در نتیجه فرایند ترکیب اسم‌مفعول و فعل کمکی مجهول ساز فعل مجهول به دست می‌آید. همه فعل‌های متعدی که به صورت مجهول استفاده می‌شوند، به این گروه تعلق دارند؛ مانند نوشته شدن، آورده شدن و برده شدن.

پژوهش حاضر به بررسی و دسته‌بندی افعال مرکب ترکیبی با توجه به عنصر غیر فعلی براساس دیدگاه نظری دبیرمقدم (۱۳۷۶) در بلوچی ساحلی می‌پردازد.

۳- پیشینه پژوهش

باتوجه به فقدان مطالعات پیشین در حوزه فعل مرکب در زبان بلوچی ساحلی و از آنجا که این زبان در دسته زبان‌های ایرانی شاخه شمال غربی قرار می‌گیرد، در این بخش ابتدا به پیشینه مطالعات فعل مرکب در سایر زبان‌های ایرانی این شاخه می‌پردازیم تا زمینه مقایسه نتایج این پژوهش با این آثار مهیا گردد. در ادامه، به مطالعات بلوچی، به خصوص در زمینه فعل و گروه فعلی اشاره می‌کنیم.

زبان‌های کردی، تالشی، بلوچی، گیلکی، زازکی، اورامی، تاتی و زبان‌های فلات مرکزی ایران، در گروه زبان‌های ایرانی شاخه شمالی غربی قرار دارند (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۹۶). فعل مرکب در تعدادی از این زبان‌ها پژوهش شده است که به برخی از این پژوهش‌های در دسترس اشاره می‌شود.

شکری (۱۳۸۰) در پژوهشی توصیفی در گویش گیلکی، به ساخت افعال مرکب پرداخته است. وی نشان می‌دهد که افعال مرکب در گیلکی اغلب از ترکیب اسم، صفت یا قید با یک فعل سبک ساخته می‌شوند و در برخی موارد، واژه میانی /â/ نیز در ساختار واجی میان دو جزء ظاهر می‌شود.

عبدی (۱۳۸۹) که پدیده فعل مرکب در زبان کردی هورامی را براساس نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی بررسی کرده است، نتیجه می‌گیرد که فعل مرکب در کردی هورامی به لحاظ ساخت‌واژی ترکیبی است و از طریق ترکیب یک عنصر غیرفعلی همچون اسم، صفت، گروه حرف‌افزای، اسم‌مصدر، قید و تکواژهای غیرمستقل با یک عنصر فعلی پدید می‌آید. در این میان ترکیب اسم با فعل بیشترین تعداد را دارد.

حسینی (۱۳۹۶) به توصیف افعال مرکب مازندرانی پرداخته و پس از گردآوری و تحلیل داده‌ها به این نتیجه رسیده است که در ترکیب اگر جزء غیرفعلی صفت یا اسم‌مفعول باشد، در آن صورت فعل نقش کمکی خواهد داشت و معنی این ترکیب نیز شفاف است. در افعال مرکب ترکیبی در زبان مازندرانی نیز همچون فارسی، زمانی که جزء غیرفعلی اسم است، عنصر فعلی صورت‌واژی شده فعل ساده است و ممکن است معنی این افعال مرکب شفاف نباشد. در گروه حرف‌افزای و گروه قیدی، لازم و متعدی بودن فعل مرکب بستگی به لازم و متعدی بودن فعل ساده‌ای دارد که در تشکیل فعل مرکب حضور دارد و قابلیت پیش‌بینی نیز وجود دارد.

زارعی (۱۳۹۷) افعال مرکب و پیشوندی را در زبان کردی کلهری باتکیه بر آثار ادبی معاصر بررسی کرده است. وی پس از بررسی داده‌ها به این نتیجه می‌رسد که در زبان کردی کلهری

به دلیل محدودیت افعال ساده در بیان معانی مختلف، افعال مرکب و پیشوندی، این خلأ را در زبان پر می‌کند. به این منظور افعال ساده با عناصر موجود در زبان کردی از جمله اسم، صفت، قید و پیشوند ترکیب می‌شود و فعل مرکب می‌سازد. در کردی کلهری افعال مرکب به دو صورت هسته‌پایانی و هسته‌آغازین وجود دارند و معنای این ترکیبات فعلی، گاهی درون‌مرکز و انباشتی هستند؛ یعنی از جمع معانی عناصر موجود در ترکیب می‌توان معنی ترکیب را تشخیص داد و گاهی نیز معنای ترکیبات، خارج از خود ترکیب و به صورت برون‌مرکز و اصطلاحی قابل تشخیص هستند.

حیدری‌نژاد و همکاران (۱۴۰۰) در مطالعه‌ای تطبیقی به بررسی افعال مرکب در سه زبان گیلکی، تالشی و تاتی پرداخته‌اند. آن‌ها نشان می‌دهند که ساخت افعال مرکب در این سه زبان مشابه الگوهای مشاهده‌شده در فارسی نو است، هرچند در برخی موارد تفاوت‌هایی در ترتیب سازه‌ها، نقش معنایی اجزا و نوع فعل سبک مشاهده می‌شود.

رضایی (۲۰۱۱) به بررسی افعال مرکب در زبان تالشی پرداخته و نشان داده‌است که افعال مرکب در تالشی نیز با ترکیب عناصر اسمی یا وصفی با فعل سبک ساخته می‌شود و شباهت ساختاری چشم‌گیری با افعال مرکب در فارسی معیار و گویش‌های هم‌جوار دارد.

شریف (۱۴۰۲) در مقاله‌ای با رویکرد زبان‌شناسی تاریخی، تحول افعال مرکب را در فارسی بررسی و اشاره کرده که ساخت فعل مرکب ترکیبی در برخی گویش‌های شمال‌غربی ایران از جمله گیلکی و تالشی، با فارسی میانه حتی ساخت‌های سنسکریت و اوستایی نقاط تماس ساختاری دارد. او استدلال می‌کند که استمرار برخی الگوهای دیرین در گویش‌های معاصر، گواهی بر تداوم تاریخی این ساختار در زبان‌های ایرانی است.

در زمینه انواع فعل مرکب در بلوچی ساحلی به جز پایان‌نامه ربانی ایرندگان (۱۳۹۹) پژوهش دیگری در دسترس نیست. ربانی ایرندگان (۱۳۹۹) ۱۶۲ فعل از فرهنگ بلوچی - فارسی جهان‌دیده (۱۳۹۶) استخراج نمود و با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی همکردهای مرتبط با این افعال از نظر ساخت‌وازی و بعضی مقولات دیگر مانند نوع مصدری که شکل می‌دهند، دو یا چندجزئی بودن و وجود عناصر ایرانی یا غیرایرانی در اجزای همکردها، پرداخته‌است. نتایج بیانگر این است که بیشترین تعداد همکردها مربوط به عنصر فعلی (کردن) است که بیشترین کاربرد آن در ساختن مصدرهای متعدی با عناصر غیرفعلی (اسم، صفت، قید، حروف اضافه) با اصالتی ایرانی است. مقوله واژگانی جزء غیرفعلی این افعال در این پژوهش بررسی نشده‌است.

با توجه به افزایش میزان تحصیلات شهروندان، تدریس نشدن زبان‌های بومی، تأثیر رسانه‌ها و نفوذ فناوری نوین اطلاعات، بسیاری از زبان‌ها و گویش‌های محلی در ایران از جمله بلوچی ساحلی، خواسته یا ناخواسته تحت تأثیر زبان معیار فارسی قرار گرفته‌اند. امروزه، بیش از گذشته شاهدیم که بسیاری از واژه‌ها و الگوهای دستوری واژگانی و حتی آوایی زبان رسمی کشور، جایگزین واژه‌های اصیل و سایر الگوهای دستوری بلوچی شده‌اند. با توجه به اینکه برای زبان بلوچی هیچ‌گونه برنامه آموزشی رسمی وجود ندارد، ادامه این روند ممکن است به دگرگونی^۱ و در موارد شدیدتر به نابودی^۲ این زبان منجر شود. از این رو، ضرورت گردآوری و ثبت و ضبط واژه‌ها و ساختار دستوری آن، اهمیت دوچندان می‌یابد. علاوه بر آن، نظر به اینکه زبان بلوچی، با وجود تأثیراتی که از زبان فارسی پذیرفته، از آن دسته از زبان‌های ایرانی است که طی دوره‌های مختلف، بنا بر شرایط جغرافیایی و فرهنگی حاکم بر اقلیم بلوچستان، کمتر دستخوش تغییر شده و ویژگی‌های بیشتری از زبان‌های ایرانی باستان و میانه را در خود حفظ کرده‌است. (ارانسکی^۳، ۱۳۷۸: ۱۳۶-۱۳۲). بنابراین با بررسی آن، می‌توان مسیر را برای مطالعات در حوزه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی باستان، میانه و نو هموار ساخت.

۴- روش

پژوهش حاضر از نوع ترکیبی^۴ است که در آن از رویکرد نظریه‌پردازی داده‌بنیاد^۵ برای تحلیل ساخت‌های فعل مرکب در گویش بلوچی ساحلی بهره گرفته شده‌است. در این مطالعه، به روش سرشماری، تمامی نمونه‌های دارای توصیف ساختی هدف، یعنی کلیه فعل‌های مرکب متعلق به بلوچی ساحلی، از فرهنگ لغت بلوچی - فارسی جهان‌دیده (۱۳۹۶) استخراج گردید. باین حال، به دلیل حجم بالای نمونه‌ها، تنها افعال مرکب بلوچی ساحلی استخراجی از جلد اول فرهنگ لغت، مبنای تحلیل قرار گرفت.

در این پژوهش برای اطمینان بیشتر از تعلق داده‌های زبانی از گویشوران بومی به‌عنوان مشارک استفاده شده‌است. ابتدا داده‌ها به کمک شم زبانی یکی از نگارندگان که خود گویشور بلوچی ساحلی است، از فرهنگ لغت بلوچی - فارسی استخراج و براساس حروف الفبا مرتب شد. در ادامه، سی نفر از گویشوران با روش نمونه‌گیری هدفمند در دسترس بعد از تکمیل

1. Language shift
2. Language loss
3. Oranskii
4. Mixed-Methods
5. Grounded Theory

پرسش‌نامه جمعیت‌شناختی و کسب اطمینان از ساحلی بودن گونه زبانی آنها انتخاب شدند. برای صحت‌سنجی و کسب اطمینان بیشتر، داده‌ها با مصاحبه در اختیار مشارکان قرار گرفت تا تعلق داده‌ها به گویش بلوچی ساحلی تأیید شود. سپس فعل‌های مرکب بلوچی ساحلی با توجه به چارچوب نظری پژوهش تجزیه و تحلیل و براساس مقوله واژگانی عنصر غیرفعلی طبقه‌بندی شد. در پایان داده‌ها به بحث گذاشته شد و نتایج حاصل و پاسخ پرسش‌های پژوهش بیان گردید و با نتایج پژوهش‌های مشابه پیشین مقایسه شد.

۵- یافته‌ها

در این بخش، داده‌ها برای مشخص شدن انواع فعل مرکب ترکیبی و بسامد آنها براساس جزء غیرفعلی در بلوچی ساحلی بررسی و تحلیل کیفی و آماری می‌شود.

۱-۵- ترکیب

براساس دیدگاه دبیرمقدم (۱۳۷۶: ۳) فعل مرکب به فعلی اطلاق می‌شود که ساختمان واژی آن بسیط نیست؛ بلکه از ترکیب یک سازه غیرفعلی همچون اسم، صفت، اسم‌مفعول، گروه حرف‌اضافه‌ای یا قید با یک سازه فعلی تشکیل شده‌است.

از دیدگاه دبیرمقدم (۱۳۷۶: ۱۹) افعال مرکب ترکیبی فارسی از به هم پیوستن عناصر غیرفعلی مانند اسم، اسم‌مفعول، صفت، قید و گروه حرف‌اضافه‌ای به همراه انواعی از افعال ساده ساخته می‌شود. در ادامه انواع فعل‌های مرکب ترکیبی براساس جزء غیرفعلی در بلوچی ساحلی معرفی و برای هر کدام مثال ذکر می‌شود.

۱-۱-۵- ترکیب صفت و فعل کمکی

از جلد اول منبع، از ۲۵۶۲ ترکیب فعلی، ۷۱۱ فعل مرکب ترکیبی بلوچی ساحلی به دست آمد^(۳) که ۱۹۲ فعل آن با ترکیب صفت و فعل شکل گرفته‌اند. صفت‌ها در بلوچی ساحلی فقط با فعل‌های کمکی kanag (کردن) و bajag (شدن) همراه شده و فعل مرکب ترکیبی ساخته‌اند. در ادامه این افعال را با مثال^(۳) تحلیل می‌کنیم.

از منبع ۹۵ فعل مرکب بلوچی ساحلی به دست آمد که از ترکیب صفت + عنصر فعلی bajag (شدن) تشکیل یافته‌اند و همگی لازم هستند. در ادامه تعدادی از آنها ذکر و سپس دو مورد از آنها به‌عنوان مثال در جملات بلوچی تحلیل می‌شود.

bazzag bajag (بیچاره شدن)

andiem bajag (پنهان شدن)

talan bajag (پخش شدن)

pafal bajag (خجل شدن)

puek bajag (پوک شدن = دچار حماقت شدن)^(۴)

pura bajag (پر شدن = تکمیل شدن)

pazzuer bajag (نیرومند شدن = چاق شدن)

(۱)

mah dzambar _ani pojft _a andiem bit

ماه پشت ابرها پنهان شد

ماه پشت ابرها پنهان شد.

در مثال (۱) andiem یک صفت در زبان بلوچی به معنای پنهان است که با فعل ساده bit از مصدر bajag همراه شده و فعل مرکب تشکیل داده‌است.

(۲)

ahi wajfien bu talan bit

آن خوش بو پخش شد

بوی خوش آن پخش شد.

در مثال (۲) talan به معنای پخش، یک صفت در زبان بلوچی است که از طریق ترکیب با فعل ساده bit (شد) از مصدر bajag (شدن) فعل مرکب ایجاد کرده‌است.

از منبع، ۹۷ فعل مرکب بلوچی ساحلی به دست آمد که از ترکیب صفت + عنصر فعلی کنگ kanag (کردن) تشکیل یافته‌اند که همه این افعال متعدی هستند. در ادامه کاربرد دو نمونه از این افعال را در قالب جمله نشان می‌دهیم.

(۳)

guen wat _i gapp _an mard _i dilmanag kot

با حرف‌هایش مرد را امیدوار کرد

با حرف‌هایش مرد را امیدوار کرد.

در مثال (۳) dilmanag یک صفت است و به‌عنوان عنصری غیرفعلی با فعل ساده kot

(کرد) ترکیب شده و فعلی مرکب ایجاد کرده‌است.

(۴)

baz na_ giegi an delap kotag

زیاد - نفی روبه‌راه جمع کرده‌است دل‌ذوب^(۶)

مشکلات زیاد او را ترسانده‌است.

در مثال (۴) صفت *delap* (ترسیده) با فعل ساده *kot* (کرد) همراه شده و فعلی مرکب تشکیل داده‌است.

۱-۲-۱۵- ترکیب اسم و فعل

در بلوچی ساحلی اجزای غیرفعلی که به مقوله واژگانی اسم تعلق دارند به همراه برخی از فعل‌های ساده، فعل‌های مرکب را تشکیل می‌دهند. از بین ترکیب‌های به‌دست‌آمده از بلوچی ساحلی ۴۴۰ عدد با ترکیب اسم + فعل تشکیل شده‌است. در فرایند این ترکیب‌ها فعل‌های ساده‌ای مانند: *kanag* (کردن) در ۱۶۰ مورد، *d3anag* (زدن) در ۶۹ مورد، *bajag* (شدن) در ۶۱ مورد، *dajag* (دادن) در ۶۳ مورد، *bandag* (بستن) در ۲۵ مورد، *gerag* (گرفتن) در ۱۶ مورد، *kaʃʃag* (کشیدن) در ۱۲ مورد، *warag* (خوردن) در ۱۳ مورد، *arag* (آوردن) در ۷ مورد، *darag* (داشتن) در ۷ مورد، *ajag* (آمدن) در ۷ مورد، *zirag* (گرفتن) در ۷ مورد شرکت دارند. نمونه‌هایی از این نوع فعل‌های مرکب ترکیبی بلوچی ساحلی:

(الف) ترکیب اسم با مصدر *kanag* (کردن)

ap kanag (آب کردن = ذوب کردن)
bahr kanag (سهم کردن = تقسیم کردن)
parram kanag (مکرر کردن = تکرار کردن)

(۵)

<i>d3u</i>	<i>-e</i>	<i>ap</i>	<i>-a</i>	<i>tan</i>	<i>kot</i>
جو	وابسته نما-	آب	حغغ ^(۷) -	رد	کرد

آب جو پایین آمد.

tan که یک اسم^(۸) و به معنای رد آب است در فرایند ترکیب با فعل ساده *kot* (کرد) فعل مرکب تشکیل داده‌است.

(۶)

<i>laʃkar</i>	<i>-a</i>	<i>as</i>	<i>-ie</i>	<i>bon</i>	<i>kot</i>
لشکر	حغغف-	آتش	نکره-	لهیب	کرد

لشکر آتشی برافروخت.

در مثال (۶) *bon* (لهیب شعله) با مقوله اسم با عنصر فعلی *kot* (کرد) از مصدر *kanag* (کردن) فعل مرکب تشکیل داده‌است.

ب) ترکیب اسم با مصدر **dʒanag** (زدن)

awar dʒanag (خزانه زدن = غارت کردن)

pad dʒanag (رد زدن = پیگیری کردن)

tʃietk dʒanag (جیغ زدن)

pand dʒanag (مسافت زدن = مسیر پیمودن)

(۷)
tʃokk _a tʃa tors _a tʃietk dʒat

بچه زد جیغ حغغ- ترس از حغغ- بچه

بچه از ترس جیغ زد.

در مثال (۷) tʃietk (جیغ) اسمی است که با فعل dʒat (زد) از مصدر dʒanag (زدن)

ترکیب شده و فعلی مرکب تشکیل داده‌است.

(۸)

mar _a dehkan dʒang dʒat

مار زد نیش دهقان حغغ- مار

مار دهقان را نیش زد.

در مثال (۸) اسم dʒang (نیش) به‌عنوان عنصر غیرفعلی در فرایند ترکیب با فعل

dʒanag فعلی مرکب تشکیل داده‌است.

ج) ترکیب اسم با مصدر **bajag** (شدن)

art bajag (آرد شدن = پودر شدن)

bask bajag (بازو شدن = عضو شدن)

dambig bajag (گور شدن = دفن شدن)

tʃellag bajag (چله شدن = زایمان کردن)

(۹)

pari ketabdʒah _a bask bit.

شد بازو حغغ- کتابخانه پری

پری در کتابخانه عضو شد.

در مثال (۹) bask با معنای بازو با فعل bit ترکیب شده و فعلی مرکب با معنای استعاری

عضو شدن ایجاد کرده‌است.

(۱۰)

kahn lombet kahn _dʒan hamoda dambig bit

شد گور همان جا کن- قنات ریخت قنات

قنات فروریخت و مقنی همان جا زنده به گور شد.

در جمله شماره (۱۰) اسم *dambig* با معنای گور با فعل *bit* (شد) از مصدر *bajag* (شدن) ترکیب شده و فعل مرکب لازم به وجود آورده است.
(د) ترکیب اسم با مصدر *dajag* (دادن)

(آتش دادن = آتش زدن) *as dajag*
(پاسخ دادن) *passaw dajag*
(طناب دار دادن = اعدام کردن) *paho dajag*
(چاک دادن) *tal dajag*

(۱۱)
kamal _a matʃtʃ as dat
داد آتش نخل حغف- کمال

کمال نخل را آتش زد.

در مثال (۱۱) *as* (آتش) که یک اسم است با فعل ساده *dat* (داد) ترکیب شده و فعل مرکب متعدی تشکیل داده است.

(۱۲)
duestien _a hani _e dzost passo dat
داد پاسخ سؤال نشانه اضافه- هانی حغف- دوستین
دوستین سؤال هانی را پاسخ داد.

در مثال (۱۲) اسم *passo* (پاسخ) با فعل ساده *dat* (داد) ترکیب شده و فعل مرکب متعدی تشکیل داده است.
(ر) ترکیب اسم با مصدر *bandag* (بستن)

(شتاب بستن = تاختن) *enzar bandag*
(بهانه بستن = بهانه گرفتن) *palmal bandag*
(رگ بستن = صبحانه خوردن) *rag bandag*
(آویز بستن = آویزان شدن) *drang bandag*

(۱۳)
guen tir _an ah _i _ef tek bast
با تیر آتش- میانجی- او جمع- تیر با

با تیر او را نشانه گرفتند.

در مثال (۱۳) *tek* (نقطه) به عنوان یک اسم با عنصر فعلی *bandag* (بستن) ترکیب شده و فعل مرکب ترکیبی متعدی تشکیل داده است.

(۱۴)

foma pa kar na_ kanag _a palmal bast

بست بهانه حغف- کردن نفی- کار برای شما

شما برای کار نکردن بهانه ساختید.

در مثال (۱۴) عنصر غیرفعلی palmal (بهانه) در فرایند ترکیب با فعل bast فعل مرکب

متعددی ایجاد کرده‌است.

(س) ترکیب اسم با مصدر **gerag** (گرفتن)

bier gerag (عوض گرفتن = انتقام گرفتن)

bon gerag (لهیب گرفتن = آتش گرفتن)

tjalk gerag (آتل گرفتن = آتل بستن)

pant gerag (پندگرفتن)

(۱۵)

maldar _an kueh sar _a dawar gept

گرفتند خانه حغف- بالای کوه جمع- عشایر

عشایر بالای کوه اقامت گزیدند.

در مثال (۱۵) کلمه dawar (خانه) به‌عنوان یک اسم با فعل ساده gept (گرفت) ترکیب

شده و فعل مرکب متعددی با معنای استعاری اقامت کردن تشکیل داده‌است.

(۱۶)

haybatan _a tja dozmen _an bier gept

گرفت عوض جمع- دشمن از حغف- هیبتان

هیبتان از دشمن‌هایش انتقام گرفت.

در مثال (۱۶) کلمه bier (عوض) که یک اسم است در فرایند ترکیب با فعل ساده gept

(گرفت) فعل مرکب ترکیبی تشکیل داده‌است.

(۱۷)

lueg bon gept

گرفت لهیب خانه

خانه آتش گرفت.

در مثال (۱۷) کلمه bon (لهیب آتش) که یک اسم است با فعل ساده gept (گرفت)

ترکیب شده و فعل مرکب ترکیبی لازم با معنای استعاری آتش گرفتن تشکیل داده‌است.

ش) ترکیب اسم با مصدر **kajfag** (کشیدن)

tawan kajfag (تاوان کشیدن = تاوان دادن)

omeit kajfag (امید کشیدن = امید داشتن)

oepar kajfag (صبر کشیدن = صبر داشتن)

dard kajfag (درد کشیدن)

(۱۸)

jalal _a pa mal _a tʃaɾ kaf _et _ag

است ۳شج^(۹) - کشیده هاری حغغ- ثروت برای حغغ- جلال

جلال برای جمع ثروت حریص شده‌است.

در مثال (۱۸) tʃaɾ (بیماری هاری) که یک اسم است با فعل ساده kajfag (کشیدن) ترکیب

شده و فعل مرکب با معنای استعاری طمع ورزیدن تشکیل داده‌است.

و) ترکیب اسم با مصدر **warag** (خوردن)

bazn warag (افسوس خوردن)

band warag (پیوند خوردن = جوش خوردن استخوان)

dam warag (دم خوردن = دم کشیدن چای)

track warag (ترک خوردن)

(۱۹)

mahtap _a baz bazn wart

خورد افسوس زیاد حغغ- مهتاب

مهتاب زیاد حسرت خورد.

در مثال (۱۹) bazn واژه (افسوس) با عنصر فعلی wart (خورد) فعل مرکب ترکیبی

تشکیل داده‌است.

ه) ترکیب اسم با مصدر **arag** (آوردن)

ayb arag (عیب آوردن = ایراد گرفتن)

pahar arag (بخار آوردن = جوش آوردن)

jah arag (جا آوردن = شناختن)

(۲۰)

ahi tʃa ta_i kar _a ayb art

آورد عیب حغغ- کار ملکی- تو از او

او از کار تو ایراد گرفت.

در مثال (۲۰) عنصر غیرفعلی ayb (عیب) با مقوله اسم با فعل ساده art (آورد) ترکیب شده و فعل مرکب ترکیبی به وجود آورده‌است.
(ی) ترکیب اسم با مصدر darag (داشتن)

omiet darag (امید داشتن)
bon darag (لهیب داشتن = شعله‌ور ساختن)
pors darag (عزا داشتن = عزاگرفتن)
pief darag (پیش داشتن = نشان دادن)

(۲۱)
mardom _an tfa t _ra geiffter omeit daft _ag
ماضی نقلی- داشت امید بیشتر را- تو از جمع- مردم
مردم از تو بیشتر امید داشته‌اند.

در مثال (۲۱) عنصر غیرفعلی omeit (امید) به‌عنوان یک اسم با فعل ساده daft در فرایند ترکیب فعل مرکب ترکیبی تشکیل داده‌است.

(۲۲)
ayan fome _i raz daft _ag
ماضی نقلی- داشت راز ملکی- شما آنها
آنها راز شما را نگه داشتند.

در مثال (۲۲) عنصر غیرفعلی raz با مقوله اسم با فعل ساده daft ترکیب شده و فعل مرکب ترکیبی به وجود آورده‌است.

۱-۳- ترکیب گروه حرف‌افزای و فعل

در بلوچی ساحلی گروه‌های حرف‌افزای با برخی فعل‌های ساده ترکیب شده و فعل مرکب به وجود آورده‌اند.

(به هوش کردن = به هوش آوردن) pa sar kanag
(به کار بودن = لازم بودن) pa kar bajag
(به حيله بودن = حيله گر بودن) pa repk bajag
(داخل فکر رفتن = به فکر فرورفتن) man pekr rawag

(۲۳)
akem _a mardom pa red kot _ant.
حاکم ج^(۱۰)- کرد ردیف به مردم حغف- حاکم

حاکم مردم را به صف کرد.

در مثال (۲۳) گروه حرف‌اضافه‌ای pa red (به ردیف) همراه با فعل ساده kanag (کردن) فعل مرکب ترکیبی از نوع متعدی تشکیل داده‌است.

(۲۴)

hamok mardom _a zant pa kar bit

می‌شود کار به دانش حغف- مردم همه

همه مردم به دانش نیاز پیدا خواهند کرد.

در مثال (۲۴) گروه حرف‌اضافه‌ای pa kar (برای کار) با فعل bajag (شدن) ترکیب شده و فعل مرکب ترکیبی متعدی به وجود آورده‌است.

۱۵-۴- ترکیب اسم‌مفعول و فعل کمکی مجهول‌ساز

در بلوچی ساحلی اسم‌مفعول با پیوند بن مضارع ag + ساخته می‌شود و با ترکیب اسم‌مفعول و فعل کمکی مجهول‌ساز bajag (شدن) فعل مرکب ترکیبی به وجود می‌آید.

eʃkonag bajag (شنیده شدن)

batʃtʃienag bajag (نجات داده شدن)

borrag bajag (بریده شدن)

briesag bajag (ریسیده شدن)

(۲۵)

dhi tawar eʃkonag bit

شد شنیده صدا او

صدای او شنیده شد.

اسم‌مفعول eʃkonag (شنیده) از طریق ترکیب با فعل bit (شد) فعل مرکب ترکیبی

تشکیل داده‌است.

(۲۶)

tʃa allami mark _a batʃtʃienag bit

شد نجات داده حغف- مرگ قطعی از

از مرگ قطعی نجات داده شد.

batʃtʃienag (نجات‌داده) که یک اسم‌مفعول است در فرایند ترکیب با فعل bit (شد) فعل

مرکب ترکیبی ایجاد کرده‌است.

اطلاعات و داده‌های بالا نشان داد که در بلوچی عناصر غیرفعلی در ترکیب‌ها صفت (۱۹۲)

مورد از ۷۱۱ ترکیب استخراج‌شده، اسم (۴۴۰ مورد)، گروه حرف‌اضافه‌ای (۱۲ مورد) و

اسم‌مفعول (۶۷ مورد) هستند. بر همین اساس الگوی غالب تشکیل افعال مرکب ترکیبی در بلوچی ساحلی براساس مقوله دستوری جزء غیرفعلی الگوی / اسم + جزء فعلی است که از طریق پیوند با فعل‌های مختلف ۶۲ درصد از فعل‌های مرکب ترکیبی بلوچی ساحلی را تشکیل داده‌است.

۶- نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش حاضر نشان داد افعال ترکیبی در بلوچی با ترکیب سازه‌های غیرفعلی اسم، صفت، اسم‌مفعول و گروه حرف‌افزافه با فعل ساده تشکیل می‌شود. نتایج پژوهش دبیرمقدم (۱۳۷۶) نشان می‌دهد که افعال مرکب فارسی نیز از کنار هم گذاشتن سازه‌های غیرفعلی، از قبیل اسم، صفت، اسم‌مفعول، گروه حرف‌افزافه‌دار، قید و فعل ساده ساخته می‌شود. بنابراین با وجود تفاوت جزئی (عدم استفاده از قید در ترکیبات بلوچی) همچنان نتایج پژوهش حاضر را می‌توان تأییدی بر نتایج پژوهش دبیرمقدم (۱۳۷۶) دانست.

عبدی (۱۳۸۹) که پدیده فعل مرکب در زبان کردی هورامی را براساس نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی بررسی کرده‌است، نتیجه می‌گیرد فعل مرکب در کردی هورامی به لحاظ ساخت‌واژی ترکیبی است و از طریق ترکیب یک عنصر غیرفعلی همچون اسم، صفت، گروه حرف‌افزافه‌ای، اسم‌مصدر، قید و تکواژهای غیرمستقل با یک عنصر فعلی پدید می‌آید. در این میان ترکیب اسم با فعل بیشترین تعداد را دارد. با مقایسه نتایج پژوهش حاضر در زمینه الگوهای ساخت فعل‌های مرکب ترکیبی مبنی بر ترکیب یک عنصر غیرفعلی چون اسم، صفت و گروه حرف‌افزافه‌ای با یک عنصر فعلی و همچنین ترکیب اسم با فعل به‌عنوان الگوی غالب تشکیل فعل مرکب ترکیبی، می‌توان به شباهت الگوهای تشکیل فعل مرکب ترکیبی در زبان بلوچی ساحلی و کردی هورامی پی برد.

با مقایسه نتایج پژوهش حاضر با نتایج پژوهش حسینی (۱۳۹۶) در مورد زبان مازندرانی مشخص می‌شود در هر دو زبان افعال مرکب ترکیبی صورت متناظر غیرترکیبی ندارند و باتوجه به نوع عنصر فعلی ممکن است لازم یا متعدی باشند.

مقایسه نتایج پژوهش حاضر با نتایج پژوهش سروش زارعی (۱۳۹۷) نشانگر این است که فعل مرکب در دو زبان بلوچی ساحلی و کردی کلهری از نظر مقوله عناصر تشکیل‌دهنده فعل مرکب ترکیبی دارای اشتراکاتی است. در کردی کلهری افعال ساده با عناصر موجود در آن زبان از جمله اسم، صفت، قید و پیشوند ترکیب می‌شوند و فعل مرکب می‌سازند؛ در بلوچی

ساحلی نیز عناصر غیر فعلی اسم، صفت، گروه حرف اضافه‌ای و اسم مفعول همراه با افعال ساده فعل مرکب ترکیبی تشکیل می‌دهند.

شکری (۱۳۸۰) درباره افعال مرکب در زبان گیلکی بیان می‌کند که این افعال از ترکیب اسم، صفت یا قید با فعل سبک ساخته می‌شوند. این ترکیب‌ها از نظر ساختاری مشابه فعل مرکب در بلوچی هستند، اگرچه از نظر واجی تفاوت‌هایی دارند.

در زبان تالشی نیز، براساس پژوهش رضایی (۲۰۱۱)، افعال مرکب با ترکیب سازه‌هایی غالباً اسم یا صفت با فعل ساده ساخته می‌شوند که این امر مشابه آن چیزی است که در بلوچی مشاهده شد.

حیدری‌نژاد و همکاران (۱۴۰۰) در بررسی تطبیقی گویش‌های تالشی، گیلکی و تاتی نشان دادند که ساخت فعل مرکب در این زبان‌ها عمدتاً ترکیبی و تحلیلی است و با فعل‌های سبک ساخته می‌شوند. ساختار نحوی و جایگاه حرف اضافه در این زبان‌ها شبیه داده‌های بلوچی ساحلی است.

شریف (۱۴۰۲) نشان می‌دهد که حرکت از ساخت‌های فعل پیشوندی در فارسی باستان و میانه، به سمت ساخت‌های ترکیبی (اسم/صفت + فعل سبک) در زبان‌های نوایرانی، یک روند گسترده و نظام‌مند است. ساخت‌های ترکیبی موجود را در بلوچی ساحلی نیز می‌توان در ادامه همان روند تحول ساخت‌واژی تحلیل کرد.

باتوجه به اینکه پژوهش حاضر تنها به بررسی ساخت فعل مرکب در بلوچی ساحلی پرداخته‌است پژوهش‌های بعدی می‌تواند به بررسی ساخت فعل مرکب در سایر گویش‌های زبان بلوچی بپردازد تا یافته نظری پژوهش حاضر در بوتۀ نقد قرار گیرد. علاوه بر آن می‌توان ساخت فعل مرکب در بلوچی را با دیگر زبان‌های ایرانی مقایسه کرد یا به مطالعه افعال مرکب اندام‌بنیاد در بلوچی پرداخت. در پایان، محدودیت‌های مکانی پژوهش حاضر و محدودیت دسترسی به پیکره‌های زبانی و منابع مکتوب زبان بلوچی باعث شد حجم نمونه داده‌های پژوهش کوچک باشد و نمونه‌ها به شیوۀ نمونه‌گیری در دسترس انتخاب شود؛ در مقیاس‌های بزرگ‌تر و با همکاری بین دانشگاهی و بین‌مؤسسه‌ای می‌توان چنین محدودیت‌هایی را از پیش رو برداشت تا نتایج و یافته‌ها قابلیت تعمیم قطعی‌تری داشته باشد.

پی‌نوشت

۱. از مجموعه دانشگاه دریانوردی چابهار، گویشوران محترم بلوچی ساحلی و از همه کسانی که به هر نحوی در این پژوهش به ما یاری رساندند، صمیمانه سپاسگزاریم.

۲. مابقی این افعال از نوع انضمامی بودند که نگارندگان در پژوهشی جداگانه به آن پرداخته‌اند.
۳. این مثال‌ها را مشارکان و پژوهشگر که گویشور بومی بلوچی ساحلی است تولید کرده‌اند.
۴. در مواردی که معنای تحت‌اللفظی ترکیب با معادل فارسی آن یکی نیست، هر دو در پراگماتیک قید شده‌است.
۵. پی‌بست فاعلی
۶. دل‌ذوب معنی تحت‌اللفظی صفت و معادل فارسی آن ترسیده (کسی که از ترس دلش ذوب شده) است.
۷. حالت غیر فاعلی
۸. مقوله ذکرشده کلمات همان مقوله‌ای است که مؤلف فرهنگ لغت مشخص نموده‌است.
۹. سوم شخص جمع
۱۰. در این مثال فعل با مفعول مطابقت نشان داده‌است. این یکی از ویژگی‌های ساخت کنایی است.

منابع

- ارانسکی ی. م. *زبان‌های ایرانی*. ترجمه علی‌اشرف صادقی، تهران: سخن، ۱۳۷۸.
- جهان‌دیده عبدالغفور. *فرهنگ بلوچی - فارسی*، تهران: معین، ۱۳۹۶.
- حسینی سیدهادی. *ساخت فعل مرکب در مازندرانی از منظر شناختی، پایان‌نامه کارشناسی/ارشد، سمنان: دانشگاه سمنان، ۱۳۹۶.*
- حیدری‌نژاد علیرضا، اکبری حسین و ناصری رضا. *بررسی تطبیقی ساختار فعل مرکب در زبان‌های گیلکی، تالشی و تاتی. مطالعات زبان‌های ایرانی*، ۱۴۰۰؛ ۳(۲)، ۲۸-۱.
- خانلری پرویز. *دستور تاریخی زبان فارسی*. تهران: استاتوس، ۱۳۸۳.
- دبیرمقدم محمد. *فعل مرکب در زبان فارسی. مجله زبان‌شناسی*، ۱۳۷۶؛ ۱۲(۱ و ۲): ۴۶-۲.
- ربانی ایرندگان ام‌سلمه. *بررسی همکرد در فعل‌های مرکب در زبان بلوچی براساس فرهنگ بلوچی فارسی. پایان‌نامه کارشناسی/ارشد، دانشگاه ولایت ایرانشهر، ۱۳۹۹.*
- زارعی سروش. *بررسی افعال مرکب و پیشوندی در زبان کردی (لهجه کلهری) باتکیه بر آثار ادبی معاصر، پایان‌نامه کارشناسی/ارشد، ایلام: دانشگاه ایلام، ۱۳۹۷.*
- شریف بابک. *نگاهی تاریخی - تحلیلی به ساخت افعال مرکب در زبان‌های ایرانی. مجله زبان‌های ایرانی*، نو، ۱۴۰۲؛ ۴(۱): ۷۵-۵۱.
- شکری گیتی. *بررسی ساختار افعال مرکب در زبان گیلکی (گویش لاهیجان). پایان‌نامه کارشناسی/ارشد، تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۰.*

عبدی محمدمین. فعل مرکب در زبان کردی هورامی در چارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، تهران: دانشگاه پیام‌نور. ۱۳۸۹.

محمودزهی، موسی. ساخت و صرف فعل ساده بلوچی و مقایسه اجمالی آن با فارسی. *زبان و زبان‌شناسی*. ۱۳۸۵؛ (۳): ۱-۱۶.

مشکوه‌الدینی مهدی. دستور زبان فارسی برپایه نظریه گشتاری. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد. ۱۳۷۴.

Jahani, C., & Korn, A. Balochi. In G. Windfuhr (Ed.), *The Iranian languages*. Routledge; 2009, 634-692.

Korn, A. *Balochi and the concept of North-Western Iranian*. In C. Jahani & A. Korn (Eds.), *The Baloch and their neighbours: Ethnic and linguistic contacts in Balochistan in historical and modern times*. Reichert; 2003, 49-60.

Rezai, M. *Compound verbs in Talyshi: A descriptive study* (Master's thesis). University of Manchester; 2011.

Spencer, A. *Noun incorporation in Chukchi*. *Language*; 1995; 71(3): 89-439.

روش استناد به این مقاله:

تباسیده عبدالخلیل، یاراحمدزهی ناهید و صفایی قلاتی مهدی. افعال مرکب ترکیبی در بلوچی ساحلی چابهار، زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، ۱۴۰۳؛ (۱۸)۲: ۱۳۵-۱۵۴. DOI:10.22124/plid.2025.29187.1700

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



نقد و بررسی اصطلاحات عرفانی در فرهنگ فارسی معین

احمد گلی^۳

رحمان مشتاق‌مهر^۲

بهزاد عباس‌زاده مبارکی^۱

چکیده

پژوهش حاضر نقد و بررسی کم‌وکیف تعاریف اصطلاحات عرفان و تصوف در فرهنگ فارسی معین است. در این فرهنگ حدود ۵۷۴ اصطلاح عرفان و تصوف به اجمال تعریف شده‌است. دستاوردهای پژوهش نشان می‌دهد با وجود اینکه ذکر شیوه‌نامه دقیق درباره اصطلاح و اصطلاح‌پردازی در مقدمه مغفول مانده‌است؛ اما نظام آوانگاری و علامت‌گذاری اصطلاحات، یکدست، دقیق و علمی است. تعاریفات تا حدود زیادی به‌دوراز عبارت‌پردازی‌های متکلفانه و نزدیک به زبان مخاطب معاصر است. فرهنگ در تعاریف، زبان مخصوص خود را دارد و خبری از ارجاعات و نقل قول‌های افراطی به متون منثور کهن نیست. تنها ۵۱٪ از تعاریف، به‌صورت کوتاه، منقول از متون است. فرهنگ در تعاریف اصطلاحات متکی بر متون نثر مخصوصا اصطلاح‌نامه‌ها و آثار جعفر سجادی است و شاهد مثال شعر بسیار کم‌رنگ و محدود است. البته نظام مدخل‌گزینی اصطلاحات تصوف چندان دقیق و روشن نیست و مدخل‌هایی هست که با وجود تعاریف عرفانی جزء اصطلاحات تصوف دانسته نشده‌اند؛ از این‌رو، پژوهشگران با رویکردی انتقادی و برپایه احصای اصطلاحات، همراه با ارائه آمار دقیق از منابع و شواهد شعری و متنی، به تحلیل کمی و کیفی اصطلاحات صوفیانه در این فرهنگ پرداخته‌اند.

واژگان کلیدی: فرهنگ معین، اصطلاح، عرفان و تصوف.

-
- ۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گرایش ادبیات عرفانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران (نویسنده مسؤل)
✉ behzadava2@yahoo.com
- ۲- استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران
r.moshtaghmehr@gmail.com
- ۳- استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران
ah.goli@yahoo.com

۱- مقدمه

فرهنگ فارسی معین از فرهنگ‌های گران‌سنگ فارسی پس از لغت‌نامهٔ دهخداست. دورهٔ شش‌جلدی آن ۳ بخش لغات، ترکیبات خارجی و اعلام دارد. معین با همکاری گروهی از دوستان فاضل و بالغ بر ۴۰۰ دانشجو در طی ۲۰ سال و با استفاده از ۳۰۰ هزار فیش کار تنظیم فرهنگ را پیش برد. فرهنگی که با تکیه بر میراث بزرگ دهخدا و با تأسی و الهام و تأثیرپذیری از فرهنگ‌های بزرگ غربی مثل لاروس^۱ و مؤلف آن «پیر لاروس^۲» و مرتفع ساختن نیازمندی‌های نسل معاصر تألیف و تدوین شده‌است (معین، ۱۳۷۱: چهل‌وچهار).

فرهنگ‌ها با وجود اهمیتی که در تدوین و تألیف آنها صورت گرفته، از خطاهای احتمالی مبرا نیستند چنانکه حسن انوری (۱۳۸۱: ۱۴) در مقدمهٔ فرهنگ بزرگ سخن می‌گوید: «فرهنگ‌نگاری کار پرخطری است که هر قدر مجهز به نظریه‌های درست باشد، خالی از کاستی نخواهد بود ... علاوه بر این، صاحب‌نظران نیک آگاهند که چنین کارهایی باید به‌مرور و در ویرایش‌های متعدد به کمال نزدیک شود». با تکیه بر همین رویکرد فرایند تعریف و مدخل‌گزینی اصطلاحات عرفان و تصوف در فرهنگ معین را ارزیابی خواهیم کرد. از طرفی نقد فرهنگ‌ها از آن منظر مهم است که از متون پرمراجعه و پرمخاطب هستند و می‌تواند راهگشای تألیف فرهنگ‌های در حال تدوینی چون فرهنگ جامع زبان فارسی باشد (جعفری، ۱۳۹۲: ۷۷).

شعبانزاده (۱۳۸۴: ۶۸-۷۰) به نقل از یاکوف مالکیل^۳ سنجه‌های مناسب ارزیابی یک فرهنگ را در سه سطح «۱- حجم فرهنگ‌ها یا گسترهٔ واژگانی ۲- دیدگاه نویسندهٔ فرهنگ ۳- شیوهٔ عرضهٔ اطلاعات در فرهنگ» معرفی می‌کند. او این سنجه‌ها را از اثر «فرهنگ‌ها فن و هنر فرهنگ‌نویسی» سیدنی لاندو^۴ نقل می‌کند. این کتاب در زمینهٔ نقد پیکرهٔ فرهنگ‌ها و بایدها و نبایدهای تعریف در فرهنگ‌های یک‌زبانه نگاشته شده‌است (Landau, 1991). سنجه‌های آن، فرهنگ را در قالب مقدمات، هویت دستوری واژگان، شیوهٔ تلفظ، داشتن علائم اختصاری، ترتیب ذکر واژگان و معانی آن، مخاطب، کاربری آسان و کیفیت و کارایی تعاریف بررسی می‌کند (لاندو، ۱۳۹۹). بنابراین تلاش شده‌است مؤلفه‌های یادشده از جمله مقدمهٔ فرهنگ، داشتن شیوه‌نامه در باب اصطلاح و اصطلاح‌گزینی، مخاطب اثر، زبان تعاریف، کیفیت

1. Grand Larousse encyclopédique en dix volumes
2. Pierre Larousse
3. Yakov Malkiel
4. Sidney Landau

و کارایی تعاریف، منابع و شواهد و تعداد و گستره اصطلاحات عرفانی از جنبه کمی و کیفی با ارائه اطلاعات دقیق در این فرهنگ واکاوی شود.

۱-۱- پیشینه پژوهش

تاکنون مقالاتی درباره نقد و بررسی کلی فرهنگ فارسی معین نوشته شده که محتوای قریب به اتفاق آنها به صورت کلی به بررسی و نقد و معرفی و توصیف فرهنگ می‌پردازد و در مواردی مانند مقاله «ضرورت بازنگری در بخش ترکیبات خارجی فرهنگ فارسی معین» (فضیلت، ۱۳۸۴: ۶۹-۸۰) نیاز به بازنگری آن را یادآور می‌شود؛ اما درباره نقد و بررسی اصطلاحات عرفان و تصوف صرفاً مقاله‌ای با عنوان «اصطلاحات صوفیه در فرهنگ معین، بررسی سه اصطلاح طوابع، لوايح و لوامع» (پورجوادی، ۱۳۷۶: ۵۲-۶۵) نگاشته شده که به صورت موردی به تعریف و مآخذ سه اصطلاح یادشده پرداخته‌است. بنابراین تاکنون هیچ اثر مستقلی به موضوع مقاله حاضر نپرداخته‌است و نقدها درباره فرهنگ، کلی و توصیفی یا به صورت موردی درباره برخی واژگان است.

۱-۲- بیان مسأله

مسأله اصلی پژوهش حاضر، نقد و بررسی اصطلاحات حوزه عرفان و تصوف در فرهنگ معین است. هدف پژوهش حاضر ارزیابی این نکته است که میزان دقت و اهتمام معین در فرایند مدخل‌گزینی و تعریف اصطلاحات حوزه عرفان و تصوف تا چه پایه‌ای بوده‌است. آیا در مقدمه فرهنگ اطلاعات لازم درباره شیوه‌نامه تعریف اصطلاحات وجود دارد؟ در تعریف این اصطلاحات چه رویکردی پیش گرفته‌است؟ شیوه ارجاع و زبان تعریف چگونه است؟ تعاریف، جامع و مانع، با حدود و ثغور مشخص و در حد یک فرهنگ عمومی با مخاطب عامه است؟ تفاوت و تشابه مدخل‌گزینی اصطلاحات عرفانی معین با اصطلاح‌نامه‌های تخصصی عرفانی چیست؟

گفتنی است معین در مقدمه، توضیحات و شیوه‌نامه چندان روشنی در باب تعریف و مدخل‌گزینی اصطلاحات عرفان و تصوف و سایر اصطلاحات ارائه نکرده‌است. از آنجاکه بخش اعظمی از لغات فرهنگ‌ها را اصطلاحات علوم گوناگون تشکیل می‌دهد ذکر شیوه‌نامه‌ای در

این باب ضروری به نظر می‌آید. چراکه مسکوت و مغفول ماندن آن باعث ایجاد آشفتگی‌ها و اشکالاتی در روند مدخل‌گزینی اصطلاحات تصوف شده‌است.

معین با اجتناب از ارجاعات افراطی سعی می‌کند تا حد امکان رویکردی اجمالی در تعریف اصطلاحات داشته باشد. چنانکه برخلاف لغت‌نامه دهخدا؛ تعریف اصطلاحاتش نقل مستقیم از متون نیست. او تنها برای نیمی از اصطلاحات به متون ارجاع می‌دهد و بقیه موارد را بدون نقل از جایی، با زبانی ساده و گیرا تعریف می‌کند. تعریفاتی که در چارچوب یک فرهنگ عمومی با مخاطب عامه منطقی و کارآمد و نزدیک به معیارهای فرهنگ‌نویسی علمی است. هرچند که در تعداد اصطلاحات با اصطلاح‌نامه‌های تخصصی عرفانی تفاوت‌هایی دارد اما مهم‌ترین منبع او در تعریف اصطلاحات همین اصطلاح‌نامه‌های عرفانی و فلسفی جعفر سجادی است، چنانکه بیش از نیمی از تعاریف اصطلاحات را عیناً از آثار وی نقل می‌کند. نگارندگان تلاش کرده‌اند ابتدا به اطلاعات اولیه درباره تعداد کل اصطلاحات، منابع تعریف، ریشه زبانی اصطلاحات، ساخت دستوری آنها و مقایسه تعداد مدخل‌ها با اصطلاح‌نامه‌های تخصصی بپردازند و سپس تعاریف، منابع و شواهد مثال، نحوه مدخل‌گزینی و کم و کیف تعریف اصطلاحات را به دور از کلی‌گویی‌های رایج در این فرهنگ واکاوی کنند.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- بررسی اطلاعات کلی فرهنگ در مقدمه

مطابق آنچه از یاکوف مالکیل نقل شد، یکی از سنجه‌ها و معیارهای ارزیابی فرهنگ‌ها، اطلاعاتی است که در مقدمه این آثار ذکر می‌شود. مقدمه فرهنگ معین کوتاه و کاربردی است. هرچند نیمی از مطالبی آن را در مقدمه لغت‌نامه دهخدا هم می‌توان یافت. در حقیقت معین بسیاری از مطالب بخش‌های «منابع زبان فارسی» و «عناصر اصلی زبان فارسی» (معین، ۱۳۷۱: ۴-۳۷) را از مقدمه لغت‌نامه دهخدا یعنی بخش «زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی» به قلم احسان یارشاطر و «اوستا» و «پارسی باستان» از خود معین (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۲-۴۰) عیناً نقل کرده‌است. همچنین بخش «فرهنگ‌های فارسی» (معین، ۱۳۷۱: ۳۹-۴۳) که به معرفی اجمالی فرهنگ‌های فارسی از ابتدا تا روزگار خود پرداخته‌است؛ هم به صورت مفصل در مقدمه لغت‌نامه دهخدا موجود است (نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۸۰-۲۷۰). در حقیقت، معین خلاصه‌ای از آن مطالب را دوباره نقل کرده‌است. به نظر می‌رسد مناسب‌تر آن بود که مؤلفان به تبیین تمایز میان لغت و اصطلاح می‌پرداختند و در کنار آن، شیوه‌نامه جامع‌تری برای تنظیم و تدوین

فرهنگ فراهم می‌ساختند. زیرا برای مثال مخاطبی که در جست‌وجوی اصطلاحات تصوف در فرهنگ‌های عمومی است، نمی‌داند چرا معین لفظی را با علامت (تص.) جزء دایره اصطلاحات تصوف به کار برده و چرا برخی الفاظ را با وجود داشتن تعریف صوفیانه و عارفانه با نشان (تص.) علامت‌گذاری نکرده‌است.

بقیه مطالب شامل مقدمه‌ای روشن و دقیق است و در آن بخش‌هایی وجود دارد که تا قبل از معین در فرهنگ‌های فارسی رایج نبود، مثل بخش «نشانه‌های اختصاری» و «جدول تطبیق حروف تلفظ‌نگاری». این دو جدول که تعریفات را کارآمد و علمی کرده‌است از اختصاصات و امتیازات فرهنگ معین است. همچنین قسمت «روش ما»، «امتیازات فرهنگ» و «مآخذ» نیز دقیق کار شده‌است.

۲-۱-۱- بی‌توجهی به مبحث اصطلاح

امتیاز فرهنگ معین نسبت به لغتنامه دهخدا این است که معین حداقل اصطلاحات هر حوزه را با علامت اختصاری یکدست مشخص کرده‌است. مثلاً (فل. = فلسفه)، (تص. = تصوف)، (تف. = تفسیر)، (منط. = منطق) و آن بلا تکلیفی که مخاطب درباره اصطلاحات عرفان و تصوف در لغت‌نامه دهخدا دارد در فرهنگ معین ندارد.

معین با اینکه «شیوه‌نامه» و توضیحات روشنی درباره روند کار خویش دارد، اما کمترین توضیحی درباره نحوه تعریف و اصول و معیارهای تعریف اصطلاحات ندارد. هیچ صحبتی در باب تفاوت لفظ با اصطلاح و اصول مدخل‌گزینی اصطلاحات نمی‌کند. تنها توضیح او درباره اصطلاحات حوزه‌های مختلف علوم این است که «پیش از تعریف لغتی از لحاظ ادبی، علمی، هنری و غیره، علم و فنی که لغت مذکور در آن، مورد بحث است با نشانه اختصاری در داخل پرانتز نموده شده‌است؛ مثلاً (پز. = پزشکی) (جان. = جانورشناسی) (گیا. = گیاه‌شناسی) (نجم. = نجوم) و غیره» (معین، ۱۳۷۱: ۶۲). معین (همان: ۳۸) با اینکه به اهمیت و رتبه شامخ اشعار عرفانی فارسی در ادبیات جهان اذعان می‌کند (همان: ۳۸) اما شیوه‌نامه و توضیح حداقلی درباره نحوه مدخل‌گزینی اصطلاحات حوزه عرفان ندارد.

علاوه بر این، معین در قسمت «فرهنگ‌های ما» از سلسله فرهنگ‌های موضوعی و اختصاصی فارسی که قرار بود تهیه و چاپ بشوند سخن می‌گوید. فرهنگ‌هایی با عنوان فرهنگ عروض، فرهنگ هنری، فرهنگ طبیعی، فرهنگ پزشکی، فرهنگ دستوری، فرهنگ تلفظی، فرهنگ املائی، فرهنگ تصحیحات و تحریفات، فرهنگ مترادف متضاد، فرهنگ تاریخ

استعمال لغات، فرهنگ موارد استعمال و نکات ادبی (همان: ۴۶). در این فهرست، جایی برای فرهنگ اصطلاحات و الفاظ عرفانی پیش‌بینی نشده‌است. شاید به این دلیل که او اصطلاح‌نامه عرفانی سجادی را که بارها از آن در تعریف اصطلاحات بهره برده، کافی می‌دانسته‌است.

۲-۲- نقد و بررسی مدخل‌ها

۲-۲-۱- فهرست اصطلاحات عرفان و تصوف

در چاپ شش‌جلدی فرهنگ فارسی معین، اصطلاحات عرفان و تصوف در چهار مجلد اول آمده‌اند. در این فرهنگ حوزه کاربرد اصطلاحات را از طریق علامتی که در جدول علائم اختصاری توضیح داده، می‌شناسیم. او برای اصطلاحات حوزه عرفان و تصوف از علامت اختصاری (تص.) استفاده می‌کند. شیوه علامت‌گذاری این اصطلاحات در فرهنگ معین یکدست است؛ بنابراین با جست‌وجوی آن؛ اصطلاحات، الفاظ و تعبیر مربوط به حوزه تصوف و عرفان گردآوری شد. این اصطلاحات همراه با علامت اختصاری منابعی^(۱) که در تعریف از آن‌ها استفاده شده به شرح زیر است:

جدول ۱- راهنمای منابع استفاده‌شده در تعریف مصطلحات عرفانی فرهنگ فارسی معین

نام منبع	علامت اختصاری	نام منبع	علامت اختصاری
فرهنگ علوم عقلی سجادی	فرع	اصطلاحات شاه نعمت‌الله	اش
فرهنگ مصطلحات عرفانی سجادی	فرم	اصطلاحات الصوفیه	اص
فرهنگ لغات فلسفی سجادی	فرلغا	منطق الطیر گوهرین	منط
کشف اصطلاحات الفنون تهنوی	کش	اسرارنامه گوهرین	اسر
تعریفات جرجانی	ت	تاریخ تصوف غنی	تغ

سایر منابع کم‌کاربرد: اسفار، کشف‌المحجوب، رساله قشیریه، عالم‌آرا، مصباح الهدایه، دستور العلماء، شرح گلشن راز، اسرارالتوحید، اوصاف الاشراف، خلاصه مثنوی فروزانفر، معارف بهاء ولد فروزانفر، نفائس الفنون، شرح قیصری، آندراج، کشف اللغات، مقدمه مصباح الهدایه همایی، مرصادالعباد، لمع و اللمع، اشعه اللمعات، کشف‌الاسرار و دو منبع ناشناس: مقالات الحنفاء و تقریرات فاضل تونی.

فهرست اصطلاحات: آ: آب، آب‌استاده، آب بی‌حد، آبِ آب، آبِ حق، آب حیات ...

الف: ابدال، ابدیت، اتحاد، اتصال، اثبات، اجتناب، اجسام ...

ب: با خود، باد (کش)، بزرگ، بزرگی، بستگی ...

خ: خاتم (اش، فرع)، خادم (فرع)، خاطر (فرع)، خاطر حقانی (فرع)، خاطر شیطانی (فرع)، خاطر نفسانی (فرع) (۳) ...

۲-۲-۲- آمار کل مدخل‌ها

اگر بخواهیم تعداد مدخل‌های فرهنگ معین را با تعداد اصطلاحات عرفانی مقایسه کنیم؛ باید بگوییم که فرهنگ معین به گواه آمار و عددی که برای نسخه شش جلدی آن گفته‌اند (۳) حدود ۱۵۰ هزار مدخل دارد که دو جلد از آن مختص اعلام است. از طرفی تعداد مدخل‌های اصطلاحات عرفانی که از فرهنگ معین احصا و استخراج شد حدود ۵۷۴ مدخل است؛ بنابراین اصطلاحات عرفانی در مقایسه با کل مدخل‌های لغت‌نامه در حدود ۰/۳۸٪ سی‌وهشت صد درصد است و اگر اعلام را از کل مدخل‌ها کسر کنیم - حدود دو جلد از شش جلد و تقریباً حدود ۰/۳۰٪ درصد مدخل‌ها - نسبت اصطلاحات عرفانی در مقایسه با کل مدخل‌های باقی‌مانده حدود ۰/۵۷٪ می‌شود؛ یعنی حدود نیم درصد از مدخل‌های فرهنگ معین شامل اصطلاحات عرفانی است.

۲-۲-۳- ریشه زبانی اصطلاحات عرفان و تصوف در فرهنگ معین

در فرهنگ معین حدود ۸۷ اصطلاح عرفانی فارسی وجود دارد؛ یعنی حدود ۰/۱۵٪ از کل اصطلاحات عرفانی آن، اصطلاحات عرفانی فارسی است. به این شرح:

آب، آبِ استاده، آبِ آب، آشفته‌سامان، اکسیر، انبار، انباردار، انبان، با خود، باد، بزرگ، بزرگی، بستگی، بنده خدا، بیرنگ، پارچه، پاکباز، پالهنک، پخته، پرده، پرواز، پریشانی، پست، پشمینه‌پوش، پیاله، پیام، پیر، پیر خانقه، پیر خرابات، پیر دلیل، پیر گلرنگ، پیر مغان، پیر میخانه، پیر میکده، پیش کسوت، پیش کسوتی، پیمان، تاراج، تخت‌نشینان خاک، جامه، جامه-چاک، جامه‌شویی، جهان‌بین، چرخ، خانه، خم، دام، درد، درون، دریا، دست، دستگاه، دستگیر، دستگیری، دل، دلگشا، دم، دوستی، دوش، دهان، دهش، دیر، دیوانگی، رخ، رند، رندی، رونده، زانو، زنده، ساحل، ساغر، سبکسر، سر سپردن، سرسپرده، شاه، غمکده، غمگسار، فکنده سر، کاروبار، گرمی، گشاد، گیسو، لب، مرغ دل، من، ناز، هستی.

سایر اصطلاحات در فرهنگ معین یا کاملاً عربی هستند یا کلماتی مرکب از الفاظ عربی

و فارسی.

۲-۲-۴- ساخت دستوری اصطلاحات

در فرهنگ معین ۳۸۶ مدخل از کل اصطلاحات تصوف شامل کلمات ساده و مشتق است. حدود ۱۷۹ مدخل از کل اصطلاحات تصوف نیز ترکیبات وصفی و اضافی و عطفی و مصدری است. تعبیرات به کاررفته نیز ۵ مدخل است: عشق را عشق است، متحقق بحق، متحقق بحق و خلق، وحدت در کثرت، کثرت در وحدت. درنهایت ۲ مدخل ضمیر است یعنی «من» و «هو». ۲ مدخل نیز حرف است یعنی «الف» و «لا».

۲-۲-۵- مقایسه اصطلاحات عرفانی معین با اصطلاح‌نامه‌های تخصصی عرفانی سجادی و گوهرین

با مقایسه اصطلاحات عرفان و تصوف اصطلاح‌نامه سجادی با اصطلاحات عرفانی فرهنگ معین می‌توان پی برد که این اصطلاحات در اثر سجادی ضبط نشده‌اند:

آب استاده، آب بی‌حد، آب حق، آب صفا، آشفته‌حال، آشفته‌سامان، ابدیت، اثبات، اجتناب، اجسام، ارادت، اربعین، استغناء، الف، امن، آنادان، انبار، انباردار انبان، انتباه، انتشار، انقباض، ایحاء، باخود، بزرگ، بستگی، بی‌رنگ، پارچه، پالهنک، پخته، پرواز، پرهیز، پریشانی، پست، پیام، پیش‌کسوت، تجلیه، تخت‌نشینان خاک، تشرف، جان‌شناس، جانب بی‌جانبی، جانی، جزو، جهان‌بین، چرخ، حدسیات، خُبره، دثار، درون، دستگیر، دلیل، دهر، دهش، راهرو، رقیب، رونده، زانو، زاویه، زنده، سانج، سایل، سبکسر، سر سپردن، سرسپرده، سلسله، شیرمرد، صابر، صبار، صفادادن، ضرورت، طیبیب، طبیعت، طرب، عالییه، عماء، علف، غمکده، غوایت، غول، فانی، فتوح، فکنده‌سر، قال، قالب، قالت، قبیح، قدم، قلم، قمر، قوت، قیظه، کشته، کناره، کنز، گشاد، لذت وهمی، لوح محفوظ، مبدع، متعرف، محجوب، محق، محقق، مرغدل، مرقع، مشایخ، مطلوب، مفرد، ملاح، ملوک، من، منتشا، منزله، نعت، نَفَس، نونیا، ولی، هستی، هجران.

الفاظ و کلماتی که در فرهنگ معین به‌عنوان اصطلاح تصوف قلمداد شده‌اند، اما در شرح اصطلاحات تصوف گوهرین ضبط نشده‌اند عبارت‌اند از:

آب استاده، آب بی‌حد، آب حق، آشفته‌حال، آشفته‌سامان، اجسام، اکسیر، امن، آنادان، انبار، انباردار، انبان، انتشار، انقباض، باخود، بزرگ، بزرگی، بستگی، بیرنگ، پارچه، پالهنک، پخته، پرواز، پرهیز، پریشانی، پست، پیش‌کسوت، پیمانیه، تاراج، تشرف، جان‌شناس، جانب بی‌جانبی، جانی، جزو، جهان‌بین، چرخ، حبیب، حدسیات، حمد، خانه، خبره، خضوع، خط، خطوط، خلسه، خم، خیمه، خیمه زدن، دام، دثار، درد، درون، دریا، دست، دستگاه، دستگیر،

دستگیری، دقیقه، دلیل، دوستی، دوش، دولت، دهان، دهر، دیوانگی، ذهاب، راحت، راهرو، ربیع، رفیق، رقیب، رونده، ریحان، زانو، زنده، ساحل، ساعد، ساغر، سانج، سایل، سبکسر، سحق، سر سپردن، سقوط، سلسله، شرو، شیرمرد، صابر، طرب، طفل، عالیه، علف، عماء، غمزه، غمکده، غمگسار، غوایت، غول، فتق، فکنده سر، قابل، قال، قالب، قالت، قدح، قیظه، کاروبار، کشته، کناره، کین، گرمی، گشاد، گوهر، گیسو، لایحه، لب، لذت وهمی، مبدع، متسبب، متعرف، محبوب، مرشد، مرغ دل، مرغ روحانی، مشایخ، ملاحظت، من، منتشا، منزله، ناله، ناموس، نعت، نونیا، وجدان، هجران.

الفاظ مذکور نه در میان بیش از دو هزار اصطلاح عرفان و تصوف اصطلاح‌نامه سجادی وجود دارند و نه در میان بیش از هزار و دویست مدخل شرح اصطلاحات عرفان و تصوف صادق گوهرین. از آنجاکه شیوه‌نامه و تعریف دقیقی از مبحث اصطلاح و غیر اصطلاح در فرهنگ‌های عمومی و حتی در اصطلاح‌نامه‌های تخصصی عرفانی وجود ندارد؛ بنابراین داده‌ها و اطلاع کافی وجود ندارد تا علت این اختلاف در میزان و تعداد و نوع اصطلاحات بررسی شود. البته ممکن است در این اصطلاح‌نامه‌ها تنها صورت بسیط یا ریشه‌ای یا مترادف یک مدخل ذکر شده باشد؛ برای مثال، «هجر» آمده اما «هجران» نیامده است. در حالی که فرهنگ‌های لغت به دلیل جامعیت و شمول خود، تمامی صورت‌های واژگان را مستقل از ریشه درج کرده‌اند. با این همه، اصطلاحاتی در فرهنگ معین وجود دارد که در هیچ‌یک از اصطلاح‌نامه‌های تخصصی عرفانی ثبت نشده‌اند؛ از جمله درون، درد، دستگیر، رونده، گشاد، مرغ دل و ... شایان توجه است که بخش قابل توجهی از این اصطلاحات، فارسی هستند.

۲-۲-۶- نقد مدخل گزینی

گاهی به مواردی برمی‌خوریم که یک اصطلاح دو بار با یک تعریف عینا تکرار می‌شود. ذوالعقل: «۱. صاحب عقل. خداوند خرد. خردمند ۲- (تص.) آنکه خلق را ظاهر بیند و حق باطن، و حق نزد او آیینۀ خلق باشد» (معین، ۱۳۷۱: ۱۳۹). ذوعقل: «۱. صاحب عقل. خداوند خرد. خردمند ۲- (تص.) آنکه خلق را ظاهر بیند و حق باطن، و حق نزد او آیینۀ خلق باشد» (ذوالعقل) (همان: ۱۴۴). این دو مدخل در بخش نهایی مجلد چهارم، یعنی بخش ترکیبات خارجی با این استدلال که جزء الفاظ فارسی نیستند گرد آمده‌اند و تعریف و مدخل عینا تکرار شده است. مؤلفان می‌توانستند یکی از مدخل‌ها را به دیگری ارجاع دهند تا سبب اطالۀ

کلام و حجیم‌تر شدن فرهنگ نشود؛ هرچند که بسیاری از این واژگان بدون (ال) عربی در زبان فارسی جا افتاده‌اند. لذا تفکیک این الفاظ در بخشی جداگانه با این پیش‌فرض که خارج از حیطه کلمات فارسی هستند چندان قابل توجیه نیست. چنانکه برای مثال می‌توانست «انسان الکامل» یا «حقیقه‌المحمدیه» (معین، ۱۳۷۱: ۳۰ و ۱۱۰) را بدون «ال» در همان بخش اصلی فرهنگ ذکر کند، کاری که لغت‌نامه دهخدا و سخن هم انجام داده‌اند.

یا ترکیباتی مثل عالم الأمر: «(امر.) (فل. تص.) عالم امر (بخش ۱: عالم)». عالم الجبروت: «(امر.) (فل. تص.) عالم جبروت (بخش ۱: عالم)». عالم الملكوت: «(امر.) (فل. تص.) عالم ملکوت (بخش ۱: عالم)» (همان: ۱۹۸) که معین باز این الفاظ را با این استدلال که غیرفارسی هستند در بخش ترکیبات خارجی آورده‌است؛ اما در تعریف هر کدام می‌بینیم همگی در بخش اصلی فرهنگ در ذیل مدخل «عالم» تعریف شده‌اند و سؤال اینجاست وقتی یک مدخل در قسمت اصلی فرهنگ تعریف و توضیح دارد چرا باید دوباره در بخش دوم صرفاً با اضافه کردن «ال» اصطلاح گرفته شود و باعث حجیم‌تر شدن بی‌وجه فرهنگ شود. چه با این توجیه بسیاری از الفاظ عربی بخش اصلی را با اضافه کردن «ال» عربی می‌توان مجدداً در بخش ترکیبات خارجی آورد.

گاهی هم با اصطلاحاتی مواجه می‌شویم که با توجه به تعریفی که دارند به نظر می‌رسد در مدخل‌گزینی آن‌ها به‌عنوان اصطلاح عرفان و تصوف اشتباهی صورت پذیرفته باشد. مثل «ملکیت: ... (تص. حق.) رابطه‌ای است مشروع میان مالک و مملوک یا ملک. این رابطه در اصطلاح امری مشکک و قابل شدت و ضعف است و بحسب مراتب مذکور به مالکیت عین و مالکیت منافع و حق انتفاع عدد پیدا می‌کند. در مالکیت کامل مالک حق هر گونه انتفاع اعم از انتقال و انتفاع و اسقاط و اتلاف ملک را جز آنچه به‌موجب قانون منع شده - دارا می‌باشد» (همان: ۴۳۵۰). تعریف هم مؤید این است که یک اصطلاح حقوقی است تا اصطلاحی عرفانی. از طرفی در اصطلاح‌نامه‌های تخصصی عرفانی هم چنین مدخلی ضبط نشده‌است. بنابراین خطای مدخل‌گزینی یا علامت‌گذاری نادرست در این مورد محرز است.

۲-۳- نقد و بررسی تعریف

روال تعریف در فرهنگ فارسی معین بدین‌صورت است که او معانی و توضیحات مختلف مربوط به یک کلمه را شماره‌گذاری کرده و همین امر باعث نظم و ترتیب در فرهنگ

شده‌است. علاوه بر آن، مخاطب راحت‌تر می‌تواند معانی مختلف یک واژه را در ذیل تعریف پیدا کند. دهخدا برای این کار از علامت تفکیک معنا (||) استفاده می‌کند. از نظر کاربردی روش معین به نظر کارآمدتر می‌آید زیرا یافتن شماره‌ها در تعریف از یافتن این علامت آسان‌تر است. از طرفی اگر یک کلمه معنای اصطلاحی داشته باشد معین با ذکر حوزه کاربرد کلمه با علامت‌های اختصاری آن را دقیق مشخص کرده و سپس تعریف می‌کند. او تعریف اصطلاحات عرفانی را معمولاً در آخرین شماره‌گان تعریف ذکر می‌کند؛ مثلاً: اوتاد: «(ا.) ج و تد. ۱- میخ‌ها ۲- (ع.) و تدهای عروض ... ۳- (تص.) پیشوایان طریقت ۴- (تص.) چهار تن از بزرگان که در چهار جهت دنیا باشند و به منزله چهار رکن عالمند» (معین، ۱۳۷۱: ۳۹۹).

۲-۳-۱- بررسی تعریف و علامت‌گذاری اصطلاحات عرفان و تصوف

راهنمای استفاده فرهنگ برای کاربران و میزان مفید بودن آن از مؤلفه‌های مهم ارزیابی فرهنگ‌هاست (جعفری، ۱۳۹۲: ۸۸). در فرهنگ معین تنها راه شناخت و تمایز اصطلاحات حوزه عرفان و تصوف از سایر الفاظ و اصطلاحات مثل اصطلاحات فلسفی، منطقی و ... این است که وی با علامت اختصاری اصطلاحات حوزه‌های مختلف را مشخص کرده‌است؛ مثلاً (جامع). برای جامعه‌شناسی، (حق.) برای حقوق، (نج.) برای نجوم، (فل.) برای فلسفه و (تص.) برای تصوف. جای درنگ اینجاست که در این فرهنگ با الفاظی مواجه می‌شویم که تعریف و توضیح مدخل نشان می‌دهد از الفاظ و تعابیر مربوط به حوزه عرفان و تصوف هستند؛ اما معین آن‌ها را با علامت (تص.) مشخص نکرده‌است. در حقیقت به دلیل اینکه در مقدمه فرهنگ شیوه‌نامه‌ای در این باب وجود ندارد مشخص نیست معین با چه معیاری اصطلاحات تصوف را انتخاب کرده‌است و باز معلوم نمی‌شود وقتی کلماتی تعریفی با مفاهیم صوفیانه و عارفانه دارند چرا علامت (تص.) برای آن‌ها نیامده و از اصطلاحات عرفان و تصوف قلمداد نشده‌اند. برخی از این مدخل‌ها عبارت‌اند از:

اربعین: «۲... چله، چهله، مدت چهل روز که صوفیان به گوشه‌ای نشستند، ریاضت و عبادت کنند» (معین، ۱۳۷۱: ۱۸۱).

جبرئیل: «دل که به‌زعم صوفیان مهبط انوار الهی و محل وحی و الهام اوست» (همان:

۱۲۱۵). این مدخل در اصطلاح‌نامه عرفانی سجادی به عنوان اصطلاح تصوف ضبط شده‌است.

تصوف: «۱- صوفی شدن، پشمینه‌پوش گردیدن، سالک راه حق ۲- طریقه درویشان» (همان: ۱۰۹۲). این مدخل در هر دو اصطلاح‌نامه سجادی و گوهرین ضبط است. خانگاہ: «... ۲- محلی که مرشدان و درویشان در آن سکونت کنند و رسوم و آداب تصوف را اجرا کنند» (معین، ۱۳۷۱: ۱۳۹۳).

زاویه: «اطلاقی در خانقاه و مانند آن که به خلوت و ریاضت سالکان و فقرا اختصاص دارد» (همان: ۱۷۱۵). این درحالی است که معین «دیر» را اصطلاح تصوف تلقی کرده‌است. «دیر: ... ۲- (تص.) مجلس عرفا و اولیاء» (همان: ۱۵۹۱).

صفات جلالیه: «صفاتی که متعلق به قهر و غضب و عزت خداوند است». صفات جمالیه: صفاتی که متعلق به لطف و رحمت خداست» (تاریخ تصوف ۶۴۹، فرع. سج ۱۶۶) (همان: ۲۱۵۰). تعریف این مدخل هم از اصطلاح‌نامه سجادی نقل شده‌است اما با وجود این، اصطلاح عرفان تلقی نشده‌است.

صوفی: «۱- آنکه جامه پشمین پوشد؛ پشمینه‌پوش ۲- کسی که پیرو طریقه تصوف باشد» (همان: ۲۱۷۳).

عرفان: «... یافتن حقایق اشیاء به طریق کشف و شهود و به این جهت تصوف یکی از جلوه‌های عرفان است» (همان: ۲۲۹۲). این مدخل هم از امهات اصطلاحات حوزه تصوف است و سجادی هم ضبط کرده‌است.

رباط: «محلی مانند زاویه و خانقاه که صوفیان و طلاب فقیر در آن سکنی گزینند» (همان: ۱۶۳۵).

معنوی: «شخصی که در عالم باطن و معنا سیر می‌کند؛ عارف» (همان: ۴۲۴۴).

مقامات معنوی: «درجات عالم باطن، مقامات عرفانی ...» (همان: ۴۲۴۴).

موارد مذکور را می‌توان با مدخل‌های زیر مقایسه کرد که معین آنها را با علامت (تص.) اصطلاح صوفیه تلقی کرده‌است.

اجسام: «(تص.) عرش و کرسی» (همان: ۱۴۹).

امین: «۵- (تص.) مرشد، مرد کامل» (همان: ۳۵۷).

آنادان: «۲- (تص.) عارف ربانی» (همان: ۳۵۸).

بزرگ: «۱۰- (تص.) مرشد، ولی» (همان: ۵۲۱).

پارچه: «[پار = پاره + چه، پس. تص. ۱- پارچه، تکه، قطعه. ۲- هر چیز بافته شده خواه از ابریشم یا از پنبه و کتان ... پاره‌ای، کمی، اندکی» (همان: ۵۶۳). به احتمال زیاد در این مدخل علامت تصوف به اشتباه ثبت شده باشد. چه هیچ یک از معانی، متضمن معنی عرفانی و صوفیانه نیست.

جامه: «(تص. ۰) بدن آدمی (که جسم را لباس جان دانند و خورشید را روح حیوان)» (معین، ۱۳۷۱: ۱۲۰۸).

خلع: «خلع قالب ... (تص. ۰) مردن» (همان: ۱۴۳۵).

دُر: «... ۳- (تص. ۰) مطاوعت» (همان: ۱۵۰۰).

علم شریعت: «(شرع. تص. ۰) علم به احکام ظاهری شریعت که او را سه رکن است: کتاب، سنت و اجماع» (همان: ۲۳۴۳).

مشایخ: «۳- مرشدان (تصوف) ...» (همان: ۴۱۳۱).

به هر روی، این موارد متناقض بیش از پیش نشان می‌دهد که ملاک و معیار دقیقی برای اصطلاح‌گزینی در فرهنگ‌های عمومی وجود ندارد؛ زیرا در نوع تعاریفات و نوع مدخل‌ها تفاوت زیادی وجود ندارد که مدخل «دیر» جزء دایره اصطلاحات عرفان دانسته شود اما مدخل «زاویه و رباط و خانقاه» جزء این اصطلاحات محسوب نشود. حتی گاهی به تعبیراتی برمی‌خوریم که معلوم نیست به چه قرینه و معیاری اصطلاح قلمداد شده است؛ مثلاً در ذیل مدخل «عشق» ترکیبی آمده با عنوان: «عشق را عشق است: (تص. ۰) مورد کمال توجه است، شایان احترام است: جمال مولا را عشق است» (همان: ۲۳۰۴). ترکیبی که در اصطلاح‌نامه‌های عرفان و تصوف هم ضبط نشده است. یا مثلاً دو مدخل «انبار: ۴- (تص. ۰) ضمیر انسانی» (همان: ۳۵۹) و «انباردار: ۲- (تص. ۰) جویای حقیقت و سالک طالب که دلش مخزن اسرار است» (همان‌جا) که هر دو بدون اینکه منبعی برای تعریفشان ذکر شود اصطلاح عرفانی به حساب آمده‌اند، در حالی که در اصطلاح‌نامه‌های عرفانی سجادی و گوهرین هم وجود ندارند. و قابل تأمل اینکه در لغت‌نامه دهخدا هم این دو مدخل به نقل از فرهنگ فارسی معین اصطلاح عرفانی تلقی شده‌اند (نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ۳۴۲۸). بنابراین روشن نیست معین این الفاظ را از کدام متون و با چه استنادی اصطلاح عرفان شمرده است. البته این نوع مدخل‌ها کم هم نیستند مثل آب استاده: «۲- (تص. ۰) مردی که در باطن به سیر الی الله مشغول است» و جهان‌بین: «۶- (تص. ۰) روحی که در باطن آدمی نهفته است» (معین، ۱۳۷۱: ۳ و ۱۲۵۸).

۲-۴-۲- نقد و بررسی کمیت تعریفات

۲-۴-۱- تلفظ‌نگاری^۱

از مهم‌ترین ویژگی‌های فرهنگ معین، که فرهنگ او را نسبت به سایر فرهنگ‌ها متمایز می‌کند، شیوه تلفظ‌نگاری اوست که با تکیه و تأسی از فرهنگ‌های غربی مثل «لاروس» تدوین شده‌است. معین این مورد را یکی از امتیازات فرهنگ خود برمی‌شمارد. «آگاهی از تلفظ کلمه (تلفظ صحیح و قدیم و تلفظ معمول و متداول)» (همان: ۷۶). او در این کار قواعد و معیارهای مشخص علمی به کار گرفته‌است که در فرهنگ‌های پیش از او بدین شکل و شمایل و کیفیت رایج نبوده‌است. معین با استفاده از حروف لاتین و یونانی به آوانگاری الفاظ می‌پردازد. اهمیت و ارزش این کار زمانی آشکار می‌شود که مخاطب با واژه‌های ناآشنا و مهجور یا تلفظ‌های گوناگون یک کلمه مواجه می‌شود. اصطلاحاتی مثل ایحاء [’ihä] - حرق [hary] - دبور [dabür] - دهش [dahaš] - عماء [’amä] - روع [raw] - غنی [yanī] - غنی [yenä] - ورقاء [’varyä] - درة البيضاء [’dorrat-ol-bazä].

معین در جدول تطبیقی معادل فارسی و لاتین حروف را در مقابل هم آورده‌است و به تفصیل درباره اصول تلفظ‌نگاری مدخل‌ها صحبت کرده و شیوه‌نامه کاملی در این باره تدوین کرده‌است (نک. همان: ۵۳ و ۱۰۳).

۲-۴-۲- حجم تعاریف

فرهنگ‌نویس باید به مخاطب خود توجه کند. «زیرا فرهنگ نویسی تمرینی برای افزایش دانش انسان نیست، بلکه کاری عملی است برای تدوین متونی که دیگران بتوانند درک بکنند یعنی مشغله ذهنی فرهنگ‌نویس ارائه تعریفی است که مخاطب بتواند بفهمد» (لاندو، ۱۳۹۹: ۲). در فرهنگ معین در تعاریف پرحرفی نمی‌شود و با ارائه کمترین کلمات یعنی اختصار و اجمال صورت می‌پذیرد. از شواهد و امثله در تعریف بسیاری از اصطلاحات عرفان و تصوف خبری نیست. مخصوصاً شواهد مثال شعری. همین حجم تعریفات را کاهش داده‌است و اگر متنی از متون عرفانی نقل می‌شود کوتاه و مختصر است؛ بنابراین اکثر قریب به اتفاق تعریفات از چند سطر ستونی تجاوز نمی‌کند. چیزی که شاید بتوان آن را تأثیرپذیری معین از فرهنگ‌نویسان غربی دانست. مثل غمزه: «۴- (تص.) فیض و جذبه باطن که نسبت به سالک واقع شود»

1. Phonetic

(معین، ۱۳۷۱: ۲۴۴۰) یا غنی: «۳- (تص.) آرامش دل به وعده‌گاه الهی است. اهل الله گویند: غنی خشنودی به وجود و شکیبایی بر مفقود باشد» (همان: ۲۴۴۶).

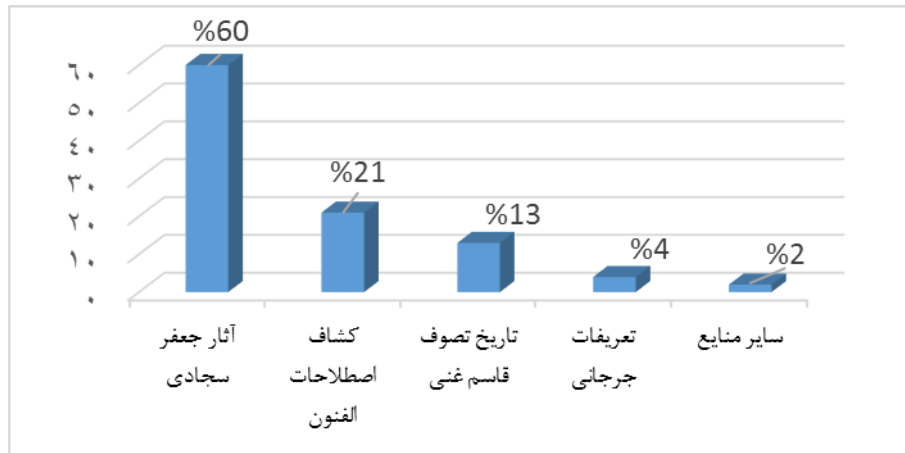
اما این‌گونه نیست که تمام تعاریفات کوتاه و مجمل باشد. گاهی به سبب نفس اصطلاح بودن لفظ، نیاز به توضیح بیشتر هم پیش می‌آید. البته منظور ما از تفصیل در فرهنگ معین با تفصیل در لغت‌نامهٔ دهخدا یکسان نیست. بلکه اینجا در مقام مقایسه با سایر تعاریفات خود فرهنگ معین است. لذا شماری از اصطلاحات که تعاریف مفصلی نسبت به روال کل فرهنگ دارند عبارت‌اند از: سفر، طلب، غوایت، غیبت، غیرت، فتح، فقر، قلم، روح مقدس، فنا، قلم، کلمات تامات، کمال، لب، لذت وهمی، لواط، لوح محفوظ، محبت، مراقبه، مقام، وحدت وجود، وحدت، ولی و بقاء بالله؛ یعنی حدود ۵٪ از اصطلاحات عرفانی تعاریف مفصلی دارند.

۲-۴-۳- منابع تعریف اصطلاحات

در فرهنگ فارسی معین حدود ۵۷۴ مدخل مربوط به اصطلاحات و الفاظ حوزهٔ عرفان و تصوف آمده‌است. در این فرهنگ در مقایسه با لغت‌نامهٔ دهخدا اهتمام زیادی برای نقل منبع تعاریف وجود ندارد. یعنی در این فرهنگ حدود ۲۹۲ مدخل از کل اصطلاحات عرفانی در تعریف منبع دارند؛ یعنی حدود ۵۱٪ از اصطلاحات و حدود ۲۸۲ مدخل، یعنی حدود ۴۹٪ بدون منبع تعریف شده‌اند. درحالی‌که در لغت‌نامهٔ دهخدا برای حدود ۹۴٪ از مدخل‌ها در تعریف منبع ذکر شده‌است؛ بنابراین در فرهنگ معین حدود نیمی از اصطلاحات بدون ذکر منبع و ارجاع تعریف شده‌است^(۴) که جزئیات آن بدین شرح است:

- بیشترین اتکای فرهنگ معین در ارجاع و نقل تعاریفات از اصطلاح‌نامه‌های جعفر سجادی است. نخست فرهنگ علوم عقلی سجادی که در تعریف ۱۳۲ مدخل از آن استفاده شده که شامل ۴۵٪ از کل تعاریفات اصطلاحاتی است که منبع دارند، سپس فرهنگ مصطلحات عرفانی سجادی که در تعریف ۴۰ اصطلاح از آن استفاده شده که حدود ۱۴٪ از کل تعاریفات اصطلاحات را شامل می‌شود و درنهایت فرهنگ لغات فلسفی سجادی که در تعریف ۲ مدخل از آن استفاده شده‌است. در کل حدود ۶۰٪ تعاریفات اصطلاحات عرفانی فرهنگ معین به نقل از آثار سجادی است. همچنین در تعریف ۶۱ مدخل از کشف اصطلاحات فنون استفاده شده که حدود ۲۱٪ تعاریف است. در تعریف ۳۸ مدخل از تاریخ تصوف قاسم غنی استفاده شده که حدود ۱۳٪ تعاریف است. در تعریف ۱۱ مدخل از تعاریفات

جرجانی استفاده شده که حدود ۴٪ تعاریف است. در تعریف ۸ مدخل از اصطلاحات صوفیه شاه نعمت‌الله استفاده شده حدود ۲,۷٪ تعاریف. در تعریف ۶ مدخل از اصطلاحات الصوفیه کاشانی استفاده شده، حدود ۲٪ تعاریف؛ و سایر منابع کم‌کاربرد که در تعریف حدود ۵۱ مدخل از آن‌ها استفاده شده و در جدول راهنمای منابع آمده‌است.



نمودار ۱- منابع استفاده‌شده در تعریف اصطلاحات تصوف

گفتنی است که در تعریف برخی از مدخل‌ها از چند منبع استفاده شده که هرکدام به تفکیک شمارش شده‌اند؛ یعنی اگر برای لغتی از تعاریف جرجانی و کشف فنون و فرهنگ علوم عقلی سجادی متن نقل کرده هرکدام در آمار مجزا شمارش شده‌اند. به همین جهت ممکن است آمار و اعداد جزئیات منابع با آمار کل آن متفاوت باشد.

سایر ویژگی‌های منابع و ارجاعات فرهنگ معین:

- از جمله امتیازات و محاسن منابع معین در تعاریفات، اینکه او علامت اختصاری منبع اصلی - نه همه منابع - را در تعاریف قید می‌کند و همین باعث کوتاه شدن حجم تعاریف می‌شود؛ مثلاً به جای فرهنگ علوم عقلی سجادی می‌نویسد (فرع. سج.). او در مقدمه، علائم اختصاری منابع را در جدولی آورده‌است.

- همان‌طور که ذکر شد تعریف حدود نیمی از اصطلاحات عرفانی منبعی ندارد و چون در شیوه‌نامه مقدمه توضیحی در این باره نیامده‌است برای ما هم معلوم نیست چرا معین برای آن‌ها منبع ننوشت و یا شاهی از متون برای آن‌ها نیاورده‌است. به نظر می‌آید آنگاه که تعریف

معنای مجازی، کنایی و کوتاه دارد عموماً منبعی ذکر نمی‌شود. مثل «شاه: ... ۷- (تص. خد، الله» (معین، ۱۳۷۱: ۲۰۰۳) یا «شجره: ... ۳- (تص. انسان کامل» (همان: ۲۰۳۰).

- معین انگار از حرف «ح» به بعد و از انتهای جلد اول، به فکر ذکر منبع و مأخذ تعریفات اصطلاحات عرفانی افتاده‌است، زیرا تعریف بسیاری از اصطلاحات تصوف حروف «آ» تا «چ» منبعی ندارد. یعنی در این بخش از فرهنگ از حدود ۱۰۰ اصطلاح تنها برای تعریف ۸ مدخل منبع ذکر شده‌است.

- معین شیوه یکدستی در نظام ارجاعات ندارد. گاهی برای یک مدخل با تعریفی ساده منبع و ارجاع می‌آورد اما گاهی برای تعریفی نسبتاً دشوار منبعی ذکر نمی‌کند؛ مثلاً برای «شهود: ... ۳- (تص. رؤیت حق بحق (تاریخ تصوف ۶۴۹) (همان: ۲۰۹۹) منبع می‌آورد اما برای مدخل «شرح: ۲- (تص. حالت استعداد قبول یا تحمل واردات غیبی ۳- (تص. ظهور سعه باطنی چنانکه همه چیز در وی گنجد و بر وی نیفزاید» (همان: ۲۰۳۷) و «اجتباء: ۶- (تص. عبارتست از آنکه حق تعالی به فیضی مخصوص گرداند که از آن نعمت‌هایی سعی بنده را حاصل آید و آن جز پیمبران و شهدا و صدیقان را نبود و اصطفاء خالص اجتبائی را گویند که در آن به هیچ وجهی از وجوه شایبه نباشد» (همان: ۱۴۶) منبعی ذکر نمی‌کند. مشخص است که متنی با این زبان، از معین نیست و اینکه چرا منبعی برایش ذکر نشده معلوم نیست.

- روش ارجاعات معین به منابع هم در تعریفات یکدست نیست. برخی منابع کور هستند و نام منبع و صفحه مشخص نیست مثل: «امتحان: ۳- (تص. آزمایش دل اولیا به گونه گونه بلاها که حق تعالی بدان آید (هجویری)» (همان: ۳۴۹) یا «ازل: آنچه مر آنرا اول نیست (هجویری) (همان: ۲۱۹) یا مثلاً «ایحاء: ۳- (تص. القاء معنی در نفس به سرعت و خفا (تعریفات جرجانی)» (همان: ۴۱۳) و برخلاف آن ارجاع برخی مدخل‌ها کامل و دقیق است مثل «حدسیات: ۱- (فل. تص. قضایایی که حکم کند به آن‌ها عقل به واسطه حدس و آنچه (کشاف ۳۰۱؛ دستور ۲: ۱۶؛ فرع. سج.)» (همان: ۱۳۴۴).

۲-۵- نقد و بررسی کیفیت تعاریف

۲-۵-۱- زبان تعریفات

به جهت اختصاری که معین در تعریفات دارد سعی کرده‌است تعاریف اجمالی و در حد امکان نزدیک به زبان مخاطب معاصر و در حدود و ثغور منطقی یک فرهنگ عمومی باشد؛ مثلاً در تعریف «احوال» می‌آورد: «... ۵- (تص. معنی‌ها که به قلب سالک بدون اختیار و تعمد و

جلب و اکتساب وارد می‌شود از قبیل طرب و حزن و بسط با قبض و شوق و انزعاج و امثال آن‌ها» (معین، ۱۳۷۱: ۱۶۲) یا در تعریف «اختیار» می‌نویسد: «...۶- (تصد.) مراد آن است که بنده اختیار حق را بر اختیار خود برگزیند» (همان: ۱۷۰). در عموم تعاریف اصطلاحات عرفان می‌توان این ویژگی اجمالی و ساده‌شده تعاریف را دید. چنانچه در تعریف «ارادت» می‌گوید: «... ۴- (تصد.) توجه خاص مرید به مرشد و سالک به پیر و امثال آن» (همان: ۱۸۶). بنابراین عموم تعاریف مختصر است. معین تلاش کرده‌است تا از زبان ثقیل متون کهن تا حد زیادی دور شود. هرچند که زبان تعاریفات یکدست ساده نیست و بنابر خاصیت تعاریفی که اصطلاحات عرفانی دارند؛ گاهی از سادگی دور می‌شود و به همان زبان دشوار متون کهن برمی‌گردد، مثل:

ابدیت: «(ف. ل. تص.) نعتی از نعت الهی اشاره بترک انقطاع و محو اوقات است در سرمد؛ مق. ازلیت» (همان: ۱۲۱).

دهش: «(تصد.) سطوت خاصی است که فرد محب را از جهت هیبت محبوب خود مصدوم کند» (همان: ۱۵۸۶).

ذوق: «(تصد.) اول درجه شهود (شهودی که در اثناء بوارق متواله باشد). ذوق را در مرتبت کاملتر «شرب» گویند (کشاف ۱: ۵۱۲، فرم. سج.)» (همان: ۱۶۱۲).

دبور: «(تصد.) صولتی که منشأ آن هوای نفس و استیلائی آن بود و موجب صدور چیزی باشد که مخالف شرع است (کشاف ۴۶۵، فرع. سج.)» (همان: ۱۴۹۶).

همچنین گاهی با تعاریفی مواجه هستیم که غلبه زبان فلسفی در آن مشهود است و درک مفاهیم چنین تعاریف مبهمی برای مخاطب عامه به‌سادگی امکان نخواهد داشت. مثل:

احد: «(تصد.) اسم ذات است با اعتبار تعدد صفات و اسماء و غیب» (همان: ۱۵۶).

اسم: «(تصد.) اسم ذات است مسمی به اعتبار صفت و صفت یا با وجود است چون عالم و قدیم و یا با عدم است چون قدوس» (همان: ۲۷۳).

طرف الظل: «... ۲- (تصد.) مفارقت هیولی از صورت» (همان: ۱۹۳).

عالیه: «... حروف عالیه (ف. ل. تص.) عالیات عقول و نفوس طویله و عریضه‌اند که کلمات الله التامات هم گویند» (همان: ۲۲۶۹).

فتق: «(تصد.) ظهور چیز است که در باطن است و تفصیل است به‌صورت ماده نوعیه با ظهور آنچه در حضرت واحدیت است از شئون ذاتیه و بروز آنچه پوشیده‌است از شئون ذاتیه حق» (معین، ۱۳۷۱: ۲۴۸۴).

در حقیقت تعاریف وقتی از متون کهن و اصطلاح‌نامه‌های پیشین نقل می‌شود همان زبان دیرپاب و دشوار با کلمات متروک؛ دوباره در فرهنگ‌های عمومی حاضر می‌شود و باز همان مشکل دیریابی مفاهیم برای مخاطب باقی می‌ماند. بنابراین فرهنگ‌ها در تعریف اصطلاحات عرفان و تصوف گاهی نتوانسته‌اند انعطاف زبانی لازم را برای نزدیکی به فهم مخاطب داشته باشند. به اصطلاح قدما معرّف باید اجلی (واضح و روشن‌تر) از معرّف باشد نه آنکه بر ابهام آن بیفزاید و آن را غامض‌تر کند. چنانکه لاندو به نقل از زگوستا^۱ دربارهٔ اصول تعریف می‌گوید: «در تعریف نباید از کلماتی استفاده شود که درک آنها دشوارتر از درک واژه‌ای باشد که در تعریف آن مورد نظر است.» (لاندو، ۱۳۹۹: ۶). او همچنین معتقد است فرهنگ‌نویس باید به مخاطب خود توجه کند «زیرا فرهنگ نویسی تمرینی برای افزایش دانش انسان نیست، بلکه کاری عملی است برای تدوین متونی که دیگران بتوانند درک بکنند یعنی مشغلهٔ ذهنی فرهنگ‌نویس ارائهٔ تعریفی است که مخاطب بتواند بفهمد» (همان: ۲).

۲-۵-۲- ارجاع به جای تعریف

معین در برخی مدخل‌ها به جای تعریف به کلمه‌ای دیگر ارجاع می‌دهد. با یافتن کلمه مشاهده می‌شود که خود آن کلمه هم به جای تعریف به لغت دیگری ارجاع داده شده است. مثلاً در تعریف «انقباض» می‌نویسد: «(تص.) مقابل انبساط است ← انبساط» (معین، ۱۳۷۱: ۳۸۶) و در تعریف مدخل «انبساط» می‌نویسد: «(تص.) بسط» (همان: ۳۶۰). در تعریف «بسط» نیز می‌گوید: «(تص.) انبساطی که سالک و عارف را دست دهد. مقبض» (همان: ۵۳۴). در حقیقت علاوه بر اینکه تعریف را در دور تسلسل ارجاعات گرفتار کرده، مدخل اصلی را تعریف نمی‌کند بلکه آن را به مدخل متضادش ارجاع می‌دهد. اگر قرار بر ارجاع هم بود باید «انقباض» را به ریشهٔ آن یعنی «قبض» ارجاع می‌داد.

۲-۵-۳- نقد شواهد مثال شعر

معین در تعریف اصطلاحات غالباً از متون منشور استفاده می‌کند و خیلی کم پیش می‌آید در تعریف اصطلاح عرفانی از شعر بهره بگیرد. یعنی فرهنگ معین هم مانند لغت‌نامهٔ دهخدا از شاهد مثال شعر در تعریف اصطلاحات عرفان و تصوف کمتر بهره می‌جوید. فرهنگ معین به

1. Iadislav zgusta

نسبت لغت‌نامه دهخدا حتی شاهد مثال شعر کمتری دارد. اگر دهخدا در ۱۷٪ مدخل‌های عرفانی از شاهد شعر استفاده کرده باشد در فرهنگ معین این آمار حدود ۶٪ است. این موارد محدود که شاهد مثال شعر دارند عبارت‌اند از:

انتشار: (مثنوی ابیت)

باز با خود آمدم زان انتشار باز دیدم طور موسی برقرار
(معین، ۱۳۷۱: ۳۶۳)

پیام: (حافظ ابیت)

در راه عشق وسوسه‌آهرمن بسی است پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن
(همان: ۸۶۳)

پیر: (سوزنی ابیت)

هیچ خصمی را این شغل نیاموزد خصم هیچ صوفی را این کار نفرماید پیر
(همان: ۸۸۵)

پیر خرابات: (حافظ ابیت)

بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است ورنه لطف شیخ‌وزاهد گاه هست و گاه نیست
(همان: ۳۶۳)

سیر باطنی: (مثنوی ابیت)

سیر بیرونی است قول و فعل ما سیر باطن هست بالای سما
(همان: ۱۹۷۶)

شکر: (مثنوی ابیت)

شکرانه‌ بازوی توانا بگرفتن دست ناتوان است
(همان: ۲۰۵۷)

عدم: (مثنوی ۲ ابیت)

پس درآ در کارگه یعنی عدم کارگه چون جای روشن دیدگی است
تا ببینی صنع و صانع را به هم پس برون کارگه پوشیدگی است
(همان: ۲۲۸۳)

فیض ازل: (حافظ ابیت)

فیض ازل به زور و زر از آمدی به دست آب خضر نصیبی اسکندر آمدی
(همان: ۲۵۹۵)

فیض روح‌القدس: (حافظ ابیت)

فیض روح‌القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد
(همان: ۲۵۹۵)

قال: (سنایی ۲ بیت)

مرد را ره ز حال برخیزد
از سخنگوی حال پرس نه قال

حال باید که قال برخیزد
از زره‌گر زره طلب نه جوال
(همان: ۲۶۲۱)

قناعت: (حافظ ۱ بیت)

حافظ غبار فقر و قناعت ز رخ مشوی

کاین خاک بهتر از عمل کیمیاگری
(همان: ۲۷۳۱)

کرامات: (حافظ ۱ بیت)

شرممان باد ز پشمینه آلوده خویش

گر بدین فضل و هنر نام خرابات بریم
(همان: ۲۹۲۹)

کشته نفس: (خاقانی ۱ بیت)

زندگان کشته نفس آنجا کفن در تن کنان

زعفران رخ حنوط نفس ایشان دیده‌اند
(همان: ۲۹۸۲)

کشف: (حافظ ۱ بیت)

تا بگویم که چه کشف شد از این سیر و سلوک

به در صومعه با بریط و پیمانیه روم
(همان: ۲۹۸۷)

گشاد: (حافظ ۱ بیت)

خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم

به ره دوست نشینیم و مرادی طلبیم
(همان: ۳۳۲۲)

اجزای لا: (مثنوی ۲ بیت)

نغمه‌های اندرون اولیا
هین ز لای نفی سرها برزنید

اولا گوید که هین اجزای لا
زین خیال و وهم سر بیرون کنید
(همان: ۳۵۱۷)

لباس فقر: (حافظ ۱ بیت)

روزگاری شد که در میخانه خدمت می‌کنم

در لباس فقر کار اهل دولت می‌کنم
(همان: ۳۵۵۴)

لطف: (حافظ ۱ بیت)

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا

ورنه آدم نبرد صرغه ز شیطان رجیم
(همان: ۳۵۹۰)

محبوب: (مثنوی ۱ بیت)

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی

بهر محبوبان مثال معنوی
(همان: ۳۸۹۸)

محقق: (سعدی ابیت)

محقق همان بیند اندر ابل

که در خوبرویان چین و چگل
(همان: ۳۹۱۶)

محو: (مثنوی ابیت)

از پس آن محو قبض او نماند

پر گشاد و بسط شد مرکب نماند
(همان: ۳۹۲۷)

مرغ روحانی: (منطق الطیر ابیت)

مرغ روحانیش گفت: ای پیر راه

دردمندی می‌گذشت این جایگاه
(همان: ۴۰۲۵)

مرغ‌دل: (خاقانی ابیت)

در کف فقر بین سوختگان خام‌پوش

بر شجر لا نگر مرغ‌دلان خوش‌نوا
(همان: ۴۰۳۰)

من: (شبستری ابیت)

چون همت مطلق آید در اشارت

به لفظ من کنند از وی عبارت
(همان: ۴۳۶۶)

واردات: (سعدی ابیت)

گشاید دری بـ دل از واردات

فشاند سر دست بر کائنات
(همان: ۴۹۳۸)

اصل: (مثنوی ابیت)

واصلان چون غرق ذاتند ای پسر

کی کنند اندر صفات او نظر
(همان: ۴۹۵۰)

اصل شدن: (مثنوی ابیت)

قابل امر وی، قابل شوی

وصل جویی، بعد از آن اصل شوی
(همان: ۴۹۵۰)

سریان وجود: (شبستری ابیت)

وجود اندر کمال خویش ساری است

تعیین‌ها امور اعتباری است
(همان: ۴۹۸۲)

هدایت: (حافظ ابیت)

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود

از گوشه‌ای برون آی ای کوكب هدایت
(همان: ۵۱۰۷)

همت: (منطق الطیر ۲ ابیت)

مصطفی گفت ای به همت بس بلند

رو که شیخت را برون کردم ز بند
دم نزد تا شیخ را در پیش کرد
(همان: ۵۱۷۵)

همت عالیت کار خویش کرد

ابن‌الوقت: (مثنوی ۱ بیت)

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق
نیست فردا گفتن از شرط طریق
(همان، بخش دو: ۵)

امین‌الدین: (مثنوی ۱ بیت)

ای امین‌الدین ربانی بیبا
کز امانت رست بر تاج و لوا
(همان: ۲۹)

انسان الکامل: (شاه نعمت‌الله ولی ۳ بیت)

کون جامع نزد ما انسان بود
ور نباشد این چنین حیوان بود
جامع انسان کامل را بخوان
معنی مجموع قرآن را بدان
نقش می‌بندد جمال ذوالجلال
در خیال صورت او بر کمال
(همان: ۳۰)

در نتیجه آمار و ارقام و نتایج شاهد مثال‌های شعر را می‌توان این‌گونه تحلیل کرد: از ۵۷۴ مدخل از اصطلاحات عرفانی تنها برای ۳۳ مدخل، حدود ۴۰ بیت شاهد مثال شعر استفاده شده‌است؛ یعنی تنها حدود ۶٪ از کل اصطلاحات عرفان و تصوف در فرهنگ معین شاهد شعر دارند. از کل ۳۳ مدخل که شاهد شعر دارد ۱۱ مورد از اشعار مثنوی مولانا نقل شده‌است شامل ۱۳ بیت؛ یعنی حدود ۳۳٪ از شاهد مثال‌ها در تعریف اصطلاحات عرفان و تصوف از مولاناست. همچنین در ۱۱ مدخل از ابیات حافظ استفاده شده‌است شامل ۱۱ بیت؛ یعنی حدود ۳۳٪ از شاهد مثال‌ها؛ بنابراین بیشترین شواهد شعری از حافظ و مولاناست. در ۲ مدخل از ابیات عطار استفاده شده شامل ۳ بیت. همچنین ۲ مدخل با ۲ بیت از سعدی، ۲ مدخل با ۲ بیت خاقانی و ۲ مدخل با ۲ بیت از شبستری است. در نهایت ۱ مدخل با ۲ بیت سنایی و ۱ مدخل با ۳ بیت از شاه نعمت‌الله ولی و ۱ مدخل با یک بیت از سوزنی است.

۳- نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر حدود ۸ هزار صفحه از فرهنگ معین را در پی شناخت کم و کیف تعاریف اصطلاحات عرفانی، با نگاهی انتقادی بررسی کرده و اصطلاحات را احصا و منابع و نحوه تعریف آنها را کنکاش کرده و به نتایج زیر دست یافته‌است:

در مقدمه فرهنگ ذکر شیوه‌نامه دقیق درباره اصطلاح و نحوه تعریف اصطلاحات و شیوه انتخاب مدخل مفعول مانده‌است که باعث ایجاد اشکالاتی در روند مدخل‌گزینی و تعریف اصطلاحات تصوف شده‌است، به‌گونه‌ای که حدود ده مدخل با وجود داشتن تعاریف عرفانی،

اصطلاح عرفانی قلمداد نشده‌اند و برخلاف آن، الفاظی که تعریف روشن عرفانی ندارند به‌عنوان اصطلاح تصوف قلمداد شده‌اند. گاه در مدخل‌گزینی تکرارها غیرضروری است یعنی یک اصطلاح دو بار در بخش‌های مختلف فرهنگ با تعریفی یکسان تکرار شده‌است. مثل «انسان کامل» یک بار در بخش اصلی فرهنگ و بار دیگر در بخش ترکیبات خارجی.

نظام علامت‌گذاری اصطلاحات عرفانی فرهنگ معین برخلاف لغت‌نامه دهخدا، روشمند و دقیق و یکدست است؛ یعنی به جای استفاده از تعابیر طولانی مثل «اصطلاح عرفان و تصوف» یا «اصطلاح اهل سلوک»؛ با علامت اختصاری (تص.) نشان می‌دهد. همچنین معین اصطلاحات را با روش دقیق و علمی آوانگاری کرده و خوانش آن را راحت کرده‌است.

وجه تمایز اصطلاحات عرفان و تصوف فرهنگ معین با اصطلاح‌نامه‌های سجادی و گوهرین در این است که اصطلاحاتی در این فرهنگ ضبط شده‌است که در هیچ یک از اصطلاح‌نامه‌های رایج عرفانی وجود ندارد. وجه تشابه آنها نیز در این است که فرهنگ معین در تعریف حدود ۶۰٪ از اصطلاحات عیناً از اصطلاح‌نامه عرفانی و فرهنگ علوم عقلی سجادی استفاده کرده‌است. از نظر زبانی نیز اصطلاحات منحصر در اصطلاحات عرفانی عربی و قرآنی نیست و حدود ۱۵٪ اصطلاحات ریشه در زبان فارسی دارند.

هرچند معین برای حدود نیمی از تعاریف از منبعی استفاده نکرده اما منابع برای تعریف باقی اصطلاحات نیز متکی بر اصطلاح‌نامه‌های معاصر و کهن عرفانی است. چنانکه در تعریف حدود ۶۰٪ اصطلاحات از اصطلاح‌نامه‌های جعفر سجادی و در تعریف حدود ۳۰٪ اصطلاحات، از کشف اصطلاحات فنون و تعریفات جرجانی و اصطلاحات صوفیه کاشانی و شاه نعمت‌الله استفاده شده‌است. ویژگی ارجاعات او نیز اختصاری است و نام منبع را به‌صورت اختصاری می‌نویسد و البته در مواردی ارجاعات کور است و نام و صفحه منبع مشخص نیست. دو بخش «نشانه‌های اختصاری» و «جدول تطبیق حروف» تا قبل از معین در فرهنگ‌های فارسی رایج نبود و این دو جدول که تعریفات را کارآمد و علمی کرده‌است از اختصاصات و امتیازات فرهنگ معین است.

تعاریف نیز غالباً به‌صورت اجمالی در حدود منطقی یک فرهنگ عمومی و نزدیک به زبان مخاطب عامه است. هرچند اندک مواردی از تعاریف دشوار قابل مشاهده است که این را نیز می‌توان طبیعی دانست. در کل، معین توانسته‌است زبان دشوار و دیرپاب و متروک تعاریف

اصطلاحات عرفانی را تا حدود زیادی مرتفع کند. هرچند در مواردی در سیر تسلسل ارجاع در تعریف گرفتار آمده‌است مثل تعریف مدخل «انقباض».

استفاده از شاهد شعر در کمترین حد خود است و تنها در تعریف حدود ۳۳ اصطلاح (۶٪) از اصطلاحات) از شاهد مثال شعر بهره برده‌است که غالب اشعار نیز از مولانا و حافظ است. البته بخشی از جلد چهارم و دو جلد اعلام فرهنگ معین پس از درگذشت مؤلف تدوین و تکمیل شده‌است. از این‌رو، برخی کاستی‌ها و نواقص موجود را می‌توان ناشی از عدم نظارت مستقیم شادروان معین بر چاپ تمامی مجلدات دانست.

پی‌نوشت

۱. معین هم منابع استفاده‌شده در تعاریفات را با علامت اختصاری نشان می‌دهد.
۲. جهت کاهش حجم مقاله ادامه فهرست اصطلاحات و منابع آنها نیامده‌است.
۳. درباره آمار و ارقام تعداد مدخل‌های فرهنگ معین، اطلاعاتی در خود فرهنگ نیامده‌است. این نیز کاستی دیگر فرهنگ است. تعداد مدخل‌ها با تکیه بر منابع اینترنتی به دست آمده. بهتر است چنین آثاری حداقل‌هایی از آمار و اعداد کار را در مقدمه بیاورند.
۴. صورت دقیق منابع استفاده‌شده در قسمت اصطلاحات ذکر شده‌است.

منابع

- انوری حسن. فرهنگ سخن. تهران: سخن، ۱۳۸۱.
- پورجوادی نصرالله. اصطلاحات صوفیه در فرهنگ معین، بررسی سه اصطلاح طوالع، لوایح و لوامع. نامه فرهنگستان، ۱۳۷۶؛ (۱۱): ۵۲-۶۵.
- جعفری زهرا. مروری بر مقوله نقد فرهنگ لغت و مبانی آن. ویژه‌نامه فرهنگستان (فرهنگ‌نویسی). ۱۳۹۲؛ (۵ و ۶): ۷۵-۹۲.
- دهخدا علی‌اکبر. لغت‌نامه دهخدا. ۱۵ جلد، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- سجادی سیدجعفر. فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران: طهوری، ۱۳۸۳.
- سیدنی آی لاندو. فرهنگ‌ها: فن و هنر فرهنگ‌نویسی (دفتر دوم: تعریف). ترجمه محمدرضا افضلی و مجید ملکان. تهران: کتاب بهار، ۱۳۹۹.
- شعبانزاده مریم. بررسی جنبه‌های فرهنگ‌نگاری در مصباح الهدایه. مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۴؛ (۵): ۶۳-۷۸.

فضیلت محمود. ضرورت بازنگری در بخش ترکیبات خارجی فرهنگ فارسی معین. *دوفصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، ۱۳۸۴؛ (۴): ۶۹-۸۰.
 گوهرین سیدصادق. *شرح اصطلاحات تصوف*. تهران: زوار، ۱۳۷۶.
 معین محمد. *فرهنگ فارسی معین*. دوره ۶ جلدی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.

روش استناد به این مقاله:


عباس‌زاده مبارکی بهزاد؛ مشتاق‌مهر رحمان و گلی احمد. نقد و بررسی اصطلاحات عرفانی در فرهنگ فارسی معین، *زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*، ۱۴۰۳؛ ۲(۱۸): ۱۵۵-۱۸۰. DOI: 10.22124/plid.2025.29066.1703

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



تصحیح برخی عبارات، جملات و ابیات خیرات حسان و تکمله‌ای بر آن

اصغر اسمعیلی 

چکیده

خیرات حسان از آثار تذکره‌ای دوره قاجار است که اطلاعات فراوان تاریخی، ادبی و اجتماعی آن، اثر را به کتابی دایره‌المعارف‌گونه تبدیل کرده‌است. با توجه به در دسترس نبودن نسخه چاپ سنگی اثر، چاپ و تصحیح جدیدی از آن به همت ابوالقاسم رادفر و رباب صادقی اسکویی در سال ۱۳۹۴ ش. منتشر شد. در مجموع مشکلات این چاپ و تصحیح را در سه دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱. مشکلاتی که اعتمادالسلطنه در ترجمه از ترکی یا در ضبط نام کتب و اشعار داشته و مصححان به آنها توجه نکرده‌اند و به نسخه چاپی فعلی راه یافته‌است.
۲. مشکلاتی که مصححان محترم در خواندن یا ضبط اسم‌ها و اشعار داشته‌اند؛ اشکالات تصحیح، مأخذ برخی ابیات، تصحیح بعضی ابیات ترکی، ضبط نام کتب، ضبط اعلام، برخی لغات و اصطلاحات شایان توضیح و خطاهای تاپیی بحث و بررسی شده‌است.
۳. نبود تعلیقات در جاهایی که حتماً تعلیقات نیاز بود و همچنین نداشتن فهرس لازم با توجه به احتوای اثر بر نام‌های مختلف اعلام، امکان، کتب، آیات، احادیث، مثل‌ها، ابیات عربی، ابیات فارسی، ابیات ترکی و لغات ترکی که راه را بر پژوهشگر متن دشوار کرده‌است.

تصحیح این موارد با توجه به معنای لغات و اصطلاحات، قرائن ادبی، قرائن خود متن، توجه و رجوع به متن چاپ سنگی اثر، متن مشاهیرالنساء (ترکی) و در مواردی رجوع به دیوان‌ها و آثار شاعران و نویسندگانی بود که شعر یا نثر از آنها در این کتاب نقل شده‌است. با تصحیح این اشکالات و خطاها و افزودن تعلیقات و ایضاحات، می‌توان نسخه منتقح‌تری را به مخاطبان عرضه کرد.

واژگان کلیدی: خیرات حسان، تصحیح، تعلیقات، ویرایش

۱- مقدمه

زندگی‌نامه‌نویسی در ادبیات فارسی سابقه‌ای طولانی دارد و در شکل‌های مختلفی چون تذکره‌نویسی و مانند آن ظهور کرده‌است. یکی از این آثار تذکره‌گون *خیرات حسان* از محمدحسن خان اعتمادالسلطنه است که در دوره قاجار نوشته شده‌است.

محمدحسن بن علی المرآغی مشهور به اعتمادالسلطنه (۱۲۵۹-۱۳۱۳ق) از مشاهیر سیاست‌مداران و دانشمندان عصر ناصرالدین‌شاه قاجار است. پدرش، حاج علی‌خان ضیاءالملک بود و محمدحسن، چهارمین فرزند خانواده در تهران به دنیا آمد و همزمان با افتتاح دارالفنون در سال ۱۲۶۸ق. از اولین شاگردان آن مدرسه شد و دوازده سال در آنجا تحصیل کرد و نظامیگری و زبان فرانسه آموخت و پس از اتمام تحصیلات، به درجه یابری نائل شد و تا درجه ژنرال آجودانی شاه ارتقا یافت. او در زمان وزیرمختاری امیرنظام گروسی، وابسته نظامی سفارت ایران در پاریس شد و همزمان به تحصیل در آنجا پرداخت و پس از بازگشت به ایران، لقب صنیع‌الدوله گرفت و مترجم مخصوص شاه شد.

اعتمادالسلطنه در سال‌های پایانی عمر خود، خاطرات خود و دربار قاجار را پنهانی می‌نوشت که با عنوان *روزنامه خاطرات* منتشر شده‌است. او در سیاست محافظه‌کار و در فرهنگ پیشرو بود؛ چنانکه دارالتألیف و دارالترجمه ناصری را بنیاد گذاشت که منشأ خدمات فرهنگی بسیار بود. مرگ او در ۵۳ سالگی و حدود یک ماه پس از کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه اتفاق افتاد (آل داود، ۱۳۸۵: ج ۹، ۳۵۸-۳۶۳).

از وی آثار متعددی برجای مانده‌است که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: *المآثر والآثار*، *التدوین فی احوال جبال شروین*، *مرآت البلدان*، *تاریخ منتظم ناصری*، *خلسه مشهور به خوابنامه*، *درر التیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان*، *تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران*، *الفاظ متشابه و متداوله در زبان فرانسه و خیرات حسان*.

خیرات حسان کتابی است حاوی شرح حال زنان مشهور از ادوار مختلف تاریخی تا عصر قاجار از ایرانی، عثمانی و عرب و هندی که منقولات، اشعار، بناها و کرامات آنان در مطاوی شرح حالشان آمده‌است.

اعتمادالسلطنه در دیباچه اثر، پس از شرح منزلت زنان، آورده که در اندیشه استقصا در احوال زنان مشهور بود که به کتاب *مشاهیر النساء* محمد ذهنی افندی برمی‌خورد و آن را اساس قرار می‌دهد و اضافاتی بر آن می‌افزاید و *خیرات حسان* نام می‌نهد. *مشاهیر النساء* به زبان ترکی عثمانی است و در واقع اعتمادالسلطنه، احوال زنان مشهور را از ترکی ترجمه و بخش‌هایی را تألیف کرده و به آن افزوده‌است.

این کتاب در فاصله ۱۳۰۴-۱۳۰۷ ق. به صورت چاپ سنگی در سه جلد منتشر شده و در سال ۱۳۹۴ انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی آن را بازچاپ کرده‌است. در مقدمه، هدف از این کار این گونه آمده‌است: با توجه به گذشت بیش از صد سال از چاپ سنگی اثر و نایاب بودن آن، بخش تصحیح متون پژوهشکده ادبیات پژوهشگاه، به همت دکتر ابوالقاسم رادفر و رباب صادقی اسکویی مصمم شد تا نسخه امروزی و منقح آن را منتشر و عرضه کند. از مزایای این چاپ می‌توان به ترجمه اشعار عربی کل متن اشاره کرد. غیر از این امتیاز، تقریباً نسخه چاپ سنگی، عیناً به شکل امروزی چاپ شده و متن فاقد تعلیقات و توضیحات است. با توجه به کثرت اشعار ترکی، ضبط اشعار ترکی در مواردی مختل و بدون ترجمه رها شده‌است؛ کثرت اعلام انسانی و جغرافیایی ایجاب می‌کرد که مصححان محترم، تعلیقه‌نویسی بر آنها را وجهه همت خود قرار دهند و فهرس مختلف اعلام، آیات، اشعار فارسی، اشعار عربی و اشعار ترکی و سایر فهرست‌های لازم را بر آن بیفزایند تا پژوهشگران بهره بیشتری از آن ببرند. در مجموع مشکلات این چاپ و تصحیح را در سه دسته می‌توان تقسیم کرد:

- ۱) اشکالاتی که اعتمادالسلطنه در ترجمه از ترکی یا در ضبط نام کتب و اشعار داشته و مصححان به آنها توجه نکرده‌اند و به نسخه چاپی فعلی راه یافته‌است.
- ۲) اشکالاتی که مصححان محترم در خواندن یا ضبط اسم‌ها و اشعار داشته‌اند.
- ۳) نبود تعلیقات در جاهایی که حتماً تعلیقات نیاز بود و همچنین نداشتن فهرس لازم با توجه به احتوای اثر بر نام‌های مختلف اعلام، امکان، کتب، آیات، احادیث، مثل‌ها، ابیات عربی، ابیات فارسی، ابیات ترکی و لغات ترکی که راه را بر پژوهشگر متن دشوار کرده‌است.

۲- پیشینه پژوهش

درباره این اثر تاکنون پژوهش‌های محدود زیر انجام شده‌است:

- ۱- گلچین معانی (۱۳۶۳). تاریخ تذکره‌های فارسی. تهران: کتابخانه سنائی، ص ۶۰۹-۶۱۱.
- در این نوشتار به برخی اشکالات محتوایی خیرات حسان، مانند تکرار برخی مداخل، خلط اطلاعات زنان همنام یا با نام مشابه و برخی اغلاط مانند مرد بودن حجابی گلپایگانی اشاره شده‌است.

- ۲- سعیدی (۱۳۸۵). خیرات حسان، معرفی نسخ خطی، ایران، ص ۸.

این نوشتار به معرفی نسخه چاپ سنگی خیرات حسان می‌پردازد. نویسنده، خیرات حسان را کتابی حاوی معرفی زنان نام‌آور، دانشمند و فاضل از صدر اسلام می‌داند. در این اثر زنان عرب، ایرانی، عثمانی و هندی معرفی شده‌اند. منقولات، اشعار، بناها و کرامات منسوب به این زنان در لابه‌لای ترجمه زندگی آنان آمده‌است.

در بخش دیگر این نوشتار علت نگارش اثر از مقدمه خیرات حسان آمده‌است. اعتمادالسلطنه در این دیباچه آورده که در اندیشه «استقصاء در حالات نساء مشهور» بوده که مشاهیر النساء، اثر ادیب اریب محمد ذهنی افندی به دست او رسیده و آن را اساس قرار داده و معلومات خود را با برخی تصرفات در آن، تکمیل کرده و خیرات حسان را نوشته‌است. تفاوت پژوهش حاضر، با پژوهش نخست این است که پژوهش حاضر با بررسی اشکالات کلی اثر، مانند پژوهش گلچین معانی، در بخشی دیگر به اشکالات تصحیح توجه کرده و تعلیقه‌نویسی را در موارد لازم پیش گرفته تا برخی ابهامات متن روشن شود. پژوهش دوم تنها به معرفی چاپ سنگی خیرات حسان پرداخته که در مقدمه این مقاله از آن استفاده شد.

۳- بحث و بررسی

در این مقاله، این مشکلات و ابهامات تصحیح خیرات حسان در دو بخش اشکالات کلی و سایر اشکالات بررسی شده‌است.

۳-۱- اشکالات کلی

۳-۱-۱- بررسی نام مأخذ اصلی اثر و نویسنده آن. عمده محتوای خیرات حسان از اثری ترکی به نام مشاهیر النساء از محمد ذهنی افندی به فارسی ترجمه شده که مصححان اثر در این باره به خطا رفته‌اند.

به تصریح اعتمادالسلطنه در دیباچه اثر «... از حسن اتفاق در این حال و حال این خیال، کتاب مشاهیر النساء از مصنفات ادیب اریب و بارع لیب محمد ذهنی افندی به دست آمد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۹۴: ب).

مصححان در صفحه دو «مقدمه» آورده‌اند: «اعتمادالسلطنه این کتاب را از اثری ترکی به نام مشاهیرالنسوان نوشته محمد ذهبی ترجمه و اقتباس کرده‌است» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۹۴: دو). با استناد به مواضع مختلف متن از جمله صفحات ۱۸۰، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۱۱، ۴۵۰ و برخی

صفحات دیگر، نام صحیح کتاب اقتباس شده، *مشاهیرالنساء* و نویسنده آن محمد ذهنی افندی است: «... و محمد ذهنی افندی مؤلف مجموعه *مشاهیرالنساء* در ترجمه حضرت شهریانو می گوید: ...» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۹۴: ۴۵۰). متأسفانه این غلط، به فهرست‌نویسی اثر هم راه پیدا کرده و در آنجا هم این خطا تکرار شده است: «این کتاب ترجمه و اقتباسی از *مشاهیرالنسوان* تألیف محمد ذهبی است» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۹۴: صفحه فیا).

۳-۱-۲- نبود فهرست‌ها. با توجه به کثرت اعلام، نام‌های مشاهیر، امکان، آیات قرآن، احادیث، اشعار فارسی، اشعار عربی، اشعار ترکی، لغات ترکی، جملات عربی، امثال جای خالی این فهرست‌ها در این اثر دیده می‌شود و نبود این فهرس، راه جست‌وجو را بر پژوهشگران بسته است:

۱. فهرست آیات قرآنی
۲. فهرست احادیث
۳. فهرست اشعار فارسی
۴. فهرست اشعار عربی
۵. فهرست اشعار ترکی
۶. فهرست اعلام (شخصیت‌ها و مکان‌ها)
۷. فهرست لغات ترکی
۸. فهرست جملات عربی
۹. فهرست امثال عربی

۳-۱-۳- نداشتن تعلیقات. یکی از مشکلات کلی این چاپ و تصحیح، فقدان تعلیقات است. تعلیقه‌نویسی در این تصحیح، محدود است به آوردن نام سور و آیات قرآنی و گاه معنی یک لغت؛ مانند معنی «متنبی» در ص ۳۰۳: کسی که ادعای پیامبری کند. در موارد خاصی چون معنی لغات ترکی، اعلام جغرافیایی در قلمرو عثمانی، لغات دشوار، ابیات ترکی و مانند آن، خواننده یا مراجعه‌کننده فارسی‌زبان، حتماً به این تعلیقات نیاز دارد و در برخی موارد دیگر مانند شرح مثل‌های عربی یا توضیح درباره محتوای برخی مأخذ و کتب مذکور در متن، استحباب داشت که این تعلیقات آورده شود. در بخش دوم این مقاله برای برخی از این موارد، تعلیقاتی نوشته شده است.

۳-۲- سایر اشکالات

۳-۲-۱- اشکالات تصحیح. در متن چاپی *خیرات حسان*، برخی اشکالات و بدخوانی‌ها دیده می‌شود که در این بخش بررسی می‌شود. تصحیح این موارد با توجه به معنای لغات و اصطلاحات، قرائن ادبی، قرائن خود متن، توجه و رجوع به متن چاپ سنگی اثر، متن *مشاهیرالنساء* (ترکی) و در مواردی رجوع به دیوان‌ها و آثار شاعران و نویسندگانی بود که شعر یا نثر از آن‌ها در این کتاب نقل شده‌است. این موارد عبارت‌اند از:

۱. ص ۱۱۵، س ۱۳ و ۱۴. «... و شرح آثار خیریه او (انیس الدوله) از قرار زیر است: جیفه

الماس تقدیم روضه مقدسه امیرالمؤمنین علی علیه السلام...».

قطعا با توجه به معنی، «جیفه» درست نیست و مصحف «جیفه» است که دهخدا در *لغت‌نامه*، ذیل این لغت، «جیفه» را به «جیفه» ارجاع داده و ذیل آن آورده: «زبوری مرصع که سلاطین و امرا بر سر زندقه و جقه و ایبات زیر را شاهد آورده‌است:

لعل گهربار او از بس مرصع‌خوان بود جیفه گردد چون زند از خشم فریادم به سر

(اشرف)

جیفه کسری بلرزد بر سر دستارها آشیان سازد هما در سایه دیوارها

(سنجر کاشی)

البته جقه یا جیفه از زیورآلات زنان هم بوده که در اینجا بیشتر منظور آن است و تاج، نیم‌تاج و هر چیز شبیه آن بود که بر روی کلاه یا جلوی سر می‌زدند (سیفی نهلوندی، ۱۳۸۲: ج ۱، ۳۴۲).

۲. ص ۲۱۲، س ۸ و ۹. «خدیجه بنت زین‌الدین از خطیب مرداد برای ما روایت حدیث نمود».

«خطیب مرداد» صحیح است نه «خطیب مرداد». نام اصلی وی محمدبن عبدالهادی بوده و «مرداد» نام قریه‌ای است نزدیک نابلس و او منسوب به شهر خود خوانده شده‌است. نام این شهر به صورت «مرد» و «مرداد» ضبط شده‌است (الحلو، ۲۰۰۸: ۵۸). علت این خوانش به ترجمه نادرست اعتمادالسلطنه از نسخه ترکی *مشاهیرالنساء* مربوط می‌شود. جمله ترکی چنین است: «خدیجه بنت زینب خطیب مرداد دن (از خطیب مرداد) روایت حدیث ایتدی.» (مشاهیر النساء، ص ۱۹۱، س ۱۵)؛ یعنی: خدیجه بنت زینب از خطیب مرداد روایت حدیث کرد. *لغت‌نامه* دهخدا/ نیز با نقل این جمله *خیرات حسان*، به اشتباه «خطیب مرداد» ضبط کرده‌است.

۳. ص ۲۴۵، س ۵. دربارهٔ زیب‌النساء بیگم دختر اورنگ‌زیب عالمگیر پادشاه گورکانی آمده‌است: «... به طبع موزون معروف می‌باشد و حفی تخلص می‌نموده ...». «حفی» غلط است و تخلص زیب‌النساء بیگم «مخفی» بوده‌است؛ چنانکه در این بیت از او آمده‌است:

مخفیا در غم ایام ز اغیار منال هر چه آید به سر از بخت زبون می‌آید

۴. ص ۲۶۹، س ۲. «شش دانگ قریهٔ صیقلان و شش دانگ قریهٔ نارنج‌گل که هر دو از قرای بلوک ورزل است مع متعلقاتهما من الاراضی الرطبه و الیابسه و التلنبا و الکروم و الشجار و غیر ذلک». «تلنبا» مفهوم و درست نیست. در لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل «تلیبار» آمده‌است: خانه‌ای را گویند که به جهت کرم پیله نگاه داشتن، چوب‌بندی کنند تا پیله حاصل شود. باز در همان‌جا به نقل از حاشیهٔ برهان قاطع آمده «در گیلکی تلمبار». با این توضیح می‌توان «تلمبار» را صحیح دانست که به تلفظ «تلمبار» گیلکی نزدیک است، نه «تلنبا» که «ر» از آن ساقط شده‌است.

۵. ص ۱۴۴، س ۲ و ۳. دربارهٔ تاجلی خانم، محبوبهٔ شاه اسماعیل صفوی آورده‌است: «در جنگ چالدران در حالتی که فرار می‌کرد، مسیح پاشا زاده او را اسیر نموده، مشارالیها گوشواره‌های قیمتی خود را که مشهور و معروف به لعل ببرک بوده داده و (از دست عثمانی‌ها) خلاص شده‌است ...».

این اصطلاح در *خیرات حسان*، چاپ سنگی، ج ۱، ص ۸۲ و همچنین *مشاهیر النساء* ص ۱۳۴ به همین صورت (لعل ببرک) ضبط شده‌است. با جست‌وجو در کتب کانی‌شناسی به نوعی از لعل به نام «لعل بوگرک» برمی‌خوریم. زاوش (۱۳۴۸: ۱۳۲ و ۱۳۴) آورده: لعل بوگرک در فرهنگ‌ها ذکر نشده و نتوانستیم نوع آن را تشخیص دهیم. از متون قدیم در *روضات الجنات فی اوصاف مدینه الهرات* از انواع لعل به لعل بوگرک اشاره شده: «... بابر میرزا به تجسس آن اشارت فرمود، او را در تکیهٔ اسکندربیک یافته، با جواهر عظیم گران مانند لعل بوگرک و پیوه‌گری و شاه‌منصوری و غیر آن که جواهریان روزگار ... از قیمت هر یک از آن عاجز بودند ...» (اسفزاری زمچی، ۱۳۳۹: ج ۲: ۱۶۶). باید افزود لغت «بوگرک» در ترکی به معنای «قلوه» (زارع شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۳۳۹) است و در مجموع «لعل بوگرک» یعنی «لعل قلوه‌ای»؛ هم از حیث رنگ و هم از این حیث که اصطلاح «قلوه» در کانی‌شناسی، به جواهر تراش‌نخورده اطلاق می‌شود، صحیح است؛ حال نگاهی به تاریخ می‌افکنیم تا ببینیم «لعل بوگرک» درست است. میرجعفری (۱۳۵۳: ۴۷۵) از این لعل با عنوان «لعل بوگرک» نام می‌برد و به نقل از *تاج‌التواریخ*

می‌نویسد: سنگ بسیار گران‌بهای لعل بوگرگ (قلوه‌ای) در خزانه فرمانروایان گذشته بوده که بعد به دست شاه اسماعیل صفوی می‌افتد. روزی شاه در عالم خوشی، این سنگ کمیاب را به سنگ می‌زند و ریزریز می‌کند و از آن تکه‌ها یک جفت گوشواره برای تاجلو خانم درست می‌کنند که به دست مسیح پاشاوغلی می‌افتد. توفان گوندوز (۱۳۸۹: ۱۲۶) نیز با نقل همین واقعه از منشی قزوینی، اصل «لعل بوگرگ» را متعلق به آق‌قویونلوها می‌داند به دست امیرخان موصللو، به شاه اسماعیل تقدیم شده‌است.

بنابراین، هم قرائن لغوی و هم قرائن تاریخی «لعل بوگرگ» را تأیید می‌کنند که لعل قلوه‌ای رنگ تراش‌نخورده‌ای بوده که پس از تکه‌تکه شدن، از آن برای تاجلی خانم گوشواره ساخته‌بودند.

۶. ص ۱۱۰. «جججه به ضم هر دو جیم، شکنبه گوسفند است که عرب‌های بدوی آن را پاک کرده از گوشت قاوورمه شدجو می‌نمایند». این لغت مفهوم نیست و در نسخه چاپ سنگی، ص ۵۵ «شدچه» ضبط شده‌است. در متن *مشاهیر النساء* این جمله آمده‌است: «جججه ... اشکنبه در که بدویان عرب اتی تطهیر ایدب، طغار جیق کبی ایچینه ات قاورسی قویلر» (ذهنی افندی، ۱۰۶) که ترجمه آن همان است که اعتمادالسلطنه آورده‌است.

به احتمال قوی «شدجو» مصحف «سختو» است که در فرهنگ دیوان اطعمه در معنی آن نوشته‌اند: *السختو*: چرب روده گوسفند فربه که اندرون آن از برنج و زعفران و پیاز و نخود و داروهای گرم و گوشت یا جگر بند و دنبه یا پیه پر کنند ... (بسحق اطعمه، ۱۳۸۲: ۲۸۹) و لغت «طغار جق» (روده) در متن ترکی، آن را تأیید می‌کند. و نوشته‌اند منسوب به «سغد» است؛ از کثرت استعمال «سختو» شده‌است. این ابیات از بسحق اطعمه است:

بر سایبان نان تنک اعتماد نیست سختو مگر به باطن پاک شما رود
(بسحق اطعمه، ۱۳۸۲: ۱۱۸)

با تلفظ «سغدو» هم در ابیات آمده‌است:

بسا شب که از گوشت آکنده‌ام چو سغدو دل و سینه و روده‌ها
(سراج قمری)

۷. ص ۲۰۵.

ایا طایر قدس عرش آشیان مجو دانه از دام این خاکدان
نفس بشکن و بال و پر باز کن به گلگشت و گلزار پرواز کن

با توجه به مفهوم و قرائنی مانند «طایر»، «دانه»، «دام» و «بال و پر»، در بیت دوم «قفس» صحیح است، نه «نفس» و در نسخه چاپ سنگی، ص ۹۷ هم «قفس» ضبط شده است.

۸. ص ۲۶۹.

تا بدانی درد عشق و داغ مهر و غم خوری چون به هجران در بیچی پس بدانی قدر من

مصرع دوم این بیت در نسخه چاپ سنگی، ص ۱۲۹ این گونه نقل شده است:

چون به هجر اندر بیچی پس بدانی قدر من

۹. ص ۱۷۰.

به غیر سبزه نیوشد کسی مزار که قبرپوش غریبان همین گیاه بس است

با توجه به وزن و معنی، یک واژه از مصرع اول ساقط شده و در مصرع دوم به جای «قبرپوش» «قبرپوش» ضبط شده و اینک صحیح بیت:

به غیر سبزه نیوشد کسی مزار مرا که قبرپوش غریبان همین گیاه بس است

۱۰. ص ۱۷۸، س ۳. «زمخشری از نصایح الکبار در شرح مقامه زهریه نقل کرده گوید...»

با توجه به محتوای حکایت و مطابق ص ۱۵۶ مشاهیرالنساء «مقامه زهدیه» درست است، نه «مقامه زهریه». و در سطر ۹ همین صفحه (۱۷۸) آمده: «و زمخشری که در مقامه زهدیه می گوید...».

۱۱. ص ۸۴۸.

دعاش گویم باری چنان که ای باری به دور دهر از او دور دارد درد و گزند

با توجه به سکتة وزنی در مصرع دوم و معنای آن، صحیح مصرع چنین است: به دور دهر از او دور دار درد و گزند.

۱۲. ص ۳۷۵، س ۷ و ۸. «از قراری که در تزیین الاسواق مسطور است، عم‌زاده این

سعدی و عاشق شد و خواست او را به زنی بگیرد.» «او» قبل از عاشق شد، زاید است.

۱۳. ص ۲۴۳، س ۸. «او چند شوهر به دفعات اختیار کرد و همه به زودی درگذشتند و

دفاق به سامت مشهور شد.» مطابق معنی جمله «شامت» صحیح است به معنی «شوم و بدیمن بودن» (لغت نامه دهخدا، ذیل شامت) نه «سامت».

۱۴. ص ۵۴۰، س ۳ و ۴. «بنابر مسطورات سلولی و ابن ظافر زریق عروضی در کتاب بدایع

البدائنه خود می گوید: روزی» با مراجعه به مشاهیرالنساء این جمله ترکی را می بینیم:

«ابن ظافر کتاب بدایع البدائیه دَ مسطور اولدیغنده گوره (زریق العروسی) دمیشدیر که بیرگون ...» (ص ۹۳) که ترجمه آن به فارسی چنین است: ابن ظافر در کتاب بدایع البدائیه چنین مسطور می‌کند که زریق العروسی می‌گوید که یک روز ...» و از اینجا استنباط می‌شود که اعتمادالسلطنه این نام‌ها را خلط کرده و ترجمه درستی به دست نداده‌است. چنانکه در ص ۱۵۵ متن اثر، بدایع/البدائیه به درستی به ابن ظافر نسبت داده شده نه به زریق عروسی (اعتمادالسلطنه، ۱۳۹۴: ۱۵۵) و مطابق اطلاعات کتاب‌شناسی کتابخانه ملی نیز بدایع البدائیه از علی بن ظافر الازدی است (www.nlai.ir).

۱۵. ص ۴۷۷. «زنی حسنی بیگ‌نام که اسباب تجارت عمده و مال‌التجاره زیادی داشت گرگ یراق آن دستگاه شمرده می‌شد ...». این کلمه با کلمه بعد از خود، لفظ «گرگ یراق» ترکی را می‌سازد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۰۳-۱۳۰۷: ج ۲: ۱۴۲) که به معنی «حامی و پشتیبان» (لغت‌نامه دهخدا، ذیل مدخل) است و مصححان به این نکته پی نبرده‌اند و به آن صورت غلط ضبط کرده‌اند.

۱۶. ص ۴۷۹. از کسی چون بشکند چیزی بلایی بگذرد خوب شد بر تو به زد آسبیش از مینا گذشت.

صحیح: از کسی چون بشکند چیزی بلایی بگذرد خوب شد بر تو نزد آسبیش از مینا گذشت.

در نسخه چاپ سنگی (ج ۲: ۱۴۴) نیز چنین است ولی قرائن معنایی «نزد» را تأیید می‌کند که آسب رسیدن به اشیا یا افراد دیگر را باعث نجات او دانسته‌است.

۱۷. ص ۴۳۰، س. ۸. «... شیرکوه عم وی از اعمال آذربایجان می‌باشد». «عمال» صحیح است.

۱۸. ص ۴۹۷.

با من چو شب وصل تو بگشاید راز ناگاهم از شام کند صبح آغاز

مصرع دوم سکتته وزنی دارد و صحیح آن چنین است:

با من چو شب وصل تو بگشاید راز ناگاه هم از شام کند صبح آغاز

(آذر بیگدلی، ۱۳۷۸: ۴۴۵)

۱۹. در ص ۶۴۸ و ۶۴۹ ابیاتی از لیلی و مجنون نظامی آمده که با مراجعه به نسخه

معتبر تصحیح‌شده وحید دستگردی می‌توان صورت صحیح ابیات را به دست داد:

رخشنده شبی چو روز روشن زو تازه فلک چو سیر گلشن

رخشنده شبی چو روز روشن	رو تازه فلک چو سیر گلشن
با شکل عطارد و کمانش	(نظامی، ۱۳۷۶: ۱۷۲)
یا شکل عطارد از کمانش	تیری است که زد بر آسمانش
فرقد به یزک جنیبه رانده	تیری است که زد بر آسمانش
فرقد به یزک جنیبه رانده	(نظامی، ۱۳۷۶: ۱۷۳)
بر زهره نظر گماشت اول	کشتی به جناح در رسانده
بر زهره نظر گماشت اول	کشتی به جناح شط رسانده
گفت ای در تو پناهگامم	(نظامی، ۱۳۷۶: ۱۷۳)
گفت ای در تو پناهگامم	گفتای به تو بخت را معول
	گفت ای به تو بخت را معول
	(نظامی، ۱۳۷۶: ۱۷۸)
	جز در تو کسی چرا پناهام
	در جز تو کسی چرا پناهام؟
	(نظامی، ۱۳۷۶: ۱۷۹)

۲۰. ص ۴۶۵. ابیاتی از قآنی شیرازی که صحیح ضبط نشده‌اند:

صفیه دختر حی ابن اخطب آن که به حسن	نبود در همه عالم چنو یکی اختر
صفیه زاده حی ابن اخطب آن که به حسن	نبود در همه عالم چنو یکی اختر
	(قآنی، ۱۳۶۳: ۲۶۰)

...

روانه ساخت به سوی رسول تا سازد	مفرحی دل او را از عنبر و شکر
روانه ساخت به سوی رسول تا سازد	مفرحی دل او را ز عنبر و شکر
	(قآنی، ۱۳۶۳: ۲۶۰)

...

سرود از چه آوردگاهش آوردی	دلت ز آهن و پولاد روی بود مگر
سرود از چه ز آوردگاهش آوردی	دلت ز آهن و پولاد و روی بود مگر
	(قآنی، ۱۳۶۳: ۲۶۰)

(اعتمادالسلطنه، ۱۳۰۴-۱۳۰۷: ج ۲: ۱۳۲ و ۱۳۳)

اشکالات تصحیح در این بخش از مصححان است و نسخه چاپ سنگی همانند دیوان قآنی ضبط کرده‌است؛ مگر در یک مورد (بیت اول) که اعتمادالسلطنه «دختر» ضبط کرده که در دیوان قآنی «زاده» است.

۲۱. در ص ۴۲ جملاتی عربی از زبان اسماء بنت یزید الانصاریه آمده که در ص ۴۳ ترجمه فارسی آن عبارات به قلم اعتمادالسلطنه آمده و ترجمه عبارات «انا معشر النساء محصورات مقصورات قواعد بیوتکم ...» به این صورت آمده: «ما جنس نسوان در پس پرده محبوس و در خانه‌های شوهرها محبوس هستیم ... و محل ...»، ترجمه عبارت «قواهد بیوتکم» به معنای «بنیادها و ستون‌های خانه» جا افتاده است. ص ۲۷، جلد اول چاپ سنگی مؤید این است که این افتادگی از اعتمادالسلطنه است.

۲۲. ص ۵۶۰.

پیش از آن کاین (آنک این) قصه تا مخلص رسد دود (و) گندی آمد از اهل حسد
نیست ذکر و بحث اسرار بلند (ذکر بحث و اسرار بلند) گه (که) دوانند اولیا زان (آن) سو سمند
(مولوی، ۱۳۷۳: ۴۶۸)

۳-۳- مآخذ برخی ابیات

در مواضع مختلف *خیرات حسان* خطاهایی را در انتساب ابیات و اشعار می‌بینیم که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. گفتم با دین توانی آسود زیرا که به خیر دفع شر شد
دنیاطلبان بـدگهر را دین نیز بهانه دگر شد (ص ۷۲۱)

اعتمادالسلطنه این بیت و پنج بیت پس از آن را از ناصر خسرو دانسته که در مناظره با طلبه‌ای گفته است. در حالی که چنین نیست و ابیات در دیوان ناصر خسرو یافته نشد. محمدعلی فروغی در خاطراتش آورده این ابیات را پدرم جعل کرده و به *خیرات حسان* افزوده است. وی هدف پدرش را از این کار رنجش از کسانی دانسته است که دین را وسیله اغراض دنیوی قرار داده‌اند (فروغی، ۱۳۹۸: ۲۴ و ۲۵).

۲. ص ۴۸۰، س ۱۷ و ۱۸. غم و شادی است که با یکدگر آمیخته‌اند.

این مصرع از قائلانی است و بیت کامل آن چنین است:

غم و شادی است که با یکدگر آمیخته‌اند یا مه روزه به نوروز درآمیخته‌اند
(قائلانی شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۷۲)

۳. ص ۶۳۵.

بس غصه که از چشمه نوش تو رسید تا دست من امروز به دوش تو رسید

اعتمادالسلطنه این بیت را از لاله خاتون دانسته، درحالی‌که این بیت از مهستی گنجوی است (مهستی گنجوی، ۱۹۸۵: ۴۵).

۴. ص ۱۱۵.

و لو كان النساء كمن هذى لفضلت النساء على الرجال

با تغییر «هذی» به «فقدنا» شعر از متنی است در مرثیه مادر سیف‌الدوله (رضایی هفتادری و حسن‌زاده نیری، ۱۳۸۳: ۱۱۲).

۵. ص ۲۸۳.

ادعی باسماء نيزا في قبائلها كان اسماء اضحت بعض اسمائي

شعر از ابومنصور ثعالبی است (ثعالبی، ۱۴۰۳: ۲۲۹).

۶. ص ۲۴۱.

مگر رسوای عشق از مردم عالم غمی دارد که عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد

اعتمادالسلطنه در صفحه فوق این بیت را از زنی با تخلص «دختر» دانسته ولی در ص ۵۲۸ و ۵۲۹ این بیت را به شاعری به نام «عصمت» یا «عصمتی» منسوب کرده‌است.

۷. ص ۶۷۲.

السيف اصدق انباء من الكتب في حده الحد بين الجد و اللعب

بیت حاضر و بیت پس از آن، از ابوتمام است در فتح عموریه (شعار و فرزاد، ۱۳۸۱: ۳۲۲).

۸. ص ب (دیباچه).

و لو كان مبكاهها بكييت صبابه بسعدى شفيت النفس قبل التندم

بیت با تغییر «سعدی» به «لیلی» از دیوان تمیم ابن ابی مقبل از شاعران جاهلی که اسلام را درک کرد و از مخضرمین بود (www.aldiwan.net).

۳-۴- تصحیح بعضی ابیات ترکی

ابیات ترکی خیرات حسان نیز به بازخوانی و تصحیح و با توجه به مخاطب فارسی‌زبان، به ترجمه نیاز دارد که در اینجا به برخی از آنها پرداخته می‌شود؛ برخی از این ابیات با مراجعه به معجم مشاهیر النساء و برخی دیگر با کمک قرائن متنی تصحیح شده‌است:

۱. ص ۱۸۰.

جگرده تیغ غم‌زک زخمی وار کن اتمه پیکانک یتر ای قاشی یای ارتق یتر دیرتمه مژگانک

- صحیح بیت مطابق معنی و ص ۱۵۹ معجم مشاهیر النساء:
 جگرده تیغ غمزک زخمی وار کن آتمه پیکانک یتر ای قاشی یای آرتق یتر دپرتمه مژگانک
۲. ص ۱۸۰. ینه نو یاره لر اچدی در ونه تیغ هجرانک
 صحیح بیت مطابق معنی و ص ۱۵۹ معجم مشاهیر النساء:
 ینه نو یاره لر اچدی درونه تیغ هجرانک
۳. ص ۱۸۰. سنی بی دین دیمشردی ازلدن یوقد و ایمانک
 صحیح بیت مطابق معنی و ص ۱۵۹ معجم مشاهیر النساء:
 سنی بی دین دیمشردی ازلدن یوقدور ایمانک
۴. ص ۱۸۰. امید مرحمت قلق عبث دیر سندن ای کافر
 صحیح بیت مطابق معنی و ص ۱۵۹ معجم مشاهیر النساء:
 امید مرحمت قلمق عبث دیر سندن ای کافر
۵. ص ۲۸۵. دپرت لبوکی جوشه کتور حوض کوثری
 صحیح بیت مطابق معنی و ص ۳۵۲ معجم مشاهیر النساء:
 دپرت لبوکی جوشه گتور حوض کوثری
 ۶. ص ۳۵۲.
- سنگ حسنک بنم عشقم سنگ جورک بنم صبرم افندم دمیدم آرتار تو کنمز بی نهایت در
 صحیح بیت مطابق معنی و ص ۲۸۶ معجم مشاهیر النساء:
سنگ حسنک بنم عشقم سنگ جورک بنم صبرم افندم دمیدم (دم به دم) آرتار توکنمز بی نهایت در
 ۷. ص ۳۵۲.
- کشف ایت نقابکی پری کوکی منور ایت و عالم عناصری فردوس انور ایت
 صحیح بیت مطابق معنی و ص ۲۵۸ معجم مشاهیر النساء و ۴۶ چاپ سنگی:
 کشف ایت نقابکی پری گوگی منور ایت بو عالم عناصری فردوس انور ایت
- ۸.
- امید وصلتک ای قاشلری یای سینه دن کچمز خیال تیر غمزک انیا خاطر نشانمدر
 صحیح: خیال تیر غمزک انیا خاطر نشانمدر (آنی فاطمه خانم اسم شاعر است که به صورت تخلص در این بیت آمده است).
 ۹. ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

مرغ دل پروازه کلدی لانه‌لر آغلار بکا
 یاندیرر ایسه م شب تاریک دل ناشادمی
 آشنالر سنک طعن‌انداز اولولر هر طرف
 کاسه میزاب ساقیدن ایچوب مست اولمشم
 چیقدی زنارم بو کز خمخانه‌لر آغلار بکا
 روشن اولسه پر یاغار آغلار بکا
 واقف اولسه حالامه آغلار بکا
 حالمه آگاه اولان مستانه لر آغلار بکا

۱۰. ص ۶۰۶. خاک در دلدارن آیرلمه اولنجه

صحیح: خاک در دلدارن آیرلمه اولنجه (ترجمه: تا زمان مرگ از خاک در دلدار جدا نشو).

۱۱. ص ۶۰۷، س ۱۴. شمع سوزانه حاجت قالمدی چون که بتر // آتش جورنده یاقدی

عاقبت پروانه سن.

مطابق معنی مصرع دوم چنین صحیح است: آتش جورنده یاندی عاقبت پروانه سن

(ترجمه: عاقبت پروانه تو در آتش جورت سوخت).

۱۲. ص ۶۰۷. عیش و نوش صحبتی دگمز انک هیچ بیر پوله // نیلرم ظل سراب آسا شو

مهمانخانه‌سین.

مطابق معنی مصرع دوم چنین صحیح است: نیلرم ظل سراب آسا شو مهمانخانه‌سین

(ترجمه: مهمانخانه آب که چون سایه سراب است، به چه کارم می‌آید)؟

۱۳. ص ۲۴۴، س ۱۲.

یوم ثانی محرم انجلاء صبحده
 یمن ایله سلطان سلیمان زمان ایندی جلوس

ایتدی جلوس (جلوس کرد) صحیح است.

۱۴. ص ۶۵۶. باق بو لعبتگاه دهرک روز و شب مهر و مهی ابکی طفل نازنین در صانکه

چنبردن کچر. «ابکی» به معنای «دو» صحیح است: روز و شب چون دو طفل نازنین هستند

که از چنبر عبور می‌کنند.

۱۵. ص ۵۲.

هفته گچمز کویکه مهمان ایدن سن سیزی
 دست تدبیر ایله چاک اولسونمی دامان فراق

بلکه هر شب صبحه دک نالان ایدن سن سین بنی
افتاب حسنکه حیران ایدن سن سین بنی

مطابق معنی قافیه درست «سن سیز بنی» (بی تو برای من) است و در مصرع دوم

«افتاب» صحیح است.

۱۶. ص ۶۵۶.

قامتن سیر ایلین طوبایه ایلمی نگاه
 لعل جانبخش امن البته کوثردن گچر

در مصرع دوم «جانبخشن» (جان بخش او) صحیح است؛ یعنی هر که از لعل جان بخش او بیوسد، البته از کوثر صرف نظر می‌کند.
 ۱۷. ص ۷۰۷. ایردی چون آب حیاته مه‌ری اولمز حشره دک گوردی چون شب ظلمتده اول عیان اسکندی (اسکندری): یعنی در شب ظلمت اسکندر را عیان دید.

۳-۵- ضبط نام کتاب‌ها

در این اثر در مواضع مختلف نام کتاب‌ها، ناقص یا با تحریف و تصحیف ضبط شده یا اینکه لازم بود تعلیقه و توضیحی درباره کتاب آورده می‌شد که نیامده است. این موارد عبارت‌اند از:
 ۱. عنوان النصر. در مواضع مختلف خیرات حسان، عنوان این کتاب چنین ضبط شده است؛ از جمله:

الف) ص ۴۲. «سید الجلیلیه از اعیان زمان صلاح‌الدین صفدی است و مصنف مشارالیه در کتاب *عنوان النصر* که حاوی تراجم احوال مشاهیر آن عصر است، ذکری از او نموده ...».

ب) ص ۷۵۵. هدیه از اعیان عصر صفدی و دختر علی بن عسکر الشیخه ...

ج) ص ۳۱۷ و ص ۳۵۱: «در *عنوان النصر* صلاح‌الدین الصفدی که حاوی تراجم اعیان عصر اوست».

د) ص ۷۷۶. «صلاح‌الدین صفدی در کتاب *عنوان النصر فی اعیان العصر* از مشارالیه نام برده ...».

ه) ص ۴۴۷؛ (و) ص ۵۰۶؛ (ز) ص ۱۸۰؛ (ح) ص ۳۶۰؛ (ط) ص ۳۶۲ عنوان الانصر ضبط کرده است؛ (ی) ص ۳۳۹.

با بررسی نسخه چاپ سنگی، از جمله صص ۱۵۵ و ۲۸۴ آن معلوم می‌شود که اعتمادالسلطنه نیز نام کتاب را به غلط ضبط کرده، اما چون از نسخه ترکی ترجمه می‌کرده در جاهایی (از جمله نمونه اشاره شده) عبارت «اعیان عصر» را هم آورده ولی متوجه نشده که نام کامل اثر *اعیان العصر و اعوان النصر* و موضوع آن سرگذشت‌نامه نویسنده‌گان اسلامی و مشخصات کتاب‌شناسی آن چنین است:

صفدی، خلیل بن ابیک (۱۴۱۸ ق. = ۱۹۹۸ م). *اعیان العصر و اعوان النصر*، حقیقه علی ابوزید.

بیروت: دارالفکر المعاصر.

این اثر در واقع، منتخباتی از *الوافی بالوفیات* صفدی است که آگاهی‌های عصر مؤلف را در بر و نسبت به *الوافی بالوفیات* نکات افزون‌تری دارد؛ چون *الوافی بالوفیات* شرح حال مشاهیر را از زمان پیامبر اسلام (ص) تا روزگار مؤلف (صفدی) شامل می‌شود، او مبدأ *اعیان العصر* را ۶۹۶ (سال تولد خود) قرار داد تا معاصران خود را معرفی کند و بدین جهت نام کتاب را *اعیان العصر و اعوان النصر* گذاشت (جهانبخش، ۱۳۷۸: ۵۱).

۲. نتف المحاضرة. ص ۵۱۱: «تنوخی در کتاب نتف المحاضرة از شعر و فضل او اشعار و ذکر می‌نماید».

«نتف» در عربی و فارسی، معنای محصلی ندارد. صحیح نام کتاب چنین است: *نشوار المحاضرة و اخبار المذاکره*، تألیف تنوخی، محسن ابن علی از مشاهیر قرن چهارم هجری و موضوع آن لطایف و حکایاتی ذیل ابیات عربی است. مشخصات کتاب‌شناسی اثر در پی می‌آید: تنوخی، محسن ابن علی (۱۳۹۱ق = ۱۹۷۱م). *نشوار المحاضرة و اخبار المذاکره*. بی‌جا، بی‌نا. www.nlai.ir

۳. تذکره الخطاطین. در چند موضع کتاب (صص ۲۴۴، ۵۴۷ و ۵۸۸) نام این اثر آمده است؛ از جمله:

ص ۱۹۳. «در تذکره الخطاطین ذکر او شده ...».

ص ۲۰۲. مرحوم مستقیم‌زاده این مطلب را در تذکره خود از محی‌الدین الکافیجی نقل کرده ...». اسم صحیح و مشخصات کتاب‌شناسی این کتاب *تحفة الخطاطین* است از سعیدالدین مستقیم‌زاده سلیمان (۱۰۹۶-۱۱۶۶ق.)، استانبول: تورک تاریخ انجمنی کلیاتی، بی‌تا.

۴. *مرآت الادوار*. ص ۴۹۱، س ۱۴. «مورخ مشهور فاضل محمد معروف به مصلح‌الدین اللاری الانصاری در تاریخ خود موسوم به *مرآت الادوار و مرفاه الاخبار* گوید: ...». کتابی به فارسی در موضوع تاریخ جهان که نام صحیح اثر *مرآت الادوار و مرقاه الاخبار* و نویسنده آن لاری انصاری، محمدبن صلاح (-۹۷۹ق؟) که دو نسخه خطی از آن در کتابخانه ملک (ش: ۳۹۱۵ و ۴۰۹۴/۱) نگهداری می‌شود؛ همچنین نسخه‌هایی از آن در کتابخانه دانشگاه تهران به ش. ۸۲۷-ف و ۱۳۳۳-ف؛ کتابخانه آستان قدس رضوی به ش. ۴۱۵۵ و کتابخانه دایره المعارف بزرگ اسلامی به ش ۱۶۵۸ و کتابخانه سلطنتی به ش. ۵۹۹ مضبوط است (درایتی، ۱۳۸۹: ج ۹، ۳۳۹).

۵. در ص ۵۸۴ نام کتاب «انباء الغمر فی ابناء العمر» به چشم می‌خورد که صورت صحیح آن *انباء الغمر بابناء العمر* از ابن حجر عسقلانی است. مشخصات کتاب‌شناختی این اثر به شرح زیر است:

انباء الغمر بابناء العمر فی تاریخ [کتاب] شهاب‌الدین ابی الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی حیدرآباد: مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیه، ۱۳۸۷ق. = ۱۹۶۷م.، ۱۳۴۶.

۶. ص ۳۹۲. در این صفحه از اثری به نام *تذکره الخواص* ذکری به میان آمده و مصححان توضیحی نیفزوده‌اند. باید افزود *تذکره الخواص من الأمه فی ذکر خصائص الأئمه* کتابی است به زبان عربی نوشته یوسف بن قز اوغلی، مشهور به سبط ابن جوزی (متوفای ۶۵۴ق.) از مشهورترین عالمان اهل سنت در قرن هفتم هجری قمری است. مؤلف این کتاب را در شرح حال علی ابن ابی طالب (ع) و فرزندان او در دوازده باب نوشته و در سال ۱۴۲۶ق. مرکز الطباعة و النشر للجمع العالمی لاهل البیت منتشر کرده‌است. این اثر را محمدرضا عطائی در سال ۱۳۷۹ش. با عنوان *شرح حال و فضائل خاندان نبوت علیهم السلام جزو منشورات انتشارات آستان قدس رضوی منتشر کرده‌است.*

۷. ص ۴۲۹، تاریخ جودت‌پاشا. نام این اثر بی هیچ توضیحی در این صفحه آمده‌است. باید افزود جودت‌پاشا، احمد (رجب ۱۲۳۸-۲ ذی‌حجه ۱۳۱۳ق/مارس ۱۸۲۳-مه ۱۸۹۵م) دولتمرد، تاریخ‌نگار، حقوق‌دان و اندیشمند اصلاح‌طلب عثمانی است و تاریخ جودت‌پاشا از مهم‌ترین آثار اوست که تاریخ عثمانی را از ۱۱۱۸-۱۲۴۲ق/۱۷۷۴-۱۸۲۶م) در بر می‌گیرد که از معاهده قاینارجا تا انحلال سپاه ینی‌چری و به سفارش انجمن دانش تألیف شد. جودت‌پاشا این تاریخ را با استفاده از مأخذ گوناگون تاریخی، نوشته‌های وقایع‌نگاران پیش از خود، بایگانی‌ها، یادداشت‌ها و مشاهدات خود در ۱۲ جلد نوشته‌است. این اثر آخرین بار در سال ۱۳۰۹ق/ ۱۸۹۱م) در مطبعة غامره استانبول چاپ شد (دیانت، ۱۳۹۰).

۸. ص ۳۰۱، *شمع انجمن*. اطلاعات کتاب‌شناختی این اثر چنین است: صدیق حسن‌خان، محمدصدیق (۱۳۸۶). *تذکره شمع انجمن*، تصحیح و تعلیقات محمدکاظم کهدویی. یزد: انتشارات دانشگاه یزد، ۹۷۷ص.

۹. در صفحات ۱۳۲ و ۲۳۸ نام کتاب *صحایف الاخبار آمده و توضیحی ندارد*. باید افزود: نام کامل اثر *صحایف الاخبار فی وقایع الآثار یا تاریخ منجم‌باشی* از احمد بن لطف‌الله (۱۰۴۲-۱۱۱۳ق؟)، مشهور به منجم‌باشی (احمد دده) است و این اثر، دوره تاریخی از تشکیل حکومت

عثمانی تا پایان سلطنت سلیمان خان قانونی را در بر می‌گیرد. اصل کتاب عربی است و نصرت‌الله ضیایی آن را از ترکی به فارسی برگردانده‌است. نام ترکی آن *منجم‌باشی تاریخی* است که در برخی مواضع *خیرات حسان* از جمله ص ۳۰۷ با این نام آمده‌است: «بنا بر مسطورات تاریخ منجم‌باشی ایلچی‌های سلاطین از دیدن پیشکشی غازی اورانوس بیگ از هدایای خود شرم‌منده شدند...» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۹۴: ۳۰۷). مشخصات کتاب‌شناختی اثر: منجم‌باشی، احمد بن لطف‌الله (۱۳۹۳). *تاریخ منجم‌باشی یا صحایف الاخبار فی وقایع الآثار*. تهران: مهراندیش.

۱۰. در ص ۶۳۵ آمده: «... در *صحایف الاخبار قضاعی* در تاریخ خلفا مسطور است». با جست‌وجو در آثار قضاعی معلوم می‌شود، نام صحیح اثر وی *شهاب الاخبار فی الحکم و الامثال و الآداب من الاحادیث النبویه* است و صحایف الاخبار اثر دیگری است که شرح آن در شماره قبلی (۹) همین مقاله نوشته شد. گزیده‌ای از این کتاب را با همین عنوان مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث قم در سال ۱۳۹۴ منتشر کرده‌است.

۱۱. ص ۴۸۶، *تذکره نقل مجلس*. این تعلیقه برای این اثر لازم بود: این اثر را محمود میرزا قاجار (۱۲۱۴-۱۲۷۱) در موضوع *تذکره زنان شاعر نوشته* و بابک رشنوزاده آن را در سال ۱۳۸۸ منتشر کرده‌است.

۱۲. ص ۷۳۸، س ۵. شیخ محمد الدمامینی در کتاب *عین‌الحیات* نوشته‌است ... *عین‌الحیات* از دمامینی نیست و از علامه مجلسی است.

۳-۶- ضبط اعلام

در *خیرات حسان* برخی اعلام نیاز به توضیح دارد؛ با توجه به کثرت اعلام انسانی و جغرافیایی در این اثر و این موضوع که برخی از این اعلام مربوط به شخصیت‌ها و نیز امکانه بلاد عثمانی و اندلس و برخی سرزمین‌های اسلامی دیگر هستند که برای خواننده فارسی‌زبان آشنا نیستند، لازم بود مصححان توضیحاتی در معرفی آنها یا حتی تلفظ صحیح نامشان می‌آوردند؛ در برخی موارد نیز ضبط اعلام صحیح نیست و نیاز به تصحیح دارد. در این بخش این توضیحات و تکمله‌ها می‌آید:

۱. ص ۱۱۹. ذیل «بشینه بن الحیاء» آمده‌است: «از قبیلۀ عذره و معشوقه جمیل شاعر بوده‌است». منظور از جمیل، جمیل بن عبدالله معمر العذری است (دامادی، ۱۳۷۹: ۱۶۳).

۲. نام شخص در صص ۵۰۸ و ۵۰۹ به دو صورت «عیسی بن عابس» و «عیسی بن قابس» آمده که «عیسی بن قابس» صحیح است.
۳. در صص ۱۴۵، ذیل «تحفه» آمده است: «عربیه‌ای عارفه بوده است...». این جمله مفهوم نیست و در نسخه چاپی مشاهیرالنساء، صص ۱۳۵ اسم او «تحفه عربیه» ضبط شده و این جمله چنین ضبط شده: «عارف‌های بوده است» (عبارت ترکی آورده شود). اشتباه ضبط از اعتمادالسلطنه بوده که نام فرد را با جمله بعدی خلط کرده است.
۴. صص ۴۱۰. «... و شیخ شربینی در دررالاصداف تصریح می‌نماید که وفات حضرت سکینه...». نام کامل کتاب دررالاصداف فی فضل ساده و الاشراف نوشته شربینی مصری، عبدالجواد بن شیخ خضر از علمای قرن دوازدهم است و نسخه خطی این اثر به ش. ۵۹۱۳ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود؛ سه نسخه دیگر از این اثر در مکتبه احمدیه تونس، مکتبه الازهر و سوهاج موجود است (الطباطبایی، ۱۴۰۶: ۸۵).
۵. در صص ۳۵۲ لغت «آماسیه» آمده که صورت صحیح آن «آماسیه»، از شهرهای ترکیه آسیایی (آاتولی) که در کنار رود یشیل ایرماق واقع است و مرکز شهرستانی است که نام خود را دارد (موستراس، ۱۳۹۷: ۹۴).
۶. صص ۲۳۸، س ۸: «محدث ماهر، فاضل معاصر شیخ مؤمن الشبلنجی در کتاب نور الابصار فی مناقب آل النبی المختار...». ضبط صحیح این نام «شبلنجی» است؛ مؤمن بن حسن شبلنجی شافعی، از علمای اهل سنت در قرن سیزدهم (شبلنجی، بی‌تا: مقدمه) که نام کتابش هم ناقص ضبط شده و صحیح آن چنین است: نور الابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار (www.nlai.ir).
۷. صص ۱۱۵، س ۲۱: «... بقعه و گنبد شاهزاده حسین در امامه...». «امامه» (بدون تشدید) روستایی است از روستاهای بخش رودبار قصران شهرستان شمیران تهران (محمودیان و همکاران، ۱۳۸۸: ۶۹).
۸. ضبط تلفظ برخی اسم‌ها لازم بود؛ برای نمونه در صص ۲۲۱، سطر ۳ آمده است: «... و اسم خنساء تماضر بوده...». مطابق لغت‌نامه دهخدا، «تُماضِر» ضبط صحیح است.
۹. صص ۳۵۶. اصلش از طایفه شاملو بود و توطنش در قلمرو علی‌شکر. بزرگ‌ترین و نامدارترین سردار ایل بهارلو در دوره قراقویونلو، امیرعلی شکر بیگ باهارلوست. او متولد بهار همدان است و نام وی، اجداد و فرزندان همیشگی در صدر اویماق ایل بهارلو آمده است. تداوم حکومت بیست‌ساله علی‌شکر بیگ بر بخش‌هایی از غرب ایران، به مرکزیت

همدان، شامل استان‌های همدان، کردستان، لرستان، مرکزی و شمال خوزستان و بخش‌هایی از آذربایجان کنونی (معروف به عراق عجم) باعث ماندگاری نام وی بر این ناحیه با عنوان «قلمرو علی‌شکر» در منابع و اسناد دوره قاجار شد.

۱۰. ص ۷۴۲: «... مشفق از جایی که نهالی در آنجا شعر خواند عبور می‌کرد». این توضیح لازم بود: عبدالرحمان مشفقی بخاری، شاعر و طنزپرداز قرن دهم (۹۴۵-۹۹۵ق) ورارود، با همه شهرت و اعتباری که در بین فارسی‌زبانان آن سرزمین دارد، در ایران کمتر شناخته شده است. دیوان او در این مقاله معرفی شده است: نوریان، مهدی؛ بهرامیان، افسانه و چترایی، مهرداد (۱۴۰۰). شاعری از بخارا، بازساخت مشفقی بخارایی و ضرورت تصحیح و انتشار کلیات او ...، متن‌شناسی/دب فارسی، ۴۹: ۳۹-۵۴.

۱۱) ص ۴۳۶. «... دولت عثمانی مبلغی انعام با یک قطعه نشان مجیدی به او اعطا کرد...». نشان‌های دولتی در تاریخ عثمانی رایج بود و معمولاً طغرای شاه بر آنها درج می‌شد. برخی از سکه‌ها نیز منقوش به این طغرا بودند. چنانکه پشت لیره عبدالمجیدی (عبدالمجید پادشاه عثمانی) نیز چنین بود. این مسکوک آلتون مجیدی یا مجیدیه هم نامیده می‌شد (دیانت، ۱۳۶۷: ۲۴۰ و ۲۴۱).

۱۲) ص ۱۸۰. «حبیبه خانم شاعره‌ای است در ادبیات ماهر. پدرش علی‌پاشا اهل هرسک می‌باشد...».

هرسک شهرستانی است در ترکیه اروپایی که در امارت بوسنه قرار دارد و مرکز آن شهر موستار است (موستراس، ۱۳۹۷: ۴۰۹).

۱۳) ص ۵۱۲. «محمد بن یزید بن مسلمه ... وقتی به طرف اسلامبول رانده و غلظه را فتح کرده...». غلظه شهر کوچکی در ترکیه اروپایی که در امارت سلستره شهرستان وارنه کنار دریای سیاه قرار دارد (موستراس، ۱۳۹۷: ۳۱۴).

۳-۷- برخی لغات و اصطلاحات شایان توضیح

چون این اثر مخاطب فارسی‌زبان دارد، لازم و شایسته بود برخی لغات از جمله لغات و اصطلاحات ترکی آن معنی و تشریح می‌شد، حتی آوردن معنی برخی لغات فارسی که امروز متداول نیست یا به حوزه علمی خاصی مانند علم اصول مربوط است، برای استفاده‌کنندگان از کتاب مفید بود. در اینجا به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

۱. چری‌باشی. یا چئری‌باشی لغت ترکی است مرکب از «چئری» به معنای «سرباز»+ «باشی» (سر و فرمانده) و در مجموع به معنای فرمانده دسته. چئری بیگی هم داریم به معنای سپهبد (زارع شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۴۶۷). البته «ینی‌چری» تشکیلات منظم نظامی در امپراتوری عثمانی بود شامل پیاده‌نظام و سگبان‌ها. ینی‌چری‌ها صنف پیاده‌نظام لشکر عثمانی را تشکیل می‌دادند و در هنگام جنگ در قلب لشکر، پیشاپیش پادشاه قرار می‌گرفتند (اوزون چارشلی، ۱۳۷۷: ج ۲، ۵۸۵).

۲. ص ۶۳۳. معقود در عبارت: «از معقودهای خاقان خلدآشیان، فتحعلی‌شاه...»: عقدبسته، عقدشده.

۳. ص ۲۴۴. وقیه: «از یک وقیه مس هشتصد عدد پول منقور قطع و سکه کردند...»: وقیه: مقیاس وزن در اصطلاح عراق عرب که مقدار آن، عبارت است از یک‌چهارم حصه و امروزه در بغداد وقیه بزرگ معادل یک کیلوگرم و در بصره معادل دو نیم حقه برابر با ۳/۱۲۵ به حساب می‌آید. برخی آن را معادل چهل درهم ذکر کرده‌اند (دیانت، ۱۳۶۷: ج ۱: ۴۸۵).

۴. ص ۴۸. قشلامیشی: «در وقتی که اردوی امیر تیمور در زنجیرسرای بخارا قشلامیشی می‌کرد، وفات نمود».

«قشلامیشی» لغت ترکی به معنای «رفتن به قشلاق (سرزمین گرم) در زمستان است (دولت‌آبادی، ۱۳۸۶: ۲۱۸ و ۲۱۹).

۵. ص ۱۲۹، س ۱۰ و ۱۱: نکاح الرقیق: به معنای ازدواج بردگان؛ و خیار العتاقه: اختیار برده زن در فسخ ازدواج به علت آزادی خودش.

۶. ص ۴۴۲. آقچه: سکه نقره، واحد پول دوره سلجوقی (دولت‌آبادی، ۱۳۸۶: ۲۰).

۷. ص ۱۶، س ۱۱ و ۱۲. خلاصه مبلغی از عایدۀ قم و توابع به طور سیورغال به آغاباجی و بستگان او مرحمت شد. سیورغال: زمینی که پادشاه جهت معیشت به ارباب استحقاق بخشید. این واژه از مصدر «سیورغاماق» به معنی «احسان و بخشش» است (دولت‌آبادی، ۱۳۸۶: ۱۸۰ و ۱۸۱).

۳- ۸- غلط‌های تایپی

در این تصحیح غلط‌های تایپی نیز دیده می‌شود که صحیح آن در داخل کمانک می‌آید؛ از جمله:

۱. ص ۲۷۷، س ۱۰.

به قصد صید تو چون رشحه دیدمش گفتم کسی ندیده شکار مکس (مگس) کند شهباز

۲. ص ۴۳۳، س ۱۵. و اموال بسیار و نقود بی‌شمار در آن روز بخشش نمود (نمود).

۳. ص ۴۳۵، سطر آخر. یا الهی دکلم (دگلم: لغت ترکی به معنای نیستم) مستحق احسان ایله // کرم و لطفکی حقمده فراوان ایله.
۴. ص ۴۸۰، س ۱۱ ... و شرایط شهریاری و خصایص فرمانفرمایی و مملکت‌داری (مملکت‌داری) از ناصیه او لایح و ظاهر بود ...
۵. ص ۴۵۴، س ۶.
زلف در روی تو هر کس که ببیند گوید آتشی هست گه (که) با دود درآمیخته‌اند
۶. ص ۲۵۰: «ابن حجر در انباء خود در جرک متوفیات سال هفتصد و هفتاد و نه هجری گوید: ...»
- «جرگ» صحیح است، به معنی «حلقه و صف مردم» (لغت‌نامه دهخدا، ذیل مدخل).
۷. ص ۶۵۰، س ۴. فرهاد رخ شیرین چون خسرو پرویزم. «پرویزم» صحیح است.
۸. ص ۷۴۱، س ۲. قسم خورد دیگر سر تبه بالین او نگذارد. «به» صحیح است.
۹. ص ۶۴۹، س ۱۵. نزدیک قبیله بود کوهی مه کنکره فلک شکوهی. «کنگره» صحیح است.
۱۰. ص ۶۰۷. وادی آم غمده قالدَم ای ساقی دهر. «آلام» (غم‌ها) صحیح است.
۱۱. ص ۲۶۱، پاورقی. تو با آن بیت شعری که برای من بازخواندی، عشقی مدفون در سینه مرا نسبت به امام برانگیزی. «برانگیختی» درست است.
۱۲. ص ۳۷۳، ب ۱۰. آچوب پر مرغ روحی باغ قردوس روان اولدی. «فردوس» صحیح است.
۱۳. ص ۳۰۹. گفتند خوش در کوش دل چون عاشقی دیوانه شو. «گوش» صحیح است.
۱۴. ص ۴۲۸، س ۶. ... به قولی او را دزیده (دزدیده) فروختند.
۱۵. ص ۵۲۸، س ۱۵. با هر که وفا کنم جفا می‌بینیم (می‌بینم).
۱۶. ص ۵۲۹، س ۶. از پا شکستگان (شکستگان) طلب کعبه مشکل است.
۱۷. ص ۲۴۲، پاورقی: تا آن زمان که زنده باشم، دیوانه‌وار دعد را دوست دارم ... آن زمان که بمیرم، مردی را بر دعد (دعد) خواهم گماشت ...
۱۸. ص ۶۵۶. ناوک اه (آه) درون پولاد و مرمردن گچر
۱۹. ص ۴۱۸، س ۱۴.
تعاقتنا لتودیغ فقاالت چه یودی (بودی) گر نبودی آشنایی
۲۰. ص ۶۶۵، س ۷. یکی در سی سالکی (سالگی) و دیگر در سال شصتم که ضعف آن منتها امل و امانی خیرخواهان است ...

۴- نتیجه‌گیری

خیرات حسان یکی از آثار تذکره‌ای است که شرح حال مشاهیر زنان ایرانی، عرب، عثمانی و هندی را در بر می‌گیرد. این اثر را محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در فاصله سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۰۷ق. به شیوه چاپ سنگی منتشر کرده‌است. در دسترس نبودن آن چاپ و همچنین لزوم عرضه اثر در قالب‌های نشر امروزی، باعث شد در سال ۱۳۹۴ش. این اثر تصحیح و بازنشر شود. با توجه به گستردگی اطلاعات موجود در این اثر که آن را تا حد یک دانشنامه رسانده، لازم بود مصححان، اهتمام بیشتری در تصحیح آن داشته باشند تا نسخه منقح‌تری از آن در اختیار پژوهشگران باشد.

در این پژوهش اشکالات تصحیح خیرات حسان در دو دسته: اشکالات کلی و سایر اشکالات بررسی شد. در بخش اشکالات کلی مواردی چون نام مأخذ اصلی خیرات حسان و نویسنده آن، نبود فهرست‌های مورد نیاز و نداشتن تعلیقات بحث شد. با تصحیح برخی اطلاعات مانند نام مأخذ اصلی خیرات حسان و نویسنده آن و همچنین افزودن فهرس و تعلیقات لازم، می‌توان نسخه کامل‌تری عرضه کرد تا پژوهشگران را دستیار باشد و مخاطبان عام را دستگیر.

در بخش دوم این مقاله که با عنوان سایر اشکالات آمده این موضوعات بحث شده‌اند: اشکالات تصحیح، مأخذ برخی ابیات، تصحیح برخی ابیات ترکی، ضبط نام کتاب‌ها، ضبط اعلام، برخی لغات و اصطلاحات شایان توضیح و غلط‌های تایپی.

از طریق تصحیح این موارد نیز می‌توان به نسخه دقیق‌تری از اثر دست یافت و با توجه به نظایر مجموع آنچه در این مقاله آمده، نسخه ویراسته‌ای از اثر در اختیار مخاطبان و علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

منابع

- آذر بیگدلی لطفعلی‌بیگ. *آتشکده آذر*، به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر. ۱۳۷۸.
- آل‌داود سیدعلی. *اعتمادالسلطنه در: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. ۱۳۸۵.
- اسفزاری معین‌الدین محمد. *روضات الجنات فی اوصاف مدینه الیهرات*، به تصحیح محمدکاظم امام. تهران: دانشگاه تهران. ۱۳۳۹.
- اعتمادالسلطنه محمدحسن بن علی. *خیرات حسان*، مقدمه و تصحیح ابوالقاسم رادفر و رباب صادقی اسکویی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ۱۳۹۴.

اعتماد السلطنه محمدحسن بن علی. *خیرات حسان*. طهران: وزارت انطباعات و دارالترجمه. ۱۳۰۴-۱۳۰۷ق.

اوزون چارشی لی و حقی اسماعیل. *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت. تهران: کیهان. ۱۳۷۷.
بسحق اطعمه احمد بن حلاج. *کلیات بسحق اطعمه شیرازی*، به تصحیح منصور رستگار فسایی. تهران:
نشر میراث مکتوب و بنیاد فارس‌شناسی. ۱۳۸۲.

تنوخی محسن ابن علی. *نشوار المحاضره و اخبار المذاکره*. بی‌جا، بی‌نا. ۱۳۹۱ق = ۱۹۷۱م.
ثعالبی ابومنصور عبدالملک. *یتمه الدهر فی محاسن اهل العصر*. لبنان: دارالکتب العلمیه. ۱۴۰۳ق.
جهانبخش جويا. *اعیان العصر در یک تصفح، آینه پژوهش*، ۱۳۷۸؛ (۵۹): ۵۰-۵۴.
الحلو مسلم. *قصه مدینه نابلس*. المنظمه العربیه للتربیه و الثقافه و العلوم. ۲۰۰۸.
دامادی سیدمحمد. *مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی*. دانشگاه تهران. ۱۳۷۹.
درایتی مصطفی. *فهرستواره دستنوشته‌های ایران*. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای
اسلامی. ۱۳۸۹.

دولت‌آبادی عزیز. *فرهنگ واژه‌های ترکی و مغولی در ادبیات فارسی*. دانشگاه تبریز. ۱۳۸۶.
دهخدا علی‌اکبر. *لغت‌نامه*. دانشگاه تهران. ۱۳۷۳.

ذهنی افندی محمد. *مشاهیر النساء*. مطبعه عامره. ۱۲۹۶ق.
شبلنجی مؤمن. *نور الابصار فی مناقب آل نبی المختار*. قم: شریف الرضی. بی‌تا.
رضایی هفتادری غلامعباس و حسن‌زاده نیری محمدحسن. *شرح‌گزیده دیوان متنسی*. انتشارات
دانشگاه تهران. ۱۳۸۳.

زارع شاهمرسی پرویز. *فرهنگ شاهمرسی*. تبریز: نشر اختر با همکاری انتشارات آناس. ۱۳۸۷.
فروغی محمدعلی. *خاطرات محمدعلی فروغی به همراه یادداشت‌های روزانه از سال ۱۲۹۳ تا ۱۳۲۰*، به
خواستاری ایرج افشار، به کوشش محمد افشین‌وفایی و پژمان فیروزیبخش. تهران: سخن. ۱۳۹۸.
دیانت علی‌اکبر. «جویدت‌پاشا» در: *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۸. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ
اسلامی. ۱۳۹۰.

دیانت ابوالحسن. *فرهنگ تاریخی سنجش‌ها و ارزش‌ها*، ج ۲ و ۱. تبریز: نیما. ۱۳۶۷.
زارع شاهمرسی پرویز. *فرهنگ ترکی - فارسی شاهمرسی*. تبریز: اختر. ۱۳۸۷.
زاوش محمد. *کانی‌شناسی در ایران قدیم*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۸.
سعیدی حوریه. *خیرات حسان*، معرفی نسخ خطی. *ایران*، ۱۳ آبان ۱۳۸۵. ص ۸.
سیفی نهایندی فهیمه. *حقه، دایره‌المعارف زن ایرانی*، ج ۱، تهران: بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی. ۱۳۸۲.
شعار جعفر و فرزاد عبدالحسین. *المنهج: نثر و شعر عربی*. تهران: سخن. ۱۳۸۱.
الطباطبایی السید عبدالعزیز. *اهل بیت علیهم‌السلام فی المکتبه العربیه، تراثنا*، ۱۴۰۶ق. ۶۸-۱۰۱.

قآنی شیرازی. دیوان حکیم قآنی شیرازی، مقدمه و تصحیح ناصر هیری. تهران: گلشائی. ۱۳۶۳.

گلچین معانی احمد. تاریخ تذکره‌های فارسی. تهران: کتابخانه سنائی. ۱۳۶۳.

گوندوز توفان. اسارت تاجلی بیگم، مروری بر تأثیر مسائل فرهنگی-روان‌شناختی در تاریخ‌نگاری صفوی-عثمانی. تحقیقات تاریخ اجتماعی، ۱۳۸۹؛ (۱): ۱۱۹-۱۳۰.

محمودیان علی‌اکبر و همکاران. شهرستان شمیران. تهران: بنیاد دانشنامه‌نگاری ایران. ۱۳۸۸.

مہستی گنجوی. رباعیات مہستی گنجوی، زیر نظر محمدآقا سلطان‌زاده، ترتیب‌دهنده مقدمه رفائیل حسینوف. باکو: یازیچی. ۱۹۸۵.

موستراس س. المعجم الجغرافی للامبراطوریه العثمانیه، ترجمه حسین قره‌چانلو و شحادات عصام محمد. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام. ۱۳۹۷.

مولوی، جلال‌الدین محمد. مثنوی معنوی، به کوشش توفیق ه. سبحانی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۷۳.

میرجعفری حسین. تاجلی خانم، زن ستیهنده جنگ چالدران، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ۱۳۵۳؛ (۱۱۲): ۴۶۱-۴۶۸.

نظامی الیاس بن محمد. لیلی و مجنون، به تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره. ۱۳۷۶.

نوریان مهدی، بهرامیان افسانه و چترایی مهرداد. شاعری از بخارا، بازشناخت مشفق بخارایی و ضرورت تصحیح و انتشار کلیات او ...، متن‌شناسی ادب فارسی، ۱۴۰۰؛ (۴۹): ۳۹-۵۴.

www.aldiwan.net
www.nlai.ir

روش استناد به این مقاله:

اسمعیلی اصغر. تصحیح برخی عبارات، جملات و ابیات خیرات حسان و تکمله‌ای بر آن، زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، ۱۴۰۳؛ ۲(۱۸): ۱۸۱-۲۰۶. DOI: 10.22124/plid.2025.31242.1727

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



بررسی مقابله‌ای استعاره‌های مفهومی در ضرب‌المثل‌های حوزه حیوانات در فارسی و مازندرانی از منظر شناختی-فرهنگی

بیژن حکمت شعارطبری^۳

بامشاد حکمت شعارطبری^۲

معصومه دیانتي^۱

چکیده

پژوهش حاضر می‌کوشد تا با تحلیل مقابله‌ای استعاره‌های مفهومی موجود در ضرب‌المثل‌های حیوانات در زبان‌های فارسی و مازندرانی، به بررسی تأثیر فرهنگ بر ضرب‌المثل‌های حیوانات در این دو گونه زبانی بپردازد و نشان دهد که چگونه بافت منجر به تنوع استعاره‌ها و در نتیجه ضرب‌المثل‌ها می‌گردد. بدین منظور ۱۵۶ ضرب‌المثل فارسی و ۲۶۴ ضرب‌المثل مازندرانی با روش کتابخانه‌ای گردآوری شد و سپس تحلیل استعاری حیواناتی که در ضرب‌المثل‌های مازندرانی وجود داشتند، محدود شد. تحلیل ضرب‌المثل‌های گردآوری‌شده از منظر رویکرد شناختی-فرهنگی نشان می‌دهد تنوع قابل‌مشاهده در ضرب‌المثل‌های دو زبان گاه به دلیل تفاوت در حوزه مبدأ استعاره هستی‌شناختی موجود در زیربنای ضرب‌المثل‌هاست، بدین ترتیب که حوزه‌های مبدأ متفاوتی در دو زبان برای مفهوم‌سازی ویژگی انتزاعی واحدی در حوزه مقصد به کار گرفته شده‌است. گاه نیز تنوع موجود حاصل نگاشت حوزه مبدأ واحد، به طیفی از حوزه‌های مقصد متفاوت در دو زبان است. بررسی و مقایسه فراوانی نام حیوانات در ضرب‌المثل‌ها حاکی از آن است که نام اکثر حیوانات در دو زبان فراوانی متفاوتی دارد. تحلیل‌ها نشان می‌دهد این تنوعات و تفاوت‌ها در سطوح مختلف می‌تواند با توجه به جغرافیای طبیعی و شرایط محل زندگی گویشوران هر زبان و تجربه‌های مشترک روزمره و سبک زندگی آنها توجیه گردد.

واژگان کلیدی: ضرب‌المثل، استعاره مفهومی، زبان‌شناسی شناختی-فرهنگی، فارسی، مازندرانی.

✉ m.diyanti@yu.ac.ir

۱- استادیار زبان‌شناسی، گروه زبان انگلیسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران (نویسنده مسؤل)

b.hekmat@yu.ac.ir

۲- استادیار زبان و ادبیات انگلیسی، گروه زبان انگلیسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران

bizhan_hekmat@aihe.ac.ir

۳- استادیار گروه زبان انگلیسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آیندگان، تنکابن، ایران

۱- مقدمه

در زبان‌شناسی شناختی ساختار زبان بازتابی از نظام شناختی ذهن انسان است و تلاش می‌شود با بررسی ساختار و کاربرد زبان، تصویری از نظام شناختی بشر به دست داده شود. طرح نظریه استعاره مفهومی^۱ لیکاف^۲ و جانسون^۳ (1980) نیز گامی در پیشبرد این فرضیه بنیادین بود. لیکاف و جانسون با نگاهی مفهومی به استعاره نشان دادند که استعاره و کاربرد آن منحصر به متون ادبی نیست، بلکه در زبان روزمره نیز به وفور به کار گرفته می‌شود. براساس نظریه استعاره مفهومی، ذهن انسان قادر است از طریق نگاشت‌های^۴ سازمان یافته و نظام مند و ایجاد پیوند بین حوزه‌های مفهومی مجزا (de Mendoza Ibáñez, 2014)، ارتباطی بین دو حوزه مفهومی برقرار کند: این گونه که با تکیه بر دانش خود از یک مفهوم که حوزه مبدأ^۵ نامیده می‌شود و اغلب ملموس تر و به لحاظ شناختی عینی تر است و نگاشت آن به مفهومی دیگر که حوزه مقصد^۶ نامیده می‌شود و اغلب انتزاعی تر و پیچیده تر است، آن مفهوم ثانویه را توصیف و درک نماید (Grady, 2007). یکی از نمودهای استعاره، ضرب‌المثل‌ها هستند. به زعم شور^۷ (1996) و لاوال^۸ و همکاران (1997)، ضرب‌المثل‌ها دراصل آنچه را که در هر فرهنگ پسندیده یا ناپسند، یا به عبارتی ارزش و ضدارزش محسوب می‌شود، به تصویر می‌کشند. این عبارات با بازنمایی تجربه‌های فرهنگی زیسته یک جامعه، به مفهوم‌سازی تجربه‌های روزمره کمک می‌کنند (Maalej, 2009) و علاوه بر کاربرد سبکی (Lawal et al., 1997) دارای کارکردهای متعدد کاربردشناختی (Honeck and Weldge, 1997; Temple and Honeck, 1999)، شناختی (Lakoff and Turner, 1989)، آموزشی (Fox, 2004; Brown, 2004) و اجتماعی-روانشناختی (Haas, 2002) هستند.

می‌توان گفت در میان شیوه‌های مختلف عملکرد نظام شناختی و ذهن انسان، نگاشت ویژگی‌های هستارهای^۹ غیرانسانی به رفتارها/ویژگی‌ها و مفاهیم انسانی، در قالب ضرب‌المثل یکی از شیوه‌های رایج مفهوم‌سازی است و از آنجاکه حیوانات در طی قرون همواره بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی بشر بوده‌اند، گاه ذهن بشر از نگاشت رفتارها/ویژگی‌های حیوانی بر رفتارها/ویژگی‌ها و مفاهیم انسانی، در قالب ضرب‌المثل‌های حیوانات، برای مفهوم‌سازی مفاهیم انتزاعی بهره می‌گیرد. بررسی ضرب‌المثل‌های حاوی نام و رفتارهای حیوانات تاکنون دغدغه

1. conceptual metaphor theory
2. Lakoff, G.
3. Johnson, M.
4. mapping
5. source
6. target
7. Shore, B.
8. Lawal, A.
9. entity

پژوهشی بسیاری از مطالعات داخلی و خارجی بوده است (نک. بخش ۲)، اما چنان‌که شریفیان (2011) بیان می‌دارد این مفهوم‌سازی‌ها، غالباً فرهنگ‌بنیاد و حاصل تعامل اجتماعی هستند. کووچش^۱ (2003; 2005) نیز اذعان می‌دارد که بایستی استعاره را در پیوند با فرهنگ و جامعه نگریست. وی معتقد است: «از آنجاکه عناصر فرهنگی، از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت هستند، استعاره‌ها و عبارات زبانی بازنمایاننده آنها نیز از فرهنگی به فرهنگ دیگر تفاوت دارند؛ در نتیجه به همان اندازه که استعاره‌ها پدیده‌های شناختی محسوب می‌شوند، پدیده‌های فرهنگی نیز هستند» (319: 2003). نظرات کووچش بسیاری از پژوهشگران را بر آن داشت تا به بررسی تأثیر فرهنگ در استعاره‌های مفهومی (Yu, 2017; Musolff, 2017) بپردازند و گاه به‌طور مشخص ضرب‌المثل‌های حیوانات را در زبان‌های متعلق به خانواده‌های زبانی مختلف مقایسه نمایند (Belkhir, 2014; Pourhossein, 2016; Oukaci, 2021; Saralamba, 2021). اما به‌زعم کووچش (2003)، تنوع فرهنگی استعاره‌ها و ضرب‌المثل‌ها صرفاً در زبان‌های متعلق به خانواده‌های زبانی متفاوت قابل مشاهده نیست، بلکه یکی از ابعادی که می‌توان شاهد تنوع فرهنگی استعاره‌ها و ضرب‌المثل‌ها بود، در گویش‌ها و گونه‌هایی است که در جامعه واحد استفاده می‌شوند. بانکیه‌بر استدلال یادشده و نظریه آنکه حداقل تاجایی که نگارندگان مطلع هستند تاکنون در هیچ مطالعه‌ای از منظر رویکرد شناختی-فرهنگی پیشنهادی کووچش (2003; 2005) به مقایسه استعاره‌های موجود در ضرب‌المثل‌های حوزه حیوانات در گونه‌های زبان متعلق به یک خانواده زبانی نپرداخته‌اند و به‌طور مشخص در هیچ‌یک از مطالعات قبلی ضرب‌المثل‌های حوزه حیوانات در زبان فارسی و مازندرانی مقایسه شناختی فرهنگی نشده‌است. مطالعه پیش‌رو قصد دارد تأثیر فرهنگ را بر ضرب‌المثل‌های حیوانات در زبان فارسی و مازندرانی بررسی نماید و به این پرسش پاسخ گوید که در این دو گونه زبانی، مفهوم‌سازی استعاری رفتارها، ویژگی‌ها و مفاهیم انسانی در قالب ضرب‌المثل‌های حوزه حیوانات چه تفاوتی دارد.

۲- پیشینه

بررسی ضرب‌المثل‌ها در یک گونه زبانی واحد یا به‌شکل مقابله‌ای از منظرهای گوناگون تاکنون دغدغه پژوهشی بسیاری از مطالعات داخلی و خارجی بوده‌است. در برخی از مطالعات داخلی ضرب‌المثل‌ها به‌طور کلی، نه صرفاً ضرب‌المثل‌های حوزه حیوانات، از منظری غیرشناختی (سپاهی، ۱۴۰۲؛ ترابی و کازرونی، ۱۳۹۲؛ ذوالفقاری، ۱۳۸۹) یا شناختی (پورابراهیم و نعمتی، ۱۳۹۹؛ گلشائی،

موسوی و حق‌بین، ۱۳۹۸؛ شیخ سنگ‌تجن، ۱۳۹۶؛ رضایی و مقیمی، ۱۳۹۲) و گاه با نگاهی بینابانی (محمدپور و گشمردی، ۱۴۰۳؛ سیف، سپاهی و میربلوچزایی، ۱۳۹۴) توصیف و طبقه‌بندی شده‌اند. گاه نیز در برخی از پژوهش‌های داخلی تمرکز صرفاً بر ضرب‌المثل‌های حوزه حیوانات بوده‌است. شریفی‌مقدم و ندیمی (۱۳۹۲) نام حیوانات را در ضرب‌المثل‌های گویش لاری به لحاظ دلالت معنایی، موضوع و کارکرد بررسی کرده‌اند. در مطالعه آرمان و همکاران (۱۳۹۸) نیز استعاره‌های مفهومی صور حیوانی در ضرب‌المثل‌های موجود در متون ادب فارسی تحلیل و بررسی شده‌اند. حاجیان‌نژاد و بهزادیان (۱۳۹۹) نیز به تحلیل و بررسی کارکرد نماد حیوانات در ضرب‌المثل‌های موجود در کتاب داستان‌نامه بهمنیاری پرداخته‌اند.

در پژوهش‌های خارجی نیز ضرب‌المثل‌ها گاه موضوع مطالعات غیرشناختی بوده‌اند (Lauhakangas, 2014; Lomotey and Csajbok-Twerefou, 2021) و گاه در چارچوب زبان‌شناسی شناختی (برای نمونه Moreno, 2005; Maalej, 2009; Venter, 2019) یا با نگاهی مقابله‌ای و بینابانی (برای نمونه Rashidi and Ghaedi, 2013; Landmann and Ganz, 2023) به ضرب‌المثل‌ها پرداخته شده‌است. در مطالعاتی که صرفاً بر ضرب‌المثل‌های حوزه حیوانات تمرکز کرده‌اند، برخی پژوهش‌ها هم‌سو با پژوهش حاضر از منظری شناختی-فرهنگی و با نگاهی مقابله‌ای نگاشت‌های استعاری موجود در ضرب‌المثل‌ها را تحلیل نموده‌اند. لیو^۱ (2013) استعاره‌های مفهومی موجود در ضرب‌المثل‌های حیوانات در دو زبان چینی و انگلیسی را مقایسه کرده‌است. بلخیر (2014) نیز بررسی شناختی-بینا فرهنگی از برخی ضرب‌المثل‌های حوزه حیوانات در زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، عربی و کابیل ارائه داده‌است. در مطالعه پورحسین (2016) استعاره‌های مفهومی حاوی حوزه مبدأ حیوان در ضرب‌المثل‌های فارسی و ترکی بررسی و مقایسه شده‌اند. پورحسین کوشیده به این پرسش پاسخ دهد که چگونه فارسی‌زبانان و ترک‌زبانان ساکن ترکیه جهان اطراف خود را با کاربرد استعاری نام حیوانات در ضرب‌المثل‌ها مفهوم‌سازی می‌کنند. نتایج مطالعه پورحسین ضمن نشان دادن تنوع و شباهت در ضرب‌المثل‌ها از نظر نوع، فراوانی و ساختار استفاده از نام حیوانات، مؤید اهمیت محیط فرهنگی و جغرافیایی در شیوه به‌کارگیری استعاره‌های حاوی نام حیوان است.

اثر دیگری که از منظری شناختی-فرهنگی به بررسی استعاره‌های موجود در ضرب‌المثل‌های حیوانات پرداخته، مطالعه اوکاسی (2021) است که با تمرکز بر ضرب‌المثل‌های حوزه پرندگان در دو زبان انگلیسی و کابیل تلاش کرده‌است تأثیر فرهنگ را بر فرایند نگاشت استعاری موجود در این ضرب‌المثل‌ها بررسی نماید. ساراامبا (2021) نیز با نگاهی مقابله‌ای و از

1. Liu, J.

منظری شناختی-فرهنگی به بررسی استعاره‌ها در ضرب‌المثل‌های حوزه حیوانات در دو زبان انگلیسی و تایی پرداخته‌است. وی نتیجه می‌گیرد که گرچه تفاوت‌های بینا فرهنگی در ضرب‌المثل‌های دو زبان قابل مشاهده است، استعاره مفهومی «انسان‌ها حیوان هستند» در تمام فرهنگ‌ها وجود دارد و نوعی استعاره جهانی به‌شمار می‌رود. لای و هسو (2024) نیز سازوکارهای شناختی و محدودیت‌های فرهنگی موجود در ضرب‌المثل‌های حاوی نام «سگ» و «گربه» را در زبان‌هاکای تایوان و انگلیسی بررسی و مقایسه نموده‌اند.

چون تاکنون هیچ‌یک از مطالعات داخلی و خارجی با نگاهی مقابله‌ای و از منظر نظریه شناختی-فرهنگی استعاره (Kövecses, 2003; 2005) به تحلیل ضرب‌المثل‌های حوزه حیوانات در فارسی و مازندرانی نپرداخته‌است، پژوهش حاضر نخستین مطالعه‌ای است که با هدف مقایسه نگاشتهای استعاری موجود در ضرب‌المثل‌های حیوانات در فارسی و مازندرانی و بررسی تأثیر فرهنگ بر این نگاشتهای به‌نگارش درآمده‌است.

۳- مفاهیم نظری

۳-۱- ضرب‌المثل

از زمان ارسطو تاکنون تلاش‌های زیادی برای تعریف ضرب‌المثل شده (e.g., Abrahams, 1969; Barley, 1972; Hain, 1963; Milner, 1969) و نوریک^۱ (1985) نیز به بررسی انتقادی تعریف‌های ارائه‌شده پرداخته‌است. نظریه‌آنکه دست‌یابی به تعریفی جامع از ضرب‌المثل‌ها دغدغه اصلی پژوهش حاضر نیست و شرح همه تعاریف پیشنهادشده در این مجال نمی‌گنجد، در پژوهش حاضر، تعریف میدر^۲ (1985) را برای ضرب‌المثل مدنظر قرار می‌دهیم. او بر مبنای واژه‌های پربسامد در تعاریف پیشین ضرب‌المثل را چنین تعریف می‌کند: «ضرب‌المثل، جمله‌ای کوتاه و عموماً شناخته‌شده در میان یک قوم است که حکمت، حقیقت، نکته اخلاقی و یا دیدگاه و نقطه‌نظری سنتی را به شکل استعاری، با ساختاری ثابت و قابل یادآوری بیان می‌کند» (Mieder, 1985; cited in Mieder, 2004: 3).

طرح شاخه زبان‌شناسی فرهنگی از یک سو و زبان‌شناسی شناختی از سوی دیگر منجر به ایجاد نگاه فرهنگی و نگاه شناختی به ضرب‌المثل‌ها شد. تمرکز رویکرد فرهنگی، کاربرد ضرب‌المثل‌ها در بافت‌های اجتماعی-فرهنگی است و ضرب‌المثل‌ها محصولات زبانی فرهنگ‌وابسته تلقی می‌شوند که در موقعیت‌های اجتماعی با اهداف اجتماعی خلق و

1. Norrick, N. R.

2. Mieder, W.

به‌کار گرفته می‌شوند (Honeck, 1997: 31). این رویکرد تلاش می‌کند به منشأ، محتوا/موضوع و تاریخچه شکل‌گیری و گسترش ضرب‌المثل‌ها دست یابد. برخلاف نگاه فرهنگی، رویکرد شناختی بر جهانی بودن ساختار ذهنی نوع بشر و در نتیجه فرایندهای استعاری یکسان در زیربنای ضرب‌المثل‌ها تأکید می‌کند. در واقع، رویکرد شناختی بر پیش‌زمینه ذهنی خلق و شکل‌گیری ضرب‌المثل‌ها، باز نمود ذهنی آنها، شیوه مقوله‌بندی عناصر توسط ضرب‌المثل‌ها و نقش کاربردشناختی آنها تأکید می‌ورزد (Lewandowska and Antos, 2014).

در سال‌های اخیر نیز رویکردی شناختی-فرهنگی به ضرب‌المثل‌ها شکل گرفته‌است که تحت‌عنوان نظریه شناختی-فرهنگی استعاره^۱ (Kövecses, 2003; 2005) مطرح می‌شود و بر تأثیرگذاری همزمان ساختار و نظام شناختی بشر از یک‌سو و فرهنگ جامعه از سوی دیگر تأکید دارد. این رویکرد که نخستین بار متأثر از آراء کووچش (2003; 2005) شکل گرفت، مدعی است هم فرایندهای ذهنی و هم فرهنگ در خلق و درک ضرب‌المثل‌ها دخیل‌اند (Belkhir, 2014; 2021). کووچش (2005) بر این نکته تأکید دارد که باید نسخه‌ای به‌روزتر از نظریه استعاره مفهومی تلقی کرد. در زیربخش بعد ضمن توصیف مختصر مفهوم استعاره مفهومی و انواع آن، توضیحاتی درباره نظریه شناختی-فرهنگی کووچش (2003; 2005) و ادعاهای این رویکرد در باب جهانی بودن و تنوع فرهنگی استعاره‌ها ارائه خواهد شد.

۳-۲- استعاره مفهومی و تنوع فرهنگی استعاره‌ها

در نگاه شناختی به استعاره، این پدیده الگویی از تداعی مفهومی (Grady, 2007: 188) و در اصل «درک و تجربه یک چیز به کمک چیز دیگر» (Lakoff and Johnson, 1980: 5) یا درک حوزه‌ای مفهومی براساس حوزه مفهومی دیگر معرفی می‌شود (Benczes, 2006: 49). از این منظر در هر استعاره مفهومی دو حوزه قابل تشخیص است و یکی از این حوزه‌ها به کمک حوزه دیگر درک می‌گردد. حوزه‌ای که از طریق حوزه دیگر، یعنی حوزه یا مفهوم مبدأ، درک می‌شود، حوزه یا مفهوم مقصد نامیده می‌شود. در این رویکرد اثبات می‌شود که استعاره‌های مفهومی نظام‌مند هستند، زیرا به‌شکلی نظام‌مند عناصر حوزه مقصد در تناظر با عناصر حوزه مبدأ قرار می‌گیرند (Lakoff and Johnson, 1980). این تناظرها تحت عنوان نگاشت مطرح می‌شوند و نگاشت از بنیادی‌ترین مفاهیم نظریه استعاره مفهومی است (Grady, 2007: 190). به‌زعم پیروان این نظریه،

1. Cultural Cognitive Theory of metaphor (CCT)

در استعاره معمولاً مفاهیم انتزاعی حوزه‌های مقصد را تشکیل می‌دهند و مفاهیم عینی نظیر حیوانات، گیاهان و جسم انسان برای مفهوم‌سازی حوزه‌های مقصد انتزاعی به‌کار گرفته می‌شوند. لیکاف و جانسون (1980) استعاره‌های مفهومی را براساس کارکرد آنها به سه گروه شامل استعاره‌های ساختاری^۱، استعاره‌های جهت‌ی^۲ و استعاره‌های هستی‌شناختی^۳ تقسیم می‌کنند. استعاره‌های ساختاری اشاره به مواردی دارند «که در آنها یک مفهوم به صورت استعاری براساس مفهوم دیگری ساختار می‌یابد» (Lakoff and Johnson, 1980: 14). در استعاره‌های ساختاری حوزه‌های مقصد اغلب مفاهیم انتزاعی هستند که برای درک آنها از حوزه‌های مبدأ که اغلب عینی و ملموس‌اند، بهره گرفته می‌شود. برخلاف استعاره‌های ساختاری، در استعاره‌های جهت‌ی «یک مفهوم براساس مفهوم دیگر ساختار نمی‌یابد، بلکه مجموعه کاملی از مفاهیم با توجه به مجموعه کامل دیگری از مفاهیم سازماندهی می‌شود» (Lakoff and Johnson, 1980: 15). مفهوم جهت‌ی در این استعاره‌ها مرتبط با سیستم جهت‌یابی بدن انسان است که مشخصه بارز تعداد زیادی از این دست استعاره‌هاست. در نهایت استعاره‌های هستی‌شناختی به‌گونه‌ای اجازه می‌دهند تا مفاهیم انتزاعی مقصد را براساس تجربیات ملموسش از مواد، هستارها، اجسام و جسم خود مفهوم‌سازی کند. گفتنی است «این سه نوع استعاره مفهومی با یکدیگر همپوشانی دارند؛ به این ترتیب که استعاره‌های ساختاری و جهت‌ی نیز ممکن است کارکرد هستی‌شناختی داشته‌باشند، درحالی‌که استعاره‌های هستی‌شناختی به داشتن حوزه‌های مبدأ ساختاریافته وابسته‌اند» (Knowles and Moon, 2006: 31).

استعاره‌های مفهومی را می‌توان باتوجه به معیارهای دیگر نیز دسته‌بندی کرد. کووچش (2002) باتکیه بر عواملی مانند قراردادی بودن یا نبودن، ماهیت استعاره‌ها و همچنین عام یا خاص بودن آنها به انواع مختلفی از استعاره‌ها اشاره می‌کند. باتوجه به معیار عام یا خاص بودن نیز استعاره‌های مفهومی در دو گروه جای می‌گیرند؛ برخی از استعاره‌های مفهومی استعاره‌های سطح عام هستند و برخی استعاره‌های سطح خاص تلقی می‌شوند (Lakoff and Turner, 1989). کووچش (2002: 40) استدلال می‌کند که غالب استعاره‌های مفهومی در سطح خاص قرار دارند و توضیح می‌دهد که استعاره‌های سطح عام استعاره‌هایی مانند «رخدادها کنش هستند» و «عام خاص است» را دربرمی‌گیرند. شایان ذکر است استعاره «رخدادها کنش هستند» برای

-
1. structural
 2. orientational
 3. ontological

درک جان‌بخشی کاربرد دارد. درمقابل استعاره «عام خاص است»، برای تعبیر ضرب‌المثل‌ها کارآمد است (Belkhir, 2014: 42).

پس از طرح نظریه استعاره مفهومی، مطالعه استعاره در دو مسیر شروع به رشد کرد. از یک سو زبان‌شناسان پیرو لیکاف بر اشتراکات استعاره‌های اولیه تمرکز و ادعا کردند چنین استعاره‌هایی از تجربه جسمی مشترک انسان‌ها نشأت می‌گیرند. درمقابل، برخی تلاش کردند مدل‌های فرهنگ‌ویژه ارائه دهند. کووچش (2005؛ 2003) نخستین فردی است که تلاش کرد توجهات را به ابعاد فرهنگی نظام مفهومی جلب نماید. وی ضمن توجه به بافت، می‌گوید که این مفهوم به بافت زبانی و غیرزبانی اشاره می‌کند. به باور کووچش عوامل مختلفی، شامل محیط، بافت اجتماعی و بافت فرهنگی منجر به تنوع در استعاره‌ها می‌شود. به تعبیر وی (2005: 232) محیط را جغرافیای منطقه، مناظر، گیاهان و جانوران، خانه‌ها و ... تشکیل می‌دهد. به نظر کووچش (2002: 187) گویشورانی که در یک منطقه واحد زندگی می‌کنند، غالباً به شکل ناآگاهانه از عناصر و پدیده‌هایی که ویژگی خاص آن منطقه هستند، برای درک استعاری و خلق جهان مفهومی‌شان استفاده می‌کنند.

کووچش (2005: 95) به‌عنوان شاهد به نتایج مطالعه دیرون^۱ (1994) اشاره می‌کند. دیرون در مطالعه خود استعاره‌های مفهومی رایج در زبان هلندی و زبان افریکانس که متأثر از هلندی در افریقای جنوبی شکل گرفته و کاربرد دارد، را مقایسه نمود. براساس مطالعه دیرون، در استعاره‌های حوزه طبیعت موجود در زبان هلندی، حیوانات نقشی ندارند، اما در زبان افریکانس علی‌رغم آنکه این زبان از هلندی نشأت گرفته، استعاره‌هایی مبتنی بر نام انواع حیوانات مختلف وجود دارد و این مسأله تلویحاً حاکی از آن است که محیط متفاوت بر استعاره‌های مفهومی نیز تأثیر می‌گذارد. حیوانات به‌عنوان بخش لاینفک محیط، یکی از هستارهای مهم در خلق استعاره به‌شمار می‌روند و چون پراکندگی آنها در کره زمین کاملاً یکسان نیست، جغرافیا مرجعی مهم در شکل‌گیری و تنوع استعاره‌ها و به‌تبع ضرب‌المثل‌هاست (Nacib, 2009).

کووچش (2005) معتقد است عامل دیگری که بر تنوع فرهنگی استعاره‌ها تأثیر می‌گذارد، بافت اجتماعی است. به گمان او موضوعات اجتماعی مختلفی نظیر روابط قدرت و فشار اجتماعی می‌توانند بر استعاره‌های مفهومی تأثیر بگذارند. تاریخ اجتماعی نیز که شامل تمامی رخدادهای گذشته، داستان‌ها، اسطوره‌ها و تجربیات مشترک یک جامعه می‌شود، بخشی از بافت

1. Dirven, R.

اجتماعی را تشکیل می‌دهد. کووچش هنجارهای اجتماعی و رفتارهای معیار را نیز بخشی از بافت اجتماعی می‌داند و معتقد است این عناصر نیز می‌توانند بر نظام مفهومی تأثیر بگذارند. به باور کووچش (2005: 234)، بافت فرهنگی عامل تأثیرگذار دیگری است که به اصول حاکم بر یک فرهنگ یا زیرفرهنگ و بافتی کلی‌تر که آن فرهنگ برای درک هر یک از مفاهیم و ارزش‌های برجسته و ویژه خود در نظر می‌گیرد، اشاره دارد. به بیان ساده، به تعبیر کووچش (2005) بافت فرهنگی شامل تمامی باورها، ارزش‌ها، هنجارها، رسم و رسوم، نمادها و فولکلور مشترک یک جامعه که تفکر و رفتار آنها را تعیین می‌کند، می‌شود. گرچه تأثیر عناصر مختلف بافت زبانی و غیرزبانی و تنوع فرهنگی استعاره‌ها (و ضرب‌المثل‌ها) در گونه‌های زبانی رایج یک منطقه غیرقابل کتمان است، اما نمی‌توان از تأثیر تعامل زبانی و فرهنگی میان گویشوران گونه‌های زبانی مختلف چشم پوشید.

۴- داده‌ها و روش

چنان‌که اشاره شد مطالعه پیش‌رو در نظر دارد به بررسی تأثیر فرهنگ بر ضرب‌المثل‌های حیوانات در زبان فارسی و مازندرانی که به ترتیب به شاخه جنوب‌غربی و شمال‌غربی زبان‌های هندواروپایی تعلق دارند (ارانسکی، ۱۳۷۸) بپردازد و این مسأله را بررسی نماید که مفهوم‌سازی استعاری رفتارها، ویژگی‌ها و مفاهیم انسانی در قالب ضرب‌المثل‌های حوزه حیوانات در این دو گونه زبانی چه تفاوتی دارد. از آنجاکه به گزارش واعظی (۱۳۹۱)، فارسی‌زبانان بیشینه جمعیت استان‌های تهران، اصفهان، یزد، سمنان، قم، بوشهر، فارس، مرکزی، خراسان، کرمان و هرمزگان را تشکیل می‌دهند، در پژوهش حاضر منظور از منطقه فارسی‌زبان، مناطق یادشده و منظور از زبان/فرهنگ فارسی، زبان و فرهنگ گویشوران ساکن این مناطق است.

در این پژوهش به منظور دستیابی به مجموعه‌ای از ضرب‌المثل‌های حوزه حیوانات در فارسی و مازندرانی از روش کتابخانه‌ای استفاده شد. سه کتاب فرهنگ مثل‌ها و اصطلاحات متداول در زبان فارسی (عظیمی، ۱۳۸۲)، فرهنگ ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات عامیانه (رحیمی‌نیا، ۱۳۹۵)، ضرب‌المثل‌های معروف ایران (سپیلی، ۱۳۸۵) و فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی (دهگان، ۱۳۸۳) بررسی و در مجموع ۱۵۶ ضرب‌المثل حوزه حیوانات در فارسی گردآوری شد. برای گردآوری ضرب‌المثل‌های حیوانات در مازندرانی نیز تمامی ضرب‌المثل‌های ثبت‌شده در کتاب‌های فرهنگ ضرب‌المثل‌های مازندرانی (انصاری، ۱۳۹۰)، ضرب‌المثل‌ها (زبانزدها) و کنایه‌های مازندان (جوادی‌کوتنایی، ۱۳۸۰)، مهر وون کرچا: ضرب‌المثل‌ها، کنایه‌ها، چیستان و اشعار (خرمی و صفریان، ۱۳۹۷)، مازنی مثل: فرهنگ موضوعی ضرب‌المثل‌های مازندرانی

(خصوصی‌نیاکی، ۱۳۹۸)، تجلی قرآن در ضرب‌المثل‌های مازندرانی (رزاقی‌شانی، ۱۴۰۲)، زیبایی‌شناسی ضرب‌المثل‌های مازندرانی از دیدگاه بیان و بدیع (رزاقی‌شانی، ۱۴۰۰)، و ضرب‌المثل‌های رایج مازندرانی (طالبی‌اتوئی، ۱۳۸۶) بررسی شدند و فهرستی مشتمل بر ۲۶۴ ضرب‌المثل حاصل شد. در گام بعد، تمامی ضرب‌المثل‌های گردآوری‌شده از دو زبان باتوجه‌به نام حیوان در آنها طبقه‌بندی شد و بررسی به پرکاربردترین و پربسامدترین حیوانات اهلی و وحشی (شامل شغال، خرس، خر/ الاغ، اسب، شتر، گاو/ گوساله، سگ، گربه، مرغ/ خروس و کلاغ) در ضرب‌المثل‌ها محدود شد. البته آن دسته از حیواناتی که تنها در ضرب‌المثل‌های مازندرانی وجود داشتند (مانند پلنگ، کرم شب‌تاب، جوجه‌تیغی، قرقاول و جغد) نیز در فهرست نهایی گنجانده شد. سپس، در تلاش برای تحلیل مقابله‌ای استعاره‌های مفهومی زیربنایی، ضرب‌المثل‌ها براساس نگاشت‌های حوزه‌مبدأ و مقصد استعاره طبقه‌بندی شد. جدولی با سه ستون طراحی شد، در ستون نخست حوزه‌مبدأ (حیوان/ رفتار حیوانی)، در ستون دوم ضرب‌المثل و در ستون سوم حوزه‌مقصد (ویژگی/ رفتار انسانی) قرار گرفت. درنهایت، ضرب‌المثل‌ها در سه بعد حوزه‌مبدأ، حوزه‌مقصد و ضرب‌المثل‌های منحصربه‌فرد در هر زبان تحلیل شد. در این مرحله، به پیروی از بارسلونا^۱ (2002) که اشاره می‌کند در تحلیل مقابله‌ای نگاشت‌های استعاری بایستی به وجود یک استعاره مشخص در زبان الف و نبود آن در زبان ب توجه شود، وجود در برابر فقدان استعاره‌های مفهومی زیربنایی نیز سنجیده شد.

۵- بحث و تحلیل

در بخش حاضر نخست نشان داده می‌شود که استعاره‌های مفهومی موجود در ضرب‌المثل‌های فارسی و مازندرانی چگونه در سطح حوزه‌مبدأ و مقصد تفاوت دارند. سپس میزان فراوانی کاربرد هر حیوان به‌عنوان حوزه‌مبدأ در ضرب‌المثل‌های دو زبان مقایسه و بحث می‌شود.

۵-۱- تنوع در سطح حوزه‌مبدأ

به‌زعم کووچش (2005) یکی از ابعاد تنوع فرهنگی استعاره‌ها، تفاوت در حوزه‌مبدأ استعاره و ضرب‌المثل مبتنی بر آن است. گاه تنوع استعاره‌ها در سطح حوزه‌مبدأ ناشی از تعابیر و تفاسیر متفاوت یک حوزه‌مبدأ در زبان‌های مختلف است و منجر به شکل‌گیری استعاره‌های مفهومی متفاوت برای یک حوزه‌مقصد می‌شود (Lakoff, 1996). گاه نیز دو زبان یا گونه‌زبانی حوزه‌های مبدأ کاملاً متفاوتی را برای مفهوم‌سازی یک حوزه‌مقصد به‌کار می‌گیرند. تحلیل مقابله‌ای ضرب‌المثل‌های فارسی و مازندرانی حاکی از آن است که هرچند استعاره ساختاری «انسان

1. Barcelona, A.

حیوان است» در زیربنای اکثر ضرب‌المثل‌های گردآوری‌شده نقش‌آفرینی می‌کند^(۱)، اما حول استعاره ساختاری یادشده در این دو گونه زبانی تعدادی استعاره هستی‌شناختی شکل گرفته‌است که تنوعاتی را در سطح حوزه مبدأ نشان می‌دهد؛ به این ترتیب که یک رفتار/ ویژگی انسانی در حوزه مقصد با کمک حوزه‌های مبدأ متفاوتی (حیوانات متفاوتی) در این دو زبان مفهوم‌سازی می‌شود. در بخش حاضر نمونه‌هایی از این سطح از تنوع بحث می‌شود.

بر مبنای داده‌ها، استعاره هستی‌شناختی «انسان غیرمتخصص و بی‌تجربه حیوان است» در ضرب‌المثل‌های هر دو زبان فارسی و مازندرانی قابل‌مشاهده است، اما می‌توان شاهد تنوع در سطح حوزه مبدأ این استعاره بود. مقایسه ضرب‌المثل‌های متناظر این استعاره در دو زبان این تنوع را آشکار می‌سازد:

۱. کار هر خر/ بز نیست خرمن کوفتن (عظیمی، ۱۳۸۲: ۳۰۸)

2. jal-e kar niyə kasu baxere (۹۷: ۱۳۹۸، خصوصی‌نیایی)

(ساقه شالی خوردن کار شغال نیست)

چنان‌که مشاهده می‌شود درحالی‌که گویشوران فارسی‌زبان برای تأکید بر اهمیت تخصص، تجربه و مهارت از نام حیوان خر یا بز بهره می‌گیرند، مازندرانی‌زبانان شغال را فاقد تخصص و تجربه می‌دانند. جالب اینکه در مازندرانی برای تأکید بر فقدان تخصص و تجربه شغال و به عبارتی برای تصریح وجود تباین، در نقطه مقابل این حیوان از مفهوم خوردن شالی و برنج استفاده شده‌است که نه تنها به شکلی نمادین بیانگر شاخص‌ترین محصول زراعی این خطه است، بلکه بر این نکته نیز تأکید می‌گذارد که پرورش آن مستلزم تجربه و مهارت است و به هیچ وجه از عهده شخص بی‌تجربه و بی‌مهارت بر نمی‌آید. از آنجاکه پرداختن به تمام ضرب‌المثل‌هایی که در پیکره پژوهش تنوع در سطح حوزه مبدأ را نشان می‌دهد، در این مقال نمی‌گنجد، در زیر تنها به ذکر چند نمونه دیگر بسنده می‌شود.

۳. سگ زرد برادر شغاله (سهیلی، ۱۳۸۵: ۱۰۷)

4. paleng-o bamāfi dayi xerzanə/xarzanə (طالبی‌انویی، ۱۳۸۶: ۲۷)

(پلنگ و گربه دایی و خواهرزاده هستند)

۵. شتر در خواب بیند پنبه‌دانه (دهگان، ۱۳۸۳: ۳۸۲)

6. bamāfi-ye xo hamife gale (۵۳: ۱۳۹۸، خصوصی‌نیایی)

(رؤیای گربه همیشه موش است)

۷. گربه دستش به گوشت نمی‌رسد می‌گه بو می‌ده (رحیمی‌نیا، ۱۳۹۵: ۳۱۴)

8. xi-e das hali re narsənə gənə tərjə (انصاری، ۱۳۹۰: ۸۸)

(دست گراز/خوک به آلوچه نمی‌رسد می‌گوید ترش است)

۹. خر چه داند قیمت نقل و نبات (عظیمی، ۱۳۸۲: ۱۶۶)

10. verg tʃə dunna qatera qeymæt tʃənnuə (خرمی و صفریان، ۱۳۹۷: ۶۵)

(گرگ چه می‌داند قیمت قاطر چند است؟)

مقایسه ضرب‌المثل‌های (۳) و (۴) نشان می‌دهد در استعاره هستی‌شناختی «انسان بدذات و پلید حیوان است»، دو زبان فارسی و مازندرانی نام حیوانات متفاوتی را به‌عنوان حوزه مبدأ به‌کار گرفته‌اند؛ در حالی که در فارسی سگ و شغال به‌عنوان حوزه مبدأ، انسان‌های خبیث و پلید را مفهوم‌سازی می‌کنند، در مازندرانی پلنگ و گربه چنین نقشی را ایفا می‌کنند. در ضرب‌المثل‌های (۵) و (۶) نیز برای استعاره هستی‌شناختی «انسان تن‌پرور با آرزوهای محال حیوان است»، به‌ترتیب در فارسی و مازندرانی از نام شتر و گربه به‌عنوان حوزه مبدأ استفاده شده‌است. مقایسه ضرب‌المثل‌های فارسی و مازندرانی در شماره (۷) و (۸) نیز حاکی از آن است که این دو زبان از حیوانات (حوزه‌های مبدأ) متفاوتی (به‌ترتیب گربه و خوک) استفاده می‌کنند تا فردی را مفهوم‌سازی کنند که از چیزی در زندگی محروم است و در حالی که بر پستی و کهتری ذاتی خود واقف است، علت را حریص نبودن خود می‌داند و سعی می‌کند روی آن چیز فاقد عیب، عیب بگذارد. در نهایت، در ضرب‌المثل‌های (۹) و (۱۰)، هرچند استعاره هستی‌شناختی «انسان نادان و قدرشناس حیوان است» به‌طور مشترک عمل می‌کند، اما در فارسی و مازندرانی حوزه‌های مبدأ متفاوتی (به‌ترتیب خر و گرگ) برای مفهوم‌سازی انسانی که ارزش و اهمیت چیزی را متوجه نمی‌شود، به‌کار گرفته شده‌است.

۵-۲- تنوع در سطح حوزه مقصد

علاوه بر تنوع در سطح حوزه مبدأ، در مواردی می‌توان شاهد تنوع و تفاوت استعاره‌های هستی‌شناختی در سطح حوزه مقصد بود. در این حالت، یک حوزه مبدأ به طیفی از حوزه‌های مقصد متفاوت در دو یا چند زبان یا گونه زبانی نگاشت می‌شود. در ادامه به‌ترتیب حوزه‌های مقصد متفاوتی که با کمک یک حوزه مبدأ معین (نام یک حیوان) در دو زبان مفهوم‌سازی شده‌اند، بررسی می‌گردند.

۱- شتر: تحلیل مقابله‌ای ضرب‌المثل‌های حاوی نام شتر در دو زبان فارسی و مازندرانی

نشان می‌دهد گاه رفتار/ویژگی واحدی در هر دو زبان با کمک مفهوم شتر، به‌عنوان حوزه مبدأ، مفهوم‌سازی شده‌است. بزرگی/والامقامی و همچنین عیب‌های فراوان داشتن دو مشخصه‌ای هستند که در فارسی و مازندرانی به‌طور مشابه از طریق حوزه مبدأ شتر

مفهوم‌سازی می‌شوند. ضرب‌المثل‌های (۱۱) و (۱۲) مفهوم‌سازی ویژگی نخست را در دو زبان نشان می‌دهد. در زیربنای این دو ضرب‌المثل استعاره هستی‌شناختی «انسان اصیل/بزرگ شتر است» نقش‌آفرینی می‌کند. گفتنی است با توجه به اینکه مشخصه بارز شتر، بزرگ بودن جثه آن است و این ویژگی، اولین ویژگی مشهود شتر هم برای فارسی‌زبانان و هم برای مازندرانی‌زبانان بوده‌است، به‌طور مشترک این حیوان در بافت فرهنگی هر دو جامعه زبانی به نمادی از بزرگی تبدیل شده و برای مفهوم‌سازی انسان بزرگ/اصیل به کار گرفته شده‌است.

۱۱. شتر اگر مرده هم باشه پوستش بار خره (سهیلی، ۱۳۸۵: ۱۱۲)

12. Jetera barben kaf xare xarvarə bandə (رزاقی‌شانی، ۱۴۰۰: ۱۳۵)

(بار عادی شتر، برای خر یک خوار است)

درمقابل گاه شتر به‌عنوان حوزه مبدأ برای مفهوم‌سازی رفتارها/ویژگی‌های انسانی متفاوتی در ضرب‌المثل‌های فارسی و مازندرانی به‌کار گرفته شده‌است. تن‌پروری و داشتن آرزوی محال، کودنی و درس نیاموختن از تجربه‌ها، پرمدعایی و تلاشگری، از رفتارها/ویژگی‌هایی هستند که از طریق حوزه مبدأ شتر در زبان فارسی مفهوم‌سازی شده‌اند. در ضرب‌المثل (۱۳) می‌توان مفهوم‌سازی ویژگی نخست را مبتنی بر استعاره هستی‌شناختی «انسان تن‌پرور با آرزوهای محال شتر است» مشاهده نمود. در واقع، نظریه آنکه شتر علاقه وافری به خوردن پنبه‌دانه دارد، اما منطقه نسبتاً خشک، کم‌آب و بیابانی محل سکونت فارسی‌زبانان که زیست‌بوم اصلی شتر محسوب می‌شود، محل مناسبی برای کاشت و برداشت پنبه‌دانه نیست، این حیوان برای فارسی‌زبانان تبدیل به نمادی برای شخصی با آرزوهای محال شده‌است.

۱۳. شتر در خواب بیند پنبه‌دانه (دهگان، ۱۳۸۳: ۳۸۲)

برخلاف فارسی، در مازندرانی متمایز و شاخص بودن به‌عنوان یک مشخصه منفی و نیز برخورداری از توانایی و قابلیت‌های زیاد و منحصر به فرد تنها حوزه‌های مقصدی هستند که با کمک حوزه مبدأ شتر مفهوم‌سازی شده‌اند. درباره ضرب‌المثل (۱۴) که به‌طور پررنگ بر وجه تمایز شتر تأکید دارد، در نظر گرفتن ماهیت فرهنگ سنتی مازندرانی که به‌صورت تاریخی بخش عمده‌ای از آن وام‌دار زندگی مبتنی بر عادات مربوط به فضای کار کشاورزی، دامپروری و زندگی روستایی بوده و عامه مردم را به همزیستی با طبیعت و درک و فهم دقیق عادات حیوانات واداشته، قابل تأمل است. در این فضا، که شهره به کثرت وجود طیور، ماکیان، حیوانات اهلی و وحشی است (مرعی، ۱۳۵۶: ۲۷۳)، اگر حیوانی متمایز و متفاوت باشد ممکن است جان سالم به در نبرد، یا برایش گران تمام شود، و شتر این گونه است. نتیجه این تجربه روزمره درباره شتر،

این دانش مشترک دربارهٔ متمایز بودن شتر را شکل داده و زمینه را برای شکل‌گیری استعارهٔ هستی‌شناختی «انسان متمایز و شاخص شتر است» که در زیربنای ضرب‌المثل (۱۴) عمل می‌کند، فراهم نموده‌است. در ضرب‌المثل (۱۵) نیز ناشناس بودن شتر برای ساکنان مازندران نمود یافته‌است. در واقع از آنجاکه شتر در مازندران موجودی کمتر شناخته‌شده است، به تبع به نظر مردم این منطقه در مقایسه با حیواناتی که به وفور در آن زیست‌بوم وجود دارند، ممکن است به دلیل ناشناخته بودن کارهای نامتعارفی هم انجام دهد. برای نمونه ممکن است مانند ماکیان که معیار سنجش کیفیت نژاد و سودآوری آنها میزان تخم‌گذاری، اندازهٔ تخم و یا میزان تولید مثل و کیفیت گوشت آنهاست، تخم هم بگذارد. این باور استعارهٔ هستی‌شناختی «انسان ناشناخته با توانایی‌های منحصر به فرد شتر است» در زیربنای ضرب‌المثل (۱۵) به شکل ضمنی قابل مشاهده است.

14. *Jetere garden belend hassə venə attə re zannenə* (خرمی و صفریان، ۱۳۹۷: ۹۶)

(گردن شتر چون بلند است، وقتی تنها شد در تنهایی آن را می‌زند)

15. *Jetere gatə janeverə fayəd marqanə ham hakennə* (خصوصی‌نیاکی، ۱۳۹۸: ۱۶۴)

(شتر، جانور بزرگی است، شاید تخم هم بگذارد)

۲- شغال: اگرچه نام این حیوان در هر دو زبان غالباً برای مفهوم‌سازی رفتارها/ویژگی‌های منفی به کار گرفته شده‌است، گاه این ویژگی‌ها در دو زبان متفاوت هستند. زیان‌بخش بودن، کم‌تجربگی، بهانه‌جویی و ترسویی از ویژگی‌هایی منفی هستند که در ضرب‌المثل‌های حاوی نام شغال در زبان فارسی نکوهش شده‌اند:

۱۶. شغال که از باغ قهر کنه منفعت باغبونه (عظیمی، ۱۳۸۲: ۲۶۴)

این ضرب‌المثل نیز متأثر از تجربهٔ زیستهٔ مشترک فارسی‌زبانان دربارهٔ خساراتی که شغال به مزارع و محصولات کشاورزی وارد می‌کند (بافت اجتماعی- فرهنگی) شکل گرفته‌است. در نتیجه با در نظر گرفتن شغال به عنوان نماد زیان‌بخشی، استعارهٔ هستی‌شناختی «انسان زیان‌بخش شغال است» و ضرب‌المثل متناظر با آن شکل گرفته‌است.

در مقابل دون‌پایگی، فرصت‌طلبی، بی‌ظرفیتی، حيله‌گری، طمع‌کاری و بدذاتی، به عنوان ویژگی منفی، و محتاط بودن به عنوان ویژگی مثبت از مشخصه‌هایی هستند که با کمک حوزهٔ مبدأ شغال در مازندران مفهوم‌سازی شده‌اند. ضرب‌المثل‌های (۱۷) و (۱۸) به ترتیب مفهوم‌سازی ویژگی‌های فرصت‌طلبی و محتاط بودن را بازنمایی می‌کند. در میان سگ‌سانان وحشی شکارچی در جنگل‌ها و مراتع مازندران، شغال بیشترین فراوانی را دارد، طوری که خصلت

و خوی آن در شکار و برخورد با طعمه‌ها، سایر شکارچیان و انسان، و همچنین وجوه تمایز آن با سایر حیوانات وحشی و شکاری، برای مردم مازندران شناخته شده‌است. مشاهده رفتارهای این حیوان حین شکار و نزدیک شدن به طعمه مانند استفاده از باقیمانده طعمه سایر حیوانات وحشی، پنهان شدن در چمن‌ها و پشت سنگ‌ها، یا خود را به حالت اغما و مردگی زدن در مواجهه با انسان‌ها، شغال را نزد مازندرانی‌زبانان به نمادی از فرصت‌طلبی و محتاط بودن بدل کرده‌است. در استعاره‌های هستی‌شناختی «انسان فرصت‌طلب شغال است» و «انسان محتاط شغال است» که به ترتیب در زیربنای ضرب‌المثل‌های (۱۷) و (۱۸) نقش آفرینی می‌کند، تأثیرگذاری این بافت فرهنگی-اجتماعی قابل مشاهده است.

17. jir rə baverdenə zendun jal daketə midun/məyduŋ (۱۵۴: ۱۳۹۸) (خصوصی‌نیایی)

(شیر را به زندان بردند، شغال دور برداشت)

18. jal piŋ funə peŋtesarə efenə jal-e nasib bunə (۱۳۶: ۱۳۹۸) (خصوصی‌نیایی)

(شغال که پیش می‌رود، به پشت سر هم نگاه می‌اندازد)

عدم شایستگی تنها مشخصه‌ای است که به‌طور مشترک در ضرب‌المثل‌های هر دو زبان با کمک حوزه مبدأ شغال مفهوم‌سازی شده‌است. شغال برای فارسی‌زبانان و مازندرانی‌زبانان به نمادی از فریبکاری و زیرکی تبدیل شده‌است که می‌تواند علی‌رغم عدم شایستگی و صرفاً با مکاری به شکاری خوب دست یابد. متأثر از این دانش فرهنگی-اجتماعی، استعاره هستی‌شناختی «انسان بی‌لیاقت ولی فریبکار شغال است» شکل گرفته و در ضرب‌المثل‌های (۱۹) و (۲۰) نمود یافته‌است.

۱۹. انگور خوب نصیب شغال می‌شه (رحیمی‌نیا، ۱۳۹۵: ۵۷)

20. bapetə xarbezə fale nasib bune (۳۷: ۱۳۹۷) (خرمی و صفریان)

(خربزه پخته نصیب شغال می‌شود)

۳- سگ: ضرب‌المثل‌های حاوی نام سگ نیز غالباً رفتارها/ویژگی‌های منفی مانند بدذاتی، منفعت‌جویی، بی‌ظرفیتی، دون‌پایگی و ترسویی را به‌عنوان حوزه مقصد مفهوم‌سازی می‌کنند. البته دو زبان تفاوت‌هایی را در این سطح نشان می‌دهند. در واقع، با آنکه برخی از این ویژگی‌ها به‌طور مشترک در هر دو زبان از طریق حوزه مبدأ سگ مفهوم‌سازی شده‌اند، برخی ویژگی‌های منفی تنها در ضرب‌المثل‌های یکی از دو زبان به‌چشم می‌خورد. پرمدعایی تنها در ضرب‌المثل‌های فارسی (ضرب‌المثل ۲۱) و منفعت‌جویی و ناسپاسی در ضرب‌المثل‌های مازندرانی (ضرب‌المثل‌های ۲۲ و ۲۳) مفهوم‌سازی شده‌است. به‌نظر می‌رسد ضرب‌المثل (۲۱) و

استعاره هستی‌شناختی «انسان پرمدها و جنجالی اما توخالی سگ است» که اساس شکل‌گیری آن است، متأثر از این تجربه فارسی‌زبانان شکل گرفته که رفتار سگ‌ها متنوع است؛ برخی از آنها غریزی تمایلی به حمله و گاز گرفتن انسان‌ها ندارند و لذا حین احساس خطر پارس می‌کنند و دسته دیگر وحشی‌ترند و زودتر حمله می‌کنند. مبتنی بر این تجربه زیسته و این باور فرهنگی-اجتماعی شکل گرفته‌است که احتمال حمله سگ‌هایی که بیشتر پارس می‌کنند، کمتر است. لذا این گروه از سگ‌ها نزد فارسی‌زبانان به نمادی از افراد پرمدها اما توخالی تبدیل شده‌است.

۲۱. سگی که پارس کنه، نمی‌گیره (سهیلی، ۱۳۸۵: ۱۰۸)

چنان‌که اشاره شد مفهوم‌سازی منفعت‌جویی و ناسپاسی تنها در ضرب‌المثل‌های مازندرانی قابل‌مشاهده است و مبتنی بر این بافت فرهنگی-اجتماعی شکل گرفته‌است که از هزاران سال پیش سگ‌های وحشی مانند گرگ‌ها گله‌ای زندگی می‌کرده‌اند. لذا همواره در پس‌زمینه ذهن چوپانان سیار (گالش‌ها)، از نخستین تربیت‌کنندگان سگ‌های وحشی، این احتمال داده می‌شده که عجیب نیست اگر روزی سگ‌های تربیت‌شده با دیدن یاران دیرین وحشی و ولگرد خود به اصل خویش برگردند و دستی را که به آنها غذا داده گاز بگیرند (ناسپاسی) یا اینکه فقط شاید بنا بر اضطرار در جلد اهلی‌ها رفته باشند (منفعت‌طلبی). این دانش و باور مشترک شکل گرفته مبتنی بر تجربه روزمره گالش‌ها به‌شکل ضمنی در این دو ضرب‌المثل نمود یافته و مبنایی برای نگاشت استعاره سگ به‌ترتیب به انسان منفعت‌طلب (ضرب‌المثل ۲۲) و انسان ناسپاس (ضرب‌المثل ۲۳) شده‌است.

22. sag-e mehrevuniye ellet natevuniye (انصاری، ۱۳۹۰: ۹۳)

(علت مهربانی سگ، ناتوانی اوست)

23. sag ke tfaq bayyæ fæ sahabe girmæ (انصاری، ۱۳۹۰: ۹۳)

(سگ که چاق شد، صاحب خود را گاز می‌گیرد)

جالب آن است که گرچه در هر دو زبان نام سگ غالباً برای مفهوم‌سازی مشخصه‌ها و خصیصه‌های منفی به‌کار گرفته شده‌است، در موارد معدودی نام این حیوان حوزه مبدایی برای یک ویژگی مثبت انسانی است. البته دو زبان در خصیصه مثبتی که به‌عنوان حوزه مقصد واقع شده‌است، تفاوت دارند. در زبان فارسی وفاداری و در مازندرانی تمیز بودن خصیصه مثبتی است که با کمک حوزه مبداء سگ مفهوم‌سازی شده‌است:

۲۴. سگ پاچه صاحبش را نمی‌گیره (عظیمی، ۱۳۸۲: ۲۵۱)

25. sag be un saqi fæ palimalæ daskan kennæ (خصوصی‌نیایی، ۱۳۹۸: ۲۵)

(سگ در عین سگ بودن خانه و محل زندگی خود را تمیز می‌کند)

در ضرب‌المثل (۲۴) به‌نظر می‌رسد باز تجربه‌ی زیسته‌ی فارسی‌زبانان از ارتباط با سگ و رفتارهای آن مانند دنبال کردن صاحب خود، استقبال از او، تکان دادن دم، اطاعت کردن از صاحب خود و همچنین تلاش برای دفاع از او در هر موقعیتی موجب شده باور وفاداری سگ شکل بگیرد. متأثر از این بافت فرهنگی-اجتماعی استعاره‌ی هستی‌شناختی «انسان وفادار سگ است» و ضرب‌المثل متناظر با آن شکل گرفته‌است. درمقابل، نسبت دادن تمیزی به‌عنوان یک ویژگی مثبت به سگ تنها با گریزی به زندگی روزمره‌ی مردم مازندران در دوران پیش از اسلام و چگونگی گذار به دوران اسلامی و به‌تبع آن تطویر باورها و نمادها میسر است. درواقع، از آنجاکه پذیرش اسلام در مازندران، برخلاف سایر مناطق ایران حداقل سه قرن زمان برده‌است، و در این مدت مسلمانان مسالمت‌آمیز در کنار پیروان آیین‌های باستانی زندگی می‌نموده و تبادل فرهنگی داشته‌اند، شاهد امتزاج و تغییرات کارکردی و ماهوی زیادی در نمادها، مفاهیم و باورهای مردم این خطه هستیم. لذا گرچه در نگاه اسلامی، در عین وفاداری و نگاهبان بودن، سگ نجس است، از منظر فرهنگ باستانی ایران، به‌ویژه در آیین میتراپسم که در شمال ایران بسیار رواج داشته، سگ نگهبان پاک، نمادین و مقدس و راهنمای ارواح تازه درگذشتگان جهت رهسپاری به دیار باقی، بر سر پل چینود در نظر گرفته می‌شده‌است (رضی، ۱۳۸۲: ۱۸۱). این باور مشترک دیرین و ریشه‌دار درباره‌ی سگ در شکل‌گیری استعاره‌ی هستی‌شناختی «انسان تمیز سگ است» نمود یافته‌است.

۴- گربه: مقایسه‌ی حوزه‌های مقصد در ضرب‌المثل‌های فارسی و مازندرانی حاوی گربه نیز نشان می‌دهد گرچه برخی حوزه‌های مقصد به‌طور مشابه در هر دو زبان با گربه مفهوم‌سازی شده‌اند، تعدادی از حوزه‌های مقصد صرفاً در ضرب‌المثل‌های یکی از دو زبان قابل مشاهده هستند. تبحر و پختگی، بی‌ظرفیتی و سوءاستفاده‌گری از حوزه‌های مقصد مشترک در هر دو زبان هستند. در شکل‌گیری ضرب‌المثل‌های (۲۶) و (۲۷) می‌توان تأثیر بافت فرهنگی-اجتماعی را مشاهده نمود. درواقع، این ضرب‌المثل‌ها و استعاره‌ی هستی‌شناختی «انسان متبحر و کارآمد گربه است» برگرفته از مشاهدات ساده در زندگی روزمره از رفتار گربه‌هاست. گربه شکارچی چابک و کارآمد است که توانایی، تبحر و مهارت در شکار موش دارد.

۲۶. صد موش را یک گربه کافیه (دهگان، ۱۳۸۳: ۱۳۲)

27. bamaḡi hartḡi pir bu-ə galevar jur naḡunə (طالبی‌انویی، ۱۳۸۶: ۶)

(گربه هرچقدر هم که پیر شود، باز هم موش به او نزدیک نمی‌شود)

بی‌ارزشی و نالایق بودن، قدرشناسی و خیانت، منفعت‌طلبی و بهانه‌جویی نیز از حوزه‌های مقصد در ضرب‌المثل‌های فارسی است. در ضرب‌المثل (۲۸) ویژگی منفعت‌طلبی مفهوم‌سازی شده‌است. تجربه مشاهده و ارتباط با گربه‌ها این باور عمومی را در ذهن فارسی‌زبانان شکل داده‌است که گربه‌ها حیواناتی مستقل و خودمحور هستند که معمولاً برای منفعت شخصی خود (مانند غذا یا ارضای غریزه شکار) و نه غیر آن شکار می‌کنند.

۲۸. گربه برای رضای خدا موش نمی‌گیره (سپهلی، ۱۳۸۵: ۱۵۲)

درمقابل، در ضرب‌المثل‌های مازندرانی تبعیت و تقلید، تنبلی، پرمده‌عایی و غرور و یکدنگی خصیصه‌هایی منفی هستند که با حوزه مبدأ گربه مفهوم‌سازی شده‌اند. البته خصیصه‌های یادشده در ضرب‌المثل‌های مختلف نکوهش شده‌اند:

29. bamāfi-ye telatam ta dare qurtā (رزاقی‌شانی، ۱۴۰۰: ۴۳)

(جست‌وخیز گربه تا گلوگاه درخت است)

چون گربه‌ها توانایی بالایی در پرش دارند، اما معمولاً تا بخش میانی درخت بالا می‌روند. یعنی از گلوگاه درخت به بعد، بالاتر رفتن برای گربه دشوار یا غیرممکن می‌شود، نزد مازندرانی‌زبانان گربه و قابلیت‌های آن، نمودی از «محدودیت توانایی‌ها» است. این تجربه و دانش مشترک حاصل از آن در قالب بافتی فرهنگی-اجتماعی خود را به شکل ضمنی در استعاره هستی‌شناختی «انسان پرمده‌عایی گربه است» در زیربنای ضرب‌المثل (۲۹) نشان می‌دهد.

۵- خرس: اگرچه حرام‌زادگی، بدذاتی و پستی به‌طور مشابه در هر دو زبان با نام خرس به‌عنوان حوزه مبدأ مفهوم‌سازی شده‌اند، تعدادی از حوزه‌های مقصد صرفاً در ضرب‌المثل‌های یکی از دو زبان قابل مشاهده هستند و این حوزه‌ها در مازندرانی تنوع بیشتری را نشان می‌دهد. خسیس و بی‌بضاعت حوزه‌های مقصدی هستند که تنها در ضرب‌المثل‌های فارسی قابل مشاهده هستند:

۳۰. از خرس موئی کندن غنیمته (رحیمی‌نیا، ۱۳۹۵: ۳۶)

۳۱. خانه خرس و بادیه مس (دهگان، ۱۳۸۳: ۳۶۷)

به‌نظر می‌رسد در ضرب‌المثل (۳۰) تعامل و ارتباط کم با خرس (منطقه محل سکونت فارسی‌زبانان زیست‌بوم اصلی خرس به‌شمار نمی‌رود) و ویژگی‌های رفتاری خرس به‌عنوان یک حیوان قوی، وحشی و درنده‌خو که نزدیک شدن و تعامل با آن می‌تواند خطرات زیادی ایجاد کند، این باور را شکل داده‌است که چون خرس موجودی است که نمی‌توان به آن نزدیک شد، اگر کسی حتی ذره‌ای در این امر موفق شود کاری دشوار اما بسیار ارزشمند انجام داده‌است. این باور در کنار تجربه فارسی‌زبانان از افراد خسیس که ستادن کمترین مقدار از اموال و دارایی‌های

آنها بسیار دشوار است، موجب شده تا خرس نزد فارسی‌زبانان به نمادی از فرد خسیس تبدیل شود. در ضرب‌المثل (۳۱) نیز می‌توان تأثیر تجربه زیسته فارسی‌زبانان را درباره خرس و محل زندگی این حیوان (در کنار ویژگی‌ها و کاربرد بادیه مسی) مشاهده نمود. محل زندگی خرس اغلب غارها و شکاف صخره‌هاست که به دلیل ویژگی‌ها و شرایط طبیعی، محقر است. همین امر خانه خرس را به نماد مکانی پست، بی‌امکانات و محقر و خرس را به نماد فردی بی‌بضاعت که امکانات کافی در اختیار ندارد، تبدیل کرده‌است. درمقابل، بادیه مسی ظرفی ضروری، کاربردی و ارزشمند در فرهنگ و سبک زندگی مردم است که به تبع در محل زندگی خرس یافت نمی‌شود. این تجربیات و دانش درباره خرس، بافتی فرهنگی-اجتماعی برای فارسی‌زبانان ایجاد کرده‌است که متأثر از آن ضرب‌المثل (۳۱) مبتنی بر استعاره هستی‌شناختی «انسان بی‌بضاعت/ فاقد امکانات خرس است» شکل گرفته‌است.

درمقابل، ضرب‌المثل‌های مازندرانی ناهماهنگی، قناعت، بهانه‌جویی، بی‌ظرفیتی، پرخوری، بی‌عاطفگی و زورگویی را به‌عنوان حوزه مقصد نکوهش می‌کند. در توضیح بافت فرهنگی-اجتماعی تأثیرگذار در شکل‌گیری ضرب‌المثل (۳۲) و استعاره هستی‌شناختی «انسان قناعت‌پیشه خرس است»، توجه به برخی ویژگی‌های رفتاری خرس‌ها راهگشاست. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد این حیوان اغلب در غارها و شکاف صخره‌ها زندگی می‌کند. مشاهده این رفتار خرس که می‌تواند هر غار یا شکاف صخره‌ای را به‌عنوان محل استراحت خود در نظر بگیرد، حاکی از قناعت و سبک‌باری است. بنابراین خرس‌ها به‌نمادی از قناعت تبدیل شده‌اند و این باور زمینه را برای نگاشت استعاری خرس به انسان قانع و بی‌دغدغه‌ای که به حداقل امکانات بسنده می‌کند، فراهم نموده‌است.

32. xi re bautenə te xenə xerab bayyə bautə in dare ben nāyyə un dare ben (خرمی و صفریان، ۱۳۹۷: ۶۷)

(به خرس گفتند خانه‌ات خراب شد، گفت زیر این درخت نشد، زیر آن درخت)

۶- اسب: در هر دو زبان غالباً ویژگی‌های انسانی مثبت با کمک حوزه مبدأ اسب مفهوم‌سازی شده‌اند و تنها یک مورد خصیصه منفی در ضرب‌المثل‌های فارسی با کمک اسب مفهوم‌سازی شده‌است. در ضرب‌المثل (۳۳) اسب ترکمنی به‌عنوان حوزه مبدأ برای مفهوم‌سازی فردی دورو، زرنگ و فریبکار که قادر است در شرایط مختلف، همزمان از دو سو منفعت ببرد و در روابط خود از هر دو طرف به نفع خود بهره‌برداری کند، به‌کار گرفته شده‌است. درواقع، مشاهده رفتار اسب ترکمن و دانش عمومی درباره آن به‌عنوان اسبی بااستقامت که در صحراهای پهناور ترکمنستان و در شرایط آب و هوایی سخت و طاقت‌فرسا پرورش می‌یابد این باور را شکل

داده‌است و موجب شده به نمادی از فردی زرنگ، سودجو و گاه دورو که می‌تواند از شرایط به نفع خود سود ببرد، تبدیل شود و استعاره هستی‌شناختی «انسان سودجو و دورو اسب ترکمن است» که در پسِ ضرب‌المثل (۳۳) هست، شکل بگیرد.

۳۳. اسب ترکمنی است، هم از توپره می‌خوره هم از آخور (سهیلی، ۱۳۸۵: ۲۱)

در هر دو زبان، در غالب موارد حوزه مقصد ضرب‌المثل‌های حاوی نام اسب، رفتار/ویژگی مثبت است. در زبان فارسی حوزه مبدأ اسب برای اشاره استعاری به انسان فهمیده، چیز ارزشمند، فرد بلندمرتبه، قدرت و جایگاه بالای اجتماعی، و فرد پرتلاش و کوشا به‌کارگرفته شده‌است. در ضرب‌المثل (۳۴) انسان فهمیده حوزه مقصد واقع شده‌است. در این ضرب‌المثل نیز رفتارها و برخی ویژگی‌های اسب درمقایسه با سایر حیوانات مانند توانایی یادگیری بالا، حافظه خوب و تشخیص افراد و صداهای مختلف، هماهنگی با سایر اسب‌ها و انسان‌ها سبب شده این باور برای فارسی‌زبانان درباره اسب شکل بگیرد که این حیوان نسبتاً باشعور و فهمیده است (حاجیان‌نژاد و بهزادیان، ۱۳۹۹). به‌شکل ضمنی می‌توان تأثیر این بافت فرهنگی-اجتماعی را در استعاره موجود در این ضرب‌المثل دید.

۳۴. اسب نجیب را یک تازیانه بس است.

در زبان مازندرانی نیز باتجربگی و پختگی، ارزشمندی و بلندمرتبگی، دانایی و محتاطی، و تبحر و مهارت داشتن به‌عنوان حوزه مقصد مفهوم‌سازی شده‌اند. چنان‌که روشن است تنها ارزشمندی و بلندمرتبگی حوزه مقصد مشترک در دو زبان است. ضرب‌المثل (۳۵) دانایی را مفهوم‌سازی می‌کند:

35. asb tfarta ling darnə sem kətenn (انصاری، ۱۳۹۰: ۱۱)

(اسب با آنکه چهار پا دارد، دوبار سم می‌کوبد)

۷- خر/الاغ: مقایسه ضرب‌المثل‌های حاوی الاغ/خر حاکی از آن است که به دلیل بسامد بالاتر این ضرب‌المثل‌ها در فارسی، حوزه‌های مقصد نیز تنوع بیشتری در مقایسه با زبان مازندرانی دارند. البته در هر دو زبان غالب حوزه‌های مقصد، ویژگی‌ها/مشخصه‌های منفی دارند و موارد معدودی ویژگی مثبت قابل‌مشاهده است. این ویژگی‌های مثبت در فارسی، محتاطی و درس آموختن از تجربه‌ها و در مازندرانی شاکر بودن است. ضرب‌المثل (۳۶) تجربه ارتباط با خر/الاغ و مشاهده ویژگی‌های رفتاری این حیوان، به‌ویژه اینکه حافظه خوبی دارد و اگر در مسیری یا جایی احساس خطر کند، دیگر هرگز آن مسیر را نمی‌رود یا آن کار را انجام نمی‌دهد، این باور را شکل داده‌است که خر/الاغ از تجربیات خود درس می‌گیرد و حیوان محتاطی است.

این باور، مبنایی برای شکل‌گیری استعاره هستی‌شناختی موجود در ضرب‌المثل «خر پایش یکباره به چاله می‌ره» شده‌است. در ضرب‌المثل (۳۷) نیز خر/الاغ به‌عنوان حوزه مبدأ برای مفهوم‌سازی انسان شاکر به‌عنوان حوزه مقصد به‌کار گرفته شده‌است. به‌نظر می‌رسد بافتی فرهنگی-اجتماعی که در زیربنای این ضرب‌المثل و استعاره هستی‌شناختی موجود در آن نقش‌آفرینی می‌کند، مشاهده رفتار طبیعی این حیوان است. از آنجاکه تکان دادن دم در چهارپایان نه‌تنها رفتاری خودکار برای دفع حشرات یا آرام کردن خود به‌شمار می‌رود، بلکه سازوکار ارتباطی پیچیده‌ای برای ابراز احساسات آنها نیز هست و می‌تواند بیانگر حالاتی از جمله شادی، آرامش یا تسلیم در برابر صاحب خود باشد (Regan et al., 2015: 5). مشاهده این رفتار به-ویژه در خر در طول زمان و در حین آب خوردن این حیوان، نزد مازندرانی‌زبانان این دانش مشترک را که خر/الاغ حیوانی سپاس‌گزار است، ایجاد کرده و این حیوان را به نمادی برای این مفهوم بدل کرده‌است. درنهایت مبتنی بر این باور، خر/الاغ به انسان شاکر نگاشت شده‌است.

۳۶. خر پایش یک بار به چاله می‌ره (دهگان، ۱۳۸۳: ۱۰۴۳)

37. xar ou xərnə dem tu xərnə (طالبی‌انویی، ۱۳۸۶: ۷۳)

(خر آب می‌خورد و دمش را تاب می‌دهد)

دون‌پایگی و بی‌ارزش بودن، نادانی و ساده‌لوحی، سماجت و نافرمانی، زحمتکشی و کار زیاد، پرمدعایی و بداقبالی حوزه‌های مقصد در ضرب‌المثل‌های مازندرانی حاوی نام الاغ/خر هستند که به‌طورمشابه در ضرب‌المثل‌های فارسی نیز مفهوم‌سازی شده‌اند. در ضرب‌المثل‌های (۳۸) و (۳۹) مفهوم‌سازی ویژگی نادانی و ساده‌لوحی قابل‌مشاهده است. درواقع، برخی ویژگی‌های ظاهری و رفتاری خر/الاغ مانند گوش‌های بلند، لجاجت، یک‌دندگی، تمایل به مقاومت و سرکشی، بهره‌گیری از این حیوان در کارهای سخت و تکراری و همچنین مقایسه این حیوان با سایر حیوانات نسبتاً باهوش موجب شده این حیوان در غالب فرهنگ‌ها به نماد ساده‌لوحی و نادانی تبدیل شود (نک. جابز، ۱۳۹۷). در این دو ضرب‌المثل از این حیوان به‌عنوان نماد حماقت و نادانی برای مفهوم‌سازی فرد ابله و احمق بهره گرفته شده‌است.

۳۸. از خر می‌پرسی چهارشنبه کیه / خر چه داند قیمت نقل و نبات (سهیلی، ۱۳۸۵: ۱۹)

39. xarə baverdənə gele baq gətə arar kangəl (خرمی و صفریان، ۱۳۹۷: ۶۵)

(خر را به باغ بردند، عرعر کرد و گفت کنگر)

بی‌جنبه بودن و کم‌ظرفیتی، تنبلی و بهانه‌جویی، و طمع‌کاری نیز از حوزه‌های مقصد مفهوم‌سازی شده در ضرب‌المثل‌های فارسی با کمک حوزه مبدأ خر/الاغ است. در ضرب‌المثل

(۴۰) مانند مورد قبل، باز هم این تجربهٔ جامعهٔ زبانی که خر/الاغ حیوان یک‌دنده و لجوجی است که گاه حتی نمی‌توان در کنار آن ایستاد چون ممکن است ناگهان رم کند، این نتیجه‌گیری ذهنی و باور را ایجاد کرده‌است که این حیوان علاوه بر ساده‌لوحی و نادانی، بی‌جنبه و کم‌ظرفیت نیز هست. متأثر از این باور عمومی، خر/الاغ به نماد بی‌جنبه بودن و کم‌ظرفیتی بدل شده و به‌عنوان حوزهٔ مبدأ برای مفهوم‌سازی انسانی که با داشتن مقام و قدرت و مسئولیت ممکن است از آن سوءاستفاده کند (حوزهٔ مقصد) به کار گرفته شده‌است.

۴۰. خدا خر را شناخت، شاخش نداد (دهگان، ۱۳۸۳: ۳۶۲)

۸- مرغ / خروس: بررسی ضرب‌المثل‌هایی که در آنها حوزهٔ مبدأ مرغ یا خروس است نشان می‌دهد که در این دسته هیچ حوزهٔ مقصد مشترکی در دو زبان وجود ندارد. در زبان فارسی ثروت و دارایی، وقت‌نشناسی، نالایق بودن و عدم‌شایستگی، خساست، انعطاف‌پذیری و سازگاری با شرایط، به‌عنوان حوزه‌های مقصد مفهوم‌سازی شده‌اند. در ضرب‌المثل (۴۱) ویژگی خساست نکوهش شده‌است. در شکل‌گیری این ضرب‌المثل نیز مشاهدهٔ رفتار مرغ‌ها در طبیعت که به‌طور غریزی همواره، حتی زمانی که سیر هستند، به دنبال غذا می‌گردند موجب شده این حیوان به‌عنوان نمادی از حرص و طمع در نظر گرفته شود. متأثر از مشاهدهٔ این رفتار مرغ (مشاهدهٔ محیط و جهان پیرامون)، جامعهٔ فارسی‌زبان این ویژگی را به شکل استعاری برای مفهوم‌سازی افرادی به کار گرفته‌است که با داشتن ثروت و امکانات، باز هم قانع نمی‌شوند. بدین ترتیب مرغ چاق‌تر به فردی نگاشت می‌شود که ثروت بیشتری اندوخته‌است و چشمان تنگ‌تر با حرص و طمع و وسعت‌نظر محدودتر متناظر می‌شود.

۴۱. مرغ هرچی چاق‌تر، چشمش تنگ‌تر (سهیلی، ۱۳۸۵: ۱۶۷)

در ضرب‌المثل‌های مازندرانی نیز شاهد مفهوم‌سازی نادانی و دست‌پاچی، محدودیت و وابستگی، و ناتوانی با این حوزهٔ مبدأ هستیم. در ضرب‌المثل (۴۲) نادانی با کمک حوزهٔ مبدأ مرغ مفهوم‌سازی شده‌است. در اینجا نیز مشاهدهٔ رفتار و ویژگی‌های مرغ در هنگام کرچ شدن دانش و باوری مشترک را در ذهن مازندرانی‌زبانان شکل داده‌است و متأثر از این بافت فرهنگی-اجتماعی، ضرب‌المثل و استعارهٔ هستی‌شناختی متناظر با آن شکل گرفته‌است. مرغ‌ها در هنگام کرچ شدن دچار کلافگی و ناتوانی می‌شوند. با بالا رفتن دمای بدن و احساس تب، مرغ برای خنک کردن خود تلاش می‌کند و نهایت کارش کندن چاله و نشستن در آن است، باین‌حال چون این کار را با ناآرامی و پریشانی می‌کند، خاک و گل به هوا پرتاب می‌شود و دوباره بر سرش می‌ریزد.

بدین ترتیب، مرغ کرچ در اینجا حوزه مبدایی برای مفهوم‌سازی و اشاره استعاری به فردی نادان، ندانم‌کار و دستپاچه است که از یافتن چاره برای مشکلات خود ناتوان است (حوزه مقصد).

42. kertʃe kærk hartʃi parpiʃu hakenə xæk ʃə sar kennə (۱۳۹۸: ۲۲۳) (خصوصی‌نیایی،

(مرغ کرچ هر چقدر با پر خود خاک را بکند و به بالا بریزد، دوباره خاک به هوا ریخته بر سر خودش می‌ریزد)

تنبلی و تن‌پروری نیز حوزه مقصدی است که برای مفهوم‌سازی آن به‌طور مشابه در هر دو

زبان از حوزه مبداء مرغ استفاده شده است.

۹- گاو/گوساله: در ضرب‌المثل‌های فارسی و مازندرانی با حوزه مبداء گاو/گوساله، یکی از

حوزه‌های مقصد مشترک، کار، مشکل و زحمت است. گاو از مهم‌ترین حیوانات برای روستاییان و کشاورزان محسوب می‌شد که در شخم زمین وجودش ضروری بود و منبع تولید خوراک خانواده نیز محسوب می‌شد. این حیوان نمادی از برکت و روزی بود و هر اتفاقی برای آن می‌افتاد، بر زندگی آنها تأثیر مستقیم می‌گذاشت. زاد ولد این حیوان مایه خیر بود اما برای صاحب گاو زحمت ایجاد می‌کرد، روستایی باید در کنار کارهای دیگر به گاو، در زایمان کمک کند و به گوساله تازه شیر دهد. از سوی دیگر، بخشی از شیر خانواده صرف تغذیه گوساله می‌شد. این تجربه در زندگی روزمره زمینه شکل‌گیری ضرب‌المثل (۴۳) شده و روشن است که در ضرب‌المثل مازندرانی به زاییدن گاو اشاره نشده است. ضرب‌المثل (۴۴) متأثر از برداشت‌های آیینی کهن یا مفاهیم کهن‌الگویی شکل گرفته حول نماد گاو یا مفهوم زایش و نگهبانی این حیوان است (رضی، ۱۳۸۲: ۱۸۳). گفتنی است هرچند حوزه مبداء در این دو ضرب‌المثل حیوان (گاو) است، حوزه مقصد انسان نیست بلکه کار و زحمت، مفهوم موجود در حوزه مقصد است.

۴۳. گاو مان زاییده (دهگان، ۱۳۸۳: ۵۸۰)

44. baxətə gu re ras naken (خرمی و صفریان، ۱۳۹۷: ۳۶)

(گاو خفته را بیدار نکن)

درمقابل، گاه گاو/گوساله به‌عنوان حوزه مبداء در تناظر با حوزه‌های مقصد متفاوتی در ضرب‌المثل‌های فارسی و مازندرانی قرار گرفته است. خواسته/هدف، شخص باتجربه و پخته و شخصی که با کاری ناشایست همه نیکی‌های خود را ضایع می‌کند، حوزه‌های مقصدی هستند که از طریق حوزه مبداء گاو/گوساله در فارسی مفهوم‌سازی شده‌اند. برخلاف زبان فارسی، در مازندرانی لیاقت و شایستگی، اعتماد به مهارت و توانایی خود، بداقبالی، ایجاد هرج‌ومرج و امید مفاهیمی هستند که با کمک حوزه مبداء گاو/گوساله به شکل استعاری به آنها تأکید شده است. در ضرب‌المثل (۴۵) گوساله به خواسته/هدف و گاو به تحقق آن هدف اشاره دارد. چنان‌که پیش

از این اشاره شد گوساله بسیار ارزشمند بود، اما از آنجاکه نیاز به مراقبت دارد، گاو شدنش زمان بر و پرهزینه است. فارسی‌زبانان این تجربه را در قالب بافتی فرهنگی-اجتماعی در جهت درک و مفهوم‌سازی مشقت و صبوری برای تحقق خواسته‌ها و اهداف‌شان به کار گرفته‌اند. در ضرب‌المثل (۴۶) نیز همین باور به ارزشمندی گاو در قالبی متفاوت و با این مضمون که با امید، صبر، استقامت و پایداری هدف/خواسته ناممکن، ممکن خواهد شد، خود را نشان می‌دهد. در واقع، این باور که امید در رسیدن به هدف و صبر و پایداری ممکن است متضاد با روند و روال عادی امور و امری شبه‌معجزه را رقم بزند، در کنار این باور و تجربه که تنها گاو زنده ارزشمند است زمینه را برای شکل‌گیری نقض موجود در این ضرب‌المثل در پس آن ایجاد کرده‌است. به بیان دیگر، در نظر گرفتن گاو به‌عنوان هدف و خواسته و تجربه مشترک درباره گاو و به‌ویژه گاو مرده که امکان زنده شدن و برگشت آن به دوران اوج باروری و برکت محال است، گاو مرده را به نمادی برای خواسته/هدف محال بدل کرده‌است. این نماد نزد مازندرانی‌زبانان در کنار تجربه رخداد اتفاقات محال در قالب بافت فرهنگی-اجتماعی در شکل‌گیری ضرب‌المثل (۴۶) و استعاره هستی‌شناختی «آرزو و خواسته محال گاو مرده است» نقش آفرینی کرده‌است. گفتنی است مانند نمونه (۴۳) و (۴۴)، در این دو نمونه نیز به جای استعاره ساختاری «انسان حیوان است»، شاهد عملکرد استعاره ساختاری «عنصر انتزاعی حیوان است» هستیم. به‌طور مشخص در نمونه (۴۵) استعاره هستی‌شناختی «خواسته/هدف گوساله است» عمل می‌کند و در در نمونه (۴۶) شاهد عملکرد استعاره «خواسته و هدف محال گاو مرده است» هستیم.

۴۵. تا گوساله گاو بشه دل صاحبش آب می‌شه (عظیمی، ۱۳۸۲: ۱۱۴)

46. bamerda gu per fir amel ena (خصوصی‌نیایی، ۱۳۹۸: ۱۳۲)

(گاو مرده پرشیر می‌شود)

۱۰- کلاغ: در ضرب‌المثل‌های فارسی حاوی نام کلاغ، مسؤولیت‌پذیری، تقلید کورکورانه و زیان‌رسانی ویژگی‌هایی هستند که به‌عنوان حوزه مقصد نکوهش شده یا بر آن‌ها تأکید شده‌است. برای مثال در نمونه (۴۷) مشاهده زندگی و رفتار روزمره کلاغ‌ها در محیط پیرامون موجب شکل‌گیری باورهایی در ذهن فارسی‌زبانان شده‌است. کلاغ‌ها باهوش هستند و در طبیعت به‌راحتی غذای خود را پیدا می‌کنند. هنگامی که کلاغ ماده تخم می‌گذارد و جوجه‌ها از تخم بیرون می‌آیند، پس از چند روز مراقبت و تغذیه می‌توانند لانه را ترک کنند اما مدت طولانی‌تری والدین به آنها غذا می‌دهند. این تجربه زمینه شکل‌گیری این باور را که کلاغ موجودی مسؤولیت‌پذیر و وظیفه‌شناس است، ایجاد نموده‌است. سپس متأثر از این بافت

فرهنگی-اجتماعی، به‌منظور درک و اشاره به مسؤولیت‌پذیری والدین استعاره هستی‌شناختی «والد مسؤولیت‌پذیر کلاغ است»، شکل گرفته‌است.

۴۷. کلاغ از وقتی بچه‌دار شد، شکم سیر به خود ندید (سهیلی، ۱۳۸۵: ۱۴۶)

درمقابل در ضرب‌المثل‌های مازندرانی حیل‌گری و دورویی، بدشگونی، حفظ ظاهر و بی‌ارادگی، و غیرقابل‌اعتماد بودن ویژگی‌هایی هستند که از طریق حوزه مبدأ کلاغ مفهوم‌سازی شده‌اند. ضرب‌المثل (۴۸) مبتنی بر استعاره هستی‌شناختی «انسان حیل‌گر و فریبکار کلاغ است» شکل گرفته‌است. در اینجا نیز باور به حیل‌گر یا سیاست بودن کلاغ در نگاه مردم مازندرانی را می‌توان مبتنی بر تجربیات روزمره و مواجهه مکرر مردم این دیار با این پرنده و رفتارهای متمایز آن مانند برنامه‌ریزی برای آینده و ذخیره غذا، تغییر مسیر هنگام مواجهه با خطر، سازوکارهایی که برای تهیه غذا به کار می‌بندند و همچنین برخی شواهد در مورد توانایی حل مسأله و ساخت ابزار در کلاغ‌ها دانست. لذا مبتنی بر این بافت فرهنگی-اجتماعی، در ضرب‌المثل (۴۸) کلاغ برای مفهوم‌سازی استعاری انسان فریبکار و حیل‌گر به کار گرفته شده‌است.

48. kelaj kə tə dar keli besatə te tʃineka-e vassə besatə (خصوصی‌نیکی، ۱۳۹۸: ۲۳۱)

(کلاغ که بر سر درخت خانه تو لانه بسازد، به طمع جوجه در لانه حیاط توست)

۵-۳- فراوانی کاربرد نام حیوانات

پس از دسته‌بندی ضرب‌المثل‌های فارسی و مازندرانی گردآوری‌شده، فراوانی کاربرد نام ده حیوان که در ضرب‌المثل‌های هر دو زبان به کار رفته‌اند، مشخص شد. جدول ۱ نتایج این بررسی را نشان می‌دهد. در جدول ۲ نیز نام حیواناتی که صرفاً در ضرب‌المثل‌های زبان مازندرانی به کار رفته‌اند، همراه با میزان فراوانی آنها آمده است.

جدول ۱. فراوانی نام ده حیوان در ضرب‌المثل‌های فارسی و مازندرانی

نام حیوان	فراوانی ضرب‌المثل‌های فارسی	فراوانی ضرب‌المثل‌های مازندرانی
۱ شتر (feter/ešter)	۱۳	۵
۲ سگ (sag/sak)	۲۲	۱۵
۳ گربه (bamaʃi)	۱۱	۱۲
۴ شغال (ʃal)	۶	۱۵
۵ خرس (xi/xers)	۶	۱۲
۶ اسب (asb)	۶	۱۱
۷ خر / الاغ (xar/ olaq)	۳۵	۱۲
۸ گاو / گوساله (gu/gugeza)	۵	۱۱

۹	مرغ / خروس (kork/tela)	۷	۱۰
۱۰	کلاغ (kelaj)	۴	۵

فراوانی حیوانات در دو فرهنگ متفاوت است. فراوانی شتر ۱۱ مورد در ضرب‌المثل‌های فارسی است، اما در ضرب‌المثل‌های مازندرانی ۵ مورد است؛ توجه به جغرافیای طبیعی این دو زبان (منطقه جنگلی و کوهستانی مازندران در مقابل منطقه نسبتاً خشک و بیابانی فارسی‌زبانان نک. مقدس و پیش‌نمازاده، ۱۳۷۶)، این تفاوت را توجیه می‌کند. ضمن آنکه این نکته به‌طور ضمنی تأثیر بافت فرهنگی-اجتماعی را در کنار محیط در شکل‌گیری استعاره‌ها تأیید می‌نماید؛ در واقع از آنجاکه این منطقه زیست‌بوم شتر نیست و ساکنان ارتباط کمی با این حیوان داشته‌اند، در بافت فرهنگی مردم مازندران این حیوان نماد عنصر یا مفهوم خاصی نیست، ارزش‌ها یا باورهای درباره آن نیز وجود ندارد و داستان‌ها و اسطوره‌هایی پیرامون آن شکل نگرفته‌است. مقایسه فراوانی نام خرس نیز به‌همین ترتیب نمایانگر تأثیر جغرافیا، محیط و بافت فرهنگی-اجتماعی بر شکل‌گیری استعاره‌ها و ضرب‌المثل‌هاست. در واقع، باتوجه به زیستگاه اصلی و پراکندگی خرس در ایران که غالباً مناطق جنگلی است (نک. قلیچ‌پور و همکاران، ۱۳۸۸: ۵۸)، در تعداد قابل‌توجهی از ضرب‌المثل‌های مازندرانی و تعداد محدودی از ضرب‌المثل‌های فارسی، گویشوران خرس را به‌عنوان حوزه مبدأ به‌کار گرفته‌اند^۳.

مقایسه فراوانی اسب و خر/ الاغ نیز جالب توجه است؛ درحالی‌که اسب فراوانی بالاتری در ضرب‌المثل‌های مازندرانی درمقایسه با فارسی دارد (۱۱ برابر ۶)، فراوانی خر/ الاغ در ضرب‌المثل‌های فارسی بیشتر از مازندرانی است (۳۵ برابر ۱۲). در اینجا نیز فراوانی بیشتر اسب در مازندرانی می‌تواند باتوجه به جایگاه اسب به‌عنوان پرکاربردترین حیوان برای بومیان مازندران و حتی این نکته که زیستگاه اصلی کهن‌ترین نژاد اسب، مازندران است^۱، تبیین گردد. حیوان دیگری که می‌تواند شاهدهی بر تأثیر محیط پیرامون گویشوران و بافت فرهنگی-اجتماعی موجود در شکل‌گیری استعاره‌ها (و به‌تبع ضرب‌المثل‌ها) باشد، شغال است. براساس جدول ۱ این حیوان فراوانی بالایی در ضرب‌المثل‌های مازندرانی دارد (۱۵ مورد) که باتوجه به وفور این حیوان و تعارض نسبتاً بالای آن با انسان در مازندران و بافت فرهنگی-اجتماعی قابل‌توجه به‌نظر می‌رسد. در ضرب‌المثل‌های فارسی اما سگ فراوانی بسیار بالاتری دارد. براساس جدول ۱، فراوانی در ضرب‌المثل‌های فارسی ۲۲ و در ضرب‌المثل‌های مازندرانی ۱۵ مورد است. دلیل این تفاوت محیط و گونه‌های حیوانات بومی است.

۱. www.irna.ir/xjw53f

مازندران، زیست‌بوم مناسبی برای گونه‌های متنوعی از حیوانات وحشی از شغال گرفته تا خرس و گراز و پلنگ است^(۳). گویشوران مازندرانی به حیوانات وحشی متنوعی برای مفهوم‌سازی استعاری رفتارها/ویژگی‌های غالباً منفی دسترسی داشته و در شکل دادن به ضرب‌المثل‌ها از آنها بهره گرفته‌اند. به عبارتی در ضرب‌المثل‌های مازندرانی شاهد توزیع ضرب‌المثل‌های (غالباً) تقبیح‌کننده صفات منفی در نام حیوانات وحشی هستیم و این منجر به فراوانی نسبتاً پایین‌تر نام سگ شده است. اما به نظر می‌رسد در جغرافیای فارسی‌زبانان گویی سگ بارزترین و پربسامدترین حیوان درنده‌خوست که در تعامل و تعارض با ساکنان منطقه قرار دارد و برای اشاره به ویژگی‌ها/رفتارهای اغلب منفی استفاده می‌شود. براساس جدول ۱ فراوانی بالای حیوانات اهلی، شامل گاو، گوساله، مرغ و خروس، در ضرب‌المثل‌های مازندرانی درمقایسه با فارسی می‌تواند باتوجه به آب‌وهوای منطقه و رونق دامداری و کشاورزی در آن و به تبع جایگاه حیوانات یادشده نزد مردم به‌عنوان سرمایه زندگی از یک سو، و اهمیت این حیوانات در فرهنگ غذایی، فرهنگ بومی و آداب و سنن مردم و همچنین باورها و ارزش‌های آنها از سوی دیگر باشد. مقایسه فراوانی این حیوانات با فراوانی شتر در ضرب‌المثل‌های مازندرانی نیز مؤید جایگاه کم‌اهمیت شتر در برابر حیوانات اهلی نظیر گاو برای زندگی روزمره ساکنان مازندران است. نکته دیگر فراوانی تقریباً یکسان گربه و کلاغ در دو زبان/فرهنگ است؛ از آنجاکه این دو زیست‌بوم مشخصی ندارند و کم‌وبیش در هر دو جا یافت می‌شوند، با اندکی تسامح به یک میزان نام آنها در ضرب‌المثل‌های دو زبان به کار رفته است. کاربرد نام پلنگ، غاز، جوجه تیغی، کرس، قرقاول و جغد (جدول ۲) در ضرب‌المثل‌های مازندرانی و عدم کاربرد آنها در ضرب‌المثل‌های فارسی شاهد دیگری در تأیید این نکته است که گویشوران غالباً ناآگاهانه از عناصر و پدیده‌های موجود در محیط پیرامون و همچنین باورها، نمادها، اسطوره‌ها، ارزش‌ها و فرهنگ بومی (بافت فرهنگی-اجتماعی) برای درک استعاری و خلق جهان مفهومی‌شان بهره می‌گیرند.

جدول ۲. فراوانی نام حیوانات منحصربه‌فرد در ضرب‌المثل‌های مازندرانی

فراوانی	نام حیوان	
۷	paleng (پلنگ)	۱
۳	mitjka (گنجشک)	۲
۳	qaz (غاز)	۳
۳	guzangu (سوسک، سرگین‌غلتان)	۴
۲	zig (سینه‌سرخ)	۵
۲	arnej/tafi (جوجه تیغی)	۶

۷	pitkələ (جغد)	۲
۸	tirəng (قرقاول)	۱
۹	vəfə (باز شکاری)	۱
۱۰	sika (اردک)	۱
۱۱	kingəluj (کرم شب‌تاب)	۱
۱۲	dal (کرکس)	۱

۶- نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر به مقایسه استعاره‌های مفهومی زیربنای ضرب‌المثل‌های حیوانات در زبان‌های فارسی و مازندرانی پرداخت. تحلیل مقابله‌ای استعاره‌های مفهومی موجود در ضرب‌المثل‌های حوزه حیوانات در فارسی و مازندرانی نشان داد این ضرب‌المثل‌ها از چند جهت بایکدیگر تفاوت دارند. گاه این تنوع و تفاوت در ضرب‌المثل‌های دو زبان به دلیل تفاوت در حوزه مبدأ استعاره هستی‌شناختی زیربنایی ضرب‌المثل‌هاست و یک رفتار/ارزش/ویژگی انسانی واحد در حوزه مقصد با کمک حوزه‌های مبدأ متفاوتی (نام حیوانات متفاوت) در دو زبان مفهوم‌سازی شده‌است. بدین ترتیب، هرچند استعاره ساختاری «انسان حیوان است» در زیربنای اکثر ضرب‌المثل‌های حیوانات نقش‌آفرینی می‌کند و حول آن تعدادی استعاره هستی‌شناختی شکل گرفته‌است. این استعاره‌های هستی‌شناختی تنوعاتی را در سطح حوزه مبدأ (نام حیوان به کار گرفته‌شده) نشان می‌دهد. این به‌طور ضمنی بیانگر آن است که دو زبان در سطوح پایین‌تر مفهوم‌سازی، حوزه‌های مبدأ متفاوت اما متجانسی را به کار می‌گیرند، اما در سطوح بالاتر این حوزه‌های مبدأ تقریباً در دو زبان مشترک هستند.

ازسوی دیگر، تحلیل‌ها حاکی از وجود تنوع و تفاوت در سطح حوزه مقصد استعاره‌های مفهومی زیربنای ضرب‌المثل‌ها نیز هست. بدین ترتیب که یک حوزه مبدأ به طیفی از حوزه‌های مقصد متفاوت در فارسی و مازندرانی نگاشت می‌شود. به عبارتی، گاه حوزه مبدأ واحدی برای مفهوم‌سازی رفتارها، ویژگی‌ها و عناصر مثبت و منفی متفاوتی در ضرب‌المثل‌های فارسی و مازندرانی به کار گرفته شده‌است. برای نمونه درحالی‌که در زبان فارسی حوزه مبدأ شغال فرد کم‌تجربه یا ترسو را مفهوم‌سازی می‌کند، در زبان مازندرانی فرد بی‌ظرفیت یا طمع‌کار در تناظر با حوزه مبدأ شغال قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، تحت‌تأثیر محیط و شرایط محل زندگی و نیز متأثر از سبک زندگی، تجربه‌های روزمره مشترک، باورها، ارزش‌ها و نمادهای موجود و مشترک میان گویشوران یک زبان تنوعاتی در سطح حوزه مبدأ یا حوزه مقصد استعاره‌ها قابل‌مشاهده است.

علاوه بر این نتایج، تحلیل کمی داده‌ها نشان داد نام اکثر حیوانات، فراوانی متفاوت و معناداری در ضرب‌المثل‌های دو زبان فارسی و مازندرانی دارد. در اینجا نیز توجه به جغرافیای طبیعی، گونه‌های بومی و حیات‌وحش مناطقی که این دو زبان در آنها کاربرد دارند، می‌تواند تأثیر محیط گویشوران را به‌عنوان عاملی مهم در شکل‌گیری استعاره‌ها و به تبع آن ضرب‌المثل‌ها تأیید نماید. علاوه بر محیط و شرایط محل زندگی، در مواردی توجه به تجربه روزمره مشترک و سبک زندگی مردم و نمادها و باورهای شکل‌گرفته، تأثیر بافت اجتماعی-فرهنگی را بر مفهوم‌سازی‌های استعاری در قالب ضرب‌المثل‌های حیوانات نشان می‌دهد. برای نمونه فراوانی متفاوت و معنادار نام شتر در ضرب‌المثل‌های دو زبان مؤید تأثیرگذاری محیط از یک سو و بافت فرهنگی-اجتماعی از سوی دیگر است. شاهد دیگر در تأیید تأثیر محیط و بافت فرهنگی-اجتماعی، کاربرد نام برخی حیوانات نظیر پلنگ، غاز، جوجه تیغی، کرکس، قرقاول، کرم شب‌تاب و جغد تنها در ضرب‌المثل‌های مازندرانی و عدم کاربرد نام آنها در ضرب‌المثل‌های فارسی است. در مجموع، نتایج این پژوهش حاکی از آن است که گویشوران هر منطقه غالباً به شکل ناآگاهانه از عناصر و پدیده‌های موجود در محیط پیرامونشان و همچنین بافت اجتماعی-فرهنگی که در آن زندگی می‌کنند، برای درک استعاری و خلق جهان مفهومی‌شان استفاده می‌کنند. این نتایج ضمن تأیید ادعای کووچش (2005; 2003) مبنی بر اینکه استعاره‌ها (و به تبع ضرب‌المثل‌ها) پدیده‌هایی نه صرفاً شناختی، بلکه شناختی-فرهنگی هستند که بررسی آنها بایستی در پیوند با فرهنگ و جامعه انجام شود، هم‌سو با یافته‌های لیو (2013)، بلخیر (2014)، پورحسین (2016)، اوکاسی (2021) و سارالامبا (2021) است.

پی‌نوشت

۱. در برخی ضرب‌المثل‌ها مانند (۴۴) و (۴۵) استعاره ساختاری «انسان حیوان است» نقش ندارد.
۲. نقشه پراکندگی خرس در ایران (قلیچ‌پور و همکاران، ۱۳۸۸: ۵۸) نشان می‌دهد بخش گسترده‌ای از منطقه فارس‌نشین ایران که در مقدمه به آن اشاره شد، زیستگاه خرس به‌شمار نمی‌رود.
۳. در نقشه‌های پراکندگی جانوران ایران این مسأله به‌روشنی مشهود است.

منابع

- آرمان علیرضا، علوی‌مقدم مهیار، تسنیمی علی و الیاسی محمود. نگاشتهای استعاره‌ای حیوانات در ضرب‌المثل‌های برآمده از متون ادب فارسی، فرهنگ و ادبیات عامه، ۱۳۹۸، ۷ (۲۶): ۲۰۷-۲۴۰. doi: 20.1001.1.23454466.1398.7.26.10.8
- ارانسکی یوسیف. *زبان‌های ایرانی*. ترجمه علی‌اشرف صادقی، تهران: سخن، ۱۳۸۷.
- انصاری مصطفی. *فرهنگ ضرب‌المثل‌های مازندرانی*، ساری: شلفین، ۱۳۹۰.
- پورابراهیم شیرین و نعمتی فاطمه. کاوشی در ابعاد شناختی، فرهنگی و بافتی ضرب‌المثل‌های نمادین گویش دلواری با استفاده از انگاره آمیختگی مفهومی بسط‌یافته آندرسون (۲۰۱۳). *پژوهش‌های زبان‌شناسی*، ۱۳۹۹، ۱۲ (۲): ۹۷-۱۲۲. ۱۲۲-۹۷. doi: 10.22108/jrl.2021.127519.1558
- ترابی عاطفه و حسینی‌کازرونی سیداحمد. بررسی ضرب‌المثل‌های عربی خوزستان، *تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی*، ۱۳۹۲، ۵ (۱۷): ۴۹-۷۲.
- جایز گرتروید. *فرهنگ سمبل‌ها، اساطیر و فولکلور*. ترجمه محمدرضا تکاپور، تهران: اختران، ۱۳۹۷.
- جوادی کوتنایی محمد. *ضرب‌المثل‌ها (زبانزدها) و کنایه‌های مازندرانی*، تهران: اشاره، ۱۳۸۰.
- حاجیان‌نژاد علیرضا و بهزادیان سیده مژگان. تحلیل کارکرد نمادهای جانوری در ضرب‌المثل‌های فارسی با تکیه بر داستان‌نامه بهمنیاری، *فرهنگ و ادبیات عامه*، ۱۳۹۹، ۸ (۳۱): ۱۲۱-۱۵۶. doi: 20.1001.1.23454466.1399.8.31.2.7
- خرمی سیده مریم و صفریان مریم. *مهر وون کرچا: ضرب‌المثل‌ها، کنایه‌ها، چیستان و اشعار مازندرانی*، نکا: مهربان نیکا، ۱۳۹۷.
- خصوصی‌نیایکی محمدرضا. *مازنی مثل: فرهنگ موضوعی ضرب‌المثل‌های مازندرانی*، بابل: اکسیر قلم، ۱۳۹۸.
- دهگان بهمن. *فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴.
- ذوالفقاری حسن. *زیبایی‌شناسی ضرب‌المثل‌های فارسی*، شعرپژوهی (بوستان ادب)، ۱۳۸۹، ۲ (۲): ۸۲-۵۱. رحیمی‌نیا مصطفی. *فرهنگ ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات عامیانه: همراه با امثال موزون و شرح ریشه‌های تاریخی مثل‌ها*، تهران: هومیس، ۱۳۹۰.
- رزاقی‌شانی علی. *تجلی قرآن در ضرب‌المثل‌های مازندرانی*، تهران: تیرگان، ۱۴۰۲.
- رزاقی‌شانی علی. *زیبایی‌شناسی ضرب‌المثل‌های مازندرانی از دیدگاه بیان و بدیع*، تهران: تیرگان، ۱۴۰۰.
- رضایی محمد و مقیمی نرجس. *بررسی استعاره‌های مفهومی در ضرب‌المثل‌های فارسی، مطالعات زبانی و بلاغی*، ۱۳۹۲، ۸ (۴): ۹۱-۱۱۶. doi: 10.22075/jlrs.2017.1820.116-91
- رضی هاشم. *دین و فرهنگ ایرانی پیش از عصر زرتشت*، تهران: سخن، ۱۳۸۴.
- سپاهی محمداکبر. *آموزه‌های منفی در ضرب‌المثل‌های فارسی*، فرهنگ و ادبیات عامه، ۱۴۰۲، ۱۱ (۵۲): ۲۹-۶۱. doi: 20.1001.1.23454466.1402.11.52.1.9
- سهیلی مهدی. *ضرب‌المثل‌های معروف ایران*، تهران: گل‌آرا، ۱۳۸۵.

- سیف عبدالرضا، سپاهی محمداکبر و میربلوچزایی اسحاق. مقایسه تطبیقی ضرب‌المثل‌های بلوچی و فارسی، *سیک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار/دب)*، ۱۳۹۴: ۸ (۱): ۳۷۵-۳۹۲.
- شریفی‌مقدم آزاده و ندیمی نرجس. تحلیلی معنی شناختی از کاربرد نام حیوانات در ضرب‌المثل‌های گویش لار (با تکیه بر دلالت، موضوعیت و کارکرد اجتماعی)، *زبان‌ها و گویش‌های ایرانی* (ویژه‌نامه فرهنگستان)، ۱۳۹۲، (۲): ۱۳۷-۱۵۹.
- شیخ سنگ‌تجن شهین. بررسی طرحواره‌های تصویری در ضرب‌المثل‌های گویش تالشی در چهارچوب معنی‌شناسی شناختی، *زبان‌شناخت*، ۱۳۹۶، ۸ (۲): ۱۰۳-۱۱۳.
- طالبی اتوئی نبی‌الله. *ضرب‌المثل‌های رایج مازندرانی*، ساری: آوای مسیح، ۱۳۸۶.
- عظیمی صادق. *فرهنگ مثل‌ها و اصطلاحات متداول در زبان فارسی*، تهران: قطره، ۱۳۸۲.
- قلیچ‌پور ملیکا، ابراهیمی مهرگان، مظفری امید، رجبی‌زاده خسرو، مبارکی اصغر، غفاری هانیه، نظامی باقر و حسینی‌زواری فاطمه. *فرهنگ‌نامه حیات‌وحش ایران*، تهران: طلایی، ۱۳۸۸.
- گلشائی رامین، موسوی فرزانه و حق بین فریده. تحلیلی شناختی از استعاره‌های مفهومی و طرح‌واره‌های تصویری در ضرب‌المثل‌های ترکی آذری. *مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران*، ۱۳۹۹، ۸ (۲): ۸۱-۱۰۱. doi: 10.22126/jlw.2020.4548.1350
- محمدپور طاهره و گشمردی محمودرضا. بررسی مقایسه‌ای طرحواره‌های تصویری ضرب‌المثل‌های فرانسوی و فارسی، پژوهش زبان و ادبیات فرانسه، ۱۴۰۳، ۱۸ (۳۴): ۱۳۹-۱۶۲. doi: 10.22034/rllfut.2025.64407.1481
- مرعشی میرتیمور. *تاریخ خاندان مرعشی مازندرانی*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶.
- مقدس احسان و پیش‌نمازاده کاظم. درآمدی بر شناخت نژادهای شتر در ایران، ماهنامه مزرعه، ۱۳۷۶، (۱۱): ۷۳-۷۸.
- واعظی منصور. طرح بررسی و سنجش شاخص‌های فرهنگ عمومی کشور (شاخص‌های غیرثبته) / به سفارش شورای فرهنگ عمومی کشور، تهران: کتاب‌نشر، ۱۳۹۱.
- Abrahams, R. D. The complex relations of simple forms. *Genre* 1969; 2: 104-128.
- Barcelona, A. On the systematic contrastive analysis of conceptual metaphors: Case studies and proposed methodology. In M. Pütz et al. (eds.). *Applied Cognitive Linguistics II: Language Pedagogy*, New York: Mouton de Gruyter. 2002; 117-146. doi:10.1515/9783110866254.117
- Barley, N. A structural approach to the proverb and maxim. *Proverbium*, 1972; 20: 737-750.
- Belkhir, S. *Proverbs Use Between Cognition and Tradition in English, French, Arabic and Kabyle*. Ph.D. thesis: Setiff University. 2014.
- Belkhir, S. Cognitive linguistics and proverbs. In X. Wen and J. R. Taylor (eds.). *The Routledge Handbook of Cognitive Linguistics*, New York/London: Routledge, 2021; 599-611.

- Benczes, R. *Creative Compounding in English: The Semantics of Metaphorical and Metonymical Noun-Noun Combinations*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins. 2006.
- Ben Salamh, S., and Maalej, Z. A cultural linguistics perspective on animal proverbs, with special reference to two dialects of Arabic. *AWEJ for Translation & Literary Studies*, 2018; 2(4): 21-40.
- Brown, W. P. The didactic power of metaphor in the aphoristic sayings of proverbs. *Journal for the Study of the Old Testament* 2004; 29 (2): 133-154. doi:10.1177/030908920402900202
- de Mendoza Ibáñez, F. J. R. Mapping concepts: Understanding figurative thought from a cognitive-linguistic perspective. *Revista Española de Lingüística Aplicada/Spanish Journal of Applied Linguistics*, 2014; 27(1): 187-207. doi:10.1075/resla.27.1.08rui
- Dirven, R. *Metaphor and Nation: Metaphors Afrikaners Live by*. Frankfurt am Main: Peter Lang. 1994.
- Fox, M. V. The rhetoric of disjointed proverbs. *Journal for the Study of the Old Testament* 2004; 29 (2): 165-177. doi:10.1177/030908920402900204
- Grady, J. Metaphor. In D. Geeraert and H. Cuyckens (eds.), *Handbook of Cognitive Linguistics*, Oxford: Oxford University Press, 2007; 188-213.
- Haas, H. A. Extending the search for folk personality constructs: The dimensionality of the personality-relevant proverb domain. *Personality and Social Psychology* 2002; 82 (4): 594-609. doi:10.1037/0022-3514.82.4.594
- Hain, M. Das sprichwort. *Heft*, 1963; 2: 36-50.
- Honeck, R. P. *A Proverb in Mind: The Cognitive Science of Proverbial Wit and Wisdom*. Mahwah: Lawrence Erlbaum Associates. 1997.
- Honeck, R. P., and Weldge, J. Creation of proverbial wisdom in the laboratory. *Journal of Psycholinguistic Research* 1997; 26 (6): 605-629.
- Knowles, M., and Moon, K. *Introducing Metaphor*. New York: Routledge. 2006.
- Kövecses, Z. *Metaphor: A Practical Introduction*. Oxford: Oxford University Press. 2002.
- Kövecses, Z. Language, figurative thought, and cross-cultural comparison. *Metaphor and Symbol* 2003; 18 (4): 311-320. doi: 10.1207/S15327868MS1804_6
- Kövecses, Z. *Metaphor in Culture: Universality and Variation*. New York: Cambridge University Press. 2005.
- Lauhakangas, O. Categorization of proverbs. In H. Hrisztova-Gotthardt and M. Aleksa Varga (eds.), *Introduction to paremiology: A comprehensive guide to proverb studies*, Warsaw/Berlin: De Gruyter, 2014; 49-66.
- Landmann J., and Ganz, Y. Animal proverbs: A cross-cultural perspective. *English Today* 2023; 1-6. doi: 10.1017/S0266078423000226
- Lai, H. L., and Hsu, H. L. GDOG and CAT proverbs: Cognitive operations and cultural constraints. *Review of Cognitive Linguistics* Online first, 23 Jan. 2024. doi: 10.1075/rcl.00174.lai
- Lakoff, G. *Moral Politics: What Conservatives Know that Liberals Don't*. Chicago: University of Chicago Press. 1996.

- Lakoff, G., and Johnson, M. *Metaphors We Live by*. Chicago: University of Chicago Press. 1980.
- Lakoff, G., and Turner, M. *More than Cool Reason: A Field Guide to Poetic Metaphor*. Chicago: University of Chicago Press. 1989.
- Lawal, A., Ajayi, B., and Raji, W. A pragmatic study of selected pairs of Yoruba proverbs. *Journal of Pragmatics*, 1997; 27: 635-652.
- Lewandowska, A., and Antos, G. Cognitive aspects of proverbs. In H. Hrisztova-Gotthardt and M. Aleksa Varga (eds.), *Introduction to Paremiology*, Warsaw: De Gruyter, 2014; 162-182.
- Liu, J. (2013). A comparative study of English and Chinese animal proverbs: From the perspective of metaphors. *Theory & Practice in Language Studies*, (TPLS) 2013; 3 (10): 1844-1849.
- Lomotey, B. A., and Csajbok-Twerefou, I. A pragmatic and sociolinguistic analysis of proverbs across languages and cultures. *Journal of Pragmatics* 2021; 182: 86-91. doi: 10.1016/j.pragma.2021.06.014
- Maalej, Z. A cognitive-pragmatic perspective on proverbs and its implications for translation. *International Journal of Arabic-English Studies*, 2009; 10: 135-154.
- Mieder, W. *Proverbs: A Handbook* (1st edition). London: Greenwood Press. 1985.
- Mieder, W. *Proverbs: A Handbook*. London: Greenwood Press. 2004.
- Milner, G. B. Quadripartite structures. *Proverbium*, 1969; 14: 379-383.
- Moreno, A. I. An analysis of the cognitive dimension of proverbs in English and Spanish: The conceptual power of language reflecting popular believes. *SKASE Journal of theoretical linguistics*, 2005; 2 (1): 42-54.
- Musolff, A. Metaphor and cultural cognition. In F. Sharifian (ed.), *Advances in Cultural Linguistics*, Singapore: Springer, 2017; 325-344.
- Nacib, Y. *Proverbes et Dictions Kabyles* (2nd edition). Alger: Enag. 2009.
- Norrick, N. R. *How Proverbs Mean? Semantic Studies in English proverbs*. Amsterdam: Mouton. 1985.
- Oukaci, H. *Bird-related Proverbs in English and Kabyle: A Cross-Cultural Cognitive Study*. M.A. Thesis: Mouloud Mammeri University. 2021.
- Pourhossein, Sh. *Animal Metaphors in Persian and Turkish Proverbs: A Cognitive Linguistic Study*. Ph.D. dissertation: Hacettepe University. 2016.
- Regan, F. H., Hockenull, J., Pritchard, J. C., Waterman-Pearson, A. E., and Whay, H. R. Behavioural repertoire of working donkeys and consistency of behaviour over ime, as a preliminary step towards identifying ain-related behaviours. *PLoS ONE* 2014; 9(7): 1-7. doi: 10.1371/journal.pone.0101877
- Rashidi, N. and Ghaedi, H. Contrastive discourse analysis of Persian and English proverbs. *Babel*, 2013; 59 (1): 1-24.
- Saralamba, C. A comparison of HUMANS ARE ANIMALS conceptual metaphor between English and Thai. *Language and Linguistics*, 2021; 39(1): 128-150.
- Sharifian, F. *Cultural Conceptualisations and Language. Theoretical Framework and Applications*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins. 2011.
- Shore, B. *Culture in Mind: Cognition, Culture, and the Problems of Meaning*. New York/Oxford: Oxford University Press. 1996.

- Taylor, A. *The Proverb*. Cambridge: Harvard University Press. 1931.
- Temple, J. G. and Honeck, R. P. Proverb comprehension: The primacy of literal meaning. *Journal of Psycholinguistic Research*, 1999; 28 (1): 41-70.
- Turner, M. *Death Is the Mother of Beauty: Mind, Metaphor, Criticism*. New Zealand: Cybereditions. 2000.
- Venter, P. M. A cognitive analysis of Proverbs 1:20–33, *HTS Teologiese Studies/Theological Studies*, 2019; 75 (4): 1-5.
- Yu, N. Life as opera: A cultural metaphor in Chinese. In F. Sharifian (ed.). *Advances in Cultural Linguistics*, Singapore: Springer. 2017; 65-87.

روش استناد به این مقاله:

دیانتی معصومه، حکمت شعارطبری بامشاد و حکمت شعارطبری بیژن. بررسی مقابله‌ای استعاره‌های مفهومی در ضرب‌المثل‌های حوزه حیوانات در فارسی و مازندرانی از منظر شناختی-فرهنگی، *زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*، ۱۴۰۳؛ ۲(۱۸): ۲۰۷-۲۴۰.
DOI: 10.22124/plid.2025.28368.1685


Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۲۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۶
صفحات: ۲۴۱-۲۶۳

مطالعه سرمتنیت در ترانه‌های سه‌خستی قوم کرمانج شمال خراسان

آیگین مردانی 

چکیده

قوم کرمانج، از ساکنان شمال خراسان و شاخه‌ای از قوم کرد هستند. پژوهش حاضر، به مطالعه یکی از قالب‌های رایج ترانه در این قوم پرداخته و با استفاده از نظریه ترامتنیت ژرار ژنت و تأکید بر سرمتنیت، گونه و ژانر ترانه‌ها را مطالعه کرده‌است. داده‌های کیفی با مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی یافته‌اندوزی شده؛ حدود ۱۴۰۰ سه‌خستی که تمامی نمونه‌های ترجمه‌شده به فارسی را دربرمی‌گیرد. سرمتنیت در سه‌خستی، در دو وجه ساختاری و محتوایی بررسی شده‌است. در وجه ساختاری، که به ویژگی‌های وزنی نظر دارد، سرمتن سه‌خستی، با توجه به وزن هجایی - عددی آن، به «پهلویات» و ذیل آن، با نظر به همبستگی سه‌خستی با موسیقی، به «خسروانیات» و در وجه محتوایی، با توجه به عواملی چون غلبه عاطفه و تأکید بر من احساسی شاعر، به «شعر غنایی» بازمی‌گردد.

واژگان کلیدی: قوم کرمانج، ترانه سه‌خستی، نظریه سرمتنیت، غنایی.

۱- مقدمه

رایج‌ترین قالب ترانه‌های کردی شمال خراسان، دو قالب «لو» و «سه‌خشتی»^۱ است. «لو» قالبی آزاد شبیه شعر نو، ولی کهن‌تر از آن و «سه‌خشتی» بیشتر در قالب سه مصرع هشت‌هجایی است. سه‌خشتی همراه با موسیقی خوانده می‌شود و موسیقی بخشی از ذات وزنی آن را تشکیل می‌دهد. ریشهٔ همراهی شعر و موسیقی به ایران باستان برمی‌گردد و اساساً شعر در کنار موسیقی هویت می‌یافته و نقش موسیقی بیرونی (آواها و نواها) در تکوین هویت موسیقی درونی شعر (وزن) چندان بوده که دومی تابعی از اولی بوده‌است و نه برعکس. در دورهٔ اسلامی شعر کم‌کم از سلطهٔ موسیقی رها شد و با پیدایش وزن عروضی، هویت موسیقایی مستقل خود را یافت، ولی سنت دیرپای همراهی شعر و نوا، در ادبیات غیررسمی فارسی نظیر نقالی‌ها تا سروده‌های عامیانه‌ای که به یکی از لهجه‌های غیررسمی سروده می‌شد، امتداد یافت (علیپور، ۱۳۹۵: ۱۱۴).

«خشتی ۲» در زبان کرمانجی^۲ به معنی مصرع است و سه‌خشتی یعنی سه‌مصرعی و اطلاق آن بر ترانه‌ها و اشعاری است که از سه مصرع هم‌وزن و هم‌قافیه تشکیل شده‌است (احمدپناهی سمنانی، ۱۳۷۶: ۴۶). این نوع شعر غالباً متشکل از سه تکه با هشت هجا و گاه کمی بیشتر، تا ده هجاست که هجای چهارم آن با وقفه‌ای مشخص همراه است و به زبانی عامیانه سروده و خوانده می‌شود. اشعار هشت‌هجایی سه‌مصرعی بیش از اشعار ده‌هجایی رایج است و معمولاً این شعرها که مادهٔ اولیهٔ «بیت»ها و «گورانی»ها را تشکیل می‌دهد، همه با آهنگ خوانده می‌شود (ذوالفقاری، ۱۳۹۵: ۱۴۴). محمدتقی بهار معتقد است که بعد از اسلام و حملهٔ اعراب و با وجود جایگزین شدن وزن عروضی به جای وزن هجایی، اشعار هجایی همچنان در ایران متداول بوده و هنوز هم بین کردان رایج است. او به قطعهٔ کردی «هرمزگان» به‌عنوان قدیمی‌ترین شعر کردی اشاره می‌کند و آن را یکی از نفیس‌ترین اشعار هجایی شعبه‌ای از شعب زبان فارسی می‌داند که با وجود گذشت سیزده قرن از سرودن آن هنوز تازه و لطیف است: «از قوت تحفظ نژاد کرد باید ممنون بود که در این مدت دراز نگذاشته‌اند این وزن و شیوهٔ شیوا از بین برود و مانند سایر ایرانیان بکلی مفتون اوزان تازه و اختراعی قرون آینده شوند» (بهار، ۱۳۵۱: ۹۲، ۹۹-۱۰۰).

سه‌خشتی‌های کردی شمال خراسان، با قالب موجود ترانه، رباعی و چهارپاره تفاوت‌های اساسی دارد. هرچند امروز برخی قالب‌ها نظیر «سه‌گانی»ها در عرصهٔ ادبیات پدیدار شده‌اند

1. Se Kheshti

2. Kheshti

3. Kurmanji Kurdish

ولی باید پذیرفت که ترانه‌های سه‌مصرعی قالبی مختص کردهاست که می‌توان نوحسروانی‌های دیروز و هایکوه‌های ژاپنی امروز را نزدیک‌ترین قالب به آنها دانست. خسروانی‌ها، که در دربار خسرو پرویز رواج داشته، دارای سه مصرع «هشت‌هجایی» بوده‌است. اورامن‌ها و شروه‌ها نیز دو گونه دیگر از همین سروده‌های عامیانه هستند که به لهجه‌های قسمت‌های غربی و شمال غربی فلات ایران سروده می‌شده‌اند و وزنشان هجایی بوده‌است. در دوره اسلامی نیز، آثاری به گویش گورانی، سروده می‌شده که به منابع «اهل حق» معروف‌اند و وزن هجایی داشته‌اند (علیپور، ۱۳۹۵: ۱۱۷).

این پژوهش در پی آن است که باتکیه بر نظریه سرمتنیت ژرار ژنت، جایگاه ژانری ترانه‌های سه‌خشتی قوم کرمانج شمال خراسان را در نظام گونه‌شناسی ادبیات فارسی مشخص کند. پرسش اصلی آن است که سه‌خشتی‌های کرمانجی از منظر ساختار و محتوا در کدام گونه ادبی قرار می‌گیرند و با چه سرمتن‌هایی در ادبیات فارسی ارتباط دارند؟ در پاسخ به این پرسش، چارچوب نظری پژوهش بر مفهوم سرمتنیت^۱ به‌عنوان یکی از پنج گونه روابط ترامتنیت^۲ مبتنی است. در این نظریه، سرمتنیت به روابط میان متون و قواعدی انتزاعی اشاره دارد که متون ادبی را در یک ژانر یا نوع خاص طبقه‌بندی می‌کنند. در واقع، هر نوع ادبی، به‌مثابه مجموعه‌ای از متون با ویژگی‌های ساختاری و مضمونی مشترک، براساس قراردادهای و انتظارات فرهنگی پذیرفته‌شده شکل می‌گیرد. به بیان دقیق‌تر، در نظریه ژنت، ویژگی‌های مشترک ساختاری و محتوایی آثار ادبی در یک نوع، همان «قواعد نوع» هستند که در سطح سرمتن قرار می‌گیرند (واعظزاده و دیگران، ۱۳۹۳: ۹۶). در این پژوهش، تحلیل ساختاری و محتوایی سه‌خشتی‌ها با هدف کشف این قواعد و سنجش ارتباط آن‌ها با سرمتن‌های پیشین در ادبیات فارسی انجام می‌شود.

۲- پیشینه پژوهش

در حوزه فرهنگ و هنر قوم کرمانج، به‌ویژه در خراسان شمالی، مطالعات علمی و نظام‌مند بسیار اندک است و بیشتر پژوهش‌ها را بومیان انجام داده‌اند و منتشر نکرده‌اند، یا فاقد ساختار علمی معتبر هستند. این کمبود اطلاعات، روند پژوهش را با دشواری‌هایی مواجه کرده‌است. هرچند در زمینه پیشینه تاریخی قوم کرمانج منابعی در دسترس است، اما در سایر ابعاد

1. Architextuality
2. Transtextualite

فرهنگی، به‌ویژه ادبیات شفاهی، با خلأ آشکاری مواجه‌ایم. در این میان، برخی پژوهشگران داخلی و خارجی به گردآوری یا تحلیل آثار شفاهی کرمانجی پرداخته‌اند. ایوانف^۱ و سوکرمان، مجموعه‌ای از ترانه‌ها، قصه‌ها و سه‌خستی‌ها را جمع‌آوری کرده‌اند. بهار (۱۳۳۴) سه‌خستی‌های کرمانجی را ادامه سنت شعر هجایی باستان دانسته و از رواج آن میان کردهای شمال خراسان سخن گفته‌است. مگری (۱۳۲۹) نیز ریشه‌های سه‌خستی را در شعرهای هشت‌هجایی دوران مانوی، اشکانی و ساسانی جست‌وجو کرده و از تداوم آن در ترانه‌های کردی خبر داده‌است.

فاروق صفی‌زاده از پژوهشگرانی است که به طبقه‌بندی گویش‌ها و ترانه‌های کردی پرداخته و گویش کرمانجی شمال خراسان را در گروه کرمانجی ایاختری جای داده‌است. پژوهش‌هایی نیز به‌طور خاص به سه‌خستی پرداخته‌اند، از جمله کارهای علیپور (۱۳۹۵) با رویکرد موسیقایی و معنایی، نیک‌بخش (۱۳۹۵) با مقایسه سه‌خستی‌ها و هایکوه‌های ژاپنی، و مردانی و طاهری (۱۳۹۸ و ۱۳۹۹) با تحلیل ساختاری و دلالت‌های جنسیتی سه‌خستی‌ها. این پژوهش‌ها اگرچه پراکنده‌اند، اما نشان‌دهنده اهمیت سه‌خستی‌ها در ادبیات شفاهی کرمانجی و ضرورت ادامه مطالعات علمی در این زمینه هستند.

۳- روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر، با رویکردی تحلیلی-تفسیری، از نظر هدف در گروه تحقیقات توسعه‌ای قرار می‌گیرد. محدود کردن پژوهش به قوم کرد شمال خراسان و تلاش برای یافتن بخشی از ویژگی‌های فرهنگی این قوم (برگزینی گروهی خاص برای مطالعه)، تحقیق حاضر را در زمره تحقیقات توصیفی موردی یا ژرفانگر قرار می‌دهد. در تحلیل نمونه‌ها از نظریه سرمتنیت ژرار ژنت استفاده شده‌است. این نظریه عمدتاً در حوزه تحلیل متون ادبی رسمی به‌کار گرفته شده و کمتر در بررسی متون شفاهی استفاده شده‌است. به‌کارگیری این نظریه برای تحلیل سه‌خستی‌ها، نه‌تنها یک ابتکار روش‌شناختی محسوب می‌شود، بلکه می‌تواند الگویی برای بررسی دیگر شاخه‌های ادبیات شفاهی نیز باشد. تحلیل سه‌خستی‌ها از منظر سرمتنیت، امکان بررسی پیوندهای این ترانه‌ها با گونه‌های پیشین و تعیین جایگاه آن‌ها در سنت‌های ادبی را فراهم می‌کند. روش یافته‌اندوزی در این پژوهش، مطالعات اسنادی و کتابخانه‌ای بوده- است و جامعه آماری حدود ۱۴۰۰ سه‌خستی را دربر می‌گیرد که از چهار کتاب منتشرشده به

1. Vladimir Alexeyevich Ivanov (1886- 1970)

زبان فارسی، ترانه‌های کرمانجی خراسان (۱۳۷۴)، سه‌خشتی، ترانه‌های کوچک کرمانج (۱۳۸۶)، دیار و دوتار (۱۳۹۳) و سه‌خشتی‌های کرمانجی (۱۳۹۵) برداشت شده‌اند.

۴- چارچوب نظری

ترامتنیت اصطلاحی است که ژنت^۱ برای توصیف روابط یک متن با متن‌های پیش از خود به کار می‌برد^(۲) و این روابط را ذیل پنج عنوان (بینامتنیت^۳، بیش‌متنیت^۴، سرمتنیت، پیرامتنیت^۴ و فرامتنیت^۵) تشریح می‌کند. سرمتنیت با دیگر گونه‌های ترامتنی متفاوت است چراکه به دنبال یافتن رابطه میان دو متن معین نیست بلکه رابطه تعلق و گونه‌شناسانه یک متن با ژانر و گونه‌ای که ذیل آن قرار گرفته‌است را بررسی و «روابط طولی و تعلق میان یک اثر و گونه‌ای متعلق» (نامورمطلق، ۱۳۹۵: ۲۸) را واکاوی می‌کند. باید توجه داشت که «سرمتن خود متن نیست بلکه مفهومی کلی است که متن‌های بیشماری را دربرمیگیرد» (همان). ویژگی پراهمیت سرمتنیت، «انتظارات مخاطب و بدنبال آن درک یک اثر» است (Genette, 1997: 4) و در کلیت خود و ابتدای امر، ارجاع به آن مقوله‌ای است که به سبب آن یک متن، ذیل دسته‌بندی عناوینی چون رمان، گزارش، شعر، مقاله و غیره قرار گرفته‌است. ژنت در کتاب «درآمدی بر سرمتنیت»^۶ منظور از «سرمتن» را جوانب کلی می‌داند که یک متن را می‌سازد، مانند شکل‌های گوناگون بیان و سخن، گونه یا ژانرهای ادبی و به‌طور کلی تمام ویژگی‌های ادبی که یک متن را ذیل دسته‌ای خاص قرار داده و از سایر آثار متمایز می‌کند و درواقع این مسائل موضوع «نظریه ادبی» است نه خود متن (Genette, 1986: 89- 160). هر اثر ادبی همواره با گونه‌ای خاص در ارتباط بوده و این واقعیت در همه زمان‌ها جریان داشته‌است؛ اگر چه با مرور زمان، گونه‌ها دگرگونی‌های فراوانی نیز به خود دیده‌اند که گاه به دگردیدی آنها انجامیده‌است. بین آثار یک گونه خاص نیز همواره رابطه‌ای بینامتنی و بیناگونه‌ای وجود داشته‌است که تبیین سرمتنیت می‌تواند به بررسی این روابط بپردازد (نامورمطلق، ۱۳۸۶: ۹۴). سرمتن، البته از ژانر کلی‌تر است، اما ژانرهای ادبی در آن اهمیت ویژه‌ای یافته‌است، چون در هر ژانر، به‌نوعی، پرسش اصلی همان «نظام متحد» عناصر سرمتن است. مقصود ژنت از سرمتن در گام نخست تدوین نظریه‌ای در باب ژانرهای ادبی

1. Gerard Genette (1930- 2018)
2. Intertextualite
3. Hypertextualite
4. Paratextualite
5. Metatextualite
6. Introduction a l'architexte

است. با این حال، این مفهوم بارها کلی‌تر از ژانر است و با کمک آن می‌توان تمایزهای نوعی آثاری را که در یک ژانر دسته‌بندی شده‌اند، شناخت (احمدی، ۱۳۹۳: ۳۱۹ به نقل از: Hamburger, 1986: 29-68). «سرمتن»ها چارچوب اساسی و تقریباً ثابتی (با تحولات کند) هستند که ژانر، وجه و مضمون را در خود جای می‌دهند و بنیاد کل نظام ادبی را می‌سازند، البته باید توجه داشت که این چارچوب ویژگی ابدی و دائمی ندارد و به‌هرحال تحولات هرچند کند آن‌ها - در طی تاریخ ادبیات - منجر به تغییراتی خواهد شد (Genette, 1992: 78). ژنت معتقد است متون با قلاب انداختن به سراسر شبکه سرمتنی (قراردادهای نوع) که پیرامون متن وجود دارند، تاروپود خود را می‌تنند و به خود شکل می‌دهند (آلن، ۱۳۹۵: ۱۴۶). برای رسیدن به درک روشن‌تری از سرمتن و همچنین ورود به آن، می‌بایست به دریافت روشنی از نوع، ژانر یا گونه برسیم.

۴-۱- نظریه انواع

«نوع ادبی» از مسائل بنیادین در بوطیقا است. باختین^۱ (۱۳۹۰: ۱۱۴) معتقد است مطالعه هر اثر ادبی باید از بررسی «گونه‌های سخن» آغاز شود؛ چراکه این گونه‌ها ساختار، سبک و محتوای سخن را معنادار می‌سازند و همچون قواعد نحوی در زبان، سخن را نظم می‌بخشند. از همین رو، طبقه‌بندی آثار ادبی در چارچوب انواع یا ژانرها، ابزار تحلیل و درک متون ادبی است. شمیسا (۱۳۷۶: ۱۷) نیز تأکید می‌کند که هدف اصلی نظریه انواع، طبقه‌بندی آثار براساس شکل و محتوا در دسته‌هایی محدود و مشخص است. رنه ولک^۲ و آوستن وارن^۳ (۱۳۷۳: ۲۶۰-۳۰۳) ژانر را «اصل ترتیب» می‌دانند که ادبیات را نه براساس زمان و مکان، بلکه براساس ساختار و سازمان شکل می‌دهد. آن‌ها تمایز نوع ادبی و وجه را نیز لحاظ می‌کنند و نوع را هم ناظر به صورت بیرونی (مثل قالب، وزن، ساختار) و هم به شکل درونی (مانند لحن، نگرش، مقصود و مخاطب) می‌دانند. ژانر هم به بازشناسی آثار کمک می‌کند و هم بر شیوه نگارش و خوانش تأثیر می‌گذارد. هدر دوبرو^۴ (۱۳۸۹: ۹-۱۱) نیز علی‌رغم اذعان به دشواری تعریف ژانر، گونه را از حیث نظری به سه دسته تقسیم می‌کند: گونه‌های کلی مثل شعر غنایی، تراژدی و کمدی، گونه‌های جهانی مانند رمانس و شعر شبانی که از مرزهای فرهنگی فراتر می‌روند و «انواع فرعی» همچون کمدی مجلسی یا رمان آداب و رسوم که به بافتی محدود تعلق دارند.

1. Bakhtin, Mikhail Mikhailovich (1895- 1975)
2. Wellek, Rene (1903- 1995)
3. Warren, Austin (1899- 1986)
4. Dubrow, Heather (born in 1945)

از تقسیم‌بندی‌های کلاسیک، تقسیم سه‌گانه ارسطویی (حماسی، غنایی و نمایشی) معروف‌ترین است. ژنت اما این تقسیم را ناقص و برخاسته از تلفیق دو نظام دسته‌بندی افلاطونی و ارسطویی می‌داند و معتقد است که نوع غنایی اساساً در آن‌ها جایی ندارد و به اشتباه به ارسطو نسبت داده شده است. از دید او، باید میان ژانر (نوع) و وجه^۱ تمایز گذاشت؛ وجه ناظر به شیوه روایت است (مثلاً روایی یا نمایشی) ولی ژانر به محتوا و صورت اثر مربوط است. به این ترتیب، حماسه ژانر است اما روایت، وجه (Genette, 1992: 71)؛ (شمیسا، ۱۳۸۶: ۳۱). جان فرا^۲ (2005: 16) نیز یکی از جامع‌ترین تعاریف را از ژانر ارائه می‌دهد: «قواعد قالبی و ساختمانندی که تولید و تفسیر معنا را جهت می‌دهد». او «وجه آ» را حالت محتوایی یا طنین یک ژانر می‌داند و «زیرگونه» را گونه‌ای فرعی با محتوایی خاص. قاسمی‌پور (۱۳۹۱: ۸۴-۸۵) نیز وجه‌های ادبی را در دو دسته تقسیم می‌کند: ۱. وجه‌هایی برگرفته از گونه‌های اصلی (مثل حماسی و غنایی)، ۲. وجه‌هایی که قالب مستقل ندارند اما از درون‌مایه‌ها و لحن‌هایی خاص شکل گرفته‌اند (مانند وجه طنزآمیز، عرفانی یا مرثیه‌ای). ژنت (۱۳۸۹: ۷۰) سه گونه عام روایت، حماسه و تغزل را «سرگونه» می‌داند که دیگر انواع تجربی در زیرمجموعه آن جای می‌گیرد. این سرگونه‌ها محصول فرهنگ و تاریخ‌اند و برپایه اهمیت و دامنه تأثیرشان تقسیم شده‌اند. واعظزاده (۱۳۹۳: ۱۰۲) در بررسی انواع ادبی از چهار معیار بنیادین یاد می‌کند: ۱. قراردادهای نوعی که هم نویسندگان و هم خوانندگان برای درک و تولید اثر به آنها پایبندند. ۲. بینامتنیت، متون با متون پیشین و قراردادهای نوعی رابطه دارند. این روابط به دو صورت سرمنتی (پیشینی) و زبرمنتی (تقلیدی یا تعاملی) پدیدار می‌شود. ۳. زمان‌مندی، ژانرها نیز مانند دیگر پدیده‌های فرهنگی، عمری وابسته به پاسخ‌گویی به نیازهای مخاطب دارند. ۴. فرهنگ، ژانرها ساخته فرهنگ‌اند. هر فرهنگ، ژانرهای خاص خود را پدید می‌آورد و حتی ژانرهای جهانی نیز در بستر هر فرهنگ، شکل و قواعد خاصی می‌یابند. با همه این تأملات نظری، قدیمی‌ترین و متداول‌ترین تقسیم‌بندی ادبی، تقسیم آن به نظم و نثر است. اگرچه شمیسا (۱۳۸۶: ۸۹) آن را ابتدایی و غیرعلمی می‌داند، اما به نقش طبیعی این تقسیم در ذهن بشر اشاره می‌کند: زمانی که احساسات و عاطفه بر ذهن چیره‌اند، ادبیات به نظم گرایش دارد و در سیطره عقل، نثر پدید می‌آید.

1. Mode

2. Frow, John (born in 1948)

3. Facet

در مجموع، بحث نوع ادبی نه تنها به طبقه‌بندی متون کمک می‌کند، بلکه در درک معنایی، تولید ادبی، و حتی نقد آثار نیز نقشی اساسی ایفا می‌کند. این نظریات نشان می‌دهد که ژانر، مفهومی پویا، پیچیده و در عین حال وابسته به تاریخ، فرهنگ و بافت تولید و مصرف ادبیات است.

۴-۲- انواع در شعر فارسی

برای تقسیم‌بندی انواع شعر فارسی، معیارهای گوناگونی در نظر گرفته شده‌است. یکی از رایج‌ترین شیوه‌ها، طبقه‌بندی براساس قالب و صورت ظاهری شعر است؛ در این روش، طول وزنی مصراع‌ها و نوع قافیه، تعیین‌کننده قالب‌هایی چون مثنوی، قصیده، رباعی، ترجیع‌بند و ... هستند. این رویکرد، ریشه در سنت ادبی سامی دارد و از ادبیات عرب به شعر فارسی راه یافته‌است (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲: ۹۷). در مقابل، نوعی تقسیم‌بندی کهن‌تر نیز وجود دارد که متأثر از سنت یونانی، شعر را بر پایه مضمون و بار عاطفی آن دسته‌بندی می‌کند و در میان تمام ملل کاربرد دارد (همان، ۹۹). براین اساس، سه نوع اصلی شعر عبارت‌اند از: حماسی (برآمده از اراده و عمل)، غنایی (برآمده از عاطفه) و تعلیمی (برآمده از عقل). شعر حماسی متکی بر تخیل نیرومند، ساختار روایی، و تصویرپردازی غنی است. شعر غنایی، محتوایی ساده‌تر دارد و بیان احساسات شخصی مانند شادی، غم یا خشم است. شعر تعلیمی نیز حامل مضامین اخلاقی، دینی یا فلسفی است و با نگرشی عقل‌گرا به تربیت و اندیشه می‌پردازد (پورنامداریان، ۱۳۸۶؛ شفیی کدکنی، ۱۳۵۲).

۵- تحلیل نمونه‌ها

در این پژوهش سرمتنیت در سه‌خشتی کرمانجی در دو وجه ساختاری و مضمونی واکاوی می‌شود. در وجه ساختاری، رابطه این نوع شعر با سرمتن خود براساس ویژگی‌های وزنی و در وجه مضمونی براساس محتوا و درونمایه سنجیده می‌شود.

۵-۱- سرمتنیت وزنی

«وزن نظم و تناسب خاصی است در اصوات شعر ...» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۶) و براین اساس، چهار گونه وزن وجود دارد: وزن کمی (برمبنای امتداد زمانی هجاها)، وزن کیفی (برمبنای شدت هجاها)، وزن ضربی (براساس ارتفاع صوت یعنی زیر و بمی هجاها) و وزن هجایی یا عددی^۱

1. numerique

(بر مبنای تعداد هجاها). هجا^۱ یا مقطع، کوچک‌ترین واحد صوتی گفتار است (خانلری، ۱۳۶۷: ۲۷) و اساس وزن هجایی را تشکیل می‌دهد. سه‌خشتی‌ها به لحاظ ساختار وزنی در رسته وزن هجایی قرار می‌گیرند؛ بدین معنا که تعداد هجاها در هر مصراع باید ثابت باشد، اما لزومی به برابری کشیدگی یا کوتاهی هجاها نیست (بیدکی، ۱۳۹۵: ۲۴ به نقل از ملاح، ۱۳۴۹: ۳۰). بنابراین، تفاوت در طول هجاها در مصراع‌ها، مانعی برای تعلق این اشعار به قالب هجایی محسوب نمی‌شود. در نمونه زیر، با وجود تفاوت در کشیدگی برخی هجاها میان مصراع‌ها، نظم هجایی حفظ شده و بر این اساس، بلندی یا کوتاهی صداها مانع دسته‌بندی سه‌خشتی در وزن هجایی نمی‌گردد.

(۱) وا شَ وا نا شَ و قَف س
se qæf we fæ na wa fæ wa

این شب‌ها شب‌های پاییزی است.

بو مَه که وو ت ناو قَف س
se qæf nav te wu kæ mæ bu

من مانند کبک درون قفس شده‌ام.

م تیر نَ خار ژَ نَ فَ س
se fæ næ zæ xar næ tir mæ

و هنوز از نفس وجود یار سیر نشده‌ام (بیدکی، ۱۳۹۵: ۲۴).

خاستگاه وزن هجایی را می‌توان در *فهلویات* جست‌وجو کرد؛ اشعاری که با گویش‌های کهن نواحی فهله (شامل اصفهان، ری، همدان، نهاوند و آذربایجان) سروده شده‌اند و نظام وزنی آنها با عروض فارسی تفاوت دارد (خوارزمی، ۱۸۹۵: ۱۱۷). قیس رازی (۱۳۸۸: ۱۹۴) از محبوبیت این اشعار در بین مردم عراق خبر می‌دهد و به تأثیرگذاری عاطفی آنها بیشتر از دیگر قالب‌های عربی و فارسی اشاره می‌کند. واژه «اورامین» نیز که در برخی منابع آمده، ناظر به نوعی خوانندگی محلی با اشعاری پهلوی است (معین، ۱۳۳۲: ۱۸۲).

شفیعی کدکنی (۱۳۶۷: ۲۳۳۶) *فهلویات* را ترانه‌هایی فولکلور می‌داند که در قرن سوم هجری در محافل صوفیه بغداد رایج بوده و شاعر مشخصی نداشته‌اند، اما زبان آنها از میان لهجه‌های ایرانی، از جمله دری و *فهلویات*، برآمده است. برخی نیز ریشه *فهلویات* را به زبان پارتی پیوند می‌دهند و اشعار آن را ادامه سنت پارتی می‌دانند (Lazard, 2007: 161-171).

فهلویات به چهار دسته تقسیم می‌شود: (۱) *فهلویات* قدیم غیرعروضی، (۲) *فهلویات* قدیمی عروضی، (۳) *فهلویات* جدید، و (۴) *فهلویات* محلی. دسته آخر، شامل اشعار ساده و شفاهی

1. Syllabe

شاعران گمنام است که وزن آن‌ها از نوع غیرعروضی است (طیب‌زاده، ۱۳۹۲: ۶۲). براین‌مبنای سه‌خشتی‌های کردی، به دلیل ماهیت وزنی آن‌ها در این گروه جای می‌گیرند. باتوجه به پیوند فهله با سرزمین ماد و نتایج تحقیقات زبان‌شناختی و تاریخی درباره‌ی خاستگاه کردها که ریشه در قبایل مادی و آریایی دارند (ژویس، ۱۳۷۹: ۲۹)، نسبت سه‌خشتی با فهلویت قابل اثبات است. از نظر زبانی نیز، فهلویت دربرگیرنده‌ی اشعاری است که به گویش‌های غربی، مرکزی و شمالی ایران ازجمله کردی کرمانجی سروده شده‌اند. در بررسی دقیق‌تر، سه‌خشتی را می‌توان ذیل *خسروانی‌ها* در فهلویت قرار داد؛ چراکه عمدتاً با لحن موسیقایی و اجرا همراه بوده‌اند. در *برهان قاطع* خسروانی نوعی نثر مسجع معرفی شده، اما بهار (۱۳۳۴: ۱۳) آن را نوعی شعر هجایی همراه با موسیقی می‌داند که در عهد ساسانی برای مدح پادشاهان و مقامات مذهبی اجرا می‌شده‌است. او تأکید می‌کند که اعراب این اشعار را به دلیل وزن غیرعروضی، نثر پنداشته‌اند، حال آنکه درواقع سروده‌هایی هجایی بوده‌اند. رابطه‌ی تنگاتنگ خسروانی‌ها با موسیقی تا آنجا پیش رفته که *خسروانی* نام دستگاهی در موسیقی ایران نیز شده‌است. براساس روایات، بارید ۳۶۰ داستان برای بزم خسرو ساخته بوده که هفت‌تای آن‌ها *خسروانی* نام داشته و همراه با سی لحن و ۳۶۰ داستان دیگر، با ایام هفته، ماه و سال هماهنگ بوده‌اند (اخوان ثالث، ۱۳۳۹: ۵۰۱). این اشعار با وزنی سبک و آهنگی ساده، مخصوص مجالس شاهان و اشراف بوده‌اند. درنتیجه، سه‌خشتی‌ها نه‌تنها از لحاظ وزنی بلکه از نظر پیوند با موسیقی، ساختار اجرایی و ریشه‌های کهن، با خسروانی‌ها و فهلویت خویشاوندی دارند و می‌توان آن‌ها را ادامه‌ی سنت شعر هجایی و موسیقایی ایران باستان دانست. این پیوند، ارزش سه‌خشتی را به‌عنوان حافظ میراث ادبی و موسیقایی ایرانی، به‌ویژه در گویش کرمانجی، نشان می‌دهد.

۵-۲- سرمتنیت محتوایی

ترانه‌های سه‌خشتی بخشی از ادبیات شفاهی هستند و در زمره‌ی ابتدایی‌ترین شکل‌های شعر غنایی قرار می‌گیرند. از دیدگاه اسپرگ، ترانه‌ها و اشعار، زبان‌هایی والا برای بیان عواطف، تجربیات جمعی و اندیشه‌های فرهنگی اقوام هستند و نقش مهمی در ثبت و انتقال دانش و احساسات جمعی ایفا می‌کنند (اسپرگ، ۱۳۵۵: ۸۷). در فرهنگ‌های بومی، به‌ویژه اقوام بدوی، ارتباط عمیق با طبیعت، نقش مهمی در شکل‌گیری و محتوای ترانه‌ها دارد؛ به‌گونه‌ای که شاعر عناصر طبیعی را با درونیات خود درمی‌آمیزد و به زبان شعر درمی‌آورد (همان، ۱۳۵۵: ۸۷-۱۱۲).

از منظر تاریخی، ترانه‌ها را می‌توان ابتدایی‌ترین مرحله‌ی تطور غزل دانست. غزل فارسی در سه مرحله تحول یافته‌است: مرحله‌ی نخست که شامل ترانه‌ها، رباعی و دوبیتی‌های ملحون بوده و همراه با موسیقی خوانده می‌شده‌است؛ مرحله‌ی دوم که در آن وزن ایقاعی از قالب جدا شده و غزل به صورت مستقل تری ظاهر می‌شود؛ و مرحله‌ی سوم که غزل به شکل گسترده‌تری دربرگیرنده مضامین عاشقانه، وصف طبیعت و جمال یار می‌شود و در آثار شاعران بزرگی چون سعدی و حافظ به اوج می‌رسد (همایی، ۱۳۳۹: ۷۷-۸۰).

سه‌خشتی‌ها از نظر لحن، موضوع و مخاطب، به شعر غنایی نزدیک هستند. غزل غنایی محتوایی عاطفی، احساسی و غالباً عاشقانه دارد. در غرب، این نوع شعر به Lyric شهرت دارد و در یونان باستان با بربط (Lyre) اجرا می‌شد. در ایران نیز این سنت را چوپانان، عاشیق‌ها و خنیاگران ادامه دادند. شمیسا (۱۳۸۶: ۱۲۷-۱۳۰) معتقد است غزل غنایی ریشه در دوران مدارسلاری دارد و ابتدا برای ستایش زنان سروده می‌شده و بعدها به ادبیات عرفانی راه یافته‌است. همچنین، بسیاری از پژوهشگران ریشه شعر غنایی را در ادبیات فولکلور و روستایی می‌دانند. در این میان، سه‌خشتی‌ها با ساختار وزنی خاص و محتوای عاشقانه، پیوندی روشن با سرودهای کهن پهلوی، به‌ویژه سرودهای خسروانی دارند و ادامه سنت شعرهای ملحون در ادب فارسی محسوب می‌شوند.

شیوه شکل‌گیری معنا در ذهن شاعر سه‌خشتی، غالباً از طریق واکنش عاطفی او نسبت به موضوعی خاص صورت می‌گیرد و او از این راه علاوه بر تلاش برای انتقال موضوع مدنظرش، در پی منتقل کردن احساسات خود به این واسطه نیز هست و با استفاده از انواع تشبیهات، استعاره‌ها و دیگر ابزار بیان، به دنبال تأثیرگذاری و برانگیختن عاطفی مخاطب است. این موضوع مهم‌ترین دلیل برای قراردادن سه‌خشتی در گونه غنایی است چراکه در شعر غنایی نیز احساس و عاطفه و منتقل کردن آنچه شاعر با تجربه حسی و عاطفی خود درک کرده، با آرایش شعر و استفاده از صور خیال، برای ایجاد حس همزادپنداری و همراهی مخاطب با شعر، در اولویت قرار دارد. در واقع شعر غنایی، ماده ساده و محدودی دارد که عبارت است از هرگونه احساس شادی یا غم یا خشمی که به گونه شعر درآید. در چنین اشعاری، فرد خویشتن خویش را باز می‌یابد و ندهای درونی خویش را می‌شنود (آقاحسینی و محمدابراهیمی، ۱۳۹۷: ۵ به نقل از حاکمی، ۱۳۸۶: ۴-۵ و ۱۵). در سه‌خشتی شاعر از عوامل و پدیده‌های مختلف اطرافش که بارزترین آنها طبیعت است بهره می‌برد تا با آن به بیان غم‌ها، آلام و آرزوها، دلتنگی‌ها،

شادمانی‌ها و دیگر احساسات خود بپردازد، و هرچه در سه‌خشتی از آن سخن می‌رود در خدمت بروز حالت و احساسی از شاعر است، بنابراین طیف بسیار گسترده‌ای از موضوعات و منویات شاعر را دربردارد و این همان امکانی است که در گونه غنایی به دلیل غلبه عنصر عاطفه و احساس، در اختیار شاعر قرار می‌گیرد. جنبه خیال‌انگیز و عاطفی سه‌خشتی، خواه درباره مهاجرت و غم دوری از وطن یا پند و اندرز یا گلایه از ازدواج اجباری یا توسل به درگاه حق، پررنگ‌ترین و شاخص‌ترین جنبه آن است.

(۲) بومَ کورَ دورَ ایرَه
bumæ kowre dore iræ
مانند سنگ اطراف آتش شده‌ام.

سیره بو مَ روی لَ رَنگ
siræ bu mæ ruje læ ræŋg
رنگ رخسارم سرخ شده

ژَ عمرِ خَ ندیمَ خیره
zæ omre xæ nædimæ xejræ
و از عمر خود خیری ندیده‌ام (بیدکی، ۱۳۹۵: ۱۳۸).

(۳) لَ سرَ پَر لَ سرَ پَر
læ sær læ pere sær pere
بر روی پل، بر روی پل

دَشَوْتِیَا مینا چِر
dæfutija mina tʃere
مانند چراغی پرتوافشان است.

دل مَن پَر ترمِن پَر
dele men ber tærmen bere
دلَم را چنان ترکمنی ربود (حسین‌پور، ۱۳۹۳: ۱۱۵).

(۴) وَلَات مَ آرزورومَه
wælate mæ ærzorumæ
سرزمین اجدادم ارزروم است.

کَو وو کَفْتَر بونَ کوومَه
kaw wu kæftær bunæ kuumæ

در آنجا کبک‌ها و کبوتران زیبا گروه‌گروه گرد هم جمع شده‌اند.

اُم تَز بونی قومَه
æme tæzæ buni qumæ

عزیزم ما هر دو به تازگی با هم قوم‌خویش شده‌ایم (توحیدی، ۱۳۷۴: ۱۰۱).

آثار عاشقانه، تجسم یکی از پررنگ‌ترین روحيات انسانی است و موضوع عشق و پرداختن به غم‌ها و شادی‌هایی که مسبب آن عشق است از اصلی‌ترین موضوعات در ادبیات غنایی است. سه‌خشتی‌ها را از نظر موضوعی می‌توان در شش گروه عشق و دلدادگی، ازدواج، جنگ و اسارت و تبعید، پند و اندرز، دعا و ستایش امامان، و کوچ جای داد. البته برخی نمونه‌ها از نظر موضوعی ممکن است ذیل بیش از یک گروه قرار گیرد. در نمونه‌های بررسی‌شده، موضوع عشق و دلدادگی حدود ۷۲٪ از سه‌خشتی‌ها، مضمون اصلی است و عاشقانه بودن، بارزترین ویژگی محتوایی این نوع شعر محسوب می‌شود.

(۵) بژن یارِ دارِ بییه

bije 'dare jare bæzne

قد یار همچون درخت بید است.

هشن دک ل هُولییه

hæwlije læ dækæ hefēn

که سرسبز ایستاده در میان حیاط.

قسَمَت بیه هَرنی سیه

sije hærne boje qesmæt

کاش در سایه‌اش آرام بگیرم (مسیح، ۱۳۹۳: ۹۳).

یکی از دیگر مضامین محوری در شعر غنایی توصیف طبیعت است که در کنار موضوع اصلی شعر مشاهده می‌شود و این توصیف تا حدی است که می‌توان شعر غنایی را شعری توصیفی دانست (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۳۹). «البته وصف ممکن است مستقیم باشد و بی‌واسطه، از طریق برشمردن اوضاع و احوال چیزها، یا غیرمستقیم و از طریق تشبیهات و استعاراتی که بتوان بوسیله آنها اوصاف و احوال چیزها را دریافت» (زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۱۳۲). این ویژگی، با وجود محدودیت و اختصار کلامی در سه‌خشتی، به‌وفور در آن مشاهده می‌شود. شاعر سه‌خشتی در دامان طبیعت زندگی می‌کند و زیست او با آن گره خورده و این هم‌زیستی سبب تبدیل شدن طبیعت به مهم‌ترین ابزار برای ایجاد صور خیال در شعر او گشته‌است. شاعر گاه به وصف زیبایی‌های طبیعت پیرامونش می‌پردازد و گاه به مدد ذوق و قوه شاعری خود، از این زیبایی‌ها برای خیال‌انگیزتر کردن توصیفات و تشبیهات شعرش بهره می‌برد و آن را در خدمت توصیف ویژگی‌های انسانی به‌کار می‌گیرد.

(۶) زاوِ اوِ زاوِ اوِه

?ave zave ?ave zave

در آن دره آبگیر، در آن دره آبگیر.

بَرَفَکَ باری دایه کاوه
bærfæk bari dajæ kave

برفی باریده که تا کمر آدم است.

تِیَ دَنگِ ناو زراوه
tijæ dænge naw zerawe

و صدای کمرباریک از آنجا به گوش می‌رسد (بیدکی، ۱۳۹۵: ۲۵۱).

۷) ژَ چیانِ دا آو سار ته
tjijan zæ da ʔave sar te

آب خنک از میان کوه‌ها روان است.

ژَ خَویرانِ دَن نار ته
xawiran zæ dænæ nar te

و از زمین‌های ناهموار بایر بوی گلنار به مشام می‌رسد.

ژَ خَوَنگِ و پَرانِ خَش ته
xowæng zæ u beran xæf te

همان‌طور که خواهر و برادری رایحهٔ نیکی دارد (همان‌جا).

۸) بَژَنِ یارِ دارِ مَرخِه
'jare bæzne 'dare 'mærxæ

قامت یارم همچون سرو کوهستان (ارس) است.

آز لَ دَوَرِ کَتَمَ چَرخِه
æz læ dore kætmae færxet

من به دور آن سرو می‌چرخم.

نالِ گَرِ چاوِ لَ بَرخِه
nale gore tjaw læ bærxæ

همچون گرگی که چشم به بره دارد (توحی، ۱۳۷۴: ۳۳).

در شعر غنایی غالباً بیان شعری در خدمت ابراز عاطفه و احساس شخصی و فردی است و شاعر از آن برای بیان حس و حالی ناشی از واقعه یا مسأله‌ای در زندگی استفاده می‌کند و می‌تواند کاملاً جنبهٔ شخصی به خود بگیرد. در مواردی هم که به موضوعات عامی چون مرگ، موضوعات ملی و مذهبی و ... می‌پردازد، آن را از زاویهٔ دیدی کاملاً شخصی و فردی بیان می‌کند، به شکلی که غالباً بیان و نوع روایت او با شاعر دیگر بسیار متفاوت است (مشتاق‌مهر و بافکر، ۱۳۹۵: ۱۸۹). «تجلیات عاطفی شعر هر شاعری، سایه‌ای از «من» اوست، که خود نموداری است از سعهٔ وجودی او و گسترشی که در عرصهٔ فرهنگ و شناخت هستی دارد ...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۵: پانزده). در سه‌خستی، «من» شاعر بسیار پررنگ و تأثیرگذار است و در جلوه‌های مختلف متجسم می‌شود: زمانی در غالب عاشقی در حسرت دیدار یار و زمانی به شکل عارفی

به دنبال معبود، گاه در مقام بیرقی از تجربیات و احساسات مردمان کرد و گاه به شکل بیان شخصی‌ترین تجربیات فردی. هویت انسانی در سه‌خستی غالباً با استفاده از همین منویات شاعر و با تکیه بر ضمیر اول شخص شکل می‌یابد.

(۹) آز غریو و یوردمه
jurdæmæ ve ɣærive æz

من غریب این دیار و سرزمینم.

گرفتار و دردمه
dærdæmæ ve gereftare

و گرفتار این درد جانگاہ غریتم.

ن گشتم ن بردمه
bærdæmæ næ koſtemæ næ

و این غریب نه مرا کشته و نه رهایم ساخته‌است (حسین‌پور، ۱۳۹۳: ۸۵).

(۱۰) آز کو مر م هلین
helinen me merem ko æz

ای مردم من که مردم مرا از زمین بردارید.

و ت ووت کن بگرین
begerinen ken vut te wæ

در تابوتی بگذارید و دیار به دیار بگردانید.

ل ور کویندی و داین
dajnen ve kujindi wær læ

تابوتم را جلوی چادر او بر زمین بگذارید تا کشته عشق خود را به چشم ببیند (توحی، ۱۳۷۴: ۱۶).

(۱۱) ل بیدلان گنه گنه
gonæ gonæ bidelan læ

ناکامان در عشق چه معصوم و بی‌گناه‌اند.

او هاتن سری مننه
mænæ særi hatenæ æw

این بلاها را من نیز از سر گذرانده‌ام.

نو سری بندک دنه
denæ bændek særi neve

کاش دیگر کسی به آن مبتلا نشود (حسین‌پور، ۱۳۹۳: ۱۳۴).

نگاه غالب و رایج به جهان و روزگار در شعر غنایی، نگاهی نومیدانه و بدبینانه است و برای دنیا صفاتی چون غمگنانه بودن، ناستواری، نامهربانی و بی‌وفایی برشمرده می‌شود (پارسا‌پور، ۱۳۸۳: ۱۹، ۱۰۳). این ویژگی از مواردی است که منجر به ایجاد فضایی غم‌آلود در شعر غنایی

می‌شود. اساساً در بیشتر اشعار غنایی فارسی حس غم و اندوه بر شادی و سرخوشی غلبه دارد و شمیسا (۱۳۸۶: ۱۲۵) این ویژگی را لازمه شعر غنایی می‌داند. تجربیاتی که کرمانجی‌ها در تاریخ بارها از سر گذرانده‌اند، نظیر کوچ و دوری از موطن اصلی، جنگ و تبعید و اسارت، زمینه‌های متعددی برای ایجاد فضایی غم‌آلود در سه‌خشتی فراهم آورده و در نمونه‌های متعدد، دنیای نامهربان و ستم آن، مسبب ناکامی‌ها و تلخ‌روزی‌های شاعر بیان شده‌است.

(۱۲) دَرِدِ دِلِ مِ کَارِيَه
Dærde dele me karijæ

درد دلم کاری (مؤثر) است.

عُسانِ جَانِ مِ خَارِيَه
yosan dzane me xarijæ

غصه و اندوه جانم را خورده‌است.

جَوْرِ دُنِ وَ مِ بُوِيَه
dzowre done wæ me bujæ

و ستم تمام دنیا تنها نصیب من شده‌است (بیدکی، ۱۳۹۵: ۱۶۷).

(۱۳) پِکِ تُو بِي دُدِيَانِ اَزْ
jeke to bi dodejan æzo

ترانه‌ای تو بگو و دو تا من بگویم.

خَرَاوُ بَبُو دَرِهْ گَزْ
xæraw bebu dæregezo

الهی درگز خراب بشود (که ثروتمندها تو را از من ربودند).

مَالِ دُنِ گَاوِ بَزْ
male done gaw bæzo

مال و عزت دنیا به گاو و گوسفند است، نه مردان شایسته (توحیدی، ۱۳۷۴: ۱۱۰).

در شعر غنایی، غرض وصف احوالات و احساسات انسان است و هدف آن خیال‌انگیز بودن و تأثیر عاطفی داشتن؛ و مضمون در آن نه مثل درام، عمل است و نه مثل قصه، روایت (زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۱۳۲). در معادل اروپایی اشعار غنایی که با نام لیریک خوانده می‌شود نیز نشانی از روایت وجود ندارد و شاعر تنها به ابراز احساسات و ادراکات درونی خود می‌پردازد (جواری، ۱۳۸۶: ۱۳۴-۱۳۵). این ویژگی غیرروایی بودن، خاصه در سه‌خشتی، خود را به وضوح نشان می‌دهد. کوتاه بودن سه‌خشتی مجالی برای روایت باقی نمی‌گذارد اما در این کلام کوتاه، سراینده تمام شاعرانگی خود را در خدمت بیان احساسات و ریزش درونیات خود به شعر به کار می‌گیرد.

یکی دیگر از جلوه‌های شعر غنایی گلایه و بث‌الشکوی است. در اشعاری با این مضمون، شاعر به شکایت از روزگار و اهل روزگار خود پرداخته‌است (شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۴۷). در اصطلاح ادبی بث‌الشکوی، شکایت شاعر یا نویسنده از روزگار، بخت و سرنوشت، مردمان زمانه، سختی‌های حیات، ارباب قدرت و جز این‌ها را شامل می‌شود. سرودن شکوائیه و اندوه‌نامه‌ها به ادب رسمی اختصاص ندارد و موضوع بسیاری از ترانه‌های محلی نیز شکوه از هجران و بخت و روزگار و بی‌وفایی یاران ستمکار است تاجایی که بخش وسیعی از این ترانه‌ها را می‌توان با عنوان کلی «شعر غم» و درونمایه‌های نامرادی و ناکامی مشخص کرد (باحقی، ۱۳۸۴: ۷۰۷-۷۰۹). در ترانه‌های سه‌خشتی این مضامین گلایه‌ای به‌ویژه از بیدلی و بی‌وفایی معشوق و مردمانی که شاعر را در عشق تحقیر و ملامت کرده‌اند، به‌وفور دیده می‌شود و سیمای بسیاری از این اشعار را اندوهگین و غمناک کرده‌است.

(۱۴) وِلَاتِ مَ اَرزُرُومَه

ærzorumæ mæ wælate

موطن ما ارزروم است.

وَ کُولُوتُو گُلُو تومَه

tumæ golu kulutu wæ

با تپه‌هایی پر از گیاه و گل ناب

هَفَّ سَالِنِ اَز ژِي چومَه

tʃumæ zi æz salene hæf

هفت سال است که آواره‌ام (مسیح، ۱۳۸۶: ۷۶).

(۱۵) مَ بَرِ خَ رُو لَ چي کِر

ker tʃi læ ru xæ bære me

من رویم را به سوی کوهستان کردم.

مَ دَنگِ خَ تَلُو بی کِر

ker bi tælwæ xæ dænge me

من فریادم را با باد همسو کردم.

مَ دَادِ خَ وَ خَدِ کِر

ker xæde wæ xæ dade me

من دادم را به خدا کردم (توحیدی، ۱۳۷۴: ۹۳).

(۱۶) مَ هَرِ چَ گووتِ تِ سَوْرِ کِر

ker sowr te gut tʃe hære me

من هر چه گفتم تو صبر کردی و بی‌وفایی نمودی.

پورِ رَشِ مِ گَوْرُ کِرِ
 pure ræʃe me gowr ker

موهای سیاهم را برایت سپید کردم.

تَ وَ حَالِ مِ جَوْرُ کِرِ
 te wæ hale me dzwor ker

تو به حال من جور و ستم کردی (حسین‌پور، ۱۳۹۳: ۱۰۹).

(۱۷) خَلْکُ جانِ لِ مِ چِکِرِن
 xælko zan le me tʃekeren

ای مردم! ببینید چه بر سرمان آوردند.

مالِ مِ لِ گانِ بارِکِرِن
 male me le gan barkeren

باروبنه ما را بر گاوها سوار کردند.

ژِ وِلَاتِی خِ دَوْرِکِرِن
 zæ wælati xæ durkeren

و از وطنمان دور ساختند (بیدی، ۱۳۹۵: ۳۶۴).

راز و نیاز و مناجات با خداوند و ائمه و ابراز ارادت به آنان، همیشه با احساس و عاطفه همراه است و این همراهی، زمینه را برای قرار گرفتن اشعاری با این مضمون در زمره اشعار غنایی فراهم می‌سازد. در سه‌خشتی، نمونه‌هایی وجود دارد که شاعر به درگاه خداوند و امامان پناه می‌برد و در شعر خود از همدلی با اهل بیت سخن می‌گوید. گاهی گلایه و شکوه خود را از روزگار به درگاه خداوند می‌برد و گاه سخن از تسلیم امر الهی و مطیع خواست خداوند بودن در میان است. مردم این قوم ارادت بسیاری به امام رضا دارند و در نمونه‌هایی از اشعار آنان این ارادت ابراز شده‌است.

(۱۸) هَمْبِرِ مِ زِکْرِیَاہِ
 hæmbære men zækærjajæ

کوه مقابل ما زکریاست.

بِنِ رَاسْتِ قَدَمْگَاہِ
 bene raste qædæmgaje

پهن‌دشت پایین کوه قدمگاه است.

دَاډْرَسِ مِ اللّٰہِیہِ
 dadræse me allahje

تنها دادرسی ما الله است (حسین‌پور، ۱۳۹۳: ۷۹).

(۱۹) اِیْمَامِ رِضَا وَ گُلْدَسْتِه
 imam reza wæ goldæste

حرم امام رضا گلدسته دارد.

زوار تَرِن دَسْتَه دَسْتَه
 zowar tæren zowar dæste dæste

زوار دسته‌دسته به سمتش در حرکت‌اند.

کَس تیدا خَد خَسْتَه
 kæse tida xæde xæste

افراد داخل حرم چقدر سعادت‌مند و عزیز در گاه خداوند هستند (همان: ۸۵).

ژ (۲۰) مَشَد وَرَدَکَتِم
 zæ mæsfæde wærdækætem

از مشهد بیرون می‌آدم.

لَ گَلْدَسْتان وَبَا کَتِم
 læ goldæstan wæba kætēm

گلدسته‌ها را به نظاره نشستیم.

ژ بی دلی پَر داکَتِم
 zæ bi deli pær dakætēm

بیشتر دلدادۀ زندگی‌ام شدم (همان: ۸۶).

۶- نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از نظریۀ سرمتنیت ژرار ژنت، به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های تحلیل ترامتنیت، کوشید تا جایگاه ترانه‌های سه‌خستی قوم کرمانج شمال خراسان را در نظام گونه‌شناسی شعر فارسی مشخص سازد. قوت این مطالعه، به‌کارگیری یک چارچوب نظری مدرن و کمتر آرموده‌شده (سرمتنیت) در بستر ادبیات شفاهی و قومی است؛ حوزه‌ای که عمدتاً در پژوهش‌های پیشین با روش‌های توصیفی یا مردم‌نگارانه بررسی شده و از عمق تبیین نظری بی‌بهره مانده‌است. در این پژوهش، برخلاف شیوه‌های مرسوم که بیشتر به طبقه‌بندی موضوعی یا موسیقایی بسنده می‌کنند، تلاش شده تا ترانه‌های سه‌خستی از منظر «ارتباط طولی و گونه‌شناسانه» با سنت‌های ادبی گذشته بررسی شود؛ یعنی دقیقاً همان مسأله‌ای که سرمتنیت به‌طور اختصاصی به آن می‌پردازد.

تحلیل ترانه‌های سه‌خستی نشان می‌دهد که از نظر وجه ساختاری، این قالب شعری به‌لحاظ نظام وزنی، در دستۀ وزن هجایی (عددی) قرار می‌گیرد؛ وزنی که برخلاف اوزان عروضی، مبتنی بر شمارش هجاهاست. شواهد نظری، تاریخی و زبان‌شناختی نشان می‌دهد که این ویژگی وزن هجایی، سه‌خستی‌ها را در امتداد فلهویات محلی، و به‌ویژه خسروانیات ساسانی قرار می‌دهد؛ سروده‌هایی که همگی دارای خاستگاه غیرعروضی، موسیقایی و شفاهی

بودند. این پیوند، سرمتنیت سه‌خشتی‌ها را با سنت‌های شعری پیشاسلامی تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که این قالب، برخلاف تصور رایج، صرفاً بخشی از ادبیات عامه نیست بلکه بازمانده‌ای از ساختارهای دیرینه شعر ایرانی است.

در وجه محتوایی، سه‌خشتی‌ها در رده ابتدایی‌ترین شکل از شعر غنایی (غزل ملحون و ترانه) قرار می‌گیرند. بررسی گسترده نمونه‌ها نشان داد که عشق و دلدادگی، مضمون غالب در این ترانه‌هاست و بیش از ۷۰ درصد از کل نمونه‌ها حول محور بیان عاطفه، اشتیاق، فراق، و ابراز شخصی احساسات شاعر شکل گرفته‌اند. پس از آن، مضامینی مانند دعا و نیایش، کوچ و تبعید، گلایه از روزگار، و پند و اندرز در مراتب بعدی قرار می‌گیرد. مهم‌ترین ویژگی مشترک این ترانه‌ها، حضور پررنگ من شاعرانه، نگاه فردی، و رویکرد عاطفی نسبت به جهان است؛ ویژگی‌هایی که به‌روشنی سه‌خشتی را در گونه غنایی قرار می‌دهند. نکته، وفور عناصر خیال‌انگیز و طبیعت‌محور در این ترانه‌هاست که نشان از پیوند زیست‌شاعر با جهان اطراف و تداوم سنت‌های شبانی-عشایری دارد.

مقایسه با پیشینه پژوهش‌ها نشان می‌دهد که بیشتر مطالعات پیشین، به توصیف محتوای سه‌خشتی، بررسی نشانه‌های زنانه یا گونه‌شناسی اولیه پرداخته‌اند. بدین ترتیب، پژوهش حاضر گامی نو و ضروری در مسیر تئوریزه کردن ادبیات شفاهی، به‌ویژه ترانه‌های اقوام ایرانی محسوب می‌شود.

پیشنهاد می‌شود مطالعات آتی، با تمرکز بر تحلیل‌های نشانه‌شناسی، روایت‌شناسی و همچنین جنسیت‌محور، به لایه‌های عمیق‌تری از سه‌خشتی‌ها بپردازند. به‌ویژه، بررسی روایت‌های زنانه، سبک‌های زبانی خاص گویش کرمانجی، و کارکردهای آیینی و مناسکی این ترانه‌ها می‌تواند به بازشناسی نقش سه‌خشتی در هویت قومی، حافظه فرهنگی و انتقال دانش میان‌نسلی قوم کرمانج کمک کند. همچنین، پیشنهاد می‌شود تطبیق ساختاری و محتوایی میان سه‌خشتی‌های شمال خراسان و انواع دیگر ترانه در سایر گویش‌های کردی، برای استخراج وجوه مشترک و تمایزات زبانی-فرهنگی مورد توجه قرار گیرد.

منابع

- آقاحسینی حسین، محمد ابراهیمی آسیه. جایگاه تصویر در شعر غنایی (با نگاهی به منظومه‌های عاشقانه). *شعرپژوهی دانشگاه شیراز*، ۱۳۹۷، ۱۰(۴): ۳۸-۱-۲۲. <https://doi.org/10.22099/jba.2018.26662.2786>
- آلن گراهام. *بینامتنیت*. ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز. ۱۳۹۵.

- احمدپناهی سمنانی محمد. *ترانه‌های محلی ایران*. تهران: مؤلف. ۱۳۶۴.
- احمدی بابک. *ساختار و تأویل متن*. تهران: نشر مرکز. ۱۳۹۳.
- اخوان ثالث مهدی. *خسروانی و لاسکوی، یغما*، ۱۳۳۹، ۱۳ (۱۰): ۴۹۹-۱۵۰-۵۰۴.
- اسپرگ س. *خاستگاه اجتماعی شعر، محدوده و گستره جامعه‌شناسی هنر و ادبیات*. تصحیح فیروز شیروانلو، تهران: طوس. ۱۳۵۵.
- ایوانوف ولادیمیر. *شعر روستایی در لهجه خراسان*. *ژورنال انجمن آسیایی بنگال*، ۱۹۲۵، (۳۱): ۲۳۳-۳۱۳.
- ایوبیان عبیدالله، چریکه خج و سیامند یزدان، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*، ۱۳۳۵، (۳۷): ۵۲-۱۰۵.
- باختین میخائیل. *گفتاری در باب گونه‌های سخن*، ترجمه قدرت قاسمی‌پور. *نقد ادبی*، ۱۳۹۰، ۴ (۱۵): ۱۱۳-۱۳۶.
- بهار محمدتقی. *تاریخ تطور شعر فارسی*. مشهد: چاپخانه خراسان. ۱۳۳۴.
- بهار محمدتقی. *بهار و ادب فارسی: مجموعه یکصد مقاله از ملک الشعرا بهار*. به کوشش محمد گلبن. تهران: فرانکلین. ۱۳۵۱.
- بیدکی هادی. *سه‌خستی‌های کرمانجی*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات. ۱۳۹۵.
- پارساپور زهرا. *مقایسه زبان حماسی و غنایی*. تهران: دانشگاه تهران. ۱۳۸۳.
- پورنامداریان تقی. *انواع ادبی در شعر فارسی*. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه قم*، ۱۳۸۶، ۱ (۳): ۷-۲۲. <https://dorl.net/dor/20.1001.1.24764175.1386.2.3.1.5>
- توحیدی کلیم‌الله. *ترانه‌های کرمانجی خراسان*. مشهد: واقفی. ۱۳۷۴.
- تودوروف تزوتان. *منطق گفتگویی*. ترجمه داریوش کریمی. تهران: نشر مرکز. ۱۳۷۷.
- جواری محمدحسین، حمیدی احد. *سیر نظریه‌های ادبی معطوف به خواننده در قرن بیستم*. ادب پژوهی، ۱۳۸۶، (۳): ۱۴۳-۱۷۶. <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.17358027.1386.2.3.7.1>
- حسین‌پور اسماعیل. *دیار و دوتار / تحلیل سه‌خستی‌های کرمانجی کردهای خراسان*. قم: عمو علوی. ۱۳۹۳.
- خانلری ناتل پرویز. *وزن شعر فارسی*. تهران: توس. ۱۳۶۷.
- خوارزمی ابوعبدالله محمد. *مفاتیح العلوم*. تصحیح فان فلوتن، لیدن. ۱۸۹۵.
- دوبرو هدر. *ژانر (نوع ادبی)*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: مرکز. ۱۳۹۵.
- ذوالفقاری حسن. *انواع بومی سرودهای خراسان*. *جستارهای ادبی*، ۱۳۹۵، (۱۹۴): ۱۲۷-۱۵۴. <https://doi.org/10.22067/jls.v49i3.59046>
- سپاهی لائین علیرضا. *سه‌خستی شعر ویژه کرمانج‌ها*. *ادبیات و زبانها*، ۱۳۷۶، (۲۱): ۱۵۸-۱۶۳.
- شفیعی کدکنی محمدرضا. *گزیده غزلیات شمس*. تهران: کتاب‌های جیبی. ۱۳۶۵.

- شفیعی کدکنی محمدرضا. رودکی و رباعی. در *نامواره دکتر محمود افشار، به‌کوشش ایرج افشار*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار. ۱۳۶۷.
- شفیعی کدکنی محمدرضا. *انواع ادبی و شعر فارسی. خرد و کوشش*، ۱۳۹۲، (۱۱ و ۱۲): ۹۷-۱۱۹.
- شمیسا سیروس. بیان. تهران: فردوسی. ۱۳۷۶.
- شمیسا سیروس. عروض و قافیه. تهران: دانشگاه پیام نور. ۱۳۸۳.
- شمیسا سیروس. *انواع ادبی*. تهران: میترا. ۱۳۸۶.
- صفی‌زاده فاروق. پژوهشی درباره‌ی ترانه‌های کردی. تهران: ایران جام. ۱۳۷۵.
- صفی‌زاده فاروق. پژوهشی پیرامون ترانه «هوره». *ادبیات و زبان‌ها*، ۱۳۷۶، (۲۱): ۸۴-۸۷.
- طیب‌زاده امید. بررسی تطبیقی وزن‌های کمی و تکیه‌ای-هجایی در فارسی و گیلکی. *ادب پژوهی*، ۱۳۸۹، (۱۱): ۸-۳۰. <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.17358027.1389.4.11.1.9>
- علیپور اسماعیل. معرفی سروده‌هایی از شاخه‌ی ادبیات شفاهی ایران: سه‌خشتی‌های کرمانجی. *زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*، ۱۳۹۵، (۱): ۱۱۳-۱۳۱. <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.65852476.1395.1.1.7.5>
- قاسمی‌پور قدرت. درآمدی بر نظریه‌ی گونه‌های ادبی. *ادب پژوهی*، ۱۳۹۱، (۱۹): ۶۳-۸۹. <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.17358027.1391.6.19.3.1>
- مسیح هیوا. سه‌خشتی ترانه‌های کوچک کرمانج. تهران: نگاه. ۱۳۸۶.
- مشتاق‌مهر رحمان، بافکر سردار. شاخص‌های محتوایی و صوری ادبیات غنایی. *ادب غنایی*، ۱۳۹۵، (۲۶): ۱۸۳-۲۰۲. <https://doi.org/10.22111/jllr.2016.2577>
- مردانی آیین، طاهری صدرالدین. تحلیل نشانه‌شناختی ساختار ادبی سه‌خشتی‌های کرمانجی. *زبان‌شناسی و گویش‌های ایرانی*، ۱۳۹۸، (۲): ۱۹۹-۲۱۸. <https://doi.org/10.22099/jill.2020.33861.1142>
- مردانی آیین، طاهری صدرالدین. پی‌جویی نشانه‌های نوشتار زنانه در سه‌خشتی‌های کرمانجی. *زن در فرهنگ و هنر*، ۱۳۹۹، (۱): ۱-۱۷. <https://doi.org/10.22059/jwica.2020.301699.1425>
- مصطفوی گرو حسین. بررسی تاریخی نظام آوایی گویش کرمانجی خراسان. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، ۱۳۸۶، (۱۵۹): ۳۳-۶۷. <https://doi.org/10.22067/jls.v40i4.13170>
- معین محمد. *برهان قاطع*. تهران: ابن سینا. ۱۳۳۲.
- مکری محمد. *گورانی یا ترانه‌های کردی*. تهران: نشر کتابخانه‌ی دانش. ۱۳۲۹.
- نامورمطلق بهمن. ترامت‌تیت مطالعه‌ی روابط یک متن با دیگر متن‌ها. *پژوهشنامه علوم انسانی*، ۱۳۸۶، (۵۶): ۸۳-۹۸.
- نامورمطلق بهمن. *بینامتنیت از ساختارگرایی تا پسامدرنیسم*. تهران: سخن. ۱۳۹۵.

نیک‌بخش زینب. گذری بر نوخسروانی‌ها و کوتاه‌سروده‌های محلی. *مطالعات ادبیات، عرفان و فلسفه*، ۱۳۹۵، ۲ (۲): ۱۲۲-۱۳۳.

واعظ‌زاده عباس، قوام ابوالقاسم، رادمرد عبدالله و صالحی‌نیا مریم. تأملی در نظریه‌ی انواع در ادبیات فارسی. *نقد ادبی*، ۱۳۹۳، ۷ (۲۷): ۲۹-۶۷. <http://dorl.net/dor/20.1001.1.20080360.1393.7.28.6.8>

ولک رنه، وارن آوستن. *نظریه ادبیات*. ترجمه ضیا موحد و پرویز مهاجر. تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۷۳. همایی جلال‌الدین. *صناعات ادبی*. تهران: علمی، ۱۳۳۹.

یاحقی محمدجعفر. *بث الشکوی*. در *دانشنامه زبان و ادبیات فارسی*. به‌سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان ادب و زبان فارسی، ۱۳۸۴.

Frow, J. *Genre*. London & New York: Routledge; 2005.

Genette, G. *The Architext: an introduction*, Jane E. Lewin (trans), university of California press, Berkeley ca and Oxford; 1992.

Genette, G. *Palimpsests: Literature in the Second Degree*. Translated by Channa Newman and Claude Doubinsky. Lincoln, NE and London: University of Nebraska Press; 1997.

Genette, G. *The Architext: An Introduction*. In D. Duff (Ed.), *Modern Genre Theory*. London & New York: Longman; 2000, 210-218.

Lazard, G. *La versification en parthe et son heritage person*, *Iranian Languages and texts from Iran & Turan*, Roland E. Emmerick Memorial Volume, eds. M. MACUCH. Et al. Wiesbaden; 2007, 161- 171.

روش استناد به این مقاله:

مردانی آیین. مطالعه سرمتنبت در ترانه‌های سه‌خشتی قوم کرمانج شمال خراسان، *زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*، ۱۴۰۳، ۲ (۱۸): ۲۴۱-۲۶۳. DOI:10.22124/plid.2025.28671.1688

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



theoretical understanding of Iranian oral poetry and suggests future research should explore Seh-kheshti through semiotic, narratological, and gender-focused analyses - particularly examining women's narratives and the cultural functions of these ballads in Kurmanji-speaking communities.

Select Bibliography

- Bahar, M. T. *Bahar and Persian literature: A collection of one hundred articles by Malek o-Shoara Bahar* (M. Golban, Ed.) (Vol. 1). Tehran: Franklin; 1972. [In Persian]
- Bidaki, H. *Seh-kheshtis of Kormanj*. Tehran: Research Institute for Culture, Art and Communication; 2016. [In Persian]
- Frow, John. *Genre*. Londen & New York: Routledge; 2005.
- Genette, G. *The Architext: an introduction*, Jane E. Lewin (trans), university of California press, Berkeley ca and Oxford; 1992.
- Genette, G. *Palimpsests: Literature in the Second Degree*. Translated by Channa Newman and Claude Doubinsky. Lincoln, NE and London: University of Nebraska Press; 1997.
- Genette, G. *The Architext: An Introduction*. In D. Duff (Ed.), *Modern Genre Theory*. London & New York: Longman; 2000, 210-218.
- Lazard, G. La versification en parthe et son heritage person, *Iranian Languages and texts from Iran & Turan*, Roland E. Emmerick Memorial Volume, M. MACUCH. et al. (eds.), Wiesbaden; 2007, 161- 171.
- Safi Zadeh, F. *A study on Kurdish songs*. Tehran: Iran Jam; 1996. [In Persian]
- Sprague, S. *The social origins of poetry: The scope and range of the sociology of art and literature* (F. Shirvanloo, Ed.). Tehran: Toos; 1976. [In Persian]
- Todorov, T. *The dialogic logic* (D. Karimi, Trans.). Tehran: Nashr-e Markaz; 1998. [In Persian]

How to cite:

Mardani A. The study of architextualite in Se-kheshti lyrics of the North Khorasan's Kurmanj. *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani*. 2025; 2(18): 241-263. DOI:10.22124/plid.2025.28671.1688

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



4. Results and Discussion

This study analyzes *Seh-kheshti* ballads of Khorasani Kurmanj from two perspectives: structural and thematic, using Gérard Genette's theory of architextuality. Structurally, these poems belong to the category of syllabic meter, where the number of syllables per hemistich is constant, though syllable length may vary. Despite slight variations in syllable duration, the rhythmic integrity remains, placing *Seh-kheshti* within the lineage of *fahlaviyat* - early Iranian folk poetry composed in local dialects before the dominance of prosodic meters. Historical records suggest *fahlaviyat* had emotional power and deep roots in oral culture, especially in regions like Fahlah (ancient Media). Kurdish dialects, including Kurmanji, are linguistically connected to these early poetic traditions. *Seh-kheshti* also resembles *khosrowani*, lyrical and musical poems performed in Sassanid courts, indicating a long-standing link between syllabic poetry and music in Iran.

Thematically, *Seh-kheshti* poems belong to the lyrical genre, emphasizing emotion, individual experience, and a subjective view of the world. These ballads serve as cultural vessels, expressing love, sorrow, exile, longing, and devotional sentiments. Nature imagery is prevalent, often functioning as metaphor for human emotion. With first-person perspective and personal tone, *Seh-kheshti* poems echo the inward focus of classical lyrical poetry. About 72% of the analyzed corpus centers on themes of love and emotional longing, establishing *Seh-kheshti* as a continuation of Iran's folk and mystical poetic traditions. The brevity of the form precludes narrative development, instead concentrating on emotional intensity. Other common themes include complaints about fate (*baths al-shakwa*), expressions of suffering, or appeals to divine figures, especially Imam Reza. These features confirm *Seh-kheshti*'s position within the Persian lyrical tradition, rooted in collective memory, oral transmission, and emotional authenticity.

5. Conclusion & Suggestion

This study applies Gérard Genette's theory of architextuality to examine the position of *Seh-kheshti* ballads of the Khorasani Kurmanj within Persian poetic genres. Unlike previous research that relied on descriptive or ethnographic approaches, this study uses a rarely applied theoretical framework to bring deeper insight into oral and ethnic literature. Focusing on genre-based connections, the research analyzes 1,400 *Seh-kheshti* poems, demonstrating their use of syllabic meter rather than classical prosody. This metrical structure links them to pre-Islamic traditions such as *fahlaviyat* and *khosrowani* - forms that were musical, oral, and non-prosodic - positioning *Seh-kheshti* as a remnant of ancient Iranian lyrical forms rather than simply folk poetry. Thematically, *Seh-kheshti* aligns with early lyrical poetry like *ghazal-e-melhun*, emphasizing emotion, personal experience, and a subjective worldview. Around 70% of the poems center on themes of love and longing, with other recurring topics including prayer, exile, complaints about fate, and moral advice. The use of first-person voice and natural imagery reinforces their lyrical and pastoral nature. This study advances

The term “khesht” in the Kurmanji dialect means “hemistich,” and *Seh-kheshti* thus refers to a three-line verse, equal in syllable count and rhyme.

Unlike quatrains or classical lyric forms, *Seh-kheshti* is a unique Kurdish form, with structural similarities to ancient *khosrowānīs* or even Japanese *haikus*. This research adopts Gérard Genette’s theory of **architextuality** - a subset of intertextuality - to determine the genre classification of *Seh-kheshti* within Persian literary taxonomy. *Architextuality* refers to the abstract conventions and expectations governing literary genres. By analyzing both structural and thematic features, this study identifies the underlying “genre rules” of *Seh-kheshti* and investigates its connections to earlier poetic traditions within Persian literature.

2.Theoretical Framework

Gérard Genette introduced the concept of transtextuality to describe the various relationships a text maintains with other texts. He identified five categories: intertextuality, hypertextuality, paratextuality, metatextuality, and architextuality. Architextuality, unlike other types, focuses not on the relation between two specific texts but on a text’s affiliation with overarching literary genres. It concerns the structural and thematic norms that classify texts into categories like novel, report, poem, or drama. According to Genette, these conventions shape readers’ expectations and contribute to the interpretation of literary works. Architextuality thus involves analyzing how texts align with or deviate from genre-based norms that define their literary identity.

Genre theory further supports this approach. Scholars like Bakhtin, Wellek, and Warren emphasize that literary genres offer a framework for organizing content and style, shaping both the creation and interpretation of texts. Genres are not fixed; they evolve over time while retaining some stability, allowing texts to be meaningfully grouped. The distinction between genre and mode is essential: genre refers to form and content, while mode involves narrative voice or presentation. Genette considers genre a foundational component of literary systems, arguing that texts construct themselves by aligning with genre conventions. Thus, genre theory is central to understanding literary form, history, and cultural context.

3.Methodology

This research employs an analytical-interpretive approach and is categorized as developmental in purpose. Focusing on the Kurmanj community of North Khorasan, it adopts a case-study method to explore cultural features through the *Seh-kheshti* ballads. Gérard Genette’s theory of architextuality is applied - traditionally used in written literary texts - to analyze these oral poetic forms. This methodological innovation enables the identification of genre affiliations and intertextual links within literary traditions. Data collection was conducted through library research, and the corpus includes approximately 1,400 *Seh-kheshti* ballads drawn from four published sources between 1995 and 2016, all in Persian and focused on Khorasani Kurmanji folk poetry.

The study of architextualite in Se-kheshti lyrics of the North Khorasan's Kurmanj

Aigin Mardani¹

Abstract

The Kurmanj people, a branch of the Kurdish ethnic group, are mainly settled in northern Khorasan, Iran. This study investigates one of their dominant oral poetic forms, known as *Se-Kheshti* (three-line folk poems), using Gérard Genette's theory of transtextuality, with a specific emphasis on *architextuality*. The aim is to explore the structural and thematic affiliations of these poems within broader literary traditions. Drawing on approximately 1,400 translated *Se-Kheshti* texts, the research employs a qualitative, analytical-interpretive approach based on documentary sources. Structurally, the poems follow a syllabic-numerical meter, situating them within the tradition of *Pahlaviyat* - a non-aruzic poetic system - and, given their intrinsic musicality, linking them to *Khosravaniyat*. Thematically, the prominence of emotional tone, lyrical self-expression, and imaginative imagery aligns them with the genre of lyric poetry. By applying architextual analysis to a corpus of oral literature, this study contributes to the theoretical interpretation of folk poetry and highlights the deep-rooted literary and cultural significance of *Se-Kheshti* in the Kurdish poetic tradition.

Keywords: Kurmanj people, Seh-kheshti lyrics, architextuality theory, lyric

Extended abstract

1. Introduction

Among the most prevalent poetic forms in the oral literature of the Kurds of North Khorasan are *Lo* and *Seh-kheshti*. While *Lo* resembles free verse with ancient roots, *Seh-kheshti* typically follows a three-line structure, with each line containing around eight syllables and performed alongside music. This integration of rhythm and melody reflects the deep historical bond between poetry and music in Iranian cultural traditions. Despite the rise of prosodic meter in Islamic periods, syllabic forms like *Seh-kheshti* persisted, particularly in Kurdish oral traditions.

1. Assistant Professor, Department of Handicrafts, Faculty of Art, University of Bojnord, Bojnord, Iran (a.mardani@ub.ac.ir)

- Kövecses, Z. *Metaphor: A Practical Introduction*. Oxford: Oxford University Press. 2002. Kövecses, Z. Language, figurative thought, and cross-cultural comparison. *Metaphor and Symbol*. 2003; 18(4): 311-320.
- Kövecses, Z. *Metaphor in Culture: Universality and Variation*. New York: Cambridge University Press. 2005.
- Rezaie, M., & Moghimi, N. Study of the conceptual metaphors in Persian proverbs. *Journal of Linguistic and Rhetorical Studies*. 2013; 4(8): 91-116. doi: 10.22075/jlrs.2017.1820. [In Persian]
- Lakoff, G., and Johnson, M. *Metaphors We Live by*. Chicago: University of Chicago Press. 1980.

How to cite:

Diyanati M., Hekmatshoar Tabari B. and Hekmatshoar Tabari B. A Contrastive Analysis of Conceptual Metaphors in Animal-Related Proverbs in Persian and Mazandarani from a Cognitive-Cultural Perspective. *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani*. 2025; 2(18): 207-240
DOI:10.22124/plid.2025.28368.1685

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



animal names in the proverbs of the two languages. Attention to the natural geography and native species of the regions where these languages are spoken confirms the impact of the physical environment on metaphor formation and, consequently, on proverbs. Furthermore, considerations of the physical environment and living conditions, shared daily experiences and lifestyles of people in each region, along with their symbols and beliefs, highlight the socio-cultural context's influence on metaphorical conceptualizations in animal proverbs. For example, the significantly different frequency of the word 'camel' in the proverbs of the two languages underscores the effects of both the physical and socio-cultural contexts.

5. Conclusion & Suggestions

The results of this study suggest that speakers from different regions often unconsciously draw upon elements from their physical environment and socio-cultural context to comprehend metaphors and shape their conceptual worldview. These findings not only support Kövecses's (2003; 2005) assertion that metaphors—and by extension, proverbs—are cognitive-cultural phenomena deserving of study in relation to culture and society, but also align with the findings of Liu (2013), Belkhir (2014), Pourhossein (2016), Oukaci (2021), and Saralamba (2021).

Select Bibliography

- Alireza A., Alavi Moghaddam, M., & Tasnimi, A. "The metaphoric mappings of animal in proverbs extracted from Persian texts". *Culture and Folk Literature*; 2019; 7(26): 207-240. doi: 20.1001.1.23454466.1398.7.26.10.8 [In Persian]
- Belkhir, S. *Proverbs Use Between Cognition and Tradition in English, French, Arabic and Kabyle*. Ph.D. thesis: Setiff University; 2014.
- Fayyazi, M. S. An image-schematic view to Guilaki proverbs in the domain of food and its related concepts. *Persian Language and Iranian Dialects* 2022; 6(2), 265-287. doi: 10.22124/plid.2022.21640.1592. [In Persian]
- Grady, J. Metaphor. In D. Geeraert and H. Cuyckens (eds.). *Handbook of Cognitive Linguistics*; 2007: 188-213. Oxford: Oxford University Press.
- Golshaie, R., Mousavi, F., & Haghbin, F. "A cognitive analysis of conceptual metaphors and image schemas in Azeri Turkish proverbs". *Research in Western Iranian Languages and Dialects*. 2020; 8(2): 81-101. doi: 10.22126/jlw.2020.4548.1350. [In Persian]
- Hajian Nejad A, Behzadian, S. M. An Analysis of the function of animal symbols in Persian roverbs based on Bahmanyari story book. *Culture and Folk Literature*. 2020; 8 (31) :122-156. doi: 20.1001.1.23454466.1399.8.31.2.7. [In Persian]

various social issues such as power relations, social pressures, and the social history of a society. Additionally, Kövecses (2005: 234) argues that cultural context plays a significant role, referring to the principles governing a culture or subculture and the broader context that informs a culture's understanding of its prominent and unique concepts and values. In his view, cultural context includes all shared beliefs, values, customs, and folklore of a society that shape its thoughts and behaviors.

3. Methodology

This study employed a library research method to gather a collection of animal proverbs in Persian and Mazandarani. In total, 156 Persian and 264 Mazandarani animal proverbs were compiled. The collected proverbs were categorized according to the animal names they contained, with the analysis focusing on the most common domestic and wild animals. Additionally, animals that appeared exclusively in Mazandarani proverbs were included in the final list. Ultimately, the proverbs were analyzed from three perspectives: source domain, target domain, and unique proverbs in each language.

4. Results & Discussion

The comparative analysis of conceptual metaphors in animal proverbs in Persian and Mazandarani revealed notable differences between the two languages. Variations in the proverbs often stem from differences in the source domains of the underlying ontological metaphors. A single human behavior, value, or characteristic in the target domain is conceptualized using different source domains (animal names) in each language. For instance, while the ontological metaphor 'A WICKED AND MALICIOUS PERSON IS AN ANIMAL' appears in proverbs from both languages, Persian uses 'dog' and 'jackal' as source domains, whereas Mazandarani utilizes 'leopard' and 'cat.'

Thus, although the structural metaphor 'A PERSON IS AN ANIMAL' underlies most animal proverbs and several ontological metaphors are formed around it - sometimes observable in both languages - they exhibit variations at the source domain level. Additionally, the analysis indicates variations in the target domains of the conceptual metaphors underlying the proverbs. A single source domain may map to different target domains in Persian and Mazandarani. For example, in Persian, the source domain 'jackal' conceptualizes an inexperienced or cowardly person, while in Mazandarani, it conceptualizes an incompetent or greedy person.

Consequently, variations in the source or target domains of metaphors reflect influences from both the physical environment - shaped by geographical and wildlife factors - and the socio-cultural context, which encompasses shared daily experiences, lifestyles, beliefs, and symbols of the speakers. A quantitative analysis of the data further revealed significant differences in the frequencies of

Extended abstract

1. Introduction




Proverbs, as significant manifestations of conceptual metaphor (Lakoff & Johnson, 1980), reflect cultural values and beliefs. Among the various functions of the human cognitive system, the mapping of characteristics of non-human entities onto human behaviors and concepts - expressed through proverbs - is a common method of metaphorical conceptualization. Since animals have always played an integral role in human life, the human mind often uses metaphorical mappings of animal behaviors and characteristics onto human behaviors and concepts, particularly in the form of animal proverbs, to conceptualize abstract ideas. However, these metaphorical conceptualizations are frequently grounded in culture and shaped by social interactions. Kövecses (2003; 2005) argues that metaphors should be understood in relation to culture and society. Consequently, some studies have explored the impact of culture on conceptual metaphors (e.g., Yu, 2017; Musolff, 2017) or on animal proverbs (e.g., Belkhir, 2014; Pourhossein, 2016; Oukaci, 2021; Saralamba, 2021). This study aims to compare the conceptual metaphors in animal proverbs in Persian and Mazandarani from the cognitive-cultural perspective proposed by Kövecses (2003; 2005) and to answer the question of what differences exist in the metaphorical conceptualization of human behaviors, characteristics, and concepts in the forms of animal proverbs in these two languages.

2. Theoretical Framework

From Aristotle to the present, numerous attempts have been made to define proverbs (e.g., Hain, 1963; Milner, 1969). In this study, we adopt Mieder's (1985) definition of a proverb: "A proverb is a short, generally well-known saying in a culture that expresses wisdom, truth, a moral lesson, or a traditional view or opinion in a metaphorical way, with a fixed and memorable structure" (Mieder, 1985; cited in Mieder, 2004: 3). In recent years, influenced by cognitive linguistics, a cognitive-cultural approach to conceptual metaphor and proverbs has emerged, known as the cognitive-cultural theory of metaphor (Kövecses, 2003; 2005). This approach emphasizes the simultaneous influence of human cognitive structures and societal culture on the creation and understanding of metaphors, and consequently, proverbs. This framework, first proposed by Kövecses (2003; 2005), enhances Lakoff and Johnson's (1980) theory of conceptual metaphor, which posits that both mental processes and culture are involved in shaping metaphors and proverbs (Belkhir, 2014; 2021).

Kövecses (2003; 2005) identifies various factors contributing to the diversity of metaphors, including the physical environment, social context, and cultural context. He defines the physical environment as comprising a region's geography, landscapes, plants, animals, houses, and similar elements (Kövecses, 2005: 232). He also highlights the social context as an influential factor, encompassing

A Contrastive Analysis of Conceptual Metaphors in Animal-Related Proverbs in Persian and Mazandarani from a Cognitive-Cultural Perspective

Masoumeh Diyanati^{*1}
Bamshad Hekmatshoar Tabari²
Bizhan Hekmatshoar Tabari³

Abstract

By conducting a contrastive analysis of the conceptual metaphors in animal proverbs in Persian and Mazandarani, the present research seeks to explore the influence of culture on animal proverbs in the two languages and to indicate how context might lead to variation in metaphors and derived proverbs. To this end, 156 Persian and 264 Mazandarani proverbs were collected, and the metaphorical analysis was limited to the most frequent domestic and wild animals (including jackals, bears, donkeys, horses, camels, cows/calves, dogs, cats, chickens/roosters, and crows), as well as animals unique to Mazandarani proverbs. The analysis of the collected proverbs from a cognitive-cultural perspective (Kövecses, 2003; 2005) reveals that the diversity in the proverbs of the two languages sometimes stems from differences in the source domain of the ontological metaphor underlying the proverbs. That is, different source domains (different animal names) are used in the two languages to conceptualize the same abstract feature in the target domain. In other cases, the diversity results from the mapping of a single source domain (a specific animal name) to a range of different target domains (different abstract concepts) in the two languages. A comparison of the frequency of animal names in the proverbs also indicates that most animal names appear with different frequencies in the two languages. The analyses reveal that cross-cultural variation in metaphors and derived proverbs can be justified by considering the natural geography and living conditions of each language's speakers (physical context), as well as their shared everyday experiences and lifestyle (socio-cultural context).

Keywords: proverb, conceptual metaphor, cognitive-cultural linguistics, Persian, Mazandarani

*1. Assistant Professor of Linguistics, Department of English Language and Literature, Yasouj University, Yasouj, Iran (**Corresponding Author: m.diyani@yu.ac.ir**)
2. Assistant Professor of English Language, Department of English Language and Literature, Yasouj University, Yasouj, Iran. (b.hekmat@yu.ac.ir)
3. Assistant Professor of English Language, Ayandegan University, Tonekabon, Iran. (bizhan_hekmat@aihe.ac.ir)

- E‘temād al-Saltāneh, M. H. b. *‘Alī Khayrāt Ḥisān*. Ṭīhrān: Wizārat-i Inṭibā‘āt va Dār al-Tarjama; 1886–1889. [In Persian]
- Uzunçarşılı, H. I. *History of the Ottoman Empire*, trans. İraj Nowbakht. Tehran: Keyhān; 1998. [In Persian]
- Dāmādī, S. M. *Shared Motifs in Persian and Arabic Literature*. Tehran University; 2000. [In Persian]
- Derāyatī, M. *Catalogue of Iranian Manuscripts*. Tehran: Library, Museum, and Documentation Center of the Islamic Consultative Assembly; 2010. [In Persian]
- Dowlātābādī, ‘A. *Dictionary of Turkish and Mongol Words in Persian Literature*. Tabriz: Tabriz University; 2007. [In Persian]
- Dehkhodā, ‘A-A. *Loghatnāmeḥ*. Tehran: University of Tehran Press; 1994.
- Zihni Efendi, M. *Mashāḥīr al-Nisā’*. Maṭba‘a ‘Āmira; 1878. [In Turkish]
- Zare‘ Shāh Morsī, P. *Shāh Morsī Dictionary*. Tabriz: Akhtar Press in cooperation with Anās Press; 2008.
- Dīānat, A. *Historical Dictionary of Measures and Values*, vols. 1–2. Tabriz: Nīmā; 1988. [In Persian]

How to cite:

Esmaili A. Correction of Certain Expressions, Sentences, and Verses in *Khayrāt Ḥisān* and a Supplement to It. *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani*. 2025; 181-206 7-30.
DOI:10.22124/plid.2025.31242.1727

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



1. Errors inherited from E'temād al-Saltāneh's own translation from Turkish or his transcription of book titles and poems, which the editors overlooked and which subsequently entered the published edition.
2. Mistakes by the editors themselves in reading or recording names and verses.
3. A lack of annotations where they are indispensable, as well as the absence of critical indices, despite the presence of numerous references to personal names, places, book titles, Qur'anic verses, ḥadīth, proverbs, and Persian, Arabic, and Turkish verses and vocabulary. This omission has complicated the work of researchers consulting the text.

5. Discussion

In this study, the editorial shortcomings of *Khayrāt Ḥisān* are examined under two categories: general issues and other specific errors. In the general issues, attention is drawn to the neglect of the original source and its author as well as to the absence of essential indices in the edited text. In the category of specific errors, the following were addressed: correction of 21 passages (phrases, sentences, and verses); identification and citation of sources for 8 verses; correction of 17 Turkish verses; revision of 12 book titles; identification and correction of 13 personal and geographical names; explanation of 7 noteworthy terms and expressions; and detection of 20 typographical errors in the published edition.

6. Conclusion

The editorial shortcomings of *Khayrāt Ḥisān* fall into two groups: general issues and other specific errors. The general issues include neglect of the primary source (*Mashāhīr al-Nisā'*) and its author, lack of essential indices, and absence of annotations. Correcting such deficiencies - by, for example, properly identifying the primary source and author of *Khayrāt Ḥisān* and adding necessary indices and explanatory notes - would yield a more complete version, one that could assist scholars and also guide the general readership. The second part of this article, devoted to specific errors, deals with problems of textual correction, the sources of certain verses, corrections of Turkish poetry, transcription of book titles, recording of names, clarification of key terms and expressions, and typographical mistakes. Correcting these aspects as well would provide a more accurate version of the work. Taken together, the improvements discussed in this article would result in a properly revised edition of *Khayrāt Ḥisān* for the benefit of researchers and interested readers alike.

Select Bibliography

E'temād al-Saltāneh, M. Ḥ. b. 'Alī. *Khayrāt Ḥisān*, ed. with an introduction by Abolqāsem Rādfar and Robāb Sādeqī-Askū'i. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies; 2015. [In Persian]

the Ottoman Empire, the Arab world, and India. Their transmitted sayings, poetry, architectural works, and miraculous deeds are presented throughout their biographies.

In the preface, E'temād al-Saltāneh, after elaborating on the dignity of women, notes that he had intended to conduct a comprehensive study of famous women when he encountered *Mashāhīr al-Nisā'* by Muḥammad Zihnī Efendi. He used that book as a foundation, adding to it and entitling the result *Khayrāt Ḥisān*. Since *Mashāhīr al-Nisā'* was written in Ottoman Turkish, E'temād al-Saltāneh essentially translated the lives of famous women into Persian, while also authoring and inserting additional sections.

The work was first published in lithographic form in three volumes between 1304–1307 AH and was reprinted in 2015 by the Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS). The introduction to the reprint explains its purpose as follows: given the rarity of the original lithographic edition after more than a century, the Department of Textual Criticism at IHCS, under the efforts of Dr. Abolqāsem Rādfar and Robāb Sādeqī-Askū'ī, resolved to publish a modern, revised edition. Among the advantages of this edition is the translation of all Arabic poems contained in the text.

Apart from this merit, however, the lithographic version was almost entirely reproduced as-is, with its misreadings and transcription errors intact. The text lacks annotations and explanatory notes. Moreover, due to the abundance of Turkish verses, their transcription is at times corrupt and left untranslated. Considering the profusion of personal and geographical names, it would have been highly appropriate for the editors to provide commentary and to compile indices of names, Qur'anic verses, Persian, Arabic, and Turkish poetry, as well as other necessary lists, thereby increasing the scholarly utility of the work.

2. Theoretical Framework

This study is based on an examination of *Khayrāt Ḥisān* from the perspective of textual criticism and involves comparison with both the Ottoman Turkish original *Mashāhīr al-Nisā'* and the lithographic edition.

3. Methodology

The printed edition of *Khayrāt Ḥisān* was compared with both the lithographic text and Zihnī Efendi's *A'lām al-Nisā'*. Discrepancies were corrected. Additional reference was made to other texts and reputable Persian and Turkish dictionaries. Since the work contains Turkish vocabulary as well as personal and geographical names from the cultural domains of Iran, the Ottoman Empire, the Arab world, and India, necessary clarifications were added for each case in order to serve as a guide to readers.

4. Findings

The edition of *Khayrāt Ḥisān* prepared by Abolqāsem Rādfar and Robāb Sādeqī-Askū'ī contains the following issues:

Correction of Certain Expressions, Sentences, and Verses in *Khayrāt Hisān* and a Supplement to It

Asghar Esmaeili¹ 

Abstract

Khayrāt Hisān is a biographical anthology from the Qajar period, rich in historical, literary, and social information, attributes that lend it an encyclopedic character. Due to the inaccessibility of its lithographic edition, a new critical edition was published in 2015 (1394 AH) by Dr. Abolghasem Radfar and Robab Sadeghi Oskooei. The shortcomings of this edition may be categorized into three general groups: 1) Errors originating from Etemad al Saltaneh, particularly in his translations from Turkish or in the transcription of book titles and poems, issues that the editors overlooked, which consequently found their way into the printed edition. 2) Editorial errors made by the recent editors themselves in reading or transcribing names and verses. This includes mistakes in the critical apparatus, misattribution of sources, faulty transcription of Turkish verses, inaccuracies in the names of books and figures, misinterpretation of certain terms and idioms, as well as typographical errors, all of which are discussed and evaluated. 3) The absence of annotations where they were clearly needed, and the lack of essential indexes. Given the work's inclusion of numerous names of individuals, places, books, Qur'anic verses, hadiths, proverbs, Arabic, Persian, and Turkish verses, and Turkish vocabulary, the absence of such tools presents significant challenges for researchers. The present study addresses these issues by examining the meanings of words and idioms, drawing on internal textual evidence, comparing with the lithographic edition, consulting the *Mashahir al-Nisa* (in Turkish), and, in certain cases, referencing the *divans* and writings of poets and authors whose works are cited in *Khayrāt Hisān*. Through the correction of these errors and the addition of explanatory notes and annotations, a more refined and reliable version of the text can be offered to readers.

Keywords: *Khayrāt Hisān*, textual criticism, annotation, editing

Extended abstract

1. Introduction

Khayrāt Hisān is a book containing biographical accounts of renowned women from various historical periods up to the Qajar era, including figures from Iran,

1. Assistant Professor in Persian Language and Literature, Faculty of Encyclopedia Compiling, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran (a.esmaeili@ihcs.ac.ir)

unclear how an entry is designated as a term. The detailed preface does not provide a precise methodology for defining or creating terms.

Mo'in's citation system is inconsistent, with approximately half of the definitions lacking sources. In some cases, a simple entry includes a reference, whereas a more complex one does not. Definitions rely primarily on contemporary prose rather than classical texts or older lexicons, and poetic examples are seldom used. Overall, the definitions are adapted to the dictionary's audience: they are mostly concise, simple, and expressed in contemporary language.

155-180.

Select Bibliography

Anvari, H. *Farhang-e Sokhan (Sokhan Comprehensive Dictionary)*. Tehran: Sokhan; 2004. [In Persian]

Dehkhoda, A. *Dehkhoda Dictionary*. Tehran University, 1998. [In Persian]

Fazilat, M. The necessity of revising the section on foreign compounds in *Farhang-e Farsi-ye Mo'in. Research in Persian Language and Literature, New Series*, 2005; 4: 69–80.

Goharin, S. *Sharh-e Estelihat-e Tasavvuf* (2nd ed.). Tehran: Zavar; 1997. [In Persian]

Jafari, Z. An overview of the category of dictionary criticism and its basics. *Especial Issue of Farhangestan-e- Farhang-nevisi*, 2013, 5&6.

<http://ensani.ir/fa/article/324590> [In Persian]

Landau, S. *Dictionaries the art and craft of lexicography*. (Afzali, M. & Malekan, M. Trans.) Bahar book; 2020. [In Persian]

Mo'in, M. *Farhang-e Farsi-ye Mo'in* (8th ed., 6 vols.). Tehran: Amir Kabir; 1992. [In Persian]

Pourjavady, N. Sufi terms in Moin dictionary, review of the three terms tavāle', lavāme' & lavāyeh. *Especial Issue of Farhangestan-e- Farhang-nevisi*, 1997; 11: 52-65. [In Persian]

Sajjadi, J. Tahuri. *Glossary of mystic terms and interpretations*. Tahoori books; 2004. [In Persian]

How to cite:

Abbaszadeh B., Moshtagmeh M, and Goli A. Criticism Of Mystic Terms in Mo'in's Persian Dictionary. *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani*. 155-180 2(18): 155-180. DOI:10.22124/plid.2025.29066.1703

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



framework is based on Sidney Landau's principles of definition and lexicography. Initially, Sufi terms were extracted from *Farhang-e Farsi-ye Mo'in*. Out of an overall corpus of approximately 150,000 entries, 574 Sufi terms were identified, representing about 0.38% of all entries. The definitions of these terms and their sources were analyzed according to lexicographical evaluation criteria, assessing both quality and effectiveness. Subsequently, a quantitative examination of sources and evidential examples, including poetic and textual instances, was conducted.

4. Results & Discussion

In *Farhang-e Farsi-ye Mo'in*, insufficient attention has been paid to the concept of terms and the entry of mystical terms. Unlike Dehkhoda, Mo'in uses a single marker for Sufi terms and applies precise and scientific transcription; however, inconsistencies exist in entry selection. About 11 entries with mystical definitions are not recognized as terms (e.g., Jebreil, Arba'in, Maqamat-e Ma'navi), whereas some words without mystical definitions are treated as terms (e.g., parcheh, ajsam, bozorg).

Compared to Dehkhoda, Farhang-e Mo'in provides limited source citation: only approximately 51% of mystical terms include references, while Dehkhoda cites sources for about 94% of entries. Mo'in gradually began citing sources from the second half of the dictionary (from the letter "h"), leaving many initial entries (from "ā" to "ch") without references. Citation practices are inconsistent; for example, simple entries like *shuhud* include a source, whereas more complex entries such as *sharḥ* and *ijtibā'* lack one, despite the text clearly not being original.

Reference consistency is also lacking, with some sources cited incompletely or without page details, as in *emtehān*, *azal*, and **īḥā'*. The majority of mystical definitions (around 60%) are drawn from Jafar Sajjadi's works, highlighting the significant role of specialized lexicons in shaping general dictionaries.

Definitions are generally concise and appropriate for a general audience, but the language is not uniform. Due to the nature of mystical terms, some definitions retain complex, classical expressions (e.g., *abadiyat*, *dahash*, *zawq*, *dabur*, *ahad*). Occasionally, the main entry is not defined and is instead cross-referenced to an antonym or related term, sometimes creating a chain of references; for instance, *inqibāḍ* refers to *inbisāt*, which refers to *bast*, and finally to *qabḍ*.

The use of poetic examples is minimal. Of the 574 mystical entries, only 33 (about 6%) include poetic evidence, totaling nearly 40 verses, with over two-thirds (approximately 66%) drawn from Hafez and Rumi.

5. Conclusions & Suggestions

The present study examines the quality of definitions of mystical terms in *Farhang-e Farsi-ye Mo'in*. Mo'in succeeds in consistent transcription, uniform marking of terms, and providing concise, practical definitions suitable for a general dictionary. However, the entry system for Sufi terms lacks clear criteria, and it is sometimes

is a risky endeavor that, no matter how well-equipped with sound theories, is never free of deficiencies” (Anvari, 2002: 14). Critiquing general dictionaries can guide the compilation of forthcoming comprehensive works, such as a Comprehensive Persian Language Dictionary (Jafari, 2013: 77).

Previous research on Farhang-e Mo'in has largely been general and descriptive, primarily introducing and evaluating the dictionary overall; for instance, Fazilat (2005: 69-80) emphasized the need to revise the section on foreign compounds. Investigations of mystical and Sufi terminology have been limited, such as Pourjavadi's (1997: 52-65) article analyzing only three entries (tavāle', lavāme' & lavāyeh). To date, no independent study has addressed the topic comprehensively. This research therefore assesses Mo'in's accuracy and rigor in selecting and defining Sufi terms, his method of definition, referencing, language, comprehensiveness, utility, and comparison with specialized lexicons.

In the dictionary preface, Mo'in does not provide a clear methodology for defining and selecting Sufi and other technical terms. Since a substantial portion of dictionary entries consists of terms from various sciences, the absence of such a methodological guideline has caused inconsistencies and deficiencies in entry compilation.

Mo'in avoids excessive citations and adopts a concise approach in defining terms; unlike Dehkoda, his definitions are not direct quotations from source texts. Only half of the entries include references, while the remainder are presented in simple and engaging language without citation. These definitions, framed within a general dictionary, are logical, practical, and broadly consistent with scientific lexicographical standards. Although the number of mystical terms differs from specialized Sufi lexicons, over half of the definitions are drawn from the philosophical and mystical works of Jafar Sajjadi.

The authors first analyzed basic information regarding the total number of entries, sources of definitions, linguistic roots, grammatical structure, and comparison with specialized lexicons. They then examined the definitions, sources, examples, entry methodology, and quality of definitions, avoiding the generalizations common in Farhang-e Mo'in.




2. Theoretical framework

Sidney Landau, in *Dictionaries: The Art and Craft of Lexicography*, proposed criteria for evaluating dictionaries, including the preface, grammatical identity of entries, pronunciation, use of abbreviations, arrangement of entries, intended audience, usability, and quality of definitions (Landau, 1991, p.6; see also Landau, 2020). Based on these criteria, the present study examines *Farhang-e Farsi-ye Mo'in*, analyzing both quantitatively and qualitatively its preface, approach to term selection, intended readership, language and quality of definitions, sources and evidential examples, and the number and scope of mystical terms.

3. Methodology

The present study employs a descriptive-analytical and critical approach. Its focus is on the relationship between mystical terms and general dictionaries. The theoretical

Criticism Of Mystic Terms in Mo'in's Persian Dictionary

Behzad Abbaszadeh^{1*} 
Rahman Moshtaghmehr² 
Ahmad Goli³ 

Abstract

The present study is a review of the quality and quantity of the definitions of mysticism and Sufism terms in a *Mo'in's* Persian dictionary. In this dictionary, about 574 mysticism and Sufism terms are defined with a brief approach. The results of the research show that despite the fact that mentioning the detailed guidelines about the term and terminology in the introduction has been neglected; but the system of phonetic transcription and marking of terms is uniform, accurate and scientific. Definitions are far from complicated expressions and are close to the language of the contemporary audience. The dictionary has its own language in the definitions and there are no extreme references and quotations to ancient prose texts. Only 51% of the definitions, in a short form, are quoted from the texts. In the definition of terms, the dictionary relies on prose texts, especially the thesauruses and works of Jafar Sajjadi, and the example of poetry is very weak and limited. Of course, the system of choosing Sufism terms is not very precise and clear. And there are words that, despite having mystical definitions, are not considered part of Sufism terms; therefore, the authors conduct a quantitative and qualitative review of Sufi terms in this dictionary with a critical attitude and by extracting terms from the dictionary, accurate statistics from the sources used, and poetic and textual evidence.

Keywords: *Mo'in's* Persian dictionary, criticism & review, term, Mysticism & Sufism

Extended abstract

1. Introduction

Farhang-e Farsi-ye Mo'in is considered one of the most important Persian dictionaries after Dekhoda's *Loghatnameh*. However, critical reviews and the correction of potential shortcomings should not be overlooked, as "lexicography

*1. PhD Student of Persian Language and Literature, *Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran.*

(Corresponding Author: behzadava2@yahoo.com)

2. Professor of Persian Language and Literature, *Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran.*
(r.moshtaghmehr@gmail.com)

3. Professor of Persian Language and Literature, *Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran.*
(ah.goli@yahoo.com)

- Sharif, B. A historical-analytical study of compound verbs in Iranian languages. *Journal of Modern Iranian Languages*; 2023; 4(1): 51–75. DOI: 10.22054/lj.2023.73568.1578
- Shokri, G. *Barrasi-ye sāxtār-e fe‘l-hā-ye morakkab dar zabān-e Gilaki (guyesh-e Lāhijān) [A study of compound verbs in Gilaki (Lahijan dialect)]* (Master’s thesis, Tarbiat Modares University); 2001. [In Persian].
- Zarei, S. *Barrasi-ye fe‘l-hā-ye morakkab va pishvandi dar zabān-e Kurdi (lahje-ye Kelahri) bā takiye bar āsār-e adabi-ye mo‘āser [A study of compound and prefixed verbs in Kurdish (Kelhuri dialect) based on contemporary literature]* (Master’s thesis, Ilam University); 2018. [In Persian].

How to cite:

Tabasideh A., Yarahmadzahi N, and Safaie Qalati M. Combinational Complex Predicates in Coastal Baluchi of Chabahar. *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani*. 2025; 2(18): 135-154 DOI:10.22124/plid.2025.29187.1700

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



5. Conclusions and Suggestions

This study demonstrates that combinational compound verbs in Coastal Baluchi are highly productive, with noun + verb combinations serving as the dominant pattern. These structures, largely based on light verbs, form an extensive network of semantic expressions. The results confirm significant parallels with Persian and other Northwestern Iranian languages, thereby contributing to our understanding of historical and typological continuities across the Iranian language family.

Nevertheless, the study was limited to data from the first volume of the Baluchi–Persian Dictionary and to speakers of the Coastal variety in Chabahar. Further research should expand the dataset to include other sources and dialects of Baluchi. Comparative studies across additional Iranian languages could also shed light on the diachronic development of compound verb structures. Finally, considering the influence of Persian as the national standard language and the declining use of Baluchi in educational and media contexts, systematic documentation and analysis of Baluchi compound verbs and other grammatical structures is of critical importance for preserving this linguistic heritage.

Select Bibliography

- Abdi, M. A. *Fe'1-e morakkab dar zabān-e Kurdi-ye Howrāmi dar chārhub-e nazariye-ye hākemiyat va marja' gozini [Compound verbs in Hawrami Kurdish within the framework of Government and Binding theory]*, (Master's thesis, Payam-e Noor University); 2010. [In Persian].
- Dabirmoghadam, M. *Fe'1-e morakkab dar zabān-e fārsi [Compound verbs in Persian]*. *Zabān-shenāsi*, 1997; 12(1–2): 2–46 [In Persian].
- Hosseini, S. H. *Sākht-e fe'1-e morakkab dar māzandarāni az manzar-e shenākhti [The structure of compound verbs in Mazandarani from a cognitive perspective]*, (Master's thesis, Semnan University); 2017. [In Persian].
- Heydari-Nejad, A., Akbari, H., & Naseri, R. “Barrasi-ye tatbiqi-ye sāxtār-e fe'1-e morakkab dar zabān-hā-ye Gilaki, Tāleshi va Tāti” [A comparative study of compound verb structures in Gilaki, Talyshi, and Tati]. *Motāle'āt-e zabān-hā-ye Irāni*, 2021; 3(2): 1–28. [In Persian].
- Jahan-dideh, A. *Farhang-e Baluchi–Fārsi [Baluchi–Persian Dictionary]*. Tehran: Mo'in, 2017. [In Persian].
- Rabāni Irandegān, M. S. *Barrasi-ye hamkard dar fe'1-hā-ye morakkab dar zabān-e Baluchi bar asās-e farhang-e Baluchi–Fārsi [An analysis of light verbs in compound verbs of Baluchi based on the Baluchi–Persian Dictionary]* (Master's thesis, University of Velayat, Iranshahr); 2020. [In Persian].
- Rezai, M. *Compound verbs in Talyshi: A descriptive study* (Master's thesis). University of Manchester; 2011.

4. Results and Discussion

The findings indicate that out of 2,562 verbal combinations initially extracted, 711 were identified as belonging to Coastal Baluchi. These compound verbs fall into four major categories: (1) adjective + verb (192 items), (2) noun + verb (440 items), (3) prepositional phrase + verb (12 items), and (4) past participle + auxiliary verb (67 items). Quantitatively, the noun + verb pattern is the most productive, accounting for approximately 62% of all compound verbs in the dataset. Within this group, light verbs such as *kanag* (“to do”), *dajag* (“to give”), *džanag* (“to hit”), *gerag* (“to take”), and *bajag* (“to become”) occur most frequently. Examples include *passo dajag* (“to answer”), *tšietk džanag* (“to scream”), and *bon gerag* (“to catch fire”), which demonstrate the wide semantic range generated by this pattern.

In the adjective + verb category, the light verbs *kanag* (to do) and *bajag* (to become) are predominant. Constructions such as *andiem bajag* (“to become hidden”) and *dilmānag kanag* (“to encourage, to instill hope”) show how adjectives are incorporated into verbal structures, often expressing psychological states or qualitative conditions.

The prepositional phrase + verb category, while relatively rare, illustrates the syntactic flexibility of the language. Examples include *pa sār kanag* (“to bring to consciousness”) and *pa kār bajag* (“to be required”), both of which highlight the ability of Baluchi to incorporate prepositional groups into verbal constructions, albeit less productively than in Persian.

The fourth category involves past participle + auxiliary verb combinations, where *bajag* (to become) functions as a passive auxiliary. Verbs such as *eškonag bajag* (“to be heard”) and *batšijienag bajag* (“to be rescued”) exemplify this group and reflect the role of compound verbs in forming passive structures in Coastal Baluchi.

From a semantic perspective, many Coastal Baluchi compound verbs lack simple, non-compound counterparts. Their meanings emerge only through the combinational process, and in numerous cases the result is metaphorical or idiomatic. For instance, *puek bajag* (“to become foolish”) and *palmal bandag* (“to make excuses”) illustrate the opaque and figurative character of many compounds. Such features underscore the productivity and dynamic nature of the verbal system.

Comparative analysis revealed strong similarities between Coastal Baluchi and other Northwestern Iranian languages, including Hawrami Kurdish, Mazandarani, and Gilaki. In all these languages, the noun + verb pattern is dominant. However, a notable difference is the very limited role of adverbs in Baluchi compound verb formation, whereas in Persian and some neighboring dialects adverbs serve as common non-verbal elements. This distinction suggests that while Baluchi shares overarching typological tendencies with related languages, it also demonstrates an independent evolutionary trajectory.

Arab Emirates. One of its most prominent varieties is Coastal Baluchi, widely spoken along the Makoran coast and particularly in Chabahar. As in other Iranian languages, complex predicates play a central role in expanding the verbal system and enabling the expression of abstract and nuanced meanings. Despite some preliminary studies on verbal elements of compound verbs in Baluchi, there has been no comprehensive investigation of non-verbal elements in compound verbs of the Coastal variety. To address this gap, the present study examines and describes combinational compound verbs in Coastal Baluchi, focusing on their structural components and processes of formation. The study seeks to answer two key questions: (1) What types of combinational compound verbs exist in Coastal Baluchi? (2) Which structural pattern is most productive in the formation of these verbs, particularly with regard to the grammatical category of the non-verbal element?

2. Theoretical Framework

The analysis is grounded in Dabirmoghadam's (1997) theoretical perspective on complex predicates in Persian. Dabirmoghadam defines a compound verb as a structure formed by the combination of a non-verbal element - such as a noun, adjective, past participle, adverb, or prepositional phrase - with a simple verb. This process constitutes a type of morphological compounding within the lexicon and is highly productive in Persian as well as in other Northwestern Iranian languages. Light verbs, such as *kardan* (to do), *zadan* (to hit), *dādan* (to give), and *gereftan* (to take), are especially common in the formation of compound verbs. Since Baluchi belongs to the same branch of Iranian languages, Dabirmoghadam's framework provides a suitable foundation for analyzing compound verb structures in Coastal Baluchi and for comparing them with those of Persian and related languages.

3. Methodology

This research employed a mixed-method and data-driven approach. The dataset was extracted from the first volume of the Baluchi-Persian Dictionary compiled by Jahandideh (2017). Using the linguistic intuition of one of the researchers, a native speaker of Coastal Baluchi, an initial list of compound verbs was compiled and arranged alphabetically. To ensure reliability, thirty native speakers of Coastal Baluchi were selected through purposive sampling. In interviews, they verified whether the extracted items truly belonged to the Coastal dialect. The verified data were then analyzed within Dabirmoghadam's theoretical framework and categorized based on the grammatical class of the non-verbal element. Both qualitative and quantitative analyses were carried out, and the results were further compared with findings from similar studies in other Iranian languages.

Combinational Complex Predicates in Coastal Baluchi of Chabahar

Abdolkhalil Tabasideh¹

Nahid Yarahmadzahi^{2*}

Mehdi Safaie Qalati³

Abstract

This study investigates combinational compound verbs in Coastal Baluchi, spoken in southern Baluchistan, Iran, focusing on their structure and formation processes. To this end, the target data- compound verbs in Coastal Baluchi - were initially extracted from the first volume of the Baluchi-Persian Dictionary (Jahandideh, 2017) using the linguistic intuition of one of the authors, a native speaker of Coastal Baluchi. The extracted verbs were then alphabetically arranged. Subsequently, 30 native speakers of Coastal Baluchi were selected as research participants through purposive sampling. The collected data were verified through interviews by the researcher, during which the native speakers confirmed whether the extracted verbs belonged to the Coastal Baluchi dialect. The compound verbs identified as Coastal Baluchi were analyzed within the study's theoretical framework and classified based on the lexical category of the nonverbal element. The findings revealed that in Coastal Baluchi, the process of combining nonverbal elements such as nouns, adjectives, past participles, adverbs, and prepositional phrases with certain simple verbs leads to the formation of compound verbs. The most prevalent pattern of compound verb formation involves the combination of nouns with simple verbs.

Keywords: Complex Predicates, Coastal Baluchi, Combination.

Extended Abstract

1. Introduction

Baluchi is classified within the Northwestern branch of Iranian languages and is spoken across a wide geographical area in Iran, Pakistan, Oman, and the United

1. MA Student of Linguistics, Chabahar Maritime University, Chabahar, Iran.
(kh.tabasideh@gmail.com)

*2. Assistant Professor of Linguistics, Chabahar Maritime University, Chabahar, Iran.

(Corresponding Author: venayarahmadi@gmail.com)

3. Assistant Professor of Linguistics, Chabahar Maritime University, Chabahar, Iran.
(safaieqalati@gmail.com)

- Guo, H. L. Mandarin Loanword Phonology and Optimality Theory: Evidence from Transliterated American State Names and Typhoon Names. *Graduate Programme in Linguistics*. Taipei: National Chengchi University; 1999.
- Jacobs, H & Gussenhoven, C. Loan phonology: Perception, Saliency, the Lexicon and OT. *Optimality Theory: Phonology, syntax, and acquisition* ed. by Joost Dekkers, Frank van der Leeuw & Jeroen van de Weijer. Oxford: Oxford University Press; 2000, 193-210.
- Kambouzia, A. K. Z., & Hashemi, E. Phonological Adaptation of Vowels of Arabic loanwords in Persian: An Optimality Theoretic account. *Language Related Research [Jostârhây-e Zabaâni]*, 2015; 6(7): 229-257. [In Persian].
- Kenstowicz, M. & Suchato, A. Issues in Loanword Adaptation: A Case Study from Thai. *Lingua*, 2006; 116(7): 921-949.
- Ozaki, S. Notes on English Loanwords in Japanese: Major Sound Transformations. *Kiyo 15*, Nagayo Bunri University, 2014, 29-40.
- Rungruang, A. *English Loanwords in Thai and Optimality Theory*. Phisanulok: Naresuan University Dissertation; 2007.
- Sarrami, V. *An Optimality-Theoretic Analysis of English words Nativization in Persian*. Unpublished doctoral dissertation. Isfahan: Isfahan University; 2022. [In Persian].
- Silverman, D. Multiple scansion in loanword phonology: evidence from Cantonese. *Phonology*, 1992; 9(2), 289-328.

How to cite:

Jam B. Effects of The British and American Accents on The Pronunciation of English Loan Words in Persian. *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani*. 2025; 2(18): 115-133.
DOI:10.22124/plid.2025.29157.1697

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



and Persian loan words within OT and based on the Phonological Stance model. Accordingly, after specifying the UR of the loan words, the phonological processes that they had undergone and the constraints (rankings) that had caused these processes were identified and analyzed in OT tableaux.

4. Results & Discussion

The findings of the present paper are as follow:

Regarding the first research question, in three cases i.e., the pronunciations of /r/, /ou/, and /a/ the American accent constitutes the input of English loan words in Persian and in one case (the pronunciation of /j/) the British accent constitutes the input of English words adapted by Persian.

As to the second research question, the pronunciation of English loan words in Persian is in three cases i.e., the pronunciation of /r/, /ou/, and /a/ is closer to the American accent because /r/ deletion does not occur in Persian just like the American accent. And because Persian has the vowels /ou/ and /a/ rather than the British vowels /əʊ/ and /ɒ/. With regard to the pronunciation of /j/ preceded by alveolars, the pronunciation of English loan words in Persian is like the British accent as yod (/j/) deletion is not a phonological process in Persian as well as the British accent.

5. Conclusions & Suggestions

Languages borrow words from other languages to fill the gaps in their own lexical inventory. The reasons for such lexical gaps vary greatly: cultural innovation that may introduce objects or actions that do not have a name in the borrowing language, and native words that may be perceived as non-prestigious. The pronunciation of loan words usually changes according to the phonological system of the borrowing language including the segmental and suprasegmental features as well as the phonotactics and phonological constraints. Since English has two standard accents, a research had to be done to study which accent affected the pronunciation of English loan words in Persian. To this end, this paper discussed this issue for the first time.

Further research could investigate the effects of original pronunciation of loan words borrowed from other languages on their pronunciation in Persian.

Select Bibliography

- Ariyae, K. Loanword adaption in Persian: A Core Periphery Model Approach, *Toronto Working Papers in Linguistics*, 2019; 41(1): 1-14.
- Calabrese, A., Wetzels, W. L. Loan phonology: issues and controversies. In: Calabrese, A., Wetzels, W.L. (Eds.), *Loan Phonology*. John Benjamins Publishing Company, Amsterdam/ Philadelphia, 2009, 1-10.

the General American has affected the pronunciation of English loan words in Persian. In order to answer this question, the present study applied the Phonological Stance model within the framework of Optimality Theory (henceforth OT) (Prince and Smolensky, 1993/2004) for the first time. This paper, therefore, sought to answer the following questions:

1. Which accent constitutes the input of English loan words in Persian, the British or the American accent?
2. To which English accent is the pronunciation of English loan words in Persian closer?

2. Theoretical framework

This research aimed at explaining the effects that the British and the American accents have had on the pronunciation of English loan words in Persian within the framework of OT and based on the Phonological Stance model.

OT is one of the most significant developments in the generative grammar. The first detailed exposition of the theory appears in Prince and Smolensky's (1993) book, entitled 'Optimality Theory: Constraint Interaction in Generative Grammar'. Its goal is to explain the phonology of languages only by using a set of universal constraints. No phonological rule is being applied in its analyses because they generally explained the language-specific phenomena. In contrast, constraints in OT are not merely solutions to language-specific problems; they are claims about Universal Grammar (UG) seeking to explain phonological phenomena universally. Furthermore, there is no interaction between rules and constraints, i.e., OT is not a mixed theory. The principles of SPE phonology (Chomsky & Halle, 1968) namely rules and serial derivations between underlying representation (UR) and phonetic representation (PR) have been abandoned by OT; however, UR and PR which are renamed as input and output respectively, are being assumed in the classical sense.

Moreover, in all the loan words in this research the input is in line with the Phonological Stance model (see Calabrese and Wetzels, 2009), according to which the input to loanword adaptations in Persian is their input in English. That is, the nativization is brought about by the Persian phonological processes that apply on input in English.

3. Methodology

In order to conduct this research, first of all, the most important differences between the British accent and the American accent i.e., the pronunciation of phonemes /r/, /ou/, /a/, and /j/ were considered according to the online dictionaries including Cambridge, Oxford, Longman, and Dictionary.com. Then, the English loan words in Persian which included these phonemes in their inputs were specified according to the corpus provided in Sarrami (2022). Finally, these pronunciation differences were scrutinized in the British and American accents

Effects of The British and American Accents on The Pronunciation of English Loan Words in Persian

Bashir Jam¹ 

Abstract

This study aimed to explain the effects that the British and American accents have had on the pronunciation of English loan words in Persian within the framework of Optimality Theory and based on the Phonological Stance model. In other words, this research which was conducted in the area of loan word phonology, aimed at determining to what extent these two accents affected the input of English loan words, as well as coming up with an answer to the question “To which English accent is the pronunciation of English loan words in Persian closer? To this end, four important differences between British and American accents i.e., the pronunciation of /r/, /ou/, /ɑ/, and /j/ that could have affected the pronunciation of English loan words in Persian were scrutinized to figure out what phonological processes have occurred and what constraints (rankings) caused the application and non-application of these processes. The findings of the present paper indicate that the input of English loan words in Persian was in three cases (the pronunciation of /r/, /ou/, and /ɑ/) affected by the American accent and in one case (the pronunciation of /j/) by the British accent. Likewise, the pronunciation of English loan words in Persian is closer to the American accent in those three cases, while it is similar to the British accent in that single case.

Keywords: loan phonology, nativization, pronunciation of English loan words, British accent, American accent, optimality theory, phonological stance model.

Extended Abstract

1. Introduction

Loan phonology is one of the areas in phonology which addresses the nativization of words adapted by the borrowing language. Persian has borrowed numerous words from English. A question that has always been raised is whether the British accent known as the Received Pronunciation or the American accent known as

1. Associate Professor of Linguistics, Department of English, Shahrekord University, Shahrekord, Iran. (bashir.jam@sku.ac.ir)

types, respectively. In the Birjandi dialect, about 50 echo words were observed, among which initial consonant change was observed in 33 cases, vowel change in 15 cases, and simultaneous occurrence of both types of changes in 2 cases. The adjective category had the highest frequency in the full added reduplication. Among all the data of this study, the categories of nouns (31%), adjectives (27%), onomatopoeia (17%), adverbs (21%), and verbs (4%) were observed in order of frequency.

Select Bibliography

- Arkan, F. Heydarpour Bidgoli, T. *Morphology: Theoretical Approaches and Their Applications in Persian Language Analysis*. Tehran: SAMT. 2020. [In Persian]
- Dabir Moghadam M, Maleki S. The Study of Total Reduplication Process in Persian Language: A Research Based on Morphological Doubling Theory. *Linguistic Research*; 2017; 8 (7): 29-51. [In Persian]
URL: <http://lrr.modares.ac.ir/article-14-3361-en.html>
- Hurch, B. *Studies on Reduplication*, Volume 28 of Empirical Approaches to Language Typology [EALT], Publisher: Walter de Gruyter. 2005.
- Kauffman, C. *Reduplication reflects uniqueness and innovation in language, thought and culture*. York Collage of Pennsylvania; 2015.
- Marantz, A. Reduplication. *Linguistic Inquiry*; 1982; 13: 483-545.
- Rasekh Mahnad, M. and Mohammadi-Rad, M. "A formal and semantic study of reduplication in the Sorani Kurdish dialect". *Iranian Languages and Dialects*; 2013, 133-146. [In Persian]
- Rezaei, J. *Birjand Dialect (Part One: The Culture of Molla Ali Ashraf Sabohi)*. Tehran: Tehran University Press; 1965. [In Persian]
- Rezaei, J. *Dictionary of Birjand Dialect*. Tehran: Roozbahan Publications; 1994. [In Persian]
- Rezayati Kishkhalah, M., Soltani, B. A Study on the Reduplication Process in Persian Language from Vocabulary Building, Grammar and Semantics Points of View. *New Literary Studies*. 2015; 48(2): 81-112. [In Persian]
doi: <https://doi.org/10.22067/jls.v48i2.40486>
- Shaghghi, V. The Reduplication Process in Persian. *Allameh Tabatabaei University Proceedings*. 1379; 97; 519-534. [In Persian]

How to cite:

Khoshdeld T, and Nasseh M. Reduplication Process in Birjandi Dialect. *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani*. 2025; 2(18): 87-113. DOI: 10.22124/plid.2025.31233.1726

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



examining the data based on the reduplication pattern contained in the book "Morphology: Theoretical Approaches and Their Applications in Persian Language Analysis" (Arkan and Heydarpour, 2019), the repeated words, their classification and grammatical categories were determined and finally they were phonetized using the International Phonetic Alphabet (IPA).

4. Results & Discussion

4-1. Unadded Total Reduplication

Most of the repeated total examples of reduplication in the Birjandi dialect were of the unadded type, in which the categories of onomatopoeia (40%), adverbs (26%), nouns (22%), verbs (10%), and adjective (2%) were observed in this category in order of frequency.

/bælow bælow/ (a kind of group game), /ron-d-e ron-d-e/ (smallpox), /gor-taz gor-taz/ (to run quickly), /sot sot/ (walking of cattle), /kolot kolot/ (noise)

4-2- Added Total Reduplication

In the frequent adverb words of the Birjandi dialect, the following categories were observed in order of frequency: adjectives (48%), nouns (29%), adverbs (15%), and onomatopoeia (8%).

Medial added: /kus-mæ-kus/ (full of wrinkles), /fow-vær-fow/ (night by night)

Final added: /kor kor-u/ (Cartilage), /ræx ræx-u/ (worn out), /kam kam-uk/ (slowly)

4-3- Partial Reduplication

Most of the incomplete repeated examples were post-reduplication, which in this group, in order of frequency, were the categories of adjectives (56%), nouns (33%), and onomatopoeia (11%).

Pre-reduplication: /læpp-e-les/ (embezzlement), /lætfj-e-litfj/ (watery mud)

Post-reduplication: /kox-o-kæx/ (insects and vermin), /kol-næqol/ (hole), /nærm-e nohur/ (soft and meatballs)

4-4- Echo Reduplication

Most of the echoic repeated words were post-reduplication, which in this group, in order of frequency, were nouns (41%), adjectives (34%), onomatopoeia (16%), and adverbs (7%).

Pre-reduplication: /ʔælæd-bælæd/ (aware), /fjær fjær/ (tattered)

Post-reduplication: /sæda-næda/ (noise), /fæxol-pæxol/ (Additional branches)

5. Conclusions & Suggestions

In this article, for the first time, the process of reduplication in the Birjandi dialect was studied. In this study, 270 repeated words were collected. Of these, 193 words were of the total reduplication type (100 unadded total reduplications and 93 added reduplications), 27 words were based on the partial reduplication pattern (9 pre-reduplication and 18 post-reduplication), and 50 words were of the echo reduplication type (7 pre-reduplication and 43 post-reduplication). Therefore, the total unadded (37%) and added (34%) types have the highest frequency. The third rank in frequency was related to the echo post-reduplication type (16%), followed by the partial post-reduplication, partial pre-reduplication, and echo pre-reduplication

compounding, and reduplication are considered productive word formation patterns. Reduplication is also used significantly in dialects of the Persian language, including the Birjandi dialect. The present study examines this phonological construction process in this dialect. This study seeks to find answers to the following questions: What types of reduplication exist in the Birjandi dialect and what is their frequency? What are the grammatical categories of dual constructions in this dialect?

2. Theoretical framework

Reduplication is a type of morphological process in which some parts of a word or the entire word are repeated, in some types, by changing the middle vowel or changing the initial consonant. Different types of this process are observed in different languages, in two forms: total and partial reduplication. The theoretical framework of the present study is based on the model of Arkan and Heydarpour (2019). They divide the reduplication process into total, echoic and partial reduplication. In this model, total reduplication has two types: unadded and added, and they classify partial and echo reduplication into two categories: prefix and postfix. In total unadded reduplication, the base word is repeated exactly; without any element being added or deleted from it, such as "susu". Total added reduplication is of two types: total added middle reduplication and total added final reduplication. In total added middle reduplication, in addition to repeating the base word; another element is added between the two bases, such as ruz-be-ruz. In total added final reduplication, in addition to the base reduplication, a derivational word is also present at the end of the repeated word, such as "ʃel ʃel-e". In partial reduplication, only part of the base word is repeated in the repeated word. In the prefix type, part of the base word is repeated before it, such as "ti tiʃ". In the partial postfix pattern, part of the base word is added at the end of that word, such as "pært-o-pæla". In echo reduplication, the repeated word is always the same as the base word, but meaningless and insignificant. In this reduplication pattern, the base word is repeated in the repeated word with a change in its initial consonant or vowel(s) (sometimes even in just one phonetic feature).

3. Methodology

The research method is descriptive-analytical and most of the data were extracted from dialect texts and related dictionaries as well as daily conversations of Birjandi speakers. The most important sources used include the text of Molla Ali Ashraf Sabohi's *Nisab* and the *Birjandi Dialect Dictionary*. To ensure the accuracy of the pronunciation and meaning of the selected data, the researchers focused on dialect information obtained from interviews with 6 poorly literate native speakers over 60 years of age in both genders. In addition, the authors' linguistic intuition was also used in analyzing the data and confirming the pronunciation considerations. Some of the reduplication examples had objective similarities with their counterparts in standard Persian in terms of phonetics and semantics and were therefore removed from the final list of dialect data. After

Reduplication Process in Birjandi Dialect

Tahereh Khoshdel¹ 
Mohammad Amin Nasseh^{2*} 

Abstract

“Reduplication” is a morphological process in which some parts of a word or the entire word are repeated, sometimes accompanied by a change in the middle vowel or by a change in the initial consonant. The present study examines the types of reduplication in the Birjandi dialect, which is one of the Persian dialects on the eastern border of Iran and has undergone less changes due to its desert location, distance from the capital, and lack of ethnic and linguistic mixing. The research method is descriptive-analytical and the data under study were collected in both documentary and field forms. Relevant dialect texts and glossaries as well as daily conversations of speakers were the main sources of data. To ensure the accuracy of pronunciation and meaning of the selected reduplicant, the researchers focused on the dialect data of 6 poorly literate native speakers over 60 years of age of both genders. The findings showed that full and partial types of reduplication were observed in the Birjandi dialect, and among them, the unadded full type had the highest frequency. Findings also show that nouns, adjectives, onomatopoeia, adverbs and verbs participate in the reduplication process.

Keywords: reduplication, echo reduplication, morphological processes, Birjandi dialect

Extended Abstract

1. Introduction

Southern Khorasan is a mountainous region that has long been called Qohistan (Mountains) and in the last century its center was the city of Birjand, which is now the center of South Khorasan Province. In the Birjandi dialect, in line with Standard Persian, word formation takes place through the process of compounding or derivation (addition). In the Persian language, the three processes of derivation,

1. MSc. student, Faculty of Literature and Humanities, University of Birjand, Birjand, Iran.
(khoshdel_tahereh@yahoo.com)

*2. Assistant Professor in Linguistics, Department of English Language and Linguistics, Faculty of Literature and Humanities, University of Birjand, Birjand, Iran. (**Corresponding Author:** aminnasseh@birjand.ac.ir)

- Croft, W. *Morphosyntax Construction of the World's Languages*. Cambridge: Cambridge University Press; 2022.
- Haspelmath, M. *Indefinite pronouns*. Oxford: Clarendon; 1997.
- Haspelmath, M. The geometry of grammatical meaning: semantic maps and cross-linguistic comparison. In: Tomasello M. (ed.) *The new psychology of language*. Vol. 2. Mahwah (NJ): Erlbaum; 2003, 211-242
- Stilo, D. Gīlān x. Languages. In: *Encyclopædia Iranica*. Vol. X, Fasc. 6; 2012: 660–668.
- Rasekh-Mahand, M. The different uses of indefinite pronouns in some modern Iranian languages. *Proceedings of the Second International Conference on Iranian Languages and Dialects (Past and Present)*; 2015, 203-226. [In Persian]

How to cite:

Keshavarz Shokri Sh, and Rasekh-Mahand S. Indefinite Pronouns in Different Varieties of Gilaki Language. *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani*. 2025; 2(18): 57-85. DOI:10.22124/plid.2025.31093.1721

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



Analysis reveals that apart from the minor phonological and lexical differences that exist in the speech of the eastern and western Gilan regions, Eastern and Western Gilaki share broadly similar patterns in the use of indefinite pronouns, with only minor differences. According to the semantic maps drawn for each of the cities mentioned, we can see five groups of indefinite pronouns overlap in both regions. Yet, some distinctions emerge: in Western Gilaki, the morpheme *yek* (“one”) extends to question and conditional referent, and *hič* (“no”) is employed not only in direct negation but also in question and indirect negation contexts. This issue was not observed in Eastern Gilaki dialects. On the other hand, the morpheme *hame* (“all”) is more frequently used for indirect negation referent in Eastern Gilaki, while this usage is absent in Western varieties. These semantic maps also follow Croft’s (2003) semantic map connectivity hypothesis; that is, the functions of indefinite pronouns are interconnected and there is no gap between them, and as Haspelmath (2003) says, they are contiguous. Overall, the findings of this research and the obtained semantic maps show both the broad similarities and the subtle differences in how Gilaki varieties employ indefinite pronouns.

5. Conclusions & Suggestions

The similar behavior of indefinite pronouns across Gilaki varieties reflects the geographical proximity of the cities of Gilan province, which strengthens their linguistic cohesion. Minimal distances between these regions reduce likelihood of major linguistic structural divergence. Nevertheless, minor distinctions can to some extent be the result of language contact. Eastern Gilaki, situated near Mazani, shows influence from that language, and Western dialects, due to adjacency with Talyshi and Standard Persian, show different patterns in some functions of indefinite pronouns. Thus, while the broad similarities between Eastern and Western Gilaki derive from geographical closeness and social cohesion, observed differences can be attributed to the type and intensity of language contact of each region with neighboring languages. Clearly, semantic maps enable systematic comparison of these dialects and recognizing their differences and similarities. The semantic map model proves to be a powerful tool for typology and dialectology studies, and it helps researchers in mapping the relations between grammatical and lexical categories, offering valuable insights into both universal and language-specific variation.

Select Bibliography

Croft, W. *Typology and universals*. 2nd ed. Oxford: Oxford University Press; 2003.

The present research studies indefinite pronouns in the Gilaki language. Gilaki is a Northwestern Iranian language spoken in Gilan mostly province. This language, which is a subgroup of the Caspian languages, has two primary dialects: Eastern and Western. These dialects exhibit variation in phonology, vocabulary and grammar (Stilo, 2001).

The most well-known study carried out in this field is the typological study of Haspelmath (1997), which examined indefinite pronouns across forty languages and presented the semantic map of each. Also, previous work by Rasekh-Mahand (2015) explored indefinite pronouns in several modern Iranian languages and presented their semantic map, yet no comparable study has been conducted for Gilaki. The absence of research specific to Gilaki within semantic map model leaves an evident gap. Therefore, this article addresses the gap by applying Haspelmath's (1997) semantic map model to Gilaki, comparing the use of indefinite pronouns in eastern and western regions of Gilan.

2.Theoretical Framework

This study explores indefinite pronouns in different varieties of the Gilaki language within Hapelmath's (1997) semantic map model. Semantic maps provide universals derived from cross-linguistics comparison, which is crucial for choosing and arranging the relevant functions of a multifunctional gram on the semantic map (Haspelmath 2003:216). These different functions are contiguous, or as Croft (2003:134) emphasizes, according to the semantic map connectivity hypothesis, there should be no gap between them and they are connected to one another.

3. Methodology

The research follows a qualitative approach and the required data, in addition to one of the authors being a native speaker, were drawn from the everyday speech of 18 Gilaki-Farsi bilingual speakers. Using convenience sampling, participants were selected from six cites of Gilan province: Rasht, Bandar Anzali, and Some'e Sara in western Gilan, as well as Lahijan, Amlash, and Siahkal in eastern Gilan. The data were collected through oral interviews and recording of conversations. Participants were asked to translate selected sentences representing different functions of indefinite pronouns (adapted from Haspelmath 1997) into Gilaki. The resulting sentences were transcribed, analyzed and finally mapped based on the model of Haspelmath (1997) in the form of semantic maps to each variety.

4. Results & Discussion

After collecting the sentences, data relating to the different functions of indefinite pronouns in each variety of the Gilaki language were presented, and at the end of each section, the semantic map of indefinite pronouns in that variety was drawn.

Indefinite Pronouns in Different Varieties of Gilaki Language

Shadi Keshavarz Shokri^{1*}
Mohammad Rasekh-Mahand²

Abstract

Indefinite pronouns such as the Persian *kasi* (“someone”), are referential expressions that do not have a specific referent and play diverse functions across languages. The present study explores the use of indefinite pronouns in different varieties of Gilaki which is a Northwestern Iranian language spoken along the Iranian part of Caspian Sea coast. The study aims to compare and identify both similarities and regional distinctions in the use of these pronouns between the Western and Eastern Gilaki. To do so, it adopts Haspelmath’s (1997) semantic map model, a crosslinguistic framework that enables typological and intra-language comparison. The research data were elicited from everyday speech across six regions in Gilan Province and the analysis resulted in semantic maps for each of the varieties that capture the functional distribution of indefinite pronouns. Findings indicate that although minor differences exist, the overall usage of indefinite pronouns is consistent in Western and Eastern Gilaki. The application of semantic map model proves effective for typological and dialectological studies, offering insights into the syntactic and semantic structures of Gilaki and other languages.

Keywords: indefinite pronoun, semantic map, Gilaki, typology

Extended abstract

1. Introduction

Indefinite pronoun such as the Persian *kasi* (“someone”), *čizi* (“something”) perform different functions across languages. They are referential expressions that in terms of identifiability refer to the type of referent rather than a specific token. These categories in terms of referent status do not have a real-world referent (Croft 2022). Investigating such grammatical categories in different languages is crucial because it helps us identify linguistic universals and recognize similarities and differences among languages (Croft 2003).

*1. PhD student in Linguistics, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran.

(Corresponding Author: shadi_k92@yahoo.com)

2. Professor of Linguistics, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran (rasekh@basu.ac.ir)

Select Bibliography

- Blake, B. J. *Case*. Cambridge: Cambridge University Press; 2004.
- Bickel, B., & Nichols, J. Inflectional morphology. In T. Shopen (Ed.), *Language typology and syntactic description* (Vol., pp. 169–240). Cambridge: Cambridge University Press; 2007.
- Croft, W. *Typology and universals* (2nd ed.). Cambridge: Cambridge University Press; 2003.
- Haig, G. *Alignment change in Iranian languages: A construction grammar approach*. Berlin: Mouton de Gruyter; 2008.
- Payne, T. E. *Describing morphosyntax: A guide for field linguists*. Cambridge: Cambridge University Press; 1997.
- Paul, L. “The position of Zazaki among West Iranian languages”. In N. Sims-Williams (Ed.), *Proceedings of the Third European Conference of Iranian Studies, Part 1: Old and Middle Iranian studies*. Wiesbaden: Reichert; 1988, 163-177.
- Stilo, D. Vafsi. In M. Dahl & B. Comrie (Eds.), *The world atlas of language structures*. Oxford: Oxford University Press; 2004.

How to cite:

Hannan S, and Naghzguy-kohan M. Agreement and Case-Marking in Kuhdashti Laki: A Comparative Syntactic Study. *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani*. 2025; 2(18): 29-55. DOI:10.22124/plid.2025.31155.1724

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



3. Methodology

The data for this study were collected through fieldwork, primarily via interviews with Laki speakers in Kouhdasht. Topics included daily events, personal memories, and social interactions, designed to elicit a wide range of morphological and syntactic structures. All interviews were audio-recorded, transcribed, phonetically annotated, and analyzed morphosyntactically. For comparative purposes, data on Kalhuri Kurdish were collected from five speakers in similar sociolinguistic conditions, and Khorramabadi Luri data were gathered based on the researcher's intuition and verified with native speakers. The data were analyzed in detail to identify agreement systems and case-marking patterns, and the findings were then examined comparatively to highlight typological similarities and differences among the three languages.

4. Results & discussion

Based on the analyzed data in this study, the Kouhdashti variety of Laki exhibits a nominative–accusative case marking system in the present tense, where only transitive objects are overtly marked with the case suffix “-a / -i”. In contrast, past constructions, particularly with transitive verbs, show a split-ergative pattern, in which the subject lacks an independent marker and is realized in the oblique case, linked to the object through a clitic pronoun. Subject agreement in intransitive verbs is fully realized in both present and past tenses. However, in past transitive verbs, subject agreement is omitted, and the subject is transferred to the object as a clitic pronoun, resulting in a split agreement that is sensitive to the verb's tense.

Comparative analysis with Khorramabadi Luri and Kalhuri Kurdish reveals that Kalhuri Kurdish has a **stable, tense-independent agreement system**, without ergative constructions. Its case marking likewise follows a **nominative-accusative pattern**, in which the subject appears unmarked, and the object receives a direct or indirect case suffix, “-aga”. Similarly, in Khorramabadi Luri, both agreement and case marking operate independently of **tense**, consistently exhibiting a nominative-accusative alignment.

5. Conclusions & Suggestion

Based on the linguistic evidence presented in this study, it can be concluded that the Kouhdashti variety of Laki, despite sharing some superficial features with Kalhuri Kurdish and Khorramabadi Luri, exhibits a distinct and independent system in terms of case marking and agreement. By employing dual syntactic patterns, specific agreement mechanisms, and the use of pronominal clitics, this variety demonstrates a unique internal cohesion that sets it apart from neighboring languages. Therefore, Laki should not be regarded merely as an intermediate or hybrid dialect between Luri and Kurdish, but rather as an autonomous linguistic system with its own distinctive grammatical features.

the interaction between the verb and its arguments and morphologically surface on the verb. While agreement and case marking have been the focus of extensive typological and descriptive research in Iranian linguistics, studies devoted specifically to Laki remain strikingly limited. This paucity of research has left the precise genealogical and typological status of Laki within the Iranian language family unresolved and a matter of scholarly contention.

Kuhdasht, where this variety of Laki is spoken, offers a particularly salient site for investigation due to its geographical location and longstanding, intensive contact with neighboring speech communities, most notably Khorramabadi Luri and Kalhuri Kurdish. Against this background, the present study investigates the agreement and case-marking systems of Kuhdashti Laki and undertakes a comparative analysis with those of Khorramabadi Luri and Kalhuri Kurdish. The inquiry is guided by two central research questions: 1- What typological properties characterize the morphosyntactic systems of agreement and case marking in Laki? and 2- What is the overarching alignment pattern observable at the morphosyntactic level in Laki? By addressing these questions, the study seeks to clarify the typological profile of Kuhdashti Laki, to contribute to the broader understanding of alignment phenomena in Iranian languages, and to shed light on the dynamics of morphosyntactic variation in a region shaped by sustained patterns of language contact.

2. Theoretical Framework

The present study adopts the theoretical framework proposed by Haig (2008). Haig demonstrates that cross-linguistic variation in the way verbs agree with clausal constituents gives rise to distinct agreement patterns, which are closely tied to alignment type. According to his framework, the differences in verb agreement with arguments result in two major alignment configurations that are directly conditioned by morphosyntactic alignment, whether nominative-accusative or ergative-absolutive. Haig argues that in Iranian languages, agreement is typically organized around two principal systems: (1) nominative-accusative alignment, in which verbal agreement targets the subject, aligning the verb with the features of the nominative argument; and (2) ergative-absolutive alignment, in which verbal agreement instead targets the absolutive argument, i.e., the object.

Crucially, Haig (2008) posits that most Iranian languages exhibit a split-ergative alignment system, in which the distribution of nominative-accusative vs. ergative-absolutive agreement is conditioned by tense-aspect categories. In other words, ergative alignment in Iranian languages is not uniform but follows a tense-based split: clauses whose predicates are derived from present stems generally display nominative-accusative alignment, whereas clauses whose predicates are derived from past stems exhibit ergative alignment. This split, realized primarily in the verbal morphology, underlies the structural variation in agreement patterns across Iranian languages.

Agreement and Case-Marking in Kuhdashti Laki: A Comparative Syntactic Study

Somayeh Hannan¹
Mehrdad Naghzguy-kohan^{2*} 

Abstract

Agreement, case marking, and word order are key mechanisms for encoding syntactic relations, each language employing them according to its typological structure. This study aims to describe and analyze the agreement and case-marking systems of Kuhdashti Laki and compare them with Khorramabadi Luri and Kalhori Kurdish within Haig's (2008) framework. The findings show that in Laki, these systems are dual and dependent on tense and verb transitivity: in the non-past, the pattern is nominative-accusative, with the subject appearing directly without a case marker and the object typically marked by an accusative marker. In contrast, in the past tense, agreement shifts to a split ergative pattern where the transitive subject is marked via a pronominal clitic attached to the object, and the verb remains in the default third-person singular form without overt agreement. This structure distinguishes Laki from Kalhori Kurdish and Khorramabadi Luri, which maintain a consistent nominative-accusative system regardless of tense or transitivity. Despite surface similarities, the evidence shows that Kuhdashti Laki has an independent and coherent syntactic structure and should not be regarded as merely a dependent or mixed variety between Kurdish and Luri.

Keywords: Laki, agreement, case marking, split ergativity, pronominal clitics

Extended Abstract

1. Introduction

Languages encode the syntactic relations between the verb and its core arguments - namely the subject and the object - through three principal mechanisms: word order, case marking on noun phrases, and agreement patterns that are triggered by

1. Ph.D. student in general linguistics, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran.
(www.ayeh.hannan@gmail.com)

*2. professor in general linguistics, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran.
(**Corresponding Author: mehrdad.kohan@basu.ac.ir**)

Shonqoshi. *Tafsir-e Shonqoshi: Gozāreh-ei az Bakhshi az Qurān-e Karim*. Mohammad Jafar, Y (comp.). Tehran: Bonyad-e Farhang-e Iran; 1976. [*The Shonqoshi Exegesis*] [In Persian].

How to cite:

Rezayati Kische-Khaleh M, and Rezayati Kischeh-Khaleh S. The Monostemmatic Inflectional System in the Talysh Language. *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani*. 2025; 2(18): 7-28. DOI:10.22124/plid.2025.31595.1730

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Zaban Farsi va Guyeshhay Irani (Persian Language and Iranian Dialects)*. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



The incorporation of the past stem in the construction of present and imperative verbs, as well as the present stem in the construction of the imperfect past, has precedents in Old, Middle, and Modern Iranian languages, but there is no documented report of the monostemmatic inflectional system in Iranian languages. This phenomenon seems to be a late and intralinguistic development in the Talysh language, an attempt at linguistic simplification or facilitation.

5. Conclusion

The inflectional system of Talysh verbs, like most Iranian languages today, is double-stemmed; however, there are many cases of a monostemmatic inflectional system. The conjugation of some verbs is in accordance with the present stem, and others are based on the past stem. The verbal system of Northern Talysh is monostemmatic, but in Central and Southern Talysh, both conjugation possibilities, i.e., monostemmatic and double-stemmed, are used in parallel. Of note here is that present-stem infinitives are monostemmatic, and past-stem infinitives are double-stemmed. In Central Talysh, however, the monostemmatic inflectional system is less commonly used, and the reported cases are very few in number.

The incorporation of the present stem in the construction of the imperfect past, and the past stem in the construction of present and imperative verbs in Iranian languages, from Old to Medieval and Modern times, has more or less precedents, some of which has been explored in this article, but there is no documented report of the monostemmatic inflectional system in Iranian languages to indicate the precedents of this linguistic feature. It seems that this phenomenon is a recent intralinguistic development in Northern and Southern Talysh in the process of linguistic simplification or facilitation, which has also affected Central Talysh.

Select Bibliography

- Hassandoost, M. *Farhang-e Rishah-Shenākhti-e Zabān-e Fārsi*, Vol. 4. Tehran: Farhangestan-e Zaban va Adab-e Farsi; 2014. [In Persian].
- Humbach, H. *The Heritage of the Zarathushtra*. Heidelberg; 1994.
- Jackson, A. V. W. *An Avesta Grammar in Comparison with Sanskrit*. Stuttgart; 1892.
- Kellens, J. *Le Verb Avestique*. Wiesbaden; 1984.
- Kent, R. G. *Old Persian, Grammar, Texts, and Lexicon*. New Haven; 1950.
- Nyberg, H. S. *A Manual of Pahlavi*, Vol. 2. Wiesbaden; 1974.
- Rezayati Kishah-Khaleh, M. Masdar va Sākht-e ān dar Gooyesh-e Tāleshi. *Gooyesh Shenāsi*; 2006; 5 (1): 7-30. [In Persian].
- Rezayati Kishah-Khaleh, M. *Zabān-e Tāleshi: Toosif-e Gooyesh-e Markazi*. Rasht: Farhang-e Iliya, 2007. [In Persian].
- Sadeghi, A. Bon-Basend. *Jostārha-ye Novin-e Adabi*; 2018; 51(1): 133-136. [In Persian].

The past stem of verbs is also a modified form of Old Iranian past participle adjectives. In most modern Iranian languages and dialects, the present tense has been reduced to the present and past stems. In the Talysh language, we come across verbs whose verb stems are the same, and all the verb forms and structures are in accordance with the same single stem. Informed by the various types of the Talysh language, the present article coins the term “monostemmic” to show the conjugation system and the extent of its use in past, present, and imperative verbs.

2. Methodology

This research is in accordance with field and library studies. Talysh materials and evidence are organised around studies of three varieties of the three main Talysh dialects: From the Northern Dialect, the Anbarani, which is common in Namin County, Ardabil Province; from the Central Dialect, the Paresari variety in Rezvanshahr County; and from the Southern Dialect, the Siahmezgi variety common in Shaft County. The collection of evidence, especially in Northern and Southern Talyshi, was made possible with the help and assistance of several native speakers, who are introduced in the “Notes” section of the article. The library studies are informed by historical texts from Dari, Middle Persian, and Old Iranian texts.

3. Theoretical Framework

Adopting a historical-descriptive linguistic approach, this research studies the monostemmic inflectional system in the Talysh language. Moving beyond the restraints of a singular theoretical framework, this study identifies and explains linguistic changes and their dynamics by focusing on the structural evolution of language over time. In this regard, informed by etymological studies and the Talysh language, the present article identifies the verb stem “Basend,” which appears in ancient Dari text, the inflectional structures of monostemmic verbs, and the historical background of some of the verbal features of the Talysh language in Dari, Middle Persian, and Old Iranian languages. This analysis is in accordance with historical and field data, and highlights the connection between contemporary structures and their historical roots.

4. Discussion and Analysis

Informed by etymological studies and findings of the Talysh language, “Basend,” in the compound “Bon-Basend,” which was used as a translation for “Qatta’na” in *The Shonqoshi Exegesis*, is a present stem in the sense of a past participle adjective. Of note here is that its /d/ is not a replacement for /-ta/ or the result of the transformation of the second /n/ in /visinn/, but is part of the root. This verb stem has not reached Dari or modern Persian, but it is used in some modern Iranian languages, including Talysh, Tabari, Balochi, and so on.

The Monostemmatic Inflectional System in the Talysh Language

Moharram Rezayati Kische-Khaleh*¹ 
Soheyb Rezayati Kischeh-Khaleh²

Abstract

As a modern Northwestern Iranian language, Talysh spreads along the southwestern shore of the Caspian Sea, from the Sefid-rud river in Gilan to the Kor River in the Republic of Azerbaijan. The present article addresses some of the unique verbal features of this language, including the incorporation of the past stem in the formation of the imperative verb and the present indicative, especially the usage of single and shared stems in verb conjugation. Informed by an ancient Persian translation of the Quran, called *The Shonqoshi Exegesis*, the study at hand formulates a “monostemmatic” feature to investigate the etymology and history of the so-called “Bon-Basend” compound. It also explains the ambiguities regarding the second part of this compound, namely the verb stem “Basend,” in terms of stem type and usage in the Talysh language. The etymological analysis shows that “Basend” is a present stem, which, in combination, attains an objective meaning and functions as a shared stem (monostemic) in the conjugation of all verbal structures in the Talysh language.

Key words: Bon-Basend, Monostemmatic, Past Stem, Present Stem, Talysh Language.

Extended abstract

1. Introduction

Usually evolving at a slow pace, the verbal system is an important area of language in linguistics. However, from ancient times to the present day, we have witnessed major developments in this field. The imperfect, indefinite, and future tense systems of Old Iranian verb tenses, as well as others, were lost in the transition from ancient to medieval times, and only the present tense system, with some changes, has reached Persian and other modern Iranian languages.

*1. Professor in Persian Language and Literature, University of Gilan, Rasht, Iran.

(Corresponding Author: rezayati@gilan.ac.ir)

2. M. A. Student in Persian Language and Literature, University of Gilan, Rasht, Iran.

(soheybrezayati@gmail.com)



University of Guilan

Semiannual Persian Language and Iranian Dialects

9st Year, Vol. 2, No.18 (Tome 18)
Fall 2024 & Winter 2025

Extended Abstract

- The Monostemmatic Inflectional System in the Talysh Language 2-5
M. Rezayati Kische-Khaleh, S. Rezayati Kischeh-Khaleh
- Agreement and Case-Marking in Kuhdashti Laki: A Comparative Syntactic Study6-9
S. Hannan, M. Naghzguy-kohan
- Indefinite Pronouns in Different Varieties of Gilaki Language10-13
Sh. Keshavarz Shokri, M. Rasekh-Mahand
- Reduplication Process in Birjandi Dialect..... 14-17
T. Khoshdel, M. Nasseh
- Effects of The British and American Accents on The Pronunciation of English Loan Words in Persian 18-21
B. Jam
- Combinational Complex Predicates in Coastal Baluchi of Chabahar 22-26
A. Tabasideh, N. Yarahmadzahi, M. Safaie Qalati
- Criticism Of Mystic Terms in Mo'in's Persian Dictionary..... 27-31
B. Abbaszadeh, R. Moshtagmehr, A. Goli
- Correction of Certain Expressions, Sentences, and Verses in *Khayrāt Hisān* and a Supplement to It.....31-35
A. Esmacili
- A Contrastive Analysis of Conceptual Metaphors in Animal-Related Proverbs in Persian and Mazandarani from a Cognitive-Cultural Perspective..... 35-39
M. Diyanati, B. Hekmatshoar Tabari, B. Hekmatshoar Tabari
- The study of architextualite in Se-kheshti lyrics of the North Khorasan's Kurmanj..... 40-43
A. Mardani

Semiannual
Persian Language
and
Iranian Dialects

(Former Adab Pazhuhi)

9st Year, Vol. 2, No.18 (Tome 18)
Fall 2024 & Winter 2025



University of Guilan

Concessionaire: University of Guilan
Managing Director: Dr. Firooz Fazeli
Editor –in-Chief: Dr. Moharram Rezayati
Kishekhaleh

Editorial Board:

Associate Professor, Behzad Barekat, University of Guilan
Professor, Mahmood Ja'fari Dehaghi, University of Tehran
Associate Professor, Abbas Khaefi, University of Guilan
Associate Professor, Maryam Danaye Tous, University of Guilan
Professor, Mohammad Rasekh Mahand, Bu-Ali Sina University
Professor, Moharram Rezayati Kishekhaleh, University of Guilan
Associate Professor, Mansour Shabani, University of Guilan
Professor, Ali Ashraf Sadeghi, University of Tehran
Associate Professor, Firooz Fazeli, University of Guilan
Professor, Gholamhosein Karimi Doostan, University of Tehran
Associate Professor, Mojaba Monshizadeh, Allameh Tabataba'i University
Professor, Parsa Yaghoobi Janbe-Saraei, University of Kurdistan

International Editorial Board

Professor, Garnik Asatrian, Russian- Armenian (Slavonic) University, Yerevan, Armenia
Professor, Ludwig Paul, University of Hamburg, Germany
Professor, Hasan Rezaei Baghbidi, Osaka University, Japan

The journal *Persian Language and Iranian Dialects* is published according to the authorization no 79387 dated 18/2/1396 (8.5.2018) issued by the Ministry of Culture and Islamic Guidance and also according to the letter no 3/18/28751 dated 17/2/1396 (7.5.2017) from the State Inspection Committee of Academic Journals, is rated as a scientific- research journal from the first issue.

Internal Director: Dr. Farzaneh Aghapour
Scientific Editor: Dr. Ali Nosrati Siyahmazgi
English Editor: Dr. Reza Amini
Typesetting and Layout: Hamideh Shajari
Publisher: University of Guilan
Circulation: 200

Website: <http://zaban.guilan.ac.ir>
Email: zaban@guilan.ac.ir
zabanmag1395@gmail.com
Address: Faculty of Literature and
Humanities, University of Guilan,
Rasht, P.O.Box: 41635-3988
Tel & Fax: (+98) 031 33690590

This Periodical will be indexed in the following informational centers:

1. Isc.gov.ir
2. ricesat.ac.ir
3. noormags.ir
4. magiran.com
5. ensani.ir
6. sid.ir

Persian Language Semiannual **and** Iranian Dialects

18

PRINT ISSN: 2476 6585
ONLINE ISSN: 2783 5499

- The Monostemmatic Inflectional System in the Talysh Language
M. Rezayati Kishe-Khaleh, S. Rezayati Kisheh-Khaleh
- Agreement and Case-Marking in Kuhdashti Laki: A Comparative Syntactic Study
S. Hannan, M. Naghzguy-kohan
- Indefinite Pronouns in Different Varieties of Gilaki Language
Sh. Keshavarz Shokri, M. Rasekh-Mahand
- Reduplication Process in Birjandi Dialect
T. Khoshdel, M. Nasseh
- Effects of The British and American Accents on The Pronunciation of English Loan Words in Persian
B. Jam
- Combinational Complex Predicates in Coastal Baluchi of Chabahar
A. Tabasideh, N. Yarahmadzahi, M. Safaie Qalati
- Criticism Of Mystic Terms in Mo'in's Persian Dictionary
B. Abbaszadeh, R. Moshtagmehr, A. Goli
- Correction of Certain Expressions, Sentences, and Verses in *Khayrāt Hisān* and a Supplement to It
A. Esmaceli
- A Contrastive Analysis of Conceptual Metaphors in Animal-Related Proverbs in Persian and Mazandarani from a Cognitive-Cultural Perspective
M. Dīyanati, B. Hekmatshoar Tabari, B. Hekmatshoar Tabari
- The study of architextualite in Se-kheshti lyrics of the North Khorasan's Kurmanj
A. Mardani